



مخطوطة

شرح شمائل الترمذي

المؤلف

عبدالهادي بن محمد بن معصوم لاهوري

كتاب شرح شمائل الترمذي فارسي (٩٢٩)

مؤلف عبد الكاظمي بن محمد معصوم (الاهوري)

كاتب

خط نستعلیق

سال كتابت

وشرح

زبان فارسي

تقطع 20x14 اوراق 384 بطور 15

كفیت (در آفرینان صمد)

الكبير الكيدهي كوتزي محمد كبير.

شبكة

الألوكة

www.alukah.net



بسم الله الرحمن الرحيم

حمدنا محمد ودر شریعت محمد و در آفریننده آدم را که بقدر
نعمت و مزی که هست بخدمتش گردید و خلقت صورت
آتش که خلق آدم علی صورتی پدید آید و بهر خلقت
و امارت نشاند و افسر امامت و تابع الطاعت بهر شهادت
و طریقی نماید و تصرفات آن در عالم کیش و بخشایش او
در جهان بهوشانگان و از آن بخشش در آن جهان بجهان
و نعمان و مژده داد و طبع از این توان و جهان و ترساید
عاصیان را بجهان و نیزان و صلوات بلاغیانه و خیات
بلاغیانه به نوا می سولان مفسد ای عارفان بهتر آفریدگان

میرزا

میرزا میان در شمال جمیله کتیا و در شمال حمید و کتیا
صدرا کائنات بدر موجودات خوابه کونین بر رسول شریفین
ابن القاسم محمد صلی الله علیه و سلم صلوة بعد و ما فی الدارین که
شترانید زبان صدق و اخلاص که تا حسن و حسن سیدین
و پاک کرد ایند تلاوت آیت حمد بجهان عورت را را و پاک
شدن **هو الذي بعث في الامم رسولنا منهم**
يلوع عليهم ايتهم ويزكهم ويعلمهم الكتاب والحكمة وراحمهم
من قبل لقي صدق الامميين فارال با و تیه از راه فرما
البت عین و سح بجهان حاشیه ستم قلوب النعمین و برال
گرام و اصحاب عظیم طهرین نادین مدینین امین
و بعد میگوید بسته خدای قیوم عبدالمادی می گوید که
معصوم عمر اندوزیها که لازم است بر هر مؤمن که عتقا
اند آنکه جمیع شده در بدن آدمی آنچه مجتمع شد در بدن پاک
عالم صلی الله علیه و سلم از حاسن طهری و سوری که آن آ
دو لیل است بر اخلاق کریمه و حاسن معنوی می و حکمت آفر



در آن کحل و نیاوی س و بی پس همچین احدی ما آن در در
سادای نبود **س** این حسن چه حسن است نه حدیثی است این
این پس بیشتر نیست نه ای در است این ای صبح سعادت
ز جینی نو بود **س** این حسن حسن است تقدس تعالی و چون
و جیب بود بر هر مسلم علم شامل مصطفویه و اخلاق نبویه
صلی **س** علیه و سلم بنابر آن عتی اردوستان و برادران که
در صنعت عربیه تصویر بساع قلیل المتاع بود و این اهل بی
س الهادی سوال کرده اند بجهت تمام و بعد نام که شرح
فارسی بر کتابت سائل النبوی کن نویسی پس بوجیب رسول
ایشان چنانچه از این خاک با پای اهل بیت سید البر صلی
علیه و سلم و بر اعلی شرفان خصال اوسته حی عبارت فارسی
بر کتابت شامل النبوی مولف امام الخدین شیخ الاسلام
و السلام ابو عیسی محمد بن عیسی بن سوره الترمذی نویسد
تا بر همه ایشان واضح شود و انتفاع تمام بهر یک حاصل گردد
پس نوشت و تمام کرد بوفیق ملک علام و بزمین و کتبت

سلام

سلام علیکم ایها الناس اعدوا لکم العاکل الشم اعظم که منصرف است
عناک عیانت جانب حمایت ما خفیة مننا و نصرت
قوم یغزوا و اعلاء اعلام عدل و افلا تمیت اهل فضل خلیفه
زمان ظل سبحان ممد بساط سعادت و انصاف ممد مبین
چو در اعتساف رایات خلافت او در آفاق منصوب
و عایم سلطنتی در اطراف مرفوع ابوالمظفر محی الدین **س**
او زنگ زنی با در عالم گیر باد شاه غازی لذالت
براض سلطنته باقطار العنایة الربانیة محضه و غفصان
انجار سعادت باز مار الخلود مزهرة بانوار الدوام منوره
در آیات نصرة منضویه فوق السماء و آیات دولته کتوبه
علی لوح البقاء و انرا تخذه و هدیه کرد انید بر ای حضرت علی
در سده سنیه او هر سه **س** تعالی عن نازل الایة و وقایع
نواب الزمن العذار ما سار الکر الکر بسیار و در الدوار
جسی و نعم الکویس





بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله وسلام على عباده الذين
اصطفى سباسب وشماس از ازل ابد مر خدا را اله و
الوجود و سباحت جمع محله است در تاج بهیستی آورده است
السلامة و السلام برستن و سلامتی از آفات و آلام
بر بندگان او آنا که بر کربین است ایشار بعصمت و غیر آن
از صفات عسی قال لشیخ الحافظ گفت است تا کامل و مفتدی
در فن حدیث که حافظ است یعنی بصد هزار حدیث متنا
و استاد عالم بود بلکه شیخ در هر فن کسی است که است
کامل در آن شده و افتد ابان در صحیح و درست بود و جان
گسی است که صد هزار حدیث متنا و اسناد او بر معلوم
ابو عیسی محمد بن عیسی بن سورة الترمذی رحمة
تعلق کنیت شیخ ابو عیسی است و نامش محمد نام پدر او

و نام جدا آورده و بیخ سین مملو و سکون او و فتح را مملو
طایفه الترمذی منسوب بر ترمذ است آورده اند که شیخ نابینا
بود و بعضی چنین گفته اند که نابینا ما و زاده بود ز عمر شریفی در کشت
بصریح کرده که در ترمذ عالم سببه مصطفی صلی الله علیه و سلم غیر قاض
بن عامه الکه مشول شده و ولادت او در سنه دو صد و نه بود
و وفات او در سنه دو صد و نهفتا و در سنه دو و شصت
بیست و سوم ربیع پس معلوم شد که عمر شیخ هفتاد و
در نزد سه وجه مرویست که بنا با کسیر هم منم هر دو و فتح تا
یا کسیر هم ترمذ بدید است بر کرانه نهر بلخ که آنرا میخوان کوبند و باید
دینت که این کلام یعنی قال لشیخ الایخوه طاهر از مصنفین
بلک یکی از تلامیذا و ملحق ساخته و خطبه از احمد بن حنبله

بَابُ فِي تَحْقِيقِ مَا جَاءَ فِي خَلْقِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

ما جاء في خلق رسول الله صلى الله عليه وسلم
كلية الكنايت است از احاد و ثب و جا یعنی ثبت یعنی این باب
است در احاد و ثب که ثابت است در میان خلقت و ثب



و صورت و علیه رسول خدا صلی الله علیه و سلم پس مراد از آن
 اینهاست و صورت ظاهری انسانست فیماثل خلق
 انی جن الصورة الساتة المعتدله در قافیه موس آورده که خلق
 بفتح خا بجمه و سکون لام بمعنی تقدیر است فیماثل خلق الخیاط
 الثوبی ای قدره قبل القطع و خلق که از صفات خداست
 بمعنی ایجاد یعنی ایجادشیا بعد از آنکه نبوده در مهذب آورده
 الخلق فیماکان فیماثل الصلوة علی خیر خلقه و نیز در مهذب آورده
 خلقت کبر خا بجمه صورت و آفرینش از خلق بضم خا بجمه
 خوی آورده اند که اسمیه کل کتاب شامل از قبیل تسمیه کل
 باسم اشرف جزا پس باید که شرح بیان خلق نبی صلی علیه
 و سلم بفتح خا بجمه در ذکر تاسخ تسمیه کرد از بیان خلق نبی صلی
 علیه و سلم بضم خا بجمه پس بیان خلق نبی بفتح خا بجمه
 بر خلق نبی صلی الله علیه و سلم بضم معجمه مقدم ساختن برای آنکه
 دل آنچه که ظاهر همیشه برای انسان از صفات کمال نبی صلی
 علیه و سلم است و صورت ظاهر است و برای آنکه حسن خلق

بمعجمه که حسن ظاهر است و دلیل است بر حسن خلق بضم خا بجمه
 که حسن باطنی است و دلیل بر حسن علم بر دل اول مقدم است
 الظاهر عنوان الباطن و برای آنکه صورت ظاهر و در خلق مقدم
 است بر باطن پس در ذکر مقدم ساختن تا وضع موافق
 طبع گردد و بدانکه شامل جمیع شمال است یکیش بجمه و آن
 بمعنی سعادت و طبیعت است درین باب دو آرزو حدیث است
الحدیث الاول حدیث انس ابن مالک نام رسول الله
 صلی الله علیه و سلم حدثنا ابو جراح و جمعه کسما قتیبه
 بنسائین فوقائین و منشاء تحتین و موحده تحتین بن سعید
 عن مالک بن انس عن ربیعة بن ابی عبد الرحمن عن
 انس بن مالک حدیث کرده است ما را ابو جراح قتیبه بن
 دران حال ناقل است از مالک بن انس که از امامت او بود است
 پس عن مالک است از ابو جراح دران حال که مالک ناقل است
 از ربیع بن عبد الرحمن پس عن ربیع بن سعید است از مالک که ناقل است
 در ناقلان حدیث بود و تحتین که ناقلان باشد دران حال که ناقل است



از آن بنی که ضعیف است تعالی عنه انه سمعه با این بنی که بر
 شنیده است از آن یعنی قول آن پس آن سمعه با این بنی که
 روایت بر همه است از آن بقوله در آن حال که میگفت آن سبب
 بنی آن است از غیر منسوب مع کان رسول الله صلی
 علیه وسلم لبس بالطویل البیان بالعمرة المیده
 البیا والواو من بن بین اومن بان میون بود رسول
 صلی علیه وسلم غیر طهر الطول معطر الطول ولا بالقصیر
 و بود غیر قصیر و کوه مکه الغریب بطول بود و طول قامت او
 بغایت بزمین و من آورده اند که در تفسیر طویل بیان و در
 تفسیر با است با آنکه رسول خدا صلی علیه وسلم بطول است
 بود و شنیده است که در قریب مدقامت بطول احسن الطول
 لهذا عرب چنین قدر بغایت خوش میداشته و مدح میکرد
 و لا بالابيض الامهق و بود غیر ابیض امهق یعنی شنیده
 ابیاض و کوه ابیاض نبود مانند ابیاض حصین و کوه مکه تیر ابیاض
 و لا بالادم المده علی سنه انفس و اصل ادم و بود غیر ادم

بنی

یعنی سخت کند م کون نبود و لا بالجعد لفظ لفتح القاف و لا
 المهله و قد کله المهله در مذهب آورده شعر محمد موسی نکین و شعر
 و فقط موسی نکین و لا بالاسبط لفتح السین المهله و لفتح الیا
 الموحدة و کرها و سکوتهما در تاج مصداق آورده است اسبط
 فرخان شدن موسی یعنی فرو شده شدن موسی و بود غیر جعد لفظ
 یعنی موسی مبارک اوزن کله از کله و سخت بچ نبود و بود غیر سبط
 یعنی موسی مبارک و فرود شده بود مکه بیان این آیه حاصل آنکه
 رسول خدا صلی علیه وسلم معتدل قامت بود و در سبب
 طویل و نه بسیار قصیر لیکن چون در میان دم طویل می بود طویل
 و ارتفاع از همه ظاهر است همچنین در بیاض و حرمت و در بعض
 شیخ اخیرنا و نعمت بدایه در قول حدیثنا افاده طریق اول نقل
 حدیث است از شیخ از طرق سبعة که در اصول حدیث
 مقرر است و آن سماع است از لفظ شیخ و دلالت است
 بر آنکه شیخ او را مخاطب ساخته و مراد او را است کرده و در برابر
 ضمیر تکلم مع الغیر و بیان آنست که از شیخ شنیده است عیون



بعث الله تعالى ابراهيم صحت در قول تس بن لک
 رضی الله تعالی عنهما پس که فرستاده بود او را الله تعالی بر
 خلق محبت بطنج حکام علی اکبر از بعین سنه ۳۰۰ سال
 سال یعنی چون شریف من علم کمال و تمام چهل سال بر
 بر نبوت و رسالت عروج نمود و میرتبه خلافت صعود کرد
 فا قام بمکه عشرين سنين و بالمدینة عشرين سنين
 یعنی بعد از آنکه در مدینه عظیمه ده سال اقامت کرده بود و ده سال
 در مدینه منوره تا آنکه مردم در بین السلام بظنیل ادانواجا بعد فواج
 در آمدند صلی الله تعالی علیه و علی آله و صحبه فوقفه الله تعالی
 علی اکبر عشرين سنه پس قبض کرد او را سید عالم روح مبارک
 او را صلی الله علیه و سلم بر سر شصت سال یعنی چون شریف
 سید عالم بشصت سال رسید از دنیا فانی انتقال نمود
 و غیبی معهود از پس معلوم شد که عمر مبارک شصت سال
 بود و این گفته است بعد از آنکه بر رضی الله تعالی عنهما که
 می آید در باب جاتی سن رسول الله صلی الله علیه و سلم و هوانه

لک

لکث بمکه ثلث عشرة سنة بمق رسول خدا صلی الله
 علیه و سلم در مکه سیزده سال زندگ کرد بود پس عمر شریف
 برین روایت شصت که سال شد بد آنکه اتفاق کرده نم
 که رسول خدا صلی الله علیه و سلم در مدینه منوره بعد از هجرت ده
 سال اقامت فرموده و در قدر اقامت مکه بعضی بعد بعینه
 اختلافت بعضی ده سال گفته اند و بعضی پانزده سال
 پس عمر مبارک بنا برین روایت شصت و پنج سال بود و بعضی
 سیزده سال هو الصبح پس عمر مبارک بنا بر در او صحیح
 شصت و سه سال است و این اقوال امری توان جمع کرد
 آنکه شصت گفته عمرات اعتبار کرده و کسر انداخته و آنکه
 شصت و سه گفته سال ولادت و سال وفات مذکور
 و این مدت اهل عرب است و کسی که شصت پنج گفته که
 همه را اعتبار نموده و یک روایت است که عمر سر و عالم
 شصت و دو نیم سال بود و این بنا بر حدیثی است که هر سبت
 که عمر هر غیر نصف عمر عمر شریف است که پیش از وی گذشته و عمر



بیستی علیه الصلوة والسلام صد و بیست پنج سال بود و صلوات
بالصواب و لیس فی رأسه و لحیه عشر و ثمانون
شعرة بیضاء و فات کرده بود در آن حال که در سر و ریش
 مبارک او مقدار بیست موی سفید بود بلکه کمتر و در حدیث
 دیگر از آنست که در باب شیب رسول صلی الله علیه و آله می آید
 تصریح است بآنکه در سر و ریش مبارک صلی علیه و سلم
 مقدار چهارده موی سفید بود اما عددت فی راس رسول
الله صلی علیه و سلم و لحیه الاربعة عشر
 شعرة آورده اند که مقصود یعنی دفع خبر است که حدیث ابن
 رضی الله عنه فما کان شیب رسول الله صلی الله علیه و آله
لخوا من عشرین شعرة بیضاء موهم او میشود از آنکه
 بود شیب رسول خدا صلی علیه و سلم نحو از بیست موی
 منبوا گفت که قول ابن عمر سنی برنجین باشد چه جاز است که
 او عدد و شمار نکرده باشد و قول انس سنی بر تحقیق بود
 قول آنست که ابن عمر رضی الله تعالی عنه موی سفید مبارک

رسول صلی الله علیه و سلم در ضبط عدد و شمار آورده باشد
 لیکن در قید حفظ او نماند و میتوان گفت که معنی خود بیست
 است شیخ ابن حجر گفته که سبب قلت شیب آن بود
 که آن پیری غالباً مکرده می بینند و خوشش می آید از آنکه
 و کرده شیب از رسول خدا صلی الله علیه و آله موجب کفر است
 عبادا باسد منه الحدیث الثانی ایضا حدیث اشرفی
الله تعالی عنه حدثننا حمید مصغرن مسعرا
بمهمات یفتح الیم و العین البصری ثنا ای ائمه
عبد الوهاب الثقفی ای منسوب الی توفیق کریم
 بمشبه و مشایخ فو قاتیه و تجارته عن حمید مصغرن
 انس بن مالک رضی الله تعالی عنه قال ای ائمه
 یدانکه بر کتبه حدیث غالب است که در حدیث اقتصاری کنند
 و لفظ ثنا منسوبند یا نایا و تا و در اخیر نا تخفیف می کنند
 و انما مکتوب می سازند یا انبیا یا انما حدیث کرده است را
 حمید بن سعده البصری آنکه بدستی که حدیث کرده است ما را



عبد الوهاب یعنی پس از حدیثنا عبد الوهاب و نعمت مقام
 دره فتول حدیثنا از حمید طویل پس عن حمید یعنی است
 بعد از حدیثنا عبد الوهاب در آن حال که راوی و ناقل است از انس
 پس عن انس یعنی است بعد از حدیثنا انس که گفت حمید طویل
 یا انس کان رسول الله که بود رسول فدای صلی علیه
 ربعة یعنی رابعه و سكون الباء الموحدة و بعین جمله مانند
 طلع یعنی معتدل قائم در آرزو کوناه و لکنس بالظویل
 و کلاب القصر و بود غیر طویل افاقیه یعنی غایت طویل نمود بود
 و بود غیر قصر و کوناه و این جمله مبدیة ربعة است در نحاری
 و در سلم بی و او در نع است و این احسن است کمالا
 علی المثال حسن الجسم بود حسن الجسم یعنی کمال جسم
 و کمال لاغر پس حسن الجسم نیز خبر کان است و کان شعرة
 لکنس بجحد و کلاب سبط و بود شعر رسول خدا صلی علیه
 غیر جمع تظط و غیر سبط یعنی موسی مبارک منزه عالم صلی
 علیه و سلم زنگنه زنگنه نبود و موسی مبارک او است فرود

فرودشته نبود بلکه میان این آن اسم الکونیه بود رسول خدا
 صلی علیه و سلم اسم اللغوی یعنی بود زنگ منزه عالم صلی
 علیه و سلم کذا م کون یعنی منزه موسی مبارک از سخن خالی بود
 پس اسم اللغوی نیز خبر کان است اذ امشی یکفنا بالفر و کنا
 تخینفا و بود رسول صلی علیه و سلم که چون رفت باهل بغداد
 می بود که کویا کنی می رود و منشیب فرود می آید پس جمله شری
 نیز خبر کان است یعنی شریب عالم صلی علیه و سلم مسجور
 شریب تکبران نبود و کاسامی او وسیع بود و تنگ نبود
 الحدیث الثالث حدیث بر این عازب حدیثنا محمد
 بن بشار بموحدة تمخا نیه و معجزة معمله بالفتح و التثنية یعنی
 العبدی بصیغه الغایب گذارد می حدیث کرده است مارا
 محمد بن شمراد میدارد و مصنف از محمد بن شمراد عبیدی یعنی شمر
 است بقیة عن فیس پس خبر یعنی رجعت مصنف و این
 معمول است بر القات بر مذکور کانی شام محمد بن جعفر
 ای نه حدیثنا حدیث کرده است مارا محمد بن بشار را که حدیث کرده



ما را محمد بن جعفر نبری که معروف است و شهرت یافته است پس
 در شام نام مقام دو منقول است شکانی نه حدیث شافعی
 بعینه و جمله و موحد و متجانسه که جمله آنکه حدیث کرده است ما را
 شیخین ابی اسحاق از ابی اسحاق پس از حدیث شافعی است تمام
 دو منقول شامانی و عن ابی اسحاق معلق آن است قاکه
 ای از قال یوسف الکرکری بن عازب آنکه گفت شنیدم از ابی
 بن عازب آنکه يقول آنکه کیفیت پس منقول شافعی است
كان رسول الله صلى الله عليه وسلم رجلا بطلین
 و نهانیم منضمه که گفته اند فی شریح ابی عیسی مرثی عاکه بود رسول
 خدا صلى الله عليه وسلم مردی بوج یعنی بنویسند طول مفرد و نه کوتاه
 و اگر که عجم با سکون عجم یا این آن خوانده شود معنی چنین است که بود رسول
 خدا صلى الله عليه وسلم خداوند موسی که نه زنگنه زنگنه بود و نه فرود
 بلکه میان این و آن بقال شعر رجل کسیر عجم و فتح عجم و کسیر عجم
 پس برابر این لایحه است از کتاب حدیث مضاف و مضاف الیه ای
 بریل چنانچه در جمله شافعی است بعید نفع الباء که در العین است

مضون

مضون ما بین المنکبین بود رسول خدا صلى الله عليه وسلم
 وسیع ما بین المنکبین یعنی میان دو دوش او و سمت و فرقی
 بود و این علامت نجابت است عظیم الحجة الی الله اذ تیسره
 بود بزرگ موسی که تا بد و زید دو گوش مبارک او میرسد پس
 الی شیه متعلق است به الوصله از او شیهه با آنکه موسی تیسره منضات
 بجمله آنکه جماع متشکین کرده است با ظهور مراد او از جمله خا صلی
 موسیست چنانچه در دیوان مسطور است یا مراد از تیسره تیسریست
 مجتمع که از جرم ما خود است و هو الی جماع با از جمله مراد و نه با
 بر پس چنانچه آنکه همه آن موسی گویند که بد و دوش رسیده بود
 و این معنی در صحاح و در نهنامه مسطور است در خلاصه تفسیر آورده که موسی
 همه تا نزدیک بر گوش در سینه ز منبری آورده همه آن موسی گویند
 که گوش رسیده باشد در مذهب آورده همه موسی فرود تر گوش
 در چینی آورده است موسی که چون منکب بر آزاله گویند و چون از
 زبانه شود و از اینجا استوار کند از اجنه مانند و فرقه آن موسی گویند که
 بر سر گوش رسیده باشد و در حدیث جمیع معانی رسول نیست جمال شسته



الاتفاق دارد یعنی مذکور پس او از جمله در حدیث است
شهرت چنانچه در دیوان است ان جمله لشعرا از جمله مراد
قره است بر طرفین مجاز پس ان جمله از جمله سو که آن معنی است که از
معنی مراد منسوب است چنانچه اشاره کرد در ترجمه علیه حمله حمل
الحیض المملو و شد اللام از زود اولی که اولی المین بین الحیا
موتش الامر در معذب آورده که حله از او در است در صراح
آورده که در ای این و جاعله نمیکویند بود بر رسول خدای صلی
علیه و سلم چادر و از ارسخ یعنی بر رسول خدای صلی علیه و سلم
چادری و از اری بود که در آن خطوط سرخ بود سرخ خالص بود
تا لبس پوشیدن آن ممنوع نبود شیخ ابن کفنه که این حدیث
صحیح است و امام فخر رازی **مشاهیر** حدیث است لال گرفته بر
لبس شبانه **آیت شیا قط احسن** هیته مراد از حسن
اصل فعل است یعنی حسن اگر چه فعل است پس کذا قال الشیخ الحج
بمتمم که مراد یعنی ویت شبی حسن از وی فدی و به حسنیت و مسا و بود
چنانچه گفته میشود که لبس فی البدن افضل من بدنی به فضل است

از عمه

از عمه بلا عرف ندیدم باید استم و صح فی هرگز که نیک است
از سر در عالم صلی علیه و سلم یعنی صح شنی از حسن از زود یا و به
یا از استام و دنیا و می مساوی بلکه حسن او از عمه از زود او بود
که در قول **اربت شیبا** صح بر وجه کاست که این صح هر قولی است
انسان حاصل نیست کما لا یخفی لکن **اربت** انسانا گفت بد
اگر ویت یعنی البصار است پس **شیبا** مفعول است و **اربت**
و اگر یعنی علم است پس **شیبا** مفعول اول است و **اربت** مفعول ثانی
احدث الرابع ایضا حدیث برابر علی عزب حکایتنا محمود
بن عقیلک بعینین ثانیها مشاهیر **مشاهیر** کعظمان شتای
حدیث و کعب **احزه** ممله کعظیم شتای از حدیثا سفیان بهمه و
و مشاهیر **عنه** عن ابی اسحاق الهمدانی عن الیربوعین
عازب قال ای ان قال حدیث کرده است مارا محمود بن عقیلین
ای حدیث در حال که گفت حدیثا و کعب که حدیث کرده است
و کعب آنکه بدستی حدیث کرده است مارا اسفیان ثوری از ابی اسحاق
در حال که او را ویت از برابر عزب آنکه بدستی که گفت



مَا كُنْتَ مِنْ ذِي لَيْلَةٍ فِي حَلَاةٍ حَسْرَةٍ أَحْسَنَ مِنْ
 رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اهل لغه در تفسير گفته اند
 اندر مصلح و در مذهب آورده که الهه موسی که از زنده کوشش نجار
 کرده تا بدوش رسیده در حرف را در قیاموس آورده که الهه موسی
 که از زنده کوشش منجاور شده خواهد بدوش رسیده بود خواه
 جوهری در باب الهم آورده که الهه عبارتست از موسی که از زنده
 کوشش منجاور شده و بنکب و دوش رسیده و جمله از موسی که از
 زنده کوشش منجاور کرده تا بنکب رسیده که ندیده ام تا اندک است
 مع ذی الهه را یعنی الهه موسی او از زنده کوشش منجاور شده بدوش رسیده
 در جمله مراد و شرح احسن از رسول خدا صلی الله علیه و آله از نظر
 این حدیث منوم میگردد که هر جمله شرح که بر رسول خدا صلی الله
 علیه و آله بود فائق و نایب است بر هر جمله که بر غیر رسول خدا بود
 که شعر بصری منکبیه بعید با بین المنکبیین لم یکن
 بالقصیر ولا بالطویل مراد موسی بود که منیر و منکبیین منیر عالم را
 الله علیه و آله یعنی بدوش مبارک آن میرسد اگر الهه عبارتست

از موسی

از موسی که از زنده کوشش منجاور شده و بنکب رسیده پس این جمله
 موکده است مرزوی که از ذی الهه معلوم میشود و اگر عبارتست از
 موسی که از زنده کوشش منجاور شده پس این جمله موسسه است چنان
 بالا محض منجاور از زنده کوشش منجم شده و از این جمله وصول بنکب
 مفاد گشت بدانکه از حدیث بالا چنین مفهوم شد که موسی مبارک
 سید عالم صلی الله علیه و آله منیر کوشش رسیده و از این حدیث چنان
 معلوم گشت که از زنده کوشش موسی مبارک منجاور شد و بنکب رسیده
 رسیده و در روایت دیگر وقت کان شعرة الی الذی
 و در صحیحین و تعلقات کان شعرة الی انصاف از نینه و این
 بنا بر اختلاف اوقات بود که چون منیر موسی مبارک ترک بنکب
 بنکب میرسد و چون منیر موسی مبارک منیر شود تا کوشش
 میبود یا زنده کوشش یا منیر کوشش چنانچه دیده اند خیر آورده اند
 یا بنا بر آنکه شعری که منیر کوشش مبارک بود و منیر کوشش مبارک
 میرسد و شعری که پس کوشش مبارک بود بنکب میرسد
 الحدیث الخامس حدیث علی بن ابی طالب رضی الله تعالی عنهما



است والا بدست مبارک کف او از حر و سردیاج نرم تر بود
پس بدن رک سون خدا صلی علیه و سلم مجمع نرمی نازکی و غلظت
و قوه بود و بعضی چنین گفته که لغوه دینته باعتبار اصل خلقت بود
و غلظت در شونت باعتبار عمل اندامها و مهنت و خدمت اهل
تخفیف است که شستن منزه است غلظت چشونت و در
ضخم الرأس در مذهب الاسما آورده است الضخم بزرگ
الضخم جمع الضخم یفوقا ینتین کالضرب و بود بزرگ
و این لیل است بر کمال قوی ماغیه مبارک و الحمد لله و المنه
ضخم الکرا دیس در مذهب آورده است الکرا دیس بضم
الکاف استخوان رک پر گوشت الکرا دیس جمع و بود
فی سالی علیه و سلم بزرگ استخوانها شیخ ارجح میگوید که کرا دیس
یعنی روست عظام است پس این کلام معنی چنین بود که بود جنی صلی
علیه و سلم بزرگ سر استخوانهای او باید و است که غلظت کفین بود
و عظم راس او کراوسین لالت دارد بر کثرت حرارت و قوت
و این غلظت عظمت و نجابت است طویل المشریبه در مذهب

آورده

آورده است المشریبه خط موسی بر سینه نانات بود و مفرغ
طویل المشریبه یعنی خط موسی دقیق و باریک مانند شمشیر لطیف
و دقیق از بر سینه نانات مبارک در از بود و خرا خط موسی
میبارک و بر شام موسی بزرگ بود ادامشی تکفأ تکفأ کائما
یخط من صکتب چون دست میل بقدام میگرد و میل کردن که کویا
از بلند می شیب می آید کم از قبله و لا یعدا مشکله ندیده ام
قبل نبی و نه بعد نبی احدی که مانند او بودی یعنی ندیده ام پیش از او
او نه بر نفس او هیچ یکی را که مثل او نظیر او بودی در حسن صورت
و هیبت یا ندانسته ام هیچ احدی را که پیش از وی بوده و پس آن
بوده مانند او در حسن صورت و بعضی چنین گفته که این کلام کنایه
است از نفسی رو به مثل او با قطع نظر از قبله و بعدیه و این عسفر
و لیل است بر آنکه او در حسن است از کل احدی کما بقال لیس فی البعد
مثل ندید یعنی بید از سگ آن بلیه حسن است حد ثنا لقیان
بن و کعب قاکا ای اند قال ثنا ای حد ثنا ای و کعب عت
المسعودی هبذا لاسناد ای عن عثمان بن مسلم بن هرن



الآخر نحو **بعضها** حديث كرده است را سخنان بن و كعب
 آنكه گفت كه حديث كرده است را پديد من يعني و كعب از عبد الرحمن
 مسعودي بن اسناد كه در حديث سابق گذشت يعني مسعودي از
 عثمان بن مسلم بن فرات آخره حديثي نماند حديث مقدم كعب
 معني يعني اعتبار معني متحد است و با اعتبار لفظ مختصت و قول
 نحو و مفعول حدثنا ثابي است يا اول بدانكه معناه تا كند نحو است
 چه اطلاق لفظ نياده است لا بر چیزی كه بحسب معني موافق باشد
 فقط و اطلاق لفظ شين بر خبر است كه متحد بود لفظا و معني **الحديث**
السادس ايضا حديث علي رضي الله عنه حدثنا احمد
 بن عبدة بهلتي بن بنهما موحدة تحتانية كطلمحة
 الضبي بفتح المعجم و تشديد الباء بنقطة منسوبة الي بني
 ضبة بفتح الثانية و موحدة تحتانية كحبة قبيلة من
 عرب البصق اخبرنا الضبي عن احمد بن عبد الامسي
 و علي بن حجر بن الملهة و سكنون الجيم و ابن جعفر محمد
 بن الحسين و هو ابن ابي حليمة بفتح الحاء الملهة علي و

علمية

علمية و المعنى و لحد حال من الفاعل اي الشيخ الملقب
 او من المفعول به الحد و فاي الحاديت و في بعض
 النسخ بلا و او فيكون صفة لمفعول حدثنا اي احادنا
 حديث كرده است را احمد بن محمد بن عبد الله بن يحيى بن
 بن نبيه كه نام قبيله است از عرب بنسب بصره و علي بن حجر
 و ابو جعفر محمد بن الحسين و آن حسين بن علي بن ابي حمزة
 سويدي و محمل كه راجع بود بمحمد بن اسحاق بن علي بن احمد
 شيخوخه مذكوره ياد در آن حال كه احاديث بحسب معني متحد است
 و در بعض نسخ دا و نيت بر صفت موصوفه مودعت
 يعني حديث كرده است را شيخوخه مذكوره احاديثي كه بحسب معني
 واحد و متحد است و قول المعنى في احد و ليس است كه الفاعل و
 اشياء مذكوره و متحد نيت يا معلوم نشد لفظي كه آورده است شيخوخه
 ابو عيسى از كدام شيخ است اين شيخوخه قالوا اي اتم قالوا
 تناه حدثنا عيسى بن يونس عن عثمان بن عيسى
 مولى عرفة بفتح و موحدة و مهمله كلفظه آنكه برستي



گفته از ایشان است کرده است از اسی بنی از عمر بن
 مقن نفره فاذا حدَّثني ابن ابي عمير بن محمد بن خالد بن علي بن
 ابي طالب رضي الله تعالى عنه بفتح ن او بضم فسكون
 ابي طالب ستانده بنيه است هر چند که گفته است عمر مرعبي بن
 بنی است که گفته است که حدیث کرده است مرعبي بن محمد بن حنفیه
 که زود علی بن ابی طالب رضي الله عنه وفي بعض النسخ محمد بن
 الحنفية فاذا كان علي بن ابي طالب ستانده است که بیان
 میکند هر چند که گفته است ابراهیم بن محمد بن عبد الله گفت
 ابراهیم که بود علی رضي الله عنه اذا وصف رسول الله صلى
 الله عليه وسلم قال لم يكن رسولاً لله صلى الله عليه
 وسلم بالطويل الممغط بتشد الميم الثانية وكسر
 العين العجة اسم فاعل من المغطا وتتحقيق الميم الثا
 وفتحها وبالطاء المملة اسم بفعل من المغطا وفتح
 العين العجة المشددة ولا ياب القصر المزدرد که چون فرست
 میکرد رسول خدا را صلی الله علیه و سلم یعنی چون بیان کرد حایه با

سکنت

می گفت که بود رسول خدا صلی الله علیه و سلم متساوی در طول
 و بود نصیر و کوتاه تر و یعنی آنکه بعضی اجزا او در بعضی در آمده
 بجز نصیر و کان ربيعة من القوم بهملتن بينهما موحدة
 تحتانیة کطلحة و مرندب آ و رود است ال ربيعة موزة در
 و نه کوتاه آورده اند که چون در بیان کمال بعد از نقصان تمام طول
 در دست پس اگر تفا نمود با ستانده نئی ثابت بود و بی
 الله علیه و سلم ربيعة از قوم ندر از و نه کوتاه یعنی قد و نه متسا
 متوسط همیشه چون متفرد و نه متساوی بود با تا مایل و تحقیق و بعد
 معان یعنی نظر معلوم می شد که بطول از قرب است و از سبب
 او است چنانکه اطول بنمود چون میان طول بود اول مویست
 رضي الله عنها گفته که چون دو مرد طولی مثل که و بنی صلی علیه و سلم
 می بودند پس او طول و در از از سر و وسطا همیشه و چون
 متساوی می شد نه از صحبت فیض پر نور و از سر و نسبت طول
 با آنها کرده است و رسول صلی الله علیه و سلم بعد لیکن متساو
 صلی الله علیه و سلم فی تحقیق مایل بطول بود اما نغایت حسن و ذریع



ويزيد في ان تصويره لم يكن بالبعيد القلط ولا بال
 السيطر بنود موسى مبارک و زنگنه زنگنه و بنود موسى و زنگنه
 بل بيان آن و این كان جعلا رجلا بالمهلة و الجيم
 كالعكس الفرس و الكفف بل بود جعد رجل يعني موسى
 او زنگنه زنگنه زنگنه و لم يكن بالمطيم مبهلة
 اسم مفعول من التطهيم و بنود تاور و بسیار پرگشت
 و لا بالمكلم بالثالث المنة اسم مفعول بنود بسیار
 لرد و و كان في وجهه تدوير و بود در روی بسیار
 تدوير یعنی از تدوير کرد ايش دليل حال بنود پس تدوير بر اى
 تقلید است ايض مشرب بمعجزة و مهلة اسم مفعول
 من الاشراب آن عتيد مشرب بود یعنی عتيد امهق بنود
 بل عتيدى حمرة و سرخ مخلوط بود پس ايض خبر سيد احمد و نسا
 اى بود مشرب صفه او مراد از بياض منى آن بياض است
 حمرة و سرخى با وى مخلوط بنود و عرب چنين بياض اكر و
 و خوش بكنند و از بياض شبت آن بياض است كه حمرة با آن مخلوط

الجمع

اذ جمع العينين ان الوجود عينين پس الوجود غير خبر خبره يا
 اى الوجود غير خبره و چشم منظر عالم صلب عليه ولم ينجس ما به
 بود بدانكه الوجود ايجام معنى اسود است كما ذكر في الصحاح الالوان
 الاسود تا از تجربه بدانى نماند بعضى شدت سواد عين او مسود
 ليكن يصف سواد منهوم نيكرد و فى الغاموس و الصحاح الالوان
 بهملتين جمع محرکة شدة سواد العين مع سعتها اهداب
 الاشفار و رهنديب آورده است الشرف بضم الشين
 مره الاشفار جمع بس در كلام حذف مصناف است
 اى شعر الاشفار آن اهداب الاشفار بود يعنى سرور عالم
 عليه و لم در مره بود جليل المشاش بالضم و مجتدين
 جمع مشاشنة بالضم كسر و حمرة اى رؤس العظام
 كالمفطين و الكفطين و المنكبين اعمهرى كفت
 المشاش سرماى استخوانها كه نرم و ممكن المصنوع باشد
 ان جليل المشاش بود يعنى سرماى استخوان ساك بزرگ بود و
 الكندا الكند بهملتين بيتهما مشاة فوقانية ككفت



در میان دوستانه الاکتاد جمع یعنی مبارکی و دشمنان و غیر علم
 بزرگ بود و این بلیست بر نهایت قوه و شجاعت است اجوی دبی
 لقالموس رجلا جرد لا شعر له آن غیر خبر بود یعنی بر جمع نام
 این موی مبارک موی خود پس جرد کسی است که بر کل بدن او موی
 نباشد اگر چه در بعضی بدن او موی بود چنانچه موی بر دهر و دست
 و هر دو ساق پای مبارک در مذهب آورده است الجرود
 است خرد موی در تاج یعنی می آرد و لاجرد خرد موی بر سر ناری
 مقصود نیست که بر بدن رک رسول صلی علیه و سلم موی بود
 اما خوردند و مسخریه آن خداوند مسخر بود یعنی خط موی بر
 مانند شیر لطیف و دوقین از زیر سینه مبارک تا ناف بوده است
 و جز این بر سینه مبارک و بر شکم مبارک موی دیگر نبود و شنید
الکفتین و القدامین آن غلیظ الکفتین و القدامین بود یعنی
 کفتین و قدامین و غلیظ و سلیط بود ادا متقی تقلع کاتبا
یخط فی صلیب و تاج یعنی آورد و است التقلع بکنده
 و فی حدیث کان ادا متقی تقلع ای کان قوی

۲۸ غطا ما

الاغطاط نرود آیدن در مذهب آورده الصب یعنی شیب
 چون موی بر موی بر کند همیشه مقدم مبارک و از زمین نکامی
 که قدم بر میداشت یعنی بسیار موی قوی و توانا بود که چون نام
 مبارک از زمین بر میداشت بقوه تمام بر میداشت گویا که از زمین
 بر میزند و گویا که از بلندی شیب می آید و این نقیض است از کبریا
 در موی و کذا المقت المقت معای جمیعاً التغاب
 نکرستن در و بگردانیدن و چون روی مبارک بگردانند و بنجا
 می نگرست تمام روی میگردانند و همه اجزای نگرست و گویا
 چشم نمی نگرست و نمی بچکد گردن است و چپت بجهت عارض
 مخالان و متکبر است چون اقبال میکرد تمام اقبال میکرد و چون
 التغاب و توجه میفرمود بجمع اقرار لغفت و منو به می شنید
 تا آن موافق بود ابو عبید نفیر کرده یعنی مسارقه نظر و این که
 نیز همین تعریف کرده یعنی نظری در زید بین کفیه خاتم
التبوة بفتح التاء و کسر هاما یختم به و الا و لا اسم
 و الثانی صفة تعبیر عن الآلة باسم الفاعل میان دوستانه



مبارک و مهر نبوة بود آورده اند که صانده خاتم نبوة از قبیل
 دلیل است سوی مولود اعتبار نام و کامل چه که این علامه دلیل نام
 نبوت است که کتاب نامه چنانچه بعد نامه مضموم میشود همچنان با نبوة
 چون نام شد مختم گشت پس بعد از نبوت و علامه کمال
 است پس کوبا نبوة نهایت خوب رسیده و بعضی گفته که علامه
 منقح نبوت است که خاتم علامت نبوت است و دلیل بر تحقق
 نبوة چنانچه خاتم که بر سکوک غیر آن زده میشود و چنانچه استغیان
 است حکام و بقیه نبوت که گفته شود که درین صانده نبوت است
 بر آنکه منقح نبوت مرغیر او را که بر اسرار نامه نبوة اطلاع یابد و مصون
 و محفوظ است از آنکه نظر غیر او در آید چنانچه مهر کتاب مبارک است
 مردم را از نظر با آنچه که در آن مضموم است و هوَ خَاتَمُ النَّبِيِّينَ
 و آن سول خدا صلی علیه و سلم خاتم نبیان است یعنی خاتم نبوة
 نبیان است با نبیتی که علامت نامه نبوة است یا علامه
 و توفیق نبوة با خاتم خاتم نبوت است تا آنکه دیگر می در خانه نبوة
 نوزاد آید أَجْرُ النَّاسِ صَدْرُ الْجِدِّ سَخَاوَتِ كَرُونَ

الجود

الجود نیک باریدن بران آن ستر عالم صلی علیه و سلم بود
 مردم است از روی سینه یعنی از روی قلب پس شمشیر
 مقلب با سم محل یعنی صدری چه صدر محل است و در آن کجاست
 حاصل آنکه جود نبی صلی علیه و سلم طبع و جلی بود و در نیست که
 گفته شود که اجود ما نمود است از جود یعنی دوست پس معنی
 چنان شد که آن سر و عالم اوسع و فراخترین مردم بود از روی صدر
 یعنی صدر او اوسع بود أَمَّنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلنَّاسِ
وَأَصْدَقَ النَّاسِ لَهْجَةً بِسُكُونِهَا و بلجیم کطلحة
 و روی فی القاتوان الفصح در مذهب آورده است
 اللهجة جاکا سخن از زبان یعنی آن سول خدا صلی علیه
 را سترین دم بود از روی زبان کلمه و در او ای خارج حروف
 زیرا که الفصح و اعذب مردم بود از روی کلام و اسرع ایشان
 ایشان از روی سخن چنانچه گفت صلی علیه و سلم أَنَا أَفْصَحُ الْعَرَبِ
 و ان اهل الجنة يتكلمون بلغة محمد صلی علیه
 و سلم و التيتم عن بكمة بهلات و فتاة قحانة



در همه جا و در دست العرب که گویان شتر و طبیعت مرا
 اینجا طبیعت است یعنی آن رسول خدا صلی الله علیه و سلم نرم ترین
 مردم بود از روی طبیعت و شتر است که احسن ایشان بود از روی خلق
 و این گویان است از انقیاد و طاعت و مقصود امثال انقیاد و
 یعنی طبیعت و در امثال آن از پیغمبر مردم زایل بود و یقال قلا
 کین العربیة اذا کان مطاوعا سلسا متقادا قلیلا
 الخلاف والنفور و اگر هم عسیریة به مملتین
 و مثلثه مشاه و فی بعض النسخ عشرة العشیره
 القبیلة والعشیره الصحیبة در همه جا آورده است
 العشیره ثریثان العشره العاشرة آن سرور عالم صلی
 علیه و سلم کرم و بزرگواران بود از روی قبیله قال النبی
 صلی الله علیه و سلم ان الله اختار لقیاتک فجعلت فی
 فی خیر نعم قبیله و آن رسول خدا کرم و بزرگواران بود
 از روی خیر و محالطه من کاه بدیهة هابه یقال هاب
 الشیء لاه اذا خافه و خالطه معرفة احبه

انکه میدید

انکه میدید رسول خدا صلی الله علیه و سلم دیدنی ناکاه یا دیدنی
 فی الحال فی سبقت ملازمت و معرفت می رسید از روی سبقت
 و جلالت و عظمت که در شتر و مبارک مشاهده میکرد می دانند حق الطه
 میکرد با وی از جهت حصول معرفت پس او را معرفت حاصل میشد
 دوست میداشت او را و از جلالت و عظمت او خائف نمی بود
 بعد اطلاع بر حسن اخلاق و محال الفی بقدر وسع خویش محب
 و عاشق و می گشت چنانچه احدی عاشق شود بر سلطان در زمان
 عظمت و است است پس معرفت مفعول است و محال که صفت
 محذوف بود از محال معرفت بقول ناعته کم از قبله و لا
 بعد مشکه این قول علی است رضی الله تعالی عنه میگوید و است
 و ناعت نبی صلی الله علیه و سلم بخیر می که در دست از امور است
 لم از قبله و لا بعد مشکه ای لظفر له و لا مثل له
 مراد از ناعت مرتضی علی است رضی الله تعالی عنه یا نه تخیلی
 دیده بود یعنی آنکه میخواست و صف و لغت رسول علیه الصلوة
 و السلام و شروع می نمود در آن از استیفاء آن ظاهر میشد

پس نرفت بجز بگفت و لا بارگفت میگردان و گفت
 لم اقبله ولا بعده مثله در نهایت آورده که گفت عبارت
 از وصف سخن و وضعی که بفتح بود آن لغت گوید پس ناعت
 عبارت از وصف امر حسن قال ابو عیسی بحمد الله
این کلام کسی است که قال الشیخ گفته گفت ابو عیسی که مصنف
این کتاب است رمه له سمعت ابا جعفر محمد بن الحسن
گوشیده ام از ابی جعفر محمد بن حسین که یکی از اشباح است
که در اول سنده نوراند بقول ای انه يقول سمعت
الاصمعی انما یکنف ابو جعفر بن انه یقول مفعول انی سمعت
گوشیده ام از اصمعی بقول ای انه یقول انما یکنف
خبر می در تفسیر نفعه النبوی صلی علیه وسلم در تفسیر بیان
نیل صال علیه وسلم المسقط الذاهب طولاً الطول
الامتداد یعنی منقطع است که روشن است در طول و است
بافراط قال سمعت اعرابیا گفت صمیمی پس صمیمی است
باصمعی بن جهمی است که ذکر الشیخ ابن حجر و غیره که در جمع

فی نفس صفة
 النبوی صلی علیه
 وسلم

یا شیخ ابو جعفر که شنیدم از اعراب بقول ای انه یقول انما یکنف
 فی کلامه در اشائی کلمه نوع تعظیف فی نشابید بالنون
و بمعنی است در و نمانند موحده و در بعض نسخ نشابید است
یعنی بدون تا در سبب آورده است النشابید و در قاف
می آرد تعظیف فی قوسه و معظا عرق قیه یعنی در نایب
می آرد المعظا کشیدگان آنچه به ان اندیش معلوم است که تعظیف
در نشابید مجاز است از معظا در قوس هر که نشابید تعظیف
در قوس ای مدها ممد است بدین اشارت
بأنکه کلمه بنیجه نعدیه است گوشیده است تیرا کشیدن
و این سبب است از کشیدن گان بدانکه قابل و سمعت قول
اعرابی ذکر کرده است بجهت تائید و المراد الداخل بعضه
فی بعض قصر متروک کسی است که گوید آید است بعضی
او در بعضی است تصریح مفعول است برای دخول
و اما القطط فالشدید الجعود و فی بعض
النسخ فتشید الجعود و اما قطط بر ان توست



که مراد است جوده بود یعنی موی که رنگه زنگه باشد و
الرجل بفتح فسكون او کسر اللدنی بی شعره جونه
بمطلعه جیم ای تن قلیله یعنی در تاج گفته است لتنف
دو ماشدن و بدو در آمدن و اما جل کسی که در موی
حجونه نیل بود یعنی از دقانی و کثری غالی نبود در مذهب آوردن
شعر جل و رسل موی نه رنگین و نه زرد است میان این از
معلوم شد که جل صفت شعر است پس در قول لذب فی شعره
حجونه ماسخه است چه که ازین قول چنان مفهوم میگردد که جل
صفت موی شعر است و بمثل که پان ادب و در بیان معنی لغوی
و اما المطهّم فالبا دین الکثیر الخم در مذهب
آورده است البادون تنا و در تاج المصا در آورده است
البدن البیدانه تنا و رشتن و اما مطهّم پس تنا و رشتن که
بسیار است گوشت وی من بدن الرجل بفتح یبدین بدنا
اذا ضمّ یس کثیر الخم صفة کاشفة است برای بادن و
الکلمة المدد الوجه در مذهب آورده و در کلمه مدد

در مذهب

و اما مکلم پس آن روی که گردید و المشرب اللدنی لذب
بیا ضه حجرة و مشرب کسی است که در باطن او حجرة بود
و سپیدی وی مخلوط بسرخ باشد در تاج هفتی آورده الا شرا
آهینن بقال اشرب الابيض حمره یعنی آینه نر سبیدی
با سخی و الادع الشدید سواد العين بالاضافة
وادع عبا رشت از حسی یا می چشم یعنی سیاهی چشم سخت
بود این معنیست لغت امام او در حدیث مفسر سخت مایه
والاهداب الطویل الاستفکارین شعر بضم الشین
اطویل شعر الاشعار او می الباب باسم لهیت و اهداب
شعر دراز است یا دراز است موی یک و الکشد
بفتح الشاء و کسرها مجمع الکفین بفتح الیم الشاء
اسم المكان و کتد جاء اجتماع دو شانته است و هو
الکاهل و آن میان و شانته است و السریه هو
الشعر اللدنی الذي كأنه قضیب من الصدق
الی السریه در مذهب آورده است شیخ ذین خبری باریک



الدقاق جمع القصب تمشیر بر آن مکان که از یک شاخ
و نیز تراشیده است کرده و مس به نظم موسی باریک که گویا
شمیر لطیف و دقیق است از زبر سینه نانات در مذهب آورد
المسیرة نظم موسی بر سینه نانات والشحن الغلیظ الاصا
من الکفین والقدمین یعنی شستن که مضاف است
بکفین قدیم عبارت است از غلیظه در شست اصابع از کفین و قدیم
یعنی شستن که دو پنجه دست و هر دو پای غلیظه و در شست پس
لام که بر شستن است لام عهد جاری است چه که شستن از غلیظه
مطلق عبارت است نه از غلیظه اصابع بخصوصها بلکه در الغلیظ
الاصابع مسامحه است زیرا که به معنی در تاج مصادره گفته است
الشحن در شست شدن کف دست و جرات پس شستن عبارت
از غلظت است نه از غلیظه و غلظه اصابع در حق مردان محمود
و در حق زنان مذموم و التقلع ان یمشی بقیوة و تعلق عبا
این است که مشی بقیوة کنه یعنی وقتی مشی میگوید می رسول علی
الصلوة والسلام سردو یابی بر میدار شستن از زمین با حکام و قوه

تمام نه مانند مشی شمالان و تمیز آن که کام نزدیک نزدیک
می آید از جهت که این مشی زبان است مشی مردان و الصبیح
الحلقد و در مذهب آورده است احد و بفتح حاء ممله در
دال ممله زمین نشیب و صبیح عبارت است از زمین خشک بقول
احد زانی صوب و صبیح در تاج مصادره آورده اند
به نشیب فرو شدن در مذهب آورده الصبوح بفتح الصاد
المهمله زمین نشیب و الصبب زمین نشیب فرو شده ایم بر زمین
نشیب حاصل آنکه مشی رسول خدا صلی علیه و سلم بر سبیل
خشوع و تواضع بودند بر طریق اختیار و تکریم و فعلی لجلیل المفاشر
جلیل المشاش بقوله واصف و ناعت رؤس المناکب
و قول علی اراده میکند بمشاش رؤس المناکب یعنی اراده میدارد
مرضی علی رضی الله عنه یا ناعت و بر قول بمشاش رؤس المناکب
دو دوش در مذهب آورده لمشاش سر استخوان که نرم بود
در فاق آورده که مشاش عبارت است از رؤس استخوانها مانند
مرفیق و کتفین و رکتین و منکبین پس می آید که در حدیث



در شان من در سخن مطلق مراد بیدار است نه در سخن ناکند
 چنانچه عبارت نموسم است پس کلام مصنف جیدیت اولی
 بود که میگفت فولتا جلیل المشاش برید و زوسل العظام مطقات
 والعشيرة الضعيفة و غیر عبارت از صحت است والعشیر
 الصاحب و عشیر از مصاحب والبديهة المفاجاة
 در تاج المفاجاة والعيا كسى ناکا که رفتن و بدهیه عبارت است از
 رفتن بجهت ناکا بقالا بدهته یا امرای بخته در تاج
 آورده الفجاة بالمذناک رسیدن نعل نعل بفضول العین
 الماضی و فی الفایر نعل کسر العین لغة البید ناکا آمدن و بید
 با مراد استقباله یعنی ناکا رسیدم و ناکا آدم الحیث
السابع حدیث هند بن ابی هاله حدیثنا سفیان
 بن وکیع ثنا ای نحد ثنا جمیع یحیم و مشات
 عثمانیه و ممله مصغر بن عمر و فی بعض النسخ ابن
 و فی بعض النسخ عمر شیخ ابن جبر بنحاه ابن عمیر اختیار کرده
 گفته اند که نسخه ابن عمر بنیست که جمیع چون افضلی بود ظن

بسیار از او

است

است که اسم پدر را تغییر داد و گاه سوی عمرو و گاه سوی غیر سب
 قدرت از اسم عمر رضی الله تعالی عنه چنانچه در اب رفته است
 خذ لهم الله تعالی بن عبد الرحمن العجلی کسر المله و کون
 للجم املا علینا من کتابه ای القاء الکلام علی الغیر
 لکتابه سوا کان من حفظه او کتابه و بعضی شرح آورده
 که املا نزد محمد ثانی عبارتست از القاء شیخ حدیث
 بر اصحاب خویش و آنچه میداند از بیان آن و شرح
 لغات و نکات که متعلق است بآن بگوید حدیث کرده است
 مارا سفیان بن وکیع آنکه بدین حدیث کرده است در جمیع
 عمر و پیرو عبد الرحمن عجلی این حدیث حدیث کردنی بطریق املا و القاء
 بر او از کتاب خود پس املا مفعول مطلق حدیثنا است برای نوع
 از غیر لفظ یعنی سماع حدیث کردیم از تلفظ جمیع یحیم که املا
 و القاء کرد بر او از کتاب خود تا آنکه بنویسم بقال املکت
 الکتاب و املیته اذا القیته علی الکاتب لیکنه
 نه از حفظ که درین امر نسبت از سهو و نسیمان بخلاف املا و القاء

املا یعنی القاء



چنان می که گفته کرد همیشه اورا ابی عبد الله و نام او زین بن
 پس کسی صفت بر جمل است از پسرانی که نه حال حسن رضی الله تعالی
 در آن حال که نامت از حسن بن علی رضی الله تعالی عنه آورده اند
 که کنیه امام حسن رضی الله تعالی عنه آورده که کنیه ام حسن رضی
 تعالی عنه ابو محمد بود دولت و در رمضان است در سنه که
 از هجرت مکه دو فات و در سنه بهل و نیز پس شریف پس
 و شش سال بود قاکای آنده قال ساکت خالی هندی بن
 ابو هاله ریب رسول الله صلی الله علیه وسلم هر آنکه
 برستی گفت امام حسن رضی الله تعالی عنه که سوال کردم برادر
 مادر خود را یعنی حسن بن ابی له ریب رسول خدای صلی علیه
 از حلیه نبی صلی الله علیه وسلم و کمان و صفاقا علی صیغه
 المبالغة فی قاموس الوصاف العارف للصفة
 عن حلیه النبوی صلی الله علیه وسلم بکسر الحاء المهملة
 و سکون اللام و فتح الیاء کالحلیه در آن که بدستی
 او و صاف یعنی بسیار و وصف بیان کننده حلیه رسول خدا

جان رسول خدای صلی علیه وسلم
 در آن حال که نامت از حسن بن علی رضی الله تعالی عنه آورده اند

صلی الله علیه وسلم یعنی بود او صاف در آن حال که انبیا مبارک و از آن
 نبی صلی الله علیه وسلم یعنی از همه و شکل مبارک و پس در آن حال
 از فعل حالت و عن طریق معلق است بوصفای بضمین معنی
 اخبار و کشف و شایده که معلق حالت بود و انا است هی
 ان یصف لی منها شیا التعلی به ایکن سیمه حالت
 از فاعل حالت در آن حال که من شتی بودم و از خود است که
 وصف کند آن حال مرثی و چیزی فی سبیل از حلیه نبی صلی علیه
 یا از صورت پس توین شیا برای تقلید است باشی و چیزی که پس
 توین شیا برای که شرت تا حفظ نم دیاد که کم از آن حال
 معطوفت بر حالت کان رسول الله صلی الله علیه
 و سلم فحما بفتح الفاء و سکون الحاء المعجمة و کسر های
 عظیم مفتحا اسم مفعول من التعمیم ای التعمیم بر کفت
 پس که بود رسول خدای صلی الله علیه وسلم از انبیا طفولیت
 و بزرگ فی حد ذاته بر کان برای استمرار است و معظم در سینه ای
 هر احدی و در چشم هر انی و مینده که مسح کجاری تا در بنودی



برای آنکه تعظیم او کند و با الفرض اگر در ترک تعظیم ظاهری بی سبب
 بیسودی مرایه مخالف بودی هر چند که در باطن دست از
 تعظیم باطنی بتلاوی وجهه ندادی القدر لیکه البدل
 در تاج برقی آورده التلاوی در خشدین بنی صلی علیه وسلم
 که میدرخشید علی الله و لام روی مبارک او مانند درخشدین
 در شب بدیع در شب چهارم پس بنیلا و خیر کان است و اول
 که ضعه فخری بود و در تیل او شاد است با نکه استناره درو
 او علی الاستمر بود بدانکه میزدانی له تشبیه داده است در
 روی مبارک او را بدرخشدین که ماهه بافتاب زیرا که ناظر گشت
 و قدرت بنظر جانب او او را در بی انوار و درخ نصارت بخلافت
 آفتاب که نظر بان موجب اید بصیرت وزیر که بنی صلی علیه
 وسلم طالع و ظاهرت در عالم که بود مظلم و تاریک بطلام تاریکی
 کفر بود پس نور روی مبارک او افق است از نور آفتاب آورده
 که لیل البدر برای آن گفته میشود که ماهتاب در شب بطلام
 مسکینت بوز آفتاب من بدر القمر تغیرت شمس بالطلوع استی سبها

برای آنکه

و برای آنکه نام و کمال او برین نسبت میشود من در الغلام ای تم در
 الحول من المربع بود و راز ترا بر بوع یعنی علی طول بود و طول
 آن بر سه اذناظر سید یا آنکه فی الحقیقه اقرب بطول بود و در بود
 نظر بوع میبود و اقصر من المشدب بضم شین المجدید
 الدال العجمه و تراج مصا و آورده لبتشدب درخت برین
 و اصله التفسیر بود بنی صلی علیه وسلم کوتاه تر از شرب بود
 طول منظر با سخاوت و حجت نزار می باشد نخله طویل که ساجی
 او متعوض بود عظیم الهامه تحقیق المیم الراس بود بزرگ
 در مذهب آورده الهامه میان سر و جمل الشعر در مذهب
 آورده شعر جمل موی رنگین در مذهب میان این آن بود
 جمل الشعر یعنی موی مبارک او نه زنگنه رنگه بود و نه در مذهب فرو
 بل بیان آن و این ان التفرت عقیقتة عرف و الاقلا
 در مذهب آورده العقیقه موی سه کوهک چون بر آید و مهابی
 موی تراشیدن العقیقه بفتح العین المعمله و بقیافین
 بینما مشتات تحتانیة کالحقیقة الشعر الذي مع

عقیقه



المولد فاذا ثبت الشعر بعد حلقه لا يسمى عقیقه یعنی
 آن نوی ایگویند که بر سر مولود و کودک می باشد چون از
 لم می برآید و موسی که بعد از خلق می دید و می آید از عقیقه نمیگویند
 در این بیت دلالت میکند بر آنکه موسی مبارک رسول خدا صلی
 علیه و سلم موسی ولادت بود و حال آنکه عدم حلق موسی بعد از
 از ولادت و عدم ذبح گوشت و اطعام سگین در عرب
 غیب و نجلی بود که امامت میکرد کسی که عقیقه نمیکردی بعد
 و نبوا شتم اكرم الله ذریه اهل بیت پس چگونه **محمد رسول صلی**
 علیه و سلم غیر معقوف خواهد بود پس اطلاق لفظ عقیقه محمول
 بر موسی که بعد حلق میرود محمول بر حبیب راست مجاز مرسل با مجاز
 استعداء امام نووی در تهذیب الاسماء و اللغات آورده
 که بدرستی نبی صلی علیه و سلم بعد از تولد عقیقه خود را کرده
 و در روایتی عقیقه تعست یعنی موسی چسبیده و تافته در تاج پهنی
 آورده العقیق تافق موسی الا لفراق از رسم جدید شدن الفراق
 سطاوع فرق است لقیال فرق شعور ای القاه الی جانبی را

فانوق

فانوق ای صهار فریقین در منذب آورده الفروق میان هر دو مورد
 آورده الفروق بالفح جدا کردن و کشاکش یکی میان و بهر فزوق سستی
 کشاکش یکی که میان سستی باشد و زبان مستدمانک نامند بود
 نبی صلی علیه و سلم که اگر از منفرق و میان سه منفرق نیست موسی
 مبارک فرق میکردی از این معلوم شد که فرق بر لغت بر انفراف است
 و حال آنکه انفراف مطلق و فرقت پس معنی کینه نشود که اگر
 قابل میبود موسی مبارک صلی علیه و سلم انفراف جدیدی در انفراف
 و شکافکی بر این موده و کلفت فرق میکرد و غیر منفرق نمیکرد
 و اگر قابل انفراف نمی بود با تکلف و بلاهت استیاج بر هر حال مخلط
 و متلاصق میبود پس فرق نمیکرد و ساطع میگرداشت و ثابت
 میداشت و عدم انفراف کرده نمیداشت و تکلف و عمل
 دو فرقه نمی ساخت پس لوان انفراف نیز کما است و قول
 و الا کلام تام شیخ ابن حجر رحمه الله فرق یعنی ایضا بر انفراف لغت
 یعنی اگر بگفته موسی مبارک منفرق و مشتق از منفرق می شد بر انفراف
 باقی میگذاشت و اگر بگفته منفرق نمیشد پس فرق نمیکرد یعنی منفرق



بسیار است بل معنوسه و ناقصه میکند و بمعنی محبت
 بعید است و ناقصش کما یفنی آورده اند که رسول خدای صلی
 علیه و آله و سلم اول اسد و اول شعر میگویی چون این عمل اهل کتاب
 بود و فرق عمل شرکان و عبادت آن داشت که پیش از
 نزول وحی عمل اهل کتاب میکرد و بعد از نزول وحی فرق میکرد
 با کافران از این جهت اگر چه در زمان پیغمبر آورده
 انزوی بسیار کردن فی الفیق و فیه ای انصافه عن الفرق یعنی آن
 دوازده فرقه که با او شتمه آید و از فرقه تجاورنا انتمی کلامه بود
 نبی صلی علیه و آله که تجاور است موی مبارک او از دو فرقه
 دو کوشش و چون فرو بسیار میگردد موی سحر و جبرکان
 ایضا و کلام مستقل که تعلق با قبل ندارد و باین کلام جمع میسوز
 کرد میان و ابایلیت که نیست در شان شعر رسول خدای
 علیه و آله و سلم از فرقه وجهه و لیه زیرا که چون موی مبارک فی جمله
 و کثیر میگردد این پس از دو فرقه دو کوشش متجاور میبودی و چون
 تمام و کمال او فرسودنی نابدوشن مسود می چون نمیکرد انیدی

و در کتاب المغنول
 نزول موی مبارک
 و بعد از نزول وحی
 در زمان پیغمبر
 و کوشش و جبرکان
 و کثیر میگردد
 تمام و کمال او
 فرسودنی نابدوشن
 مسود می چون
 نمیکرد انیدی

ارجا در شکر اذنه از هر الكون در مذهب آورده است الا
 و الا فی زهر اسخ و سفید زهر جمع و الا زهر سفیدی روشن
 الا زهر آن خورشید و ما بود رسول خدای صلی الله علیه و سلم
 نیز اللون یعنی بود بیاض غیر چه که سسرخ و سفید بود
 ز بیاض خالص مانند بیاض کج و ابيض الجبین در مذهب
 آورده الجبین کبیرتانی مراد اچا هر دو سوی چیهست یعنی در
 سوی شامبارک و ممتد و فراخ بود و گفته شد که این کمان
 از خلافت و کتادگی پیشانی شیخ این رحمة الله علیه واسع
 یعنی واضح گفته یعنی بود روشن چمن انزع الحجاب
 در مذهب آورده است الا زج انکه ابرویش باریک باشد
 در قاموس آورده الرجح محرکه ذقمة الحجاب من فی الطوان
 الرجح در حجه ذقمة و طوله و فی الالاسس ان الرجح ذقمة در استفوا
 ای کوزش آن در مذهب آورده الحجاب ابرو الحجاب
 جمع مراد از حجاب فوق لواحد است بود نبی صلی الله علیه و سلم
 انکه هر دو ابرو مبارک و باریک و دراز و کوزمانند کمان مبارک

سوی چنانچه گفت حسن در مدح نبی صلی الله علیه و سلم شعر
 بعینین و عجاوین من تحت حاجب : انج کشق
 اللون من خط کاتب سکی ایچ در مذهب آورده بقال فلا
 سابع العصل علی تو اسی تمام الس بقية زره تمام اب انفاست
 والسوایق جمع در آن حال که هر دو ابروی و سی تام و کمال بود در زرا
 پس سوایق خواست از حجاب که در معنی ناطقت زیرا که تقدیر
 چنان است زجت حواجبه سوایق فی غیر قرن بجز بیک
 الر المصلة و بالقات یعنی الاصل و الاقران و فی
 بعضی من و غیر معنی لای الاقران الاصلان حال که الاصل و الاقران
 و پوستکی بود میان و ابروی او و لیکن نزدیک به پوستکی
 بود پس میان حاجب و فخر و دقیق و باریک بود که تبیین
 و ظاهر نیست مگر تا بل اگر چه عین هر قرن پوستکی بود لیکن
 غیر قرن فی الواقع آورده انکه قران اتصال حجاب زرد
 محمودت است که دوست میدارند گشاده ابرو را اما نه بغایت
 گشادگی مخالف عم که دوست میدارند قران اتصال را



بنام عرف بکسر العين المعمله وسكون الراء وبالفتحة
 ویداره القصب چنان دواورد که میان آنها را کی بود که خریک
 میداود و طاهر میگردد و ایند و بیرون می آورد و اورا غصبت پس بنام
 عرف که گفته است برای عواجب بنا بر آنکه لام عمد و هنی است
 چنانچه در قولش آمده **وَلَقَدْ أَمَرْنَا عَلَى الْكَلِيمِ**
 یسئلی و غیره نشانه رحمت سوی عواجب با اختیار مراد
 در تاج یعنی آورده الاورار پوسته کرد ایندین عطا و بیرون آورد
 یا دوار از ازاب و منته قی لهم بین عینیه عرف یدک
 القصب و نیل معناه بکره و فرود شدن شیر شیخ ابن حجر
 سیکویدیدر الغضب ای میانی ما اذ اغضب کما تبلی الضرع
 اذ اورجی چون فرو می آید که فی النهایه پس معنی چنانست
 که میان او و بیرون او کی بود که بر پشت از روی خون و قوی که کشتم
 می آمد آورده اند که این تفسیر از قبل تفسیر لازم است چه که در
 سندی است لازمی افتی العونین بکسر المعمله وسکون
 المعمله و کسر النون لاولی بعدها یا الالف و رند

آورد

آورده الاقی و الاقی فتوا آنکه میان هنی و بلند بود القصب جمع
 العین بن هنی العوانین جمع عین الیاب هنی در مراد اینجا هنی
 و نیز در یاب قاف مضمومه گفته شیخ و فتوا ای طویل بود
 بنی صلی علیه و سلم در از بنی و میان هنی بلند و بالا و از بن و کتا
 و نین و اریک که **نَوْرٌ یَعْلُوهُ یَحْسِبُهُ بِنْفَةِ السَّیْنِ**
 و کسر هاء من لم یتم مکله استتم در مذهب آورده الا
 و الاقی شعرا بلند هنی الشمر جمع خیان سنین که مراد او نور
 بود که غلبه میکرد او را و بالا می می میشد که می بند شبت و کتا
 می برد عین شریف آنکه نظر میکردی این و تامل و امعان
 نیکو دی بلند یعنی بنی مبارک طی و ارتعاشی فی الجاهل شبت
 و مراد او نوری بودند آنکه از روی تامل بوی نظر میکرد می بند
 که قضیه هنی و بلند است و حال آنکه فی الحقیقه بلند نبود بل بلندی
 و بالای نوری بود کث اللجیة در مذهب آورده است لجمیة
 و کثه ریش بسیار موی و ریش کث اللجیة مردی بسیار موی
 و فی الصحاح کث اللجیة ای غلیظ اللجیة شیخ ابن سیکو که کث لجمیة



الکتاب غیر نفی و لا طویل بود یعنی صلی علیه و سلم کشت ^{الذوق}
 و انبوه بود موسی شش مبارک و انبوه دراز و باریک و سهل
 الخدین بود مته عالم صلی علیه و سلم این که سرد و رخ مبارک او
 از استخوان روی شریف غیر مرتفع و بلند و این بود عرب احلی
 و خوشتر متلیح الیتم بالصناد الجعته بود بزرگ و فراخ و
 اما لغایت بلخ شیخ این آورده که عرب بزرگی و فراخی همین
 بلخ بکند و بعضی و تنگی او مذمت متلیح الاستان
 اسم مفعول من التلیح بود رسول خدای صلی علیه و سلم
 متلیح الاستان در مذهب آورده الفلج کشت او کی که میان دندان
 ثنابا و با عیبه بود کشت او کی بود میان چپ دندان پیش دندان
 مبارک و دوزیز و دوزیر و چهار دندان پس اجزای دندان است
 چهار پیشین را ثنابا نامند و چهار پسین را با عیبات گویند و بعضی
 که مراد از استنان مطلق استنان است یعنی بود منفرد الاستان
 در قاموس می آرد الفلج تابعه با پس الاستان در اعلام
 الفلج بود فلج الاستان الثنابا عین الثنابا پس از استنان

ثنابا بود

ثنابا بود یعنی فرجه و کشت او کی بود میان دندان پیشین او و صورت
 المتزید بود او خداوند باریک خط موسی از زیر سینه تا انت
 کانت بالشدید عنقه جید دینه بمهله و متنا
 تحتانیة کعبه در مذهب آورده الدینه صورت کاشته
 الدمی جمع شیخ این میگوید در مذهب صورتی که در است کرده شده
 از علاج و مانند آن و بعضی گفته در مذهب صورت منقوشه است
 که در آن قوه و سحر بود مراد این مطلق صورت است و بود
 چنانستی که کردن رک و مانند کردن صورت کاشته است
 از علاج و مانند آن فی صفا القیصه در صفا و حال فضه
 پس کان خبر کان است یعنی کردن شبه یف و لغایت خوش
 هیسه و خوش شکل بود و باض او مانند باض فضه در نما
 صفای و درخشیدگی ز مانند باض حص و کج معتدل الخلق
 الروایه فیه بفتح الخاء الجعته و سکن اللام و اللهم
 للعشقر اق بود همه عنای او معتدل الخلق الصورة و متنا
 غیر متسا و از افراط و تفریط مبره با درین مهتم عالم تا و در ز



بدن بود اما از حد اعتدال بیرون نه مقام اسك اللحم یعنی گوشت
 بدن مبارک او مستخرجی و سست و فرو بود بلکه بسته بود
 و از حد اعتدال بیرون بی در تاج پهنی آورده با خون نماند
 العلم معتدل الخلق مسك بعض اعضا به بعضی اطلاق بدن موسم
 افراط بود در سستی استعلیت برخاوه بدن عدم استسناك
 و این باقیان در موسم است پس استدراک و نفی کرده گفت استسناك
 یعنی استسناك و اجناس کرده بود بعضی اجزاء او بعضی حاصل
 معتدل الاعتصا بود و تا در پر گوشت و مستحکم سقاء البطن
 و الصدور روی الاضافة و بعد مها بود سستی
 و سینه یعنی صدرش عریض بود و بطشش غریب و سبب بدن
 بصدور برابر و صدری که انی الفائق عریض الصدور این بود
 مرورا البطن یعنی بود رسول خدا صل علیہ وسلم بین سینه
 و این مردان و حست بعید ما بین المسکین بود و سبب
 و کثا و هیانه و دوش مبارک ضخیم الکن کدیس بود سستی
 استخوان او زرد که انور المجره کبیر الراء علی اند اسم قابل

من الجرد

من الجرد من باب التفعلا و یفحها علی الله اسم مکات
 بود عضو مبارک و که از ثوب برهانه بود روشن و در شکر
 تر از عضوی که برهنه است از بدن شخصی پس منفضل عضو مجرد
 از بدن مبارک او منفضل علیه عضو مجرد است از بدن اعتبار او
 بعضی شرح گفته که انور یعنی نیر است زیرا که اسم تفضیل بود
 مفرد معرفه مصناف نمیشود پس معلوم شد که بعضی غیر مجرد
 از بدن نبود پس بطریق اولی روشن تر خواهد بود و کمال منفضل
 عضو مجرد از بدن مبارک و منفضل علیه عضو غیر مجرد از بدن مبارک
 حاصل آنکه همه اعضا او نیز بود و مجرد از بدن مبارک و انور بود
 از غیر مجرد موصوفه ما بین الکلیه بوجه مختلفه مشد
 مضوجه المخرلا لیل در مذهب آورده الله سینه اللبا
 مع والشره بهملات کدره یعنی ذات بشعر مجری
 کالخط پیوسته بود میان سینه و ناف مبارک او بوی
 که جاری و روان مانند خط در طول دانه با این آنچه که زیر گردن
 و بالای سینه و ناف دور و صفت شعر مجریان تنیه برهنه است که



پس چندی از این مذهب بر سره از مولی خالی نبود و در روی
 خط و آن است یعنی مذهب ششم جاری بود عاری لئیدین
 در مذهب آورده اندی پستان منزوقا لبطن محاسوی
 ذلک بود در پستان موم مبارک او خالی از موی محاسوی
 بود یعنی موی آن خط موی موی در گذشت و محاسوی
 بطریق و ذلک اشاره بچشمی که در پستان مبارک او بود اشعر
الذراعین و المنکبین و العالی الصد بود مذهب عالم
 علیه و سلم اشعر ذراعین و منکبین و عالی صدر یعنی بود بر
 ساق دست مبارک او در بر دو دست مطهر و بر بالترسینه
 شریف موی بسیار کویله لذندین بمعجمه و فنون مملته
 کفلس در مذهب آورده از مذهب ساق دست در آن بود هر
 استخوانی که متصل کف دست او بود یکی از طرف انگشت
 و دوم از جانب خضر یعنی کسین در قاموس آورده از مذهب
 موصول طرف الزراع فی الکف یعنی چونندگاه طرف زراع محاسوی
 آنکه هر دو ساق دست مبارک او بزرگ بود شیخ این حجره میگوید

انزبن

از مذهب دست از مذهب کعبه و کعبه رجب الراجحة بمهلته
 و موجد حقانیت در مذهب آورده از مذهب فراخ و از آن
 کف دست فراخ بود کف دست او و مینو آن کف دست که این
 لایه بود از کف دست خود و مصلح و بقی گفته که کف دست از کف دست
 فوت سنت الکفین و القلائین بود مذهب عالم سلسله
 و سلم غلیظ الکفین و القلائین یعنی کف دست او دست و دای
 مبارک او غلیظ مائل بود و کف دست او غلیظ یعنی مطهر بود در مذهب
 آورده غلیظ مطهر ساق بال بالین المملته و بالهمزة
 المنقلبة عن الیاء الاطراف ای الاصابع ممتد و در آن
 انگشت دست و پای مبارک او با باستان او معتدل که از افراط
 و تفريط خالی که ذکر فی الشفا و در فاق لثه ساق الاطراف
 است که اصابع او مستوی و سفیم بود او قال استمال
 الاطراف بالمشین المعجزین شک او دست با کف دست
 برین ساق الاطراف من شانه الی میزان و از آن کف دست
 یعنی انگشتان مبارک او مرتفع بود و مصلح کف مبارک نبود



نظر هر دو عالم علی علیه السلام بناحیه و بگوشه چشم بود که متصل
 بزلت با مو و مخرومه از دنیا و زخارف او زرد و اریش و آنچه مانند
 یا در وقت خواب تکلم با آنکه با حلقه نظری را گویند که بگوشه چشم
 بود متصل صدغ و سونق گوشه که متصل بینی بود بسونق اصحنا
 و بود متصل عالم علی علیه السلام آنکه اصحاب او در وقت رفتن بر
 پیش مباحث و خود تمییز آن میرفت و می گفت که خلق
ظهری للملک یعنی که از بد خلق برای ملائکه و مید
من کونی استکم و سبب سلام میگردد کسی را که با وی ملا
 میشد از مومنان بود سطره کمال حسن و خلق و تعلیم **الحديث**
الثامن حدیث جابر بن سمره حدیث ثنائی ابو موسی
 ای ابو موسی انصاری محمد بن المتوفی اسم مقعول
 من التثبیه ثنائی حدیثنا محمد بن جعفر المعروف
 لغندر ثنائی حدیثنا شعیه عن سماک بهملات
 کحساب بن حرب بهملات و موحده مقتانیه کالض
 قال ای انه قال سمعت جابر بن سمره بهملات مفتوحة

نفتحة

نفقمة فتوحه در قیام سماک بیان حرب اخرا است از
 سماک بن لید آنکه بدستی سماک حرب گفت که شنیده ام
 از جابر بن سمره بقول ای انه يقول آنکه بدستی سمیت برکان
سئوالا لله صلی الله علیه و سلم ضلیع النعم اشکل
العین منهوس العقب بالسن المماه عند الجبر
 و دوی ابن لاشین بالعمه ایضا بود رسول خدای صلی
 علیه و سلم ضلیع النعم و اشکل العین و منهوس العقب فأک
شعبه گفت شعبه که از سماک را روایت قلت ای انه
قلت لیسماک ما ضلیع النعم که گفته مر سماک که بعیت
ضلیع النعم فأک گفت سماک عظیم النعم یعنی بزرگ و گشاده
 و این پس حرب بود است که دلبست برکان فصاحت و بلا
قلت ما اشکل العین گفته مر سماک که چیست کل العین
قال گفت سماک کونیل شق العین کسی است که شکان
 چشم او دراز است یعنی با چشم دور از چشم قاضی عیاض است
 که تفسیر اشکل العین که از سماک روایت و رسم و غلط است



صواب است که اسکل العين کسی است که سرخی در سفیدی
 چشم او بود این محمود و محبوب است قلت نفتم سماک را سماک
 منبوس العقب که چیت منبوس العقب قاله گفتم
 سماک قلیل اللحم العقب که کسی است که گوشت پشته او
 کم بود **الحديث التاسع** ايضا حديث جابر بن سمرة
 حدثنا هناد بن بشيد النون ومهله بن السري مملتين
 مفتوحة فكسورة مخففة ويا مشددة ثنا اي
 حدثنا عبث ممله وبختانية موحدة فثلت ومهله
 لا يحذفن القاسم عن شعث بمثلتين بينهما ممله
 كاربع يعق بن سواد بمهدات كعقار شايه يعنى
 الى اخره قول ابى عيسى بود و شايه که قول مناد باشد و بعضی
 که قول غیر است پس درین حکام با جابه است از قول ابى ثقات
 برده است که او میدارد و غیر از شعث این سوار یعنی کنیت
 ابن سوار بود عن ابى انصحاق عن جابر بن سمرة رضى
 تعالى عنه قاله گفتم جابر رضى تعالى عنه رايت رسولك

صلى الله عليه وسلم في ليلة اضحيان بكسر الهمزة
 وسكون الصاد المعجمة وكسر الهمزة المعجمة وبالالف و
 النون الناندين وذهب آروه يوم اضحيان روزى
 گفتم جابر بن سمرة که دیدم رسول خداى را صلی الله علیه و آله
 اضحيان یعنی شبى که ماه و ران از او آنرا می باشد در فاق
 نقال ليله اضحيا و اضحيان اضحيا توبى المنة من اولها و آخرها
 و عليه حله حمر او درین حال که بر همه عالم صلی الله علیه و آله
 حله حمر او بود یعنی خطوط سرخ در آن بود **و جعلت انظرا ليه**
و الى القصر فلهو عندي احسن من القصر من شروع
 کردم در نظر کردن سوسى بنى صلی الله علیه و آله و سوسى قمر بنى اسد
 قسم خداست که رسول خداى صلی الله علیه و آله در نظر من از همه
 حسن تر نیکوتر ظاهر تر است یعنی نظر کردم سوسى حسن تر و سر در عالم
 صلی الله علیه و آله و سوسى حسن تر و شتانی ما تا بدانم که در حسن تر
 کدام فائق است پس در قسم بویعین کردم که حسن تر و سر در عالم
 صلی الله علیه و آله از بد بود از حسن تر و قمر بنى اسد او را



كتاب عالمنا ب زالم تر بود شعر ای قد تو از سر و روان
 و ای حسن از شمس قمر افروزن : ما را زنده که شرح حسنت گویند
 کای سخن از شرح و بیان فزون **الحديث العاشم** حدثنا
سفيان بن وكيع ثنا **احمد بن محمد بن عبد**
الرحمن بن مهملات كسوا لاجم الراء وبالهمزة بعدا
 وبالسين المملة منسوب الى واس بن كليب بن ربيعة
 عن زهير بن مضر بن مهملات بن من **ابي اسحاق الهذلي** قال
 اي انه قال ساكرا رجلا كبيرا بن عازب **كثفت ابو اسحاق**
كروال كرومي برابن عازب **رضي الله تعالى عنه** **اكان** **خ**
سوالله صلى الله عليه وسلم **مثل السيف** **الايام**
روي مبارك رسول خدای صلی علیہ وسلم مانند شمشیر در برون
 و در لعان در طول تا که لا بل **مثل القصر** **كثفت** **يا** **كثفت**
 مانند سیف بلکه مانند قمر بود یعنی روی شریف و از طول
 و استداره عالی بود و نیز معنی این کلام باطن بن میثوان گفت
 که روی مبارک او مانند سیف نبود بلکه مانند قمر بود بلکه آن

از قول

از قول بود و این معنی نیکوست و در سلم چنین واقع که لای مثل الشمس
 و القمر یعنی روی شریف او در اشراق و انوار مشتابه شمس بود
 و در حسن و ملاحمت مشابیه **بقره شوی** ای همان خسته حکم بود
 که هر یک یکوم تو از تو افزونی : خوابان حسان اگر بنویسد
 در حسن ملاحمت زنده از **الحديث الحادي عشر** **حدثنا**
ابو هريرة **حدثنا** **ابو داود** **المصاحفي** **بفتح الميم** و
بالصاد المملة و **بالحاء المملة** و **بالباء المعجمة** **سليمان**
بن سلم **بفتح السين المملة** و **ببكون اللام** **كفلس** **ثنا**
اي حدثنا **الضريون** و **معجزة** و **مملة** **كفلس بن تميم**
بمعجزة **بمصر** **عن** **صالح بن ابي الاخير الباهلي** **عن** **ابن**
شهاب **معجزة** و **محنة** **تحتانية** **كحساب** **محمد بن مسلم**
الزهري **عن** **ابي سلمة** **بن** **عبد الرحمن** **بن** **عزف** **الزهري**
المدني **عن** **ابي هريرة** **رضي الله تعالى عنه** **قال** **اي** **انه**
قال **كان** **رسول الله صلى الله عليه وسلم** **ابيض**
بدرستی **كثفت** **ابو هريرة** **رضي الله تعالى عنه** **كروال خدای صلی**

کبر و زبان بکند تو نشانه هم زبان
 صحیح



و سلم عليه نيك كائما صيغ من فضة كه كوياسب نرسه
 و زر كه كرده و آفرين شده بود او را از نقره و صفائي و در
 نه در سفيد خالص يعني اين نيز بود و قبول نهايت قبول رحل
 الشعر بود آن سرور عالم صلى الله عليه وسلم نه زنگنه زنگنه موي
 و نه زره شسته **المديث الثاني عشر** حديث جابر بن
 حدثنا قتيبة بن سعيد انا اي اخبرنا اللبث
 بالمشات القنانية وبالمثلثة لفلس بن سعيد عن
 اي ابن زبير بالراء البعجة وبالموحدة القنانية وبالراء
 مصغر عن جابر بن عبد الله الانصاري رضي الله تعالى
 عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال
 انك بردستي سوال خدای صلی الله علیه و سلم اینها را نمود و بعضی
 گفته که باین صورت در خوابش از او دیده بود و شیخ شهاب الدین
 این گفته که دیده من عالم صلی الله علیه و سلم اینها را در حالت
 نوم بود پس بدستی صورتش آن که بران در حالت حیات بود
 مر او را مثل شده بود و اگر در حالت بیدار بود پس او را شازا

بود بصورت حقیقی ایشان که بران بودند عین حیات نه بصورت شازا
 و در حدیث دیگر واقع است که گفتند که صلی الله علیه و سلم
 صورت ابدانم کما کانت و الله اعلم فان عیاض گفته که رسول خدا
 صلی الله علیه و سلم حید ایشان را دیده است و غیره و چون گفته
 که کار و اح ایشان برین صورت بود بلکه عیسی و ادریس علیهما السلام
 که حید ایشان را دیده اند این نسبت معروفند باینها علیهم الصلوة
 مستلزم فضیلت محضرت است علیه السلام که عرض کرد
 بر سلطان ششم شایع است نه عکس فاذا موتی علیه
 السلم ضرب بفتح فیلکون و در مذهب آوردند
 مرد سبک شمت من الرجال پس بدیدم موسی را با کلاه
 معلوم کردم که موسی علیه الصلوة و السلام سبک کلاه
 بود از مردان کانه من رجال شقوة بمجمعة
 و موحدة فواقیة بضم الاول والثانی و فتح الازل
 و ضم الثاني والواو الساكنة والهمزة المفتوحة بعدھا
 تا علی وزن فعولة قبیلہ من العن منسوبة الى شقوة



عبدالله بن کعب خیر بعد خیر گویند که او از مردان سبیل
شماره است یعنی بغایت بک بود و نه بغایت نریز
پس از جمله سینه است برای ضرب من الرجال با کویا که او از مردان
است که تنها عدل از دنیا س پس شش و بیستی نماید
چنانچه در مشهور است و این سبب لقبش در بود شش و بیستی
آنکه در غایت طهارت و باک حسن سیرت و افعال بود پس من
برای ضرب من الرجال و و رأیت عیسی بن مریم فاذا
أقرب من رأیت به شبا عروة بن مسعود ویدم
عیسی بن مریم را علیه الصلوة و السلام پس نگاه نزدیکتر کسی
او که دیده ام از مردان از روی مشابهت با وی حسرت وین عرو
پس سبب لقب محذوفت یعنی الیه و به متعلق است بشما
یعنی مشابهت پس بود عرو بن مسعود با عیسی علیه السلام
و رأیت ابن ابراهیم علیه السلام فاذا أقرب من
رأیت شبا صاحبکم ویدم ابراهیم را علیه الصلوة و السلام
پس همان معلوم شد که نزدیکترین کسی از مردان که دیده ام از

از روی

از روی مشابهت با او مصاحبت است یعنی نفسه مراد
میدارد و ذات خود را حاصل آنکه من ابراهیم صلوات
علیه مشابهت پیش دارد و رأیت جبرئیل فاذا أقرب
من رأیت به شبا وحیة بکسر اللام الملهة و بیضا
و بسكون الحاء الملهة و الا کثر علی الاول و بیضا الی ابراهیم
جبرئیل علیه السلام پس نگاه نزدیکترین کسی از مردان ویدم
از روی مشابهت در حکمی است آورده اند که جبرئیل اکثر اوقات
بخدمت سرور عالم صلی الله علیه و سلم بصورت درجه کلبی
آمد زیرا که او در نهایت جمال و حسن بود چون در ششمی سبک
اگر مردم از مردان زمان کسای دیدن او قویا بعد فرج می آمدند
و شیخ ارجح آورده که قول ابن کثیر شیهه موسی علیه السلام از وی
صورت است و شیهه عیسی و ابراهیم و جبرئیل از روی معنی منظور
است بلکه شیهه صاحب صورت الحديث الثالث عشر
حدیث ابی الطفیل حدیثنا سفیان بن یربوع
و محمد بن یسار المعنی و احمد حیث کرده است ما را



سيفان بن كعب ومحمد بن ابراهيم بن كعب وعياره كعب
 هرد ومحمد بن كعب قالوا كعب سيفان بن كعب ومحمد بن
 حدثنا ابو يزيد بن هارون السلمي عن سعيد
 الحريري او المشويبي الجريدي عن ابي بصير
 وسكون الياء مصغر قال لا يه قاله كعب كعب
 سمعت ابا الطفيل بالطاء المهمله وبالفاء كعب
 ابا الطفيل يقول لا يه يقول كعب كعب ابا الطفيل
 النبي صلى الله عليه وسلم وما بقي على وجه الارض
 احدا را غيري كعب بن ابي ابي سلمة ومحمد بن ابراهيم
 حال باغي فانه استبروي زمين مسج احدى الزبير
 كعب بن كعب وعالم رسول الله عليه وسلم بن كعب بن
 ابراهيم كان سول خدای صلی الله علیه وسلم یكس فانه بود
 ودر حدیث شاریست با كعب ابا الطفيل رضي الله عنه
 صحابه رضي الله تعالى عنهم جميعا وفات يافته قلت صفة
 لي كعب ابا الطفيل كعب وصفه ويا ابا كعب ان كنت
 صلي الله

صلي الله عليه وسلم برام من قاك كعبت ابو الطفيل كان
 ايضاً مكيحاً مقصدك بفتح الصاد المشددة كعب
 صلي الله عليه وسلم ايضاً مع معنى ايضاً خير ودر خشان وتابان
 وعلو طبعه كعب كعب كعب كعب كعب كعب كعب كعب كعب
 كعب كعب كعب كعب كعب كعب كعب كعب كعب كعب كعب
 صلوات الله عليه حدثنا عبد الله بن عبد الرحمن
 اي اخيراً ابن ابيهم بن المنذر اسم فاعلم من الاذكار الخ
 بالمعجمة الكسورة وبالزاء المعجمة انا اي اخيراً
 عبد العزيز بن ثابت بالكاء المثناة وموحدة تحتانية
 ومثناة فوقانية الزهري اي المشويبي بن زهرة
 كعب بن كعب وبالزاء المعجمة وبالواو المهمله تسمى اي انه حدثني
 اسمعيل بن ابراهيم بن ابي موسى بن عقبة عن موسى
 بن عقبة الاسدي بهمله فثناة من حلة تحتانية كعب
 عن كعب بهملتين وموحدة تحتانية مصغر بن ا
 مسلم الهاشمي عن ابن عباس رضي الله تعالى عنهما قال



ای نامه قال که بر منی گفت این سراسر حق است **تعالی** **تعالی** **تعالی**
رسول الله صلی الله علیه وسلم اقبل التبتین که بود
رسول الله صلی الله علیه وسلم کشته دو دندان پیشین یعنی مبارک
دو دندان پیشین او فزیده و کشته بود در مذهب آورد
التبتین چوب دندان پیشین و چون وزیر بود وزیر التبتین
التبتین یکی از اعیان است و دندان که از این شایا بود و از ارباب
یکی از آنکه **رَبِّي كَالنَّوْرِ يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ شَتَايَاهُ** بود
منزه عالم صلی الله علیه وسلم وقتی که تکلم میکرد درین میشد مانند نور
در آن حال که می برآید از میان چسپار دندان پیشین مبارک
سرور عالم صلی الله علیه وسلم یعنی الفاظ و کلام نبی صلی
علیه وسلم منزه نور بود و کلمات که کافز اند بود و کلام
بر حقیقت باشد یعنی از دهن مبارک به کلام حکم نور محسوس
و این نیز سرور عالم است صلی الله علیه وسلم و بعضی گفته که چون
تکلم میکرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم شایا مبارک ظاهر
بسیار درخشان و تابان و کثرت در شیدگی آنها مثل نور بود

صالحه

تکامل بابت آنکه همه اعضای شریف او در نهایت موزون و در
حسن ملاحظت و در حد اعتدال بود **باب** **ما جاء**
في خاتم النبوة این باب است در احادیثی که وارد است
در مبرزوة منزه عالم صلی الله علیه وسلم درین باب مرثیه
است بدانکه در اصناف خاتم سومی نبوة نبویه است بدانکه نام
نبوة مصون و محفوظ است از آنکه غیر او اطلاع و وقوف باید
و اسرار نبوة یعنی مرثیه تا اطلاع و آگاهی نماید بخاتم نبوة
بعد رسول خدا صلی الله علیه وسلم کسی که آمد است و خواهد آمد
که جنسیت و چکانه چنانچه خاتم بر کتاب و نام صابن و غنای
از آن که ناظران نظر کنند با آنچه که در و است **الحديث الاول**
حدیث سائب بن یزید **حدثنا عبد الله بن سفيان**
آنا ای خیر فاحاتم بن **عبد الله بن سفيان** **حدثنا عبد الله بن سفيان**
و مهملین کسعد بن عبد الرحمن قال قال یزید
که گفت جبیر بن عبد الرحمن سمعت سائباً بالهجرة والمنه
و اللوح القمانيه **تعالی** **تعالی** **تعالی** که سیدم سائب



بن زید را بگوید که ای زید بنی که بدستی کنیست ذهبی فی
خاکنی الی کیفی صلی الله علیه وسلم که بر دهن خاندن
سوی بنی سلمی صلی الله علیه وسلم پس ای با، تقدیر است فقالت
پس گفت آنچه یاد رسول الله که ای رسول خدای صلی الله علیه
وآله و بنی سالمی و بنی سالمی که بر دهن خاندن در دست
و پاره است سمع رسول الله صلی الله علیه وسلم و بنی
پس سوور را بید رسول خدای صلی الله علیه وسلم دست مبارک
خود را بر سر من و دعای بالبرکة بفحاحات بموحدة تخنا
و مهلتین کطلبه و دعا کردم را برکت در عمر صحت و قوت
و وضو کرد فشریت من وضو به بفتح الواو ما يستعمل
للوضو و بالمضم غسلا لعضوا و الوضوء پس نوشیدیم
آن آب وضو به صلی الله علیه وسلم یعنی از آن آب که با آن وضو نما
بود و از عصای شکرینا و منفرق و مفصل شده یا از آن
غیرستعمل که در طرف باقی مان بود بعد فزاع و مشو و قمت خلق
ظهن و استاده بودم پس ثبت مبارکنا و قظرت

اللطامة

اللطامة الذي بين كفتيه من نظر كروم سوی مهرنوة
که میان دو شاخه سرور عالم صلی الله علیه وسلم بود بسطه آنکه
محل مهرنوة خود شکفت و ظاهر بود با آنکه رسول صلی الله علیه وسلم
مکتوف ساخته بود تا به پیشه فاذا هو مثل ذوالجمل
بالحا المحلة المفتوحة والجیم المفتوحة در مذهب او
الزر بکسر الزا المبعثرة للارز ارجع و الجملة ارجع الی الجمال
جمع بین کاه و دستم که آن خطم مانند کله فرکاه و خانه عروس بود
و گفته شده که مراد از جمله طار معروفست بکلمت و از زر
و سی لیکر علی ابن النجار کرده و مستکره دستم چه که زر یعنی
بعض در لغتینا مد است که آنکه حاصل بر استعارة کرده شود
با این تری که بعضی او را شبیه داده است بکلهای جمالی و این
بعید است زیرا که حمل بر مجاز بی قیام فرقی صارت و مانند لادن
و آنجا فرقیه منفقود است **الحديث الثاني** حدیث جابر
بن سمرق حد ثنا سعید بن یعقوب الی الطالقان بکسر
اللهم و قد یفتح بمهمله و مشاهه انا الی اخرنا الی یوتی



بن حرب عن جابر بن سمرة قال قال الله قاله كبري
 انك جابر بن سمرة نكيت الحاكم بين كفتي رسول الله
 صلى الله عليه وسلم كدم مهرنوه را که میان دو شانه
 مبارک رسول خدا صلی الله علیه وسلم بود پس بین کتفی رسول
 صلی الله علیه وسلم صفتی الخاتم است و تقدیر کلام چنین است
 الخاتم الذي ثبت بين كفتي كل طرف متعلق برایت بود و عمل
 که حال از خاتم باشد غده حمراء درین حال که شبیه بود
 به غده عمرا یعنی قطیعه و باره گوشت که مرتفع و بلند از جبهه
 و داخل سرخ بود پس غده عمرا حالت از الخاتم مثل بیضه
 الحامه که مانند بیضه کبوتر در مقدار و صورت در مذهب آورد
 الخاتم به هر طوق دارد از مغان و در سلم واقع است کبریت
 و نزدیکی یکم گفته که خاتم نبوه مانند بیضه عام بود در وطن او الله
 و حد و لاشه یک که مکتوب بود و در ظاهر وی حبت کنت
 فاک تصور الحديث الثالث حديث رميته حدك
 ابن مضعب صيغة المفعول من الاصعاب المذابي يعنى

مسئله

مسؤبت است بدین رسول خدا صلی الله علیه وسلم و نام او
 لمیخام و بنی عبد السلام بود و نام پدر او جنس و در بعضی نسخ
 بدینی و قسمت شیخ شهاب الدین ابراهیم از جوهری نقل کرده
 نیست چون طیب بدین رسول خدا صلی الله علیه وسلم کرده
 مدنی گفته می شود و چون بدین نسبت کرده می شود می گویند
 و چون بدان کسی نسبت کنند بدان گویند پس این سخن صحیح است
 بخاری گفته بدینی کسی است که اقامت کرده در طیب بدین
 رسول خدا صلی الله علیه وسلم و از او مفاقت کرده بدینی
 کسی است که در طیب معین شد و باشد پس از او مفاقت کرد
 برین تقدیر این سخن صحیح است آنای اخیر تا یوسف
 بن الماحشون یکسر الجیم و فتحها و ضم الشین المعجمه
 بعد ها و و نون ای یوسف بن یعقوب بن عبد الله
 بن ابی سلمه الماحشون او را ماحشون می آن می کنند که
 هر دو رخ او سرخ بود و چون آید از پدر خود یعنی از جد کلات
 خود ای سلمه الماحشون عن عاصم علی صیغه اسم فاعل



بن عمر بن قنادة بمشائين فواقينتين ومعملة كالسعادة
 عن جده انه اراد ان يذبحه فغضب ربيته فبمهلته من المثلثة
 مصغرة كذيفة بن نام جده اوريشه يور قالك كفت
 ريشه رضي الله تعالى عنها سمعت رسول الله صلى الله عليه
 وسلم ان شيداهم رسول خدا را صلى الله عليه وسلم بس لفظ
 رسول مفعول سمعت اربع شهاب الدين ابن حجر رحمه الله
 حذف مصنف اختيار کرده ای کلام رسول الله صلى الله عليه
 بنامه رسول القبره ای اهل القبره ولو اشكاه ان اقبل
 الخاتم الذي بين كفتيه من فنيه لفتكت ورجل
 که اگر بخوایم که بوسه هم مهر نبوه را که بیان و شایسته
 او بود و هر آنکه بگوید فعل فتبیل یعنی بوسه میدادم از جهت
 آنکه بزرگ بودم به رسول خدای صلى الله عليه وسلم با شما تم
 نبوده پس ضمیر فیه بختم که راجع بود بر رسول خدای صلى الله عليه
 با شما تم نبوده و در رجوع ضمیر به خاتم و الله است بر آنکه در جانب
 مهر نبوه بود و بقول الخاندیق له لسعد بن معاذ که بدستی که

بمکن

بمکنبت بجزه یا در حق سعد بن معاذ سید الانصار یا بمکنبت
 از سعد بن معاذ پس لام یعنی عن است یوم ماکت در روزی
 که وفات یافته بود اهدت که عرش الرحمن بنی هاشم برای
 ابن معاذ عرش الرحمن از غایت ارتجاح و فرخ و نسیاط و
 سبب حصول قدم روح شریف سوی او و از اعلام ملائکه
 بفضیلت و بهوت وی در تاج بهی آوردند و فی الحدیث
 اینست لغرض موت سعد بن معاذ قتل ارتجاح بر و حدیث صحیح
 و مستبشره که امره علی به از کلام بهی چنین می آید که مراد از
 اینست در حدیث ارتجاح است لیکن بر سبب کنایت بعضی علما
 صدور افعال عملا از غیر عملا چون سجد پنداشته از ظاهر
 صرف کرده حرکت اهل عرش مراد داشته اند یعنی اینست اهل
 عرش الرحمن من الملائکه جنیدند اهل عرش بسیار ارتجاح
 و استیفا را بسبب نزول از عرش بر روی زمین تا بخارند
 و حاضر شوند و نماز گزارند بر روی زمین و چون جبارت او حمله بر عرش
 برداشته منافقان گفتند بطریق استهزاء ما نخت



جبار یعنی بسیار است جبار او پس در روایاتی
رسول صلی الله علیه وسلم قول امتزاج فرمود و در شان او
بقول گفت که ان الملك کما کانت تحمله یعنی بدستی که ملائکه
بر می دارند و در بعضی علماء بعد در افعال عقلا از غیر عقلا بعید
نداشته اند چه که ایشان بقدرت کل او اراده و تصرف تمام
حق جل و علا کرده اند که بقدرت کامل او چون تکلم می آید پس چه
که آری باح و نشاء و حرکت و نیز در غیر عقلا بقدرت کامله
حق جل و علا پس اگر در جای غیر باری تعالی گفت و ان
لما یحیط من خشية الله بر زبان هر مصروف نکر و اینند
بعضی گفته که مراد از غرضش نفس است و این با مبطل است
روایت عرش الرحمن و گفته شد که این کلام که تبارک و تعالی
شان فاعل و جبار می گویند که اظلمت الارض بموت
فلک و قامت القیامة که بعد از این ایام مخصی نیست
شیخان گفته که ابونعیم روایت کرده است از رسول صلی
وسلم علیه بر علیه فرستاده شد پس یعنی بر تعالی علیه

ان کلمه را

ان کلمه را بسودند و از لینه او منحیث ندیس گفت منیر عالم علی
وسلم که از زمی او تعجب میکنند و هر اینند بله های سعیدین معاد
در مشیت بهتر و نرم تر از این خواهد بود علماء گفته اند که درین کلام
اشارت بر لغت مرتبه سعید در جنت زیرا که شاد و دل از آن
نیای جنانست برای آنکه آنها ترا میسازد می شود بجهت
و فریاد و جگرگشت این سخن سیدل که ادنای نیای جنت است
ازین جمله امر الین همستر شد پس عالمهای دیگر بهتر است و خوشتر
خوشتر خواهد بود **المحدث الایع حدیث علی بن ابی طالب**
رضی الله تعالی عنه حدیثا احمد بن عیبة الضیوی و علی
بن حجر و غیر واحد یعنی معارض و زیاد بر هر یک بدانکه عطف
غیر واحد قضای آن میکند که شیخ مصنف درین حدیث سوائی
احمد بن عیبة الضیوی و علی بن حجر سفید و کثیر است و در باب این
غیر آن دو یک را دی نکر کرده و آن ابو محمد حسن بن سید
درین عطف تنبیه است بر آنکه غیر احمد و علی بن حجر را دی این حدیث
بر یکی است با نکر شده زیرا است لیکن ذکر نکرده قالوا انکا



اخبيرنا عيسى بن يونس عن محمد بن عبد الله مولى
 غفره بالغين المعجزة وسكون القاء وبالراء المهلكة قال
 اى انه قال يحيى بن ابراهيم بن محمد بن وليد بن ابي طالب
 قال اى انه قال برستيغى كفت ابراهيم كان عيا اذا وصفت
 رسول الله صلى الله عليه وسلم كى بود على رضى فقال
 له جون صفت يكره رسول خدا را صلى الله عليه وسلم مى گفتم
 لم يكن رسول الله صلى الله عليه وسلم الحديث اى
 الى اخر الحديث فذكر الحديث بطوله پس كر كرد على رضى
 فقال عنه ابراهيم حديث را كه گفته است در باب جا
 في خلق مولد صلى الله عليه وسلم بدر ازى حديث وقال وكفت
 على رضى فقال عنه ابراهيم در اثناعشر حديث بين كفتيه
 خاتم النبوة وهو خاتم النبيين صلى الله عليه وسلم
 كى بيان داشته مبارك سرور عالم صلى الله عليه وسلم مهنه
 بود و حال آنكه او خاتم انبياست اگر چه حديث در باب بن تمام
 مذکور شده است ليكن بحمد اثبات خاتم نبوة ان بعض حديث

اى حديث

اعاد

اعاد و حفت به انكه قال فذكر وقال ابو موسى است وكفت است
 ابن بجاي قال لم يكن رسول الله صلى الله عليه وسلم
 بالطويل المقط ولا بالقصير المتردد وكان ربعة
 من القوم الحديث الحديث الخامس حديث اى زيد عمر
 ابن الخطيب انصارى حديثا فحدث بن بشير اناى اخيرا
 ابو عاصم النبيل مصغرا لقون والوحدة المختانية
 اناى اخبرنا عن زفة بفتح العين المهلة وسكون الن المعجزة
 وبالراء المهلة بن ثابت بن جدي عيا كى كى العين المهلة
 وسكون اللام والمختانية الموحدة والمدود بن احمر
 بالحاء المهلة قال اى انه قال برستيغى كفت علما حديثي
 ابو زيد عمر بن الخطيب انصارى يعنى ابو زيد كفت است
 وعمر نام او قال كفت ابو زيد انصارى رضى فقال
 لى رسول الله صلى الله عليه وسلم كى كفت مرار رسول خدا
 صلى الله عليه وسلم ياكبا زيد ادن عيني اى باز به زيب نوبين
 قام مع ظمري پس مس كن سبت مرار فسحقت ظهره



بن زیدکستم و بودم پشت مبارک اورا فرقت اصلاً
على الخاتم بر افتاد گشت نهایی من مهرنوه مبارک قلت
گفت علیا که گفتم من با زیورا و معا الخاتم که صحبت مهرنوه
قال شعراک و جمعيات گفت با زید که در میان جمعیت است
یعنی خداوند چه زمو بهای بود محتمه بود و بعضی گفته که کلام بر طرف
محمول است بر مسلم شکره با زید خاتم مبارک زید که محض پس
جزئی درک کرد یعنی میان سبزه و میان است نهایی انی زید که
محبته حاصل بود پس و خیال چنین کرد که مهرنوه موهبای محتمه
الحديث السادس حدث عبد الله بن يزيد حدثنا
ابن عمارة بن العيينة المصنف و يقع الميم المشددة وبالراء
المهملة كقصر الحسين بن حريش بالجاء وبالراء
المهملتين وبالطاء المثلثة مصنف حريش الخزازي
الذي ينسب الخزازة بضم الخاء المعجمة و يقع الراء المعجمة
وبالعين المهملة و التائيت انا اي الحسين تاعلي بن
بن و اتد باللقاف وبالذال المهملة على وزن القاعل

حدثني

حدثني اي انه حدثني ابي يعقوب الحسين حدثني اي انه
حدثني عبد الله بن يزيد بالياء الموحدة وبالراء والذال
المهملتين مصنف بن المصنف بالجاء وبالصاد المهملتين
وبالياء الموحدة مصنف قال قلت لعبد الله بن يزيد
سمعت ابي يزيد انك كنت مازدا فرغوا مني زيدا يقول
اي انه يقول بر بنی که می گشت برین جگانه سلمان الفارسی
بکسر الراء که آمد سلمان فارسی که معروف است و اورست
سلمان البحر مولی بنی معنی کنیت و ابو عبد الله بود الی رسول
الله صلی الله علیه و سلم سوی رسول خدا صلی علیه
وسلم حین قدم المدينته یسألهم که من بود رسول خدا صلی
سلی علیه و سلم بیدینه مشهور و بمادته بخوانی علیها رطب
که بران آن عمر را از بود بدانکه ما من عبارست از خوانی که
از است بطعام بود و چون بی بود از ماده کوبیدن صنعها
برین و سلمان رسی آن ماده را بین بدی رسول الله
صلی الله علیه و سلم میان دو دست رسول صلی علیه



و سلم بنی پس رسول خدای صلی علیه و سلم فقال پس گفت
 رسول خدای صلی علیه و سلم یا مسلمانان ما هَذَا که ای مسلمانان
 چیست این جز آنکه بر رخ زلفت یعنی که این نماز کدام نوع است
 یا صدقه است یا هدیه فقال صدقة عليك وعلى
 اصحابك پس گفت مسلمانان پس که این صدقه است بر نو
 در اصحاب تو فقال رفعها پس گفت رسول خدای صلی
 علیه و سلم که بردار این را از میان دو دست من فانما
 لاناکم الصدقة پس درستی که ما انبیایم منجزیم صدقه
 یا منجزیم صدقه که قال ابن حجر من ویرث من المسلم ویرث
 از مومنان و خلیل که ذات زلفت او را مرد داشته باشد
 صلی علیه و سلم در او صدقه حکم مع العیرة تعظیم است قال
 گفت بر هدیه فرغها که پس بروشت مسلمانان پس آن را هدیه یا
 فجاء الغد بمنشله بالکف اسم است هر روزی که خود
 بود از روزی مراد اجاره روزی است که می آید باقیصال بعد از روز
 بجز آنکه لام عهد است پس آن مسلمانان روزی آن روزی که من

در آن خوان

در آن خوان از آنکه بمانند آن خوان از آنکه پس با و صفی
 است و سل که با تعذیر بود یعنی آورد و فرودای آن روز
 آن خوان از آنکه صفت پس نهاد آن خوان را بین یکدیگر
 الله صلی علیه و سلم بیان دو دست رسول خدا
 صلی علیه و سلم فقال پس گفت رسول خدای صلی علیه
 ما هَذَا یا مسلمانان که چیست این را مسلمانان یعنی از به تو
 یا از نوع صدقه یا هدیه فقال هدیه لك پس گفت مسلمانان
 لاین هدیه است برای تو فقال رسول الله صلی علیه
 علیه و سلم لا صحابه پس گفت و امر کرد رسول صلی علیه
 علیه و سلم مرا صحاب خود را ابیطی ایا الیاء الموحدة
 العتانیة والسین المهملة والطاء المهملة کا نظر
 در تاج بهی آوده لبرط کتیرا سیدن فریاد برین عذر تعذیر
 ول معنی چنین بود که بکسند بر سوز را و بکشاید که ما این
 تا ساول کشید و بخورد آنچه در مانده است یا آنکه دستهای
 بکشاید و دراز کشید بجز آن و بر تعذیرانی معنی چنین است



له قبول کشیدان مانده را یا آنکه معنی چنین بود که بر آنکه کتبی که
 درین مانده است در مجلس بطریق که درست احداث است
 پس ما خود است از بعضی نشانه درین اشارت بجواز قبول
 از خدا مجلس شریف بهیه کافر زیرا که مسلمان گامی که بهیه آورده
 مسلمان نبوده و بعضی نسخ نشووا من الاشارة بدل ابطوا
 واقع آید در بعضی نسخ الشقوا من الاشارة مطور است
 یعنی متروک شود و بهم متصل باشد تا در آید در شما مسلمان
 و بنشیند یا آنکه نزدیک شود مسلمان رسول صلی علیه و سلم
 در دنیا کلمه علی در صدقه و کلام در بهیه اشارت با آنکه
 در صدقه ضرر نازل است و عدم ضرر در بهیه چه که در بهیه
 اگر ام است آورده اند که سب درین که مسلمان رسی صدقه
 اولاً تخمین حال آن سرد بود صلی علیه و سلم که ایام او را خاصه
 انبیا است یعنی عدم اکل صدقه تم تقصیر بستر نظر کرد مسلمان
 فارسی الی الخاتم سوی نامه نبوة که بر پشت مبارک رسول خدا
 صلی علیه و سلم بود در کتب مطبوعه است که مسلمان فارسی

بجای

رضی تعالی عنہ از راهی که علامت نبوة شریفه
 یکی عدم قبول صدقه دوم قبول بهیه سوم خاتم و بعد علم کرد
 علامت نبوة منتظر بود بدین علامت بیوی که بر نبوة و الی
 تا آنکه کی از نبی انصاری وفات یافت پس رسول خدا صلی
 علیه و سلم بخانه او تشریف فرمود و عجب بیارزه او فرست
 تا واقع الفرقه که نام کورستان است بدیده و با صغیر خورش
 در اینجا نشست و نظر در فن کشید پس آمد مسلمان فارسی و پس
 رسول خدا صلی علیه و سلم بگردید تا نظر کند بخاتم نبوة در رسول
 خدا صلی علیه و سلم ردای مبارک ما از پشت مبارک انداخت
 تا نظر کند مسلمان خاتم نبوة پس دید خاتم مبارک را انداخت
 آورد و قائم بود پس ایان آورد مسلمان رسی بر رسول خدا
 صلی علیه و سلم بعد نظر خاتم نبوة بلا منتهی و کان لله
 در حال که بدستی بود مسلمان ملک برای بود فاشترت
 رسول الله صلی الله علیه و سلم بکذا و کذا
 پس خرید رسول خدا صلی علیه و سلم او را بمقابله چندان

در اینجا

و چندین از روی درسم نیز عتق شیخ این گفته که گفته شد
 است که بیای و چهل اوقیه بود از قصه گفته شد که چهل اوقیه
 از زر بود و اوقیه چهل درم را گویند در مذهب آورده اند
 چهل و هفت درم سنگ یا امر کرده او را رسول خدا صلی
 علیه و آله و سلم با آنکه نفس خود را خرید کند کتابت زیرا که در او
 کرده است است از منند امام احمد که میبودی خوارج او را
 بکتاب کرده اند امری صلی علیه و آله و سلم مراد با آنکه خود را بکتابت
 کرد این شهر یعنی با بیشتر او بود رسول خدا صلی علیه و آله و سلم
 و یا کتابت نمود و او این کتابت با بکتابت کرد و در او
 رسول خدا صلی علیه و آله و سلم با این طریق که سبب کتابت او
 یعنی تنبیل و سبب و عالم صلی علیه و آله و سلم میبودی خوارج او
 رسانندش با آنکه سلمان بکتابت کرد این شهر میبودی
 است با اعانت کرد او را رسول خدا صلی علیه و آله و سلم در ادای
 بدل نسبت کتابت روی نبی صلی علیه و آله و سلم بر سید مجاهدی
 که رسول سبب کتابت او است کتابت این شهر یعنی

بود آورده اند که او که انکسیت از عدد می که است عمل بود
 بر عطف مولانا عصام الدین آورده که چون تیسرا و خوب بود
 مختص می باشد بیای نیست تا صد آورده اند که در طریق
 تا اول پیش از نبی صلی علیه و آله و سلم او را خرید کرده بودند علی
 آت یغریس کهم یخیکاً بر آنکه غریس کند و مثال نشانده نخل
 رسول صلی علیه و آله و سلم برای جماعه میبود یعنی شتر که در راه
 برین نخل نشانده بن خرابه آنکه از لیم چنین ظاهر میکرد که
 سلمان ساجد میبود با آن شتر که بود فیعل روی بالتصیب
 علی انه مقول علی غریس و بالرض سلمان فیه حتی یطعم
 بر عمل و شتر میکرد سلمان در بر می نخل با عاده صحابه روی
 با امر نبی صلی علیه و آله و سلم با آنکه بر عمل و شتر کند در زینت
 نخل با آنکه میوه در در کرد و در فی بعض المنع یعمل و هم علی البت
 بر معنی کلام جنس باشد تا بعد که در آن نخل تا خورده شود
 میوه نخل غریس رسول الله صلی الله علیه و سلم
 النخل الا نخلة واحدة عن سها عن رضی الله تعالی عنه



پس که رسول خدا صلی الله علیه و سلم بود یعنی که برای نهال نشانی
سحابین کرده بودند پس سلمان زمین را کندید و رسول خدا صلی
علیه و سلم سه صدین فرما در آن نشانی که یک چمن نام که از آن
رضی الله تعالی عنه نهاد فحلت الخلال من عامها و لم تحل الخلة
پس آن گرفت تمام بوستان آن زمان در همان سال که نهال نشانی
سید عالم صلی الله علیه و سلم و این مخبر سر در عالم بود صلی الله علیه
و آله گرفت نخمه که عمر رضی الله تعالی عنه نهال نشانی شده بود
فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم ما شان هذ
پس گفت رسول خدا صلی الله علیه و سلم که چیست حال این نخمه که
سخن آن غرض میوه داد و این نهاد فقال عمار رسول الله
انا غرسها پس گفت عمر رضی الله تعالی عنه که یا رسول الله
صلی الله علیه و سلم این نخمه نشانی نام فانه عنهما رسول الله
صلی الله علیه و سلم فغرسها پس آن کند و کشید آن نخمه را
رسول صلی الله علیه و سلم در دست مبارک خود ویرا نام نشانی
با آنکه زمان نشانی نهال خود و وقت آن زمان وقت غرس

خفت

فحلت من عامها پس با گرفت آن نخمه نیز از سال غرس
و در بعضی نسخ من عامه واقع است و تذکره غیره عبادت
بدانکه قول و فخرها فحلت من عامها منضم و معجزه است کی
غرس نخمه عمر رضی الله عنه بموسم و دم بار گرفت آن در سال
غرس مانند دیگران الحدیث السابع حدیث باب سعید
الحدری رضی الله عنه حدیثنا محمد بن بشار انا
ای اخیرنا بشر بختائیه موحدة و معجزة و مملكة كندا
بن الوضاح البصری بنشد يد المعجزة كضرب انا ای
اخبرنا ابو عقيل عملة و مشات فواقانية كرسيم
الودق بفتح الدال الممثلة و الال الممثلة و مشات
فواقانية و بيا النسبة ای منسوب الی و رق
كعسكر اسم بلدة بفاوس عن ابو نصر البصری بنون
فمجة ساكنة فمملة كبقعة و این نام موصیفت برصد
وضبطه شارحه بموحدة فمملة ساكنة قال كفت ابو نصر
البصری سألت ابا سعید الحدری که سوال کردم ابا سعید



باسعيد ندرى كما ان نصا بوده ونام موسى بن سعيد بالكت است
 عن خاتم رسول الله صلى الله عليه وسلم از خاتم نبوة
 رسول صلى الله عليه وسلم يعنى خاتم النبوة اين قول ابن عسقلان
 ميگويد ابو عبيد بن اسود مروى در ابان نبوة از خاتم نبوة
 خاتم نبوة در وقت مبارك ابو جعفر پان اين خاتم مى آمد فقاك
 كان في ظهره بضعه بالبا الموحدة القنانية والضا
 المعجزة وبالعين المهلة كطلحة نائنة بر كفت باسعيد
 كه سخن موجود بود در پشت مبارك وى پاره كوشت مرتفع
 و بلند از جسد مبارك پس كان كان تارة است و تحمل كه تا نصبه
 يعنى بود در پشت شريف و فطمة كوشت مرتفع با بود خاتم نبوة
 فطمة كوشت مرتفع **الحديث الثامن** حديث عبد الله
 بن جعفر بن محمد بكسورة وبالسينين المهملين وبالبا
 المهلة كن جسد خاتم النبوة احمد بن المقدم بمعجزة و مننا
 كنصار ابو الاستع بالعين المهلة وبالسين المعجزة
 والثالث المثلثة كفضل العجل منسوب الى عجل

كصدق

كصدق البصرى تا اى اخيرا حماد بن زيد بالان المعجزة
 وبالبا المشاة القنانية وباللالمهلة احراز كرد
 باين زحماد بن محمد عن معاصم الاحول هو ابن سلمان
 ابو عبد الرحمن البصرى عن عبد الله بن سرجس
 بفتح السين المهلة وسكن الراء المهلة وكسر الجيم
 والسين المنونة او المفتوحة كن جسد قال كفت عبد
 بن جعفر نكيت رسول الله صلى الله عليه وسلم
 كه آمد رسول خدا را صلى الله عليه وسلم وهو ناس من اصحابه
 رضى الله تعالى عنهم اجمعين و در حال كه او در میان دم
 بود از اصحاب خویش رضى الله تعالى عنهم قدرت فكلنا
 ابن اثار است كبنه و در ان من خلفه پس كرويدم اين
 يعنى سر او آمد فعرى الذي اريد من النبت و شفت
 رسول خدا صلى الله عليه وسلم نبوة خاتم النبوة است و خوا
 مبد استم از نظر خاتم نبوة فالقوى الرداء عن ظهره
 جا در مبارك از پشت شريف خود قرآيت موضع

در انصاف در انصاف
 حيا بن الحارث بن ابي اسيد

الحائز على كفتيه برديم جاگاه خاتم نبوة را يا بدم خاتم
نبوة را بر اين اضافه بيانیه است در آن حال که موضع خاتم با خاتم
بر دوستانه مبارک او بود يعنى ميبان دو شانه مبارک
او بود و اين روايه مسلم است و در بعض نسخ على کتف واقع
است يا فراديعى نزديک است چپ مبارک بود مثل الجمع
بضم الجيم وسكون اليمعنى الجمع كالفخر معنى المدح
در آن حال که خاتم نبوة مانند جمع بود يعنى صورت او صورت بود
که بعد جمع الهمزة است مکرر که در فارسي و رشت
ويند حوله خيلان کسر الهمزة وسكون المشاة التختا
جمع خال و هفت نه على بنسند کرد آن جمع خالها بود بدانکه
تا نيت نمبر حوله اعتبار است که جمع عبارت است از قطع لحم
يا اعتبار علامت نبوة که آنها قاليل الالف المثلثة و مد
الالف وكس اللام جمع قولوا بالضم وسكون الهنزة
وضم اللام الاولى وسكون الواو و در مذهب آوردن
الشولون حکم که کوا را خالها و آنها بود مقدار نخود و ماد

که بولت

که بر بونست ظاهر مشهوره حق استقبلته بر شتم
تا آنکه پیش روی مبارک سید عالم آدم و روی خود را سوی
روی مبارک او در فقلت غفر الله لك يا رسول الله
صلى الله عليه وسلم پس گفتم که امرزيد خدای تعالی مرتزایا
بیا مرزومرتزا قال ای رسول خدا صلی الله علیه وسلم درین کلام
ادامی شکر نعمت است که سرور عالم بوی عطا نمود از آنجا
روای از پشت مبارک خود تا آنکه بر پینه خاتم نبوة فقال ولك
پس گفت رسول صلی الله علیه وسلم که مرزایا یعنی مرتزایا مرزومرتزا
جل جلاله فقال لأقوم استغفر لك ای استغفر لك
رسول الله صلی الله علیه وسلم پس از آن مرتزی که حاضر بود
که ای اطلب مغفرة کرد مرزومرتزا رسول خدای صلی الله علیه وسلم
فقال نعم پس گفت رسول خدای صلی الله علیه وسلم یا گفت
بن سهر که ای پس درین کلام التهانرت از کلام نبوت
ولکم و مر شهادت یعنی نیز مغفرة بود مر شهادت تلا هذا الآية
پس خواند رسول خدای صلی الله علیه وسلم یا عباد الله بن سهر



این آیه کریمه و استغفر لک نیک و اللومین و المومنین
 یعنی آمرزش طلب کن مرزوب خود را و مرزوب مومنان
 از مردان زمان بدانکه ملاوت این کلمه را هر یک که لال
 بر طلب مغفرت بر آنم شیخ ابو منصور با زیدی حمزه گفته
 که مراد از ذنب رسول ترک اولی و فصل است چنانچه گفته شد
 است که حسنات را بر رسیدن مغفرت ترک اولی فی الضمیر
 اگر ذنب نبود لیکن شایسته به ذنب در بدست مرتبه
 و ممکن است شیخ ابن کفنه که این عاقل رضی تعالی عنه گفت که
 مراد از استغفر لک نیست که با لغزش ای محمدا اگر از تو گنا
 بوقوع آید پس استغفار کن یعنی تو مغفوری و ترا بان پیش
 نیست و بعضی گفته که مراد از ذنب آن ذنب است که به
 و غفلت از تو بوقوع آمده باشد امام یکی گفته که
 و حاصل از آیه کریمه تشریح آن سرور عالم است صلی علیه
 پی آنکه ذنبی از تو بوقوع و بوجوه آمده باشد و در بعضی
 که مراد از ذنب ذله آدم و حواست در معالمتی که گویا

که مراد

که سرور عالم ماورست با استغفار تا آنکه درین نسبت
 اقتدا بوی کنند و در بعضی تفاسیر هر طور است که مراد طلب
 عصمت است ایضی طلب عصمت کن از خدا معافی تا ترا همیشه
 از ذنوب محفوظ دارد بدانکه در محل مهر نبوة خلافت در اکثر
 روایا در قسمت که بیان و گفت مبارک بود و در بعضی روایا
 چنین است که بر اعلا کتف ایسر بود آورده اند که خانم نبوة
 بر یک حال نبود کما میزرک میشد و گاهی خورد و این است
 اوقات بود و سپین اختلاف در زنگ و پس سر که
 آنچه در خبر کرد **باب ماجاء فی شعر رسول الله صلی الله**
 علیه و سلم این باب است و را حدیثی که وارد است از
 در بیان مقدار سویی مبارک رسول خدای صلی علیه و سلم
 درین باب نیز هشت حدیث است **الحدیث الاول**
 حدیث انس بن مالک رضی الله عنه حدیثنا علی بن
 آنای اخیرا اسمعیل بن بریم عن حمید بن اسن بن
 مالک گفت انس بن مالک گمان شعر رسول الله



صلی الله علیه وسلم از کراهت اجتماع تینین یا ظهور مراد و در
و نعت باضافه جمع بر تثنیه یعنی نضات ذمیه و مراد از آن
و نصف است **الحديث الثانی** حدیث ام المؤمنین
عائشة رضی الله عنها حدیثا هناد بن السری یفخ
السن المملة و بكسر الميم المملة کولی تشای حدیثا
عبد الرحمن بن ابی الزناد بالز المجره و بالنون و باللام
المملة لکن ام عن هشام مکها بن عمرو بمهمات لکن
عن ابیه از بد خود یعنی عروه عن عائشة رضی الله تعالی
عنها قالت لفت عابنه صد لقه رضی الله تعالی عنها کنت
اغسل انا و رسول الله صلی الله علیه وسلم من انا
و احد بودم که غسل میکردم من و رسول خدا صلی الله علیه
و سلم میگردی از یک آن در پیش رسول الله صلی الله علیه وسلم
مرفوع است یا آنکه متید است و غیرش حذف یعنی
یتسلسل بر عطف جمله بر جمله است و کجمل که تصویب بود آنکه
مفعول معی باشد و متوالف بود که موقوف است بر ضمیر مرفوع

مقدر

یتسلسل که هر که بعد از فصل است پس از اباب تغلیب محکم
است بر غایب چنانچه قول علی بن ابی طالب أنت و ذی الجلال
الجلیة که از اباب تغلیب مخاطب است بر غایب است و کلمه مرفوع
بوده است آنکه فاعل یغسل است پس تقدیر کلام چنین بود و کلام
یغسل رسول الله صلی الله علیه وسلم در تعبیر بصیغه
مصارح افاده کبرار و استمرار است و در حدیث صحیح
حاصل حدیث آنکه در یک نامی بود و رسول خدا صلی الله
علیه وسلم آب از آن میگردید و غسل میکرد و من کسم از آن
آب میگردیدم و غسل میکردم از این حدیث چند معلوم است
که غسل نو هر روز از یک آن واجب است و در این حدیث
بجواز نظیر زوج بجوزة زوجه خود و بالعکس و این را میباید
آنکه این جهان رویت کرده است که سوال کرده است سیماک
بن سبی از مردی که نظر کند بجوزة زن خود گفت سیماک سوال
کردم عن ابن کعب که سوال کردم ام المؤمنین عائشة را این
تعالی عنها پس ذکر کرد این حدیث را بالمعنی و اشاره است بجواز



استال زوجه باقی که این فصل باشد از آنکه زوجه این است
 و بالعکس و بجز از آنکه از آن قبیل که از آن آب را
 مستعمل نمایند و کان که شعری فوق الجته و دون الفجر
 درود رسول خدا صلی الله علیه و سلم موی بالا چیده که عبارت است
 از موی که بدو شش افتاده باشد یعنی موی شش رسول صلی
 الله علیه و سلم بنکین بر سیده و از فرجه میخورد و در آن عبارت
 است از موی سر که بر ناله گوش رسیده یا یعنی موی مبارک
 از ناله گوش میخورد کرده و گذشته پیش فوق و دون درین
 روایت محسب است و در بعضی روایات فوق الوفرة و در
 الجته و انعت بدانکه مراد از فوق و دون باعتبار این روایت
 فوق دون باعتبار رتبه ذکر است و قلت است یعنی موی سر
 شریف یا بر تیره چیده رسیده و از آنکه بوده و از رتبه و فرجه در کتف
 و از رتبه بسیار بوده پیش فوق و فرجه است باعتبار رتبه و کثرت
 در قدر و در طول و دون است باعتبار رتبه و فاقه در مقدار
 و در بعضی نسخ چنان است که فوق الجته و انزل من الوفرة **الحديث**

المهله

الثالث حدیث برابره بن عازب رضی الله تعالی عنه
 حدیثنا أحمد بن منیع بن عبد الرحمن ابو جعفر
 كلطيف اتناى اخيرنا ابو قطن البصري بفتح الفاق
 والطاء المهله كرسيد اتناى حدیثنا شعبة عن ابى
 اسحاق عن البراء بن عازب قال كنت برابره عازب
 رضی الله تعالی عنه كان رسول الله صلی الله علیه و سلم
 مبروقاً در منبأ آورده است المبروق مروي ميانه بالاب
 رسول خدا صلی الله علیه و سلم مبروق یعنی قد شرفنا و نذر دراز
 و نه کوتا و بسکن برار از می مثل یعیف و ما بین المنکبین
 له ما بین دو دوش او در بود یعنی میاکی دو مشت از مبارک
 و بسع بود و کانت جفته تضرب شحمة اذنیه
 و بود جمه او که میزد و نزمه دو گوش او را بر او نجه ای
 شعر است چنانچه در دیوان عطار است یعنی موی سر مبارک
 سر و عالم صلی الله علیه و سلم تا نزمه دو گوش موی سر مبارک
 آنکه موی سر مبارک سر و عالم صلی الله علیه و سلم بعد طلع که واقع

میشد بوقت خروج از حرام بتدریج دراز میگذاشتند تا
 طول مبارک تنگین بودی پس هر یک از روایت این حدیث
 متعارفند در باب شکر آنچه درین خبر داده و در صحیحین روا
 که خبر یکبار وی شریف قهر کرده **الحدیث الرابع** حدیث
 انس رضی الله تعالی عنه حدیثنا محمد بن بشار و انکا
 ای اخبارنا و هب کفلس بن جریر بفتح الجیم و المصلیة
 ککریم بن حازم بالحاء المهملة و بالراء المعجمة فی ای
 حدیثنا یعنی جریر بن حازم عن قتادة بفتح القاف
 و بفتح التاء المشناة القوانیة ککرامة بن دعامة
 قال كنت فتاده قلت لانس که لقمه من انس رضی الله تعالی
 کیف کان شعر رسول الله صلی الله علیه وسلم که کثر
 بود و چه مقدار بود موسی مبارک رسول خدا صلی الله علیه و سلم
 قال كنت انس رضی الله تعالی عنه لم یکن بالمجد و لا بالبط
 کانت یبلغ شعره شحمة اذنیه که نبود موسی مبارک رسول
 صلی الله علیه و سلم چنان چنان ناز و شکر یک میان آن دو

که هر

که هر سه موسی شریف او بد و زرد که شریفی **الحدیث الخامس**
 حدیث ام هانئ حدیثنا محمد بن یحیی بن ابی عمر المکی العنقا
 انکا ای اخبارنا سفیان بن عیینة عن ابی یحیی بفتح یحیی
 و کسر الجیم و بالحاء المهملة ککریم عن حماد بن جبر الجیم
 المنقحة و التثانیة الموحدة الساکنة و الراء المهملة
 ککریم عن ام هانئ بنت اوطالب اسم فاعل من هنا از امها
 و نثر اوطالب قالت کانت ام مانی رضی الله عنه قدیم رسول
 الله صلی الله علیه و سلم علیکما مکة قدما بکلمة
 و له أربع غداثر بالعين المعجمة و بالباء و بالراء المهملتین
 و بالالف و بالیا المشناة التثانیة الله و الراء و الحاء
 غدیق که آمد رسول خدا صلی الله علیه و سلم بر ما و رکه معظا کثر
 یکبار یعنی یکبار بجان ما آمد در آن حال که بود رسول با صلی الله علیه
 چهار کیس و بانته و در بعضی روایات و آنچه هست که این قدوم
 در فتح مکه بود و در رسول صلی الله علیه و سلم را چهار قدوم بود قدوم
 عمرة القضاء و قدوم فتح مکه و قدوم عمرة جمره و قدوم حجة الوداع



الحديث السادس حديث ابن مالك رضي الله تعالى
عنه حدثنا سويد بالمهملات مصغر كجيل بن نصر بنع النون
وسكون الصاد المهمله انا اي اخبرنا وفي بعض النسخ ثنا
اي حدثنا عبد الله بن المبارك عن معمر بن المهملات
كنصر عن ثابت عن ابي اسحق ان شعرا النبي صلى الله عليه
وسلم كان الى اقصاف اذنيه كهدسني كعزوي
مبارك بن صلى الله عليه وسلم بودونه ورواه ابن ابي عمير
الارضان فوق واحدا **الحديث السابع** حديث
ابن عباس رضي الله تعالى عنهما حدثنا سويد بن نصر انا
اي اخبرنا عبد الله بن المبارك وفي بعض النسخ ثنا اي حدثنا
عن يونس بن يزيد الابلج الهنزي وسكون الباء عن
الزهري بضم الزاء العجمي وسكون الهاء انا اي اخبرنا عبد
الله بن عبد الله بن عتبة بضم العين المهمله وبالطاء
المنشأة القوقانية وبالبااء الموحدة المعتانية كرتية
عن ابن عباس رضي الله تعالى عنهما ان رسول الله

صلى الله عليه وسلم كان يسد الشعر من بايض
وضرب كبد رستي رسول خدا صلى الله عليه وسلم بود كشي او
وفرو ميگه است موي مبارك ابراهيم ميين يا عقب
رواية وكان المشركون يهدون رؤسهم من باب
نصر وضرب ابي شعر رؤسهم وپورند مشركان عرب كبري
سرمای خود را فرق و جدا ميگردد وكان اهل الكتاب
يسد لون رؤسهم وپورند اصل كتاب كبري ميگردد
موي سرمای خود را وكان يحب موافقة اهل الكتاب
فيما لم يؤمر فيه النبي وپورند صلى الله عليه وسلم كدوست
سيد است موافق اهل كتاب ورجزي كد ما مور من پوردي
وران مني پوردي و تركه ثم فرق رسول الله صلى
الله عليه وسلم رأسته بفرق و جداي كرو صلي
عليه وسلم مبان موي مبارك سر شريف خود دين دلالات
بر انكه فرق افضل است ارسال **الحديث الثامن** حديث
ام هانئ حدثنا محمد بن بشارة انا اي اخبرنا عبد



الرخ بن مديكري عن ابراهيم بن تايغ عن
 بن ابي نجيح عن ام هانئ قالت رايت رسول الله
 صلى الله عليه وسلم ذاك صفا رابع جمع صغيرة
 كطريقة كفت ام ناني رضي الله تعالى عنها كما ودم رسول خدا
 صلى الله عليه وسلم خداوند چهار کبویانته یعنی در بعض اوقات
 در بعض اوقات دو بگردی خنجره که شدت **باب**
ما جاء في رجل سئل الله صلى الله عليه وسلم
 اين است در بيان عاويشي که در پاشنه نه کردن می مبارک
 رسول خدا صلى الله عليه وسلم واقع است در تاج پهنی آوردن
 الرجل بويش نه کردن في الفائق رجل الرجل اذا رجل
 شعره ورجيله نسجه يعني نما کردن می و فرو کردن می
 بشانه و درین باب پنج حدیث است **الحدیث الاول**
 حدیث عائشة رضي الله تعالى عنها حدثنا ابي حنيفة
 بن موهب الانصاري نا اي حدیثنا معن بهملین
 لفلان بن عيسى بن يحيى الاصحعي نا اي حدیثنا مالك

بن اش

بن اش عن هشام بن عروة عن ابي زيد عن ابي عمرو
 عن عائشة قالت كنت ارجل راكس رسول الله
 صلى الله عليه وسلم وانا حائض كفت عائشة صدقته
 رضي الله تعالى عنها بودم که شدت نه میگردم موهی سر مبارک
 رسول خدا را صلى الله عليه وسلم و حال آنکه من حائض بودم درین
 حدیث اشارت است بانکه محال است حائض ببارا بهت جاز است
 بدانکه از لفظ رجل چنین معلوم شد که نرجل در جمل یک
 معنی دارد لهذا مصنف باب را بعنوان نرجل کرده تا بنویسد
 بر سبکه نرجل معنی جرسیل است **الحدیث الثاني** حدیث
 انس بن مالك رضي الله تعالى عنه حدثنا ابن مسعود
 بن عيسى نا اي اخبرنا الربيع
 بالدار المهلة وبالبار الموحدة العتانية وبالبار المشا
 العتانية وبالعين المهلة ككريم بن صبيح ككريم
 عن يزيد بن ابان هو الرقابي تخفيفا لقاف
 وبالسنين المعجمة المشوب الى قاش كسحاب عن اش

بن مالك رضي الله تعالى عنه قال كنت سب بن مالك
 رضي الله عنه كان رسول الله صلى الله عليه وسلم
 يكذب من الأكلان دهن راسيه كه بود رسول خدا صلی
 علیه وسلم که بسیار می بالید و عن برب مبارک خود یعنی کثرت اوقاف
 در موی سه مبارک خویش استعمال روغن میگردی و تسبیح
 لحیته در تاج آورده الفسج و السراج را گردن و شانه کرد
 موی بسیار میگردشانه برش مبارک خویش و یکبار گفت
 و بسیار میباحت قباغ و قباغ عبارتست از نازجه که بعد
 درین بسیار انداخته میشود تا نامه جرب و الووده شود حتی کان
 توبه توبه زیادت می بالید بجزی که گویا جابه او صلی علیه
 سب جابه فرو شده روغن زیتون است آورده اند که مرا
 از توبه اینجا توبه قباغ است **الحديث الثالث** حدیث
 عاصه رضي الله تعالى عنها حدیثنا هناد بن
 السري انك اى اخبرنا ابو الهيثم عن اشعث بن
 ابي الشعثان كثر اعن بابه از پدر خود یعنی بی

عن مسروق

عن مسروق عن عائشة رضي الله تعالى عنها
 قالت كنت اغتسلت بعد منى الله تعالى عنها ان يغتسل من
 اى نده كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يغتسل باليمن
 كه بدستى بود رسول خدا صلی علیه وسلم که مرانیه دوست
 میباشست یمین را یعنی آغاز کردن بجانب دست **في طهوره**
اذا قطن بفتح الطاء و ضمها و **مغذبا** آورده الطهور
 آب پاک شیخ ابن حجر رحمه الله آورده که طهور یعنی طهارت است
 از آبى که تن را پاک بکند کرده میشود و بضم طاء عبارتست از پاک
 شدن در استعمال آب پاک و در طهارت چون پاکیزه میشدى
 و میباشست اعضاى مبارک یعنی در وضو غسل دست است
 مقدم میگرد بر غسل دست چپ و غسل پای راست بر پای چپ
 اما تقدم غسل كف دست راست بر كف چپ در اول وضو
 است و مستحب نیست و همچنین تقدم غسل صدر راست
 بر غسل خد چپ و تقدم مسح كوفى است بر مسح كوشى چپ
 كه ذكره ابن حجر و **في تحليه** اذا تجرد و در شانه کردن



چون بیکردی یعنی در شانه کردن است مبارک
و لجه مطهره مقدم میگردد بر طرف چپ و قی ان تعالی اذ انک
در غسل پرشیدن چون غسل میوشیدی یعنی پرشیدن غسل
پس ای دست مقدم میگردد بر پای چپ و چپان در تعلیم اظهار
آغاز میگردد بسیار یعنی و غم با بهام یعنی بعد از آن و سطل
بعد از آن بصر بعد از آن خضر بستر خضر دست چپ بعد از آن
بصر بعد از آن و سطل بعد از آن بسیار بعد از آن بهام و در تعلیم
اطفای مبارک بخضر یعنی آغاز میگردد و همچنین تا آنکه بخضر
بسیر تمام میگردد حاصل آنکه در جمیع امور شریفه و فاضله
تین دست بید است که اذکر الشیخ ابن حجر بد آنکه مراد از
ذکر امور نیکه است که در همه امور شریفه تمامین را دست
بید است نه مخصوص امور نیکه مذکوره **الحديث الرابع**
عبد الله بن مفضل حدثنا محمد بن بشير ان ابا اخير
يحيى بن سعيد بن فروخ القابلي المصلي المشددة
وبالحق المعجزة عن هشام بن حسان عن الحسن البصري

دقی

رضي الله تعالى عنه عن عبد الله بن مفضل رضي الله بعين
بعجته محمد قال كنت عبد الله بن مفضل فمضى رسول الله صلى الله
عليه وسلم عن الرجل الاغتيا بكمس المعجزة وتشد يد الله
المختانية اى الفعل وقتا والترك وقتا ثم كر رسول
خدا صلى الله عليه وسلم ان شاء الله انما تدين وتظف موسى
يد من مكره كاه كاه براكه در موطبت وداومت آن استغزبه
وزينت است و این مناسب بزبان است بعد از آن حاصل
آنکه مراد از تری ترک موطبت است بزبان منع اتمام آن
الحديث الخامس حدثنا رجل من اصحاب النبي صلى
الله عليه وسلم حدثنا الحسن بن عرفة بالعين والزا
المصليين والفا كصده قلة ثنا اي حدثنا عبد السلام
بن حرب عن يزيد بن ابى خالد عن ابى العلاء الاودي
اسمه داود عن حميد بن عبد الرحمن عن رجل من اصحاب
النبي صلى الله عليه وسلم كان يتجول غيا كه بر تى تى صلى
عليه وسلم بود كه شانه میگردد كاه كاه **باب ما جاء**



فی شیب رسول الله صلی الله علیه وسلم این است
 در احادیثی که آمده است در بیان موی سعید رسول خدا صلی
 علیه و آله و درین باب **عزت حدیث است للحدیث الاله**
حدیث ابن بن مالک رضی الله تعالی عنه حدیثنا محمد
بن بشار انکا ای خیرنا ابرو او د انکا ای خیرنا هم
بن یحیی عن قتاده قال کففت فتاوه قلت لانس بن
مالک کفتم من ان بن مالک را رضی الله تعالی عنه هک خضبه
رسول الله صلی الله علیه وسلم که ای خضاب کرده بود رسول
خدا صلی الله علیه و آله و سلم قال لم يبلغ ذلك کففت انک که
بود موی مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بحد خضاب که در
متنازمت انما کان شیا کف و صد عقیه بنو موی سفید
رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مکره و اندک که در دو صدغ او بود
در مذهب آورده الصدغ زلف و میان میان کوشش و
لیکن ابو بکر رضی الله عنه بالحناء کالفتنار و الکرم
بمشات فو قانیة کالهم در مذهب آورده الکتم و سمه

بنانی است

بنانی است و دسمه بر کینل را گویند و گفته شد که کتم شیبی است
که با و سمه آمیخته بآن رنگ کرده میشود و لیکن ابو بکر رضی الله
عنه خضاب کرده بجناد و سمه باعث بسته را که اینست که چون
ابو بکر رضی الله تعالی عنه با رسول ختمه صلی الله علیه و آله و سلم مشا
بوجه کمان است و درین آن حضرت فریب بود تو هم میشد که سفیدی
موی او بحد خضاب نرسیده و عمل خضاب از وی مهار در
باشد بنا بر آن استمدک نمود شیخ شهاب المذنب ابن رحمه الله
علیه از مسلم روایت کرده که ابو بکر رضی الله تعالی عنه بجناد کتم خضاب
کرد و عمر رضی الله تعالی و له اسبابک دو جمع میکردی و کتم صرف
که موجب محض سواد است و حال میکردی که مذموم است و نه
این حدیث انبیا خضاب است پر لاق آن که در این حدیث
در باب خضاب ذکر میکرد **الحدیث الثانی ایضا حدیث**
انس رضی الله تعالی عنه حدیثنا الصحاح بن منصور
ویحیی بن یسوی قال لا کفتمه آن هر دو مشای حدیثنا
عبد اللذاق عن معمر مبهلات کد خلع عن ثابیت



سنة ثمان مائة **الحديث الرابع** حديث ابن عمر رضي الله تعالى
عنهما حدثنا محمد بن عمر بن الوليد كثر في الكندي
المسوق الى كنده كعظمة الكوفي انا اي اخبرنا يحيى
ابن ادم عن نزيلك عن عبد الله بن عمر عن نافع عن
ابن عمر قال كفت ابن عمر رضي الله تعالى عنهما انما كانت تسليط
رسول الله صلى الله عليه وسلم نحو اربعين من عشرين
شعرة بيضا كما بود موسى في رسول صلى الله عليه وسلم كثر في
بيت موسى في شيخ ابن جهم الله كفته كما بود في
موسى في در شهر ريف وحي حسن لطيف في شهر كنده
در حديث ابن رضي الله عنه نحو في اربعين من عشرين
نذاره كما چهارده نحو عشرين است که چهارده کثر است از
عشرين که ده بود و آنچه از نصف عشرين کثر باشد در عشرين
بن خود ثمانية است از قريب و قيل که ابن عمر رضي الله عنه ما
سنة مبارک کرده باشد بلکه ثمانية كفته باشد **الحديث الخامس**
حديث ابن عباس رضي الله تعالى عنه حدثنا ابن كثير

كجيد

حديث محمد بن العلاء الكوفي انا اي اخبرنا معاوية
بن هيثم عن شيبان بالثين لثثة وبالبا الشا
الختانية وبالبا الموحدة الختانية كسعدان عن
ابي ليحاق عن عكرمة بالعين المملة المكسورة
وبالكاف الساكن وبالراء المملة المكسورة عن ابن
عباس رضي الله تعالى عنهما قال كفت ابن عباس رضي
تعالى عنهما قال ابن كبر كفت ابو بكر صديق النبي صلى الله
عليه وآله وسلم قال قد شئت كما اي رسول صديق صلى الله عليه
وسلم كبرتي كبرتي قال شيبان في هود والواقعة
والمرسلات وعم يتساءلون واذا الشمس كورت
كفت مته علم صلى الله عليه وسلم كبرتي كبرتي كبرتي كبرتي
وسورة دخان وسورة مرسلات وسورة عم وسورة اذان
كورت كبرتي كبرتي كبرتي كبرتي كبرتي كبرتي كبرتي كبرتي
انها هو الانيات وعقوبات كبرتي كبرتي كبرتي كبرتي كبرتي
وتبا ون احوال سعدا و شفا و امر باستماعة كما امر المؤمنين



صلی علیه و سلم یعنی یقین کردم بنیوة او مجرد بوده بلا توقفت
 بنظیر معجزه و بلا اسما زبراکه اکثر و علامات بنیوة بر حسین
 مبارک آن حضرت صلی علیه و سلم ظاهر و هوید بود و علیکم
 تو بآن حضرت آن حال آنکه بر سر و در عالم صلی علیه و سلم
 رو بجهت سبز بود یعنی در او ازار و که شعرت قد عکله
 الشیب و شیبیه آخمر و در متر عالم را صلی علیه و سلم
 موی سیل بود که بالای آن پری بر آید بود یعنی موی پری که
 در پشت در آن سال که شیب او سرخ بود یعنی موی اوزار
 خضاب نبود بلکه سفید شیب بود چه که موی چون سفیدی
 نزدیک می آید اولاً سرخ میگرد و پسته سفیدی شود و در روا
 که در پشت و له سرخ قد علامه شیب امر مخسوب مراد از آن
 شیب است یعنی امر بود سپر مخسوب است که این را موی
 خضاب تو هم کرده باش **الحديث الثامن** خذین جاب
 بن مرفق حدیثاً ثانیاً احمد بن متیج انا ای اخیرنا سرج
 مصنف سرج بمهلتین بحیم بن العثمان کلقتان بنو نین

بهما

بینهما مهلات انا ای اخیرنا تا حماد کضاب بن سلمه
 بمهلات و فتحات کطلبة عن سماک ابن حرب قال
 کنت سماک بن حرب قیلاً که لفته ش جابر بن سمرة
 مر جابر بن سمرة را رضی الله تعالی عنه اکان فی رأس رسول الله
 صلی علیه و سلم شیبیه که ایا بود در سر مبارک رسول
 خدا صلی علیه و سلم سفیدی یعنی موی سفید قال کنت حارث
 سمرة رضی الله تعالی عنه لم یکن فی رأس رسول الله صلی علیه
 علیه و سلم شیبیه الا شعرات فی مفرق بالفا و ابان
 المهلة کسجد و آیه که نبود در سر شریف رسول خدا صلی علیه
 موی سفید مگر موهای که در مقدمه راس او یعنی در وسط ستر
 صلی علیه و سلم اذا ذهبن و اذا ذهبن الذهن و ننی که استعمال
 روغن میگردی موی سر مبارک پوشیده بساخت موهای
 سفید را روغن بنوعی که دیده نمیشد و در نظری آیه مکر توبیخ نظر
باب ماجاء فی خضاب رسول الله علیه و سلم
 این باب است در احادیثی که وارد است در بیان خضاب رسول الله



که بر سنی که بنی سالی علیه السلام رسیده بود بحد شیب بر سیری
 یعنی آن مقدار سوی مبارک سر در عالم سفید نشد و بود که گنج
 بجناب خود بداند که در دلاله روایتی از شیب بر آنکه مرگ
 حمزه نضاب بود و بعد شیب است نضاب است چه که اعمال
 که مراد از حمزه نضاب بود پس حدیث مطابق بدعی نیست
 و این در منتهی انتمه رقاعه کسب الراء و یفصح الفنا و یفصح
 العین الملهة تکتابه بن یزید الشیبی و ابو مرثه رضی
 عنانی عن نام او رفاخته است بن شیب یعنی منسوب بشیب
 که از زبانی است از تیم رباب **الحديث الثاني** حدیث
 ابی هریرة رضی الله تعالی عنه **حدیثنا سفیان بن یزید**
انا ای آخرین ابی هریرة بن یزید عن شیب عن عثمان
 بن موهب که قصد اصنافه این موهب باعتبار
 آنست که موهب جدا بود و الا پدر او عبد الله است
 چنانچه معلوم می شود از قول ابی هریرة که می آید عقب این قائل
 گفت عثمان بن موهب **سئل ابی هریرة** که سوال کرده

ابو هریرة

ابو هریرة را رضی الله عنه **سئل خضاب** رسول الله صلی
الله علیه و سلم که ابان نضاب کرده بود رسول خدای
 صلی الله علیه و سلم قائل **نعم** گفت ابو هریرة که آری قائل
ابن عیسی که است ابو هریرة **و روایت ابو هریرة** **انما یفصح العین**
المهله و تخفیف الواو و یفصح النون **هذا لیس** **عن**
عثمان بن عبد الله بن موهب که روایت کرده است
ابن عیسی ابو هریرة از چندی که عن عثمان الی حمزه فقال **عن عثمان**
سئل بن کثرت عثمان عن نام سلمه بدل ابو هریرة یعنی سوال
 کرده است از نام سلمه آورده اند که حدیث ابو هریرة بخدایت
 فتاده که گذشت در باب شیب مخالفت است از بنی نضاب
 مخفی بن چنین داده اند که رسول صلی الله علیه و سلم در بعضی اوقات
 بچند صدق خوارا بر مبارک خود می آمد و چون شیب مبارک را
 مردم ملون میدیدند گمان میکردند که نضاب است و در وقت
 نضاب نبودند و میگویند که شیب یعنی نضاب نضاب بود پس
 نضاب متعارف نبود و نضاب متعارف است چنانچه میگویند



که چون غیب کثیر بود و رسول صلی الله علیه و آله سلم سبب کثیرند
 پس در حدیثی که فی خضاب وارد شده است مراد فی خضاب
 معارضت و درین بیت که انبات خضاب است
 مراد انبات خضاب است حقیقه و کمال فی انبات
 اختلاف اوقات باشد که در وقت خضاب کرده و ذکر کرده
الحدیث الثالث حدیث الجهدمة رضی الله تعالی
 عنها حدثنا ابراهیم بن هارون انا المتظن
 تذاكرة بضم الزا البعجة و بفتح الراءین المهلتین کجماله
 عن ابي جتاب یحیی و ذن و باء موحدة هتائین کسفا
 و فی بعض النسخ عن ایا دین لقیط عن الجهدمة بفتح
 و سکون الهاء و بفتح الذال البعجة و بالیم کحجبة امرأة
 بشیرین الحصاصیه کفرانته قالت کفرت جهنمه
 رضی الله عنهما انا رأیت رسول الله صلی الله علیه
 وسلم کمن و یدوم رسول خدا صلی الله علیه و آله سلم یخرج من بیته
 و ان حال که می براند از خانه خود بیفتد راسه و ان حال

که می بود

و ان حال که می بود موسی هر مبارک خور او می انشاء قیام غسل
 و ان حال که غسل کرده بود و یوکسیده و ذبح بمهلتین مع سکون
 الثانی و فتحها و بعین معجزة طین و حل کثیرا و قال اکینت
 و ذبح بعین ممله ان الحناء و ان عفران و غیرهما و حال آنکه
 بر سبب کار و اثری از کل تنگ بود با الودکی از عفران و است
 شیخ ابن کفنه الروع اللطیح من نحو الحناء و الزعفران او المرموم
 کل الحبل یعنی بعض محل سبده بود از زمانه حنا و زعفران و آنکه
 محضین مستق اند بر آنکه روع بعین معجزة غلط است و صحیح روع
 بعین ممله و نیز شیخ کفنه الروع بالهمزة الصبیح یعنی رنگین
 و بالهمزة الطیب الكثير یعنی ضرعی شبوی که بسیار بود و تنگ
 فی هذ التصحیح شک کرده است درین که روع است یا
 روع شیخ یعنی شیخ مصنف که ابراهیم بن ارون است
 و در بعض نسخ و نعمت الشک هو لاینا کهمیم
بن هارون الحدیث الرابع حدیث انس رضی الله
 تعالی عنه حدثنا عبد الله بن عید الرحمن انا عمرو بن



عاصم انا محمد بن سكرة انا حميد عن ابي قاسم قال
 كنت ارضي رسول الله صلى الله عليه وسلم
 الله عليه وسلم محضو باكر ديدم ام موسى مبارک شريف
 من عالم اصيل عليه وسلم که خضاب کرده بود قال
 حماد اخبرنا عبد الله بن محمد بن عيسى الكلبي قال
 حماد که خبر کرده است ما را عبد الله بن محمد قال له كنت عبد
 بن محمد كنت شعر رسول الله صلى الله عليه وسلم
 که دیدم ام موسى مبارک رسول خدا اصيل عليه وسلم عندنا
 بن مالك محضو باكر و اس بن مالك که خضاب کرده
 شده بودند فبق بيان حدیثی که از آن نفس خضاب می آید و بیان
 حدیثی که از آن آیات خضاب می آید که شریف بر آنکه علماء را
 است در خضاب آنحضرت صلی الله علیه وسلم اکثر با خضاب که
 عالم صلی الله علیه وسلم خضاب نکرده و بعضی بر آنند که خضاب
 باب ماجاء في حلال رسول الله صلى الله عليه وسلم
 این بابی است در احادیثی که وارد است در بیان این عمل

سره رسول صلی الله علیه وسلم و درین باب هیچ حدیثی آورده که
 در کحل سه لغت است ضم کاف و سکون جمله و این اسم
 یعنی سره و فتح کاف با سکون عا و این بر صدر کحل است
 من باب نصر و فتح کاف و عا و این نام است که بسیار است
 چشم که از روی خلوت بود و این لغت اول ثانیه تفهیم است
 الحديث الاول حدیث ابن عباس رضي الله تعالى عنهما
 حدثنا محمد بن حميد الرازي نا ابا داود الطيالسي
 عن عباد بن منصور عن عكرمة عن ابن
 عباس ان النبي صلى الله عليه وسلم قال كنت نبي
 صلي الله عليه وسلم اخلقوا من الاكحال بالامتد فانت
 يجلو البصر وينبت الشعر يكسر الهزة وسكون المشقة
 وكسر الهم وبالدلالة المملة و در مذنب آورده الاله سره الاله
 مع و در صحاح آورده الاله حرجي فكل به یعنی سنگین که سر
 کرده شود و بان و سماع چنینست که اندر نوع خاص است از کحل
 و آن کحل صحنانی است سره کتبه یا نه که چشم را جلالت دهد



در دست نامی نمی باشد و موسی فرمود میروید و صحت چشم نکامید
و زعم ای قالا و گفت ابن عباس رضی الله تعالی عنهما ان النبي
صلى الله عليه وسلم که بدستی بنی سبی علی علیه السلام
کانت له مکه بضم الميم والحاء المصغلة اسم على خلا
القياس يجعل منها كل كلمة ثلثة في هذین بودی
بنی سبی علیه السلام سرمدانی که سرمدی است از ان در هر
وقت خواب سه میل بی در پی در یک چشم و سه میل بی
در پی در دیگری آورده اند که وجه کمال رسول خدا صلی علیه
وسلم ثلثة ثلثة آن بود که در بن عایه و در عاقل مشهور من
الکحل فلیقوت و مبان فلیل کبر است خبر الامور و سطها
مکنت در سره کردن شب است که در چشم در بر می ماند
طبقات چشم پیش سرایت میکند **الحديث الثاني** حدیث
ابن عباس رضی الله تعالی عنهما احد شتا عبد الله
بن الصبح الهاشمي البصري نا عبد الله بن موسى
انا اشبهت بن بوش عن عباد بن منصور و ثنا

ان اشارت نوی بخوبی از استادی با ستادی آوردی
که چون بیاید استادی با کس نزد مقال را
با ستادی می جا مفرده مظهر که بود و حدیث ان علامت میداد
تا سوی خوب است را بود پس حدیث لفظ میکند بخانه آنها
قرآه بان و بعضی گفته که سرمدی خوب است اشاره شود با کلام
آخر است علی بن حجر ثنا بن یزید بن هارون انا عباد
بن منصور عن عكرمة عن ابن عباس رضی الله تعالی
عنهما قال گفت این عباس كان النبي صلى الله عليه
وسلم که بود بنی سبی علیه وسلم يجعل له سرمدی که قبل
ان یتام بشر از آنکه خواب کند با لفظ قبل و منها ثلثة
في كل عين سه میل در هر چشم و قال یزید بن هارون
في حدیثه و گفت بزید بن هارون در حدیث خود که سرمد
از ابن عباس رضی الله تعالی عنهما ان النبي صلى الله عليه
وسلم که بدستی بنی سبی علیه وسلم کانت له مکه
يجعل منها عند النوم مراد است و انی که از ان سرمدی



بهر چشم مبارک و نیت خواب **ثلثانی** فی کل عین **اسلم**
 در هر چشم وجه آن حال است **الجمعة** که شست **الحديث الثالث**
 حديث جابر رضي الله تعالى عنه حدثنا احمد بن
 سفيان انا محمد بن يزيد عن محمد بن اسحاق عن محمد
 بن المنذر اسم فاعل من انكدار بنون ومهلان
 عن جابر قال كنت جابر رضي الله تعالى عنه قال رسول
الله صلى الله عليه وسلم انكفرت رسول خدا صلى الله
 عليكم يا ائمة عند الترمذ **الجمعة** كبريد سحره كردن را
 باشد ز خواب **فانه** يجلو البصر و يثبت الشعر
 پس بدستی که آن حال باشد جلا میدهد بصر را و روشمائی می
 چشم را و میرد یا ذموی **الحديث الرابع** حديث ابن
 عباس رضي الله تعالى عنهما حدثنا قتيبة وفي بعض
 النسخ ابن سعيد انا بشر بن بكر البجلي القحطانية المحدث
 وسكن الثلثة وبالراء المهلب بن المغضل اسم مفعول
 من القضييل الفاء وبالضاد المعجمة عن عبد الله بن عثمان

بن خنيم

بن خنيم بالجاء البعثة وبالطاء المشقة مصغر عن سعيد
 بن جبير مصغر لاسدي عن ابن عباس قال كنت ابن
 عباس بنى **الحديث** فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم
 ان خير الكفايم الائمة **الجمعة** كفت رسول خدا صلی علیهم
 بدستی بهتر مهای شما ائمه است **يجلو البصر** و يثبت
 الشعر **الجمعة** كفت رسول خدا صلی علیهم بدستی
 چشم را ذمه میدهد خصوصاً برای پیران **الحديث**
الخامس حديث ابن عمر رضي الله تعالى عنهما حدثنا ابن ابي
 بن السقر اسم فاعل من الاستقرار البصرى ثنا ابن عاصم
 عن عثمان بن عبد الملك الكوفي عن سالم بن عبد
 بن عمر عن ابن عمر رضي الله عنهما قال كنت ابن
 عمر رضي الله تعالى عنهما قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
 انكفرت رسول خدا صلی علیهم **الجمعة** كبريد سحره كردن را
 باشد ز خواب **فانه** يجلو البصر و يثبت الشعر
 الشعر پس بدستی که ائمه روشن بسیار بصر را و میرد یا ذموی



باب ماجاء في لباس رسول الله صلى الله عليه وسلم
 في باب است در اما دینی که آمده است در لباس رسول خدا
 صلی الله علیه و سلم در این باب چهارده حدیث است در
 مذهب آورده الیاس واللبس کسیر اللطم هر چه در پوشیدن
الحديث الاول حدیث نام سلمة رضي الله تعالى عنها
 اخبرنا محمد بن حميد الرازي انبا الفضل بن موسى
 وابو عميلة بالنا المضمومة المنشات الفوقانية وبالنا
 المنقحة واليا، المنشات القنانية وباللام المنقحة
 كعبية اسم يحيى بن واخوه زيد بن حيايب بمهله
 وبماين موحدتين عنانيتين مخففتين كفات
 عن عبد المؤمن بن خالد عن عبد الله بن يزيد عن
 سلمة رضي الله تعالى عنها قالت كفت ام سلمة بن
 تال عنما كان احب اليناب الي رسول الله صلى الله
 عليه وسلم القميص كد بود بوب بن جابهاي وحي رسول
 مادي صلي الله عليه وسلم پرمه من يعني در ستر بن خوشترين جابهاي

نزد آن سر و بجهت پوشیدن کپه من بود بوسط آنکه ستر در
 پیش است بدانکه مشهور است که حب مرفوعت نبار آنکه
 اسم کان است و قميص منضوب بر بزر بود ای انصوب
 است بجزر کان فیمن رفع نبار اسمیه و این رایج است
 زیرا که حب و صف است پس الویت که خبر بانه اسم
 که اسم ذات بودند وصف دور بعضی نسخ در اسنادنا
 بعد حب و قبل قميص یلبس و لغت و این منضوب است
 معلما بر آنکه حال است از حب و این سلمه جایزه برای الورد
 تا شکار کند بان که دوست داشتن رسول خدا صلی الله علیه
 از پشه بودنه از صوف طول مردوستن کوناه بود **الحديث الثاني**
الثاني ايضا حدیث ام سلمة حدت انبا علي بن حجر
 ثنا الفضل بن موسى عن عبد المؤمن بن خالد
 عن عبد الله بن يزيد عن ام سلمة رضي الله عنها
 قالت كان احب اليناب الي رسول الله صلى الله
 عليه وسلم القميص بزجران حدیث که نبت لکن شیخ



مصنف درین حدیث علی بن حجر است و از عمید المؤمنین فصل
راویست **لفظ الحدیث الثالث ایضا** حدیث ام سلمة
حدیث زیاد بن ابویب البغدادی **ثنا ابی تمیمه**
عن عبد المؤمن بن خالد عن عبد الله بن بريدة عن أمه
عن أم سلمة از مادر خود یعنی از ام سلمه رضی الله تعالی عنها
فالت كنت ام سلمة كان احب لثيابي الى رسول الله
صلى الله عليه وسلم القبيص ترجمه آن گذشت قال
نمیرت کن ماد است مصنف گفت مصنف هکذا قال
زیاد بن ابویب فی حدیثه متعلق است یقال عن عبد
الله بن بريدة عن أمه عن أم سلمة این بان هکذا
از مسیحی گفت زیاد بن ابویب در حدیث خود عن عبد
بن بريدة عن ام سلمة **وهكذا عیون روایم** و الحدیث
عن ابی تمیمه مثل روایة زیاد بن ابویب کلمة مثل
روایة للآخر بان هکذا است و همچنین روایة کرده است
غیر و اندازانی تمسیه مانند روایة زیاد بن ابویب یعنی در کس

بار باره

یا زیاد در روایة کرده اند از ابی تمیمه مسیحی روایة زیاد بن ابویب
یعنی لفظ عن ام زیاد کرده اند و ابی تمیمه بن زیاد فی هکذا
الحدیث عن أمه و ابی تمیمه از ابی ایوب عبد المؤمن زیاد
میکند درین حدیث که قول عن ام یعنی عن عبد المؤمن بن بريدة عن
عن ام سلمة یعنی غیر ابی تمیمه از ابی ایوب عبد المؤمن بن بريدة
بن حساب و مانند فضل بن یونس عن ام زیاد کرده اند حاصل آن
از میان روایات عبد المؤمن لفظ عن ام زیاد را حذف کرده است
درین حدیث و از میان روایة ابی تمیمه غیر محمد بن حنفیة الازدی
را اند کرده و هو اصح و این روایة که در آن من ام زیاد است
صحیح تر است از روایة ابی تمیمه لفظ من ام و در آن اخذ و شرح این
آنکه که حاصل آنکه سوی آن ترجمه می که اشاره کرده است از
که غیر کی ابی تمیمه از عبد المؤمن روایة کرده است آنکه این حدیث را
عبد المؤمن مسیحی روایة کرده عن ابی بريدة عن ام سلمة یعنی بن
زیادة قول عن ام و جامع کثیر از عبد المؤمن روایة کرده اند آنکه
این حدیث را عبد المؤمن مسیحی روایة کرده عن ابن بريدة عن ام



من اسم سلمية بن زياد قول عن الحديث الرابع حدث
اسماء بنت زيد رضي الله عنها حدثنا محمد بن عبد الله
بن محمد بن الحجاج بفتح الحاء المملة وتشد يد الجيم
حدثنا معاذ بن هشام بن عبد الله حدثني ابي
يعقوب هشام عن بديل بالباء الواحدة وبالياء المشددة
التخانية مصغر يعقوب بن صليب بالصاد المملة والياء
الموحدة التخانية مصغر العقبلي بضم العين المملة
وبفتح القاف وبالياء المخففة المشددة التخانية واللام
المكسورة وبالياء المشددة مراد سيد ابو عيسى
بهم سيب بن سيرة عن شمر بفتح الشين المعجمة
وبالراء المملة كقلس بن حوشب بفتح الحاء المملة
وسكون الواو وفتح الشين المعجمة وبالياء الموحدة
كجعفر عن اسماء بنت يزيد الانصارية الصحابة
كنت ما كان كم فبضم سؤل الله صلى الله عليه وسلم
الى الرشيح بملتين ومعجم كبر كبره اسنين برهين

رسول خدا صلى الله عليه وسلم ما يزيد وست وفي بعض النسخ
الى الرصيغ بالصاد المملة وهذا عند ابي اورد والمصنف
والرصيغ بالسين المملة عند غيرهما هما القتان صححان
كذا ذكر الشيخ ابن الجوزي شيخ خري مشهور است كدرين حدث
ولله است بالكه است است كاسنين برهين وازننا
برين مقدار كرازيد وست تها ورتشود الحديث الخامس
حدثني قرة حدثنا ابن عمارة الحسين بن حريث انا
ابن نعيم انا زهير عن عروة بن عبد الله بن زيد
عن معاوية بن قرة بضم القاف وتشد يد الراء المملة
عن ابنه ازيد بن عروة قال كفت فوه ائيت ربي
الله صلى الله عليه وسلم في رهنط بفتح الراء المملة
وسكون الهاء وبالطاء المملة من فرسية بضم الميم
وبفتح الراء المعجمة والنون المنقوحة مصغر قبيلة ليناكعة
كادم رسول خدا صلى الله عليه وسلم باكره وبن ازيد فرسية
نا انك عبت كتم رسول خدا صلى الله عليه وسلم وان فمبصنة



لَطْفٌ وَحَالٌ أَنْكَرٌ بَدْرَسْتِي كَيْسَرِي رَسُولِ خَدَا صَلَّيْ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
 هِرَانَهُ مَطْلُوقٌ بُوْدِ يَعْنِي تَكْمِيَةً بَسْتَهُ بُوْدِ أَوْ قَاكَ نَسْتَهُ وَبَسْتَهُ
 يَأْتِي فَرَهُ بِنِي سَلَّمَ تَعَالَى عَنْهُ زَيْدٌ فَمَيْصُهُ مَطْلُوقٌ كَمَا كُنْتُمْ
 بِرِيهِنِ صَلَّيْ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَابُوْدُ قَالَتْ كُنْتُ فَرَهُ فَأَدْخَلْتُ
 بِيَدِي فِي حَبِيبٍ فَمَيْصُهُ قَمَسْتُ الْحَقْلَامَ كَيْسَرِي أَوْ
 دَسْتُ خُوْدِرَادِرْ كَيْسَرِي مَبَارَكُ رَسُولِ خَدَا صَلَّيْ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
 بِسُودَمِ خَاتَمَةِ نُبُوَّةٍ رَاوِيْنَ رَادِ خَالٍ يَدَا زَبْرَكُ وَكَمَا لِحَقَّقْتُ
 وَخَلَقُ وَنَوَاقِصِ رَسُولِ صَلَّيْ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ **الْحَدِيثُ السَّادِسُ**
 حَدِيثُ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ حَدَّثَنَا
 عَبْدُ بْنُ حَمِيدٍ مَصْفُورٌ ثنا مُحَمَّدُ بْنُ الْفَضْلِ الثَّاقِبِيُّ
 بْنُ سَكَنَةَ عَنْ حَبِيبِ بْنِ بَلْحَا المَهَلِيِّ وَبِالْبَابِ
 الْمُوحِدِينَ الْقَتْلَانِيَيْنِ كَطِيبِ بْنِ الشَّهِيدِ بْنِ الْحَسَنِ
 الْبَصْرِيِّ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى عَلَيْهِ
 وَسَلَّمَ حَرَجَ كَيْسَرِي نَبِيَّ صَلَّيْ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنْ رِخَاةٍ خُوْدِهِ
 آدَدُ بُوْدُ وَهُوَ مَشْكِي عَلَى اسْمَاءَهُ بِضَمِّ الْهَمْزِ وَفَعَّ الْمَاءُ

بازید

بِنِ زَيْدٍ وَرَأَى مَالِكُ رَسُولِ صَلَّيْ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تَكْمِيَةً كَرُوْدَهُ بُوْدِ رَاوِيْنَ
 بِسَرِي زَيْدِ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ بَعْضُهُ مَرْضِيٌّ كَمَا لِحَقَّقْتُ وَبُوْدِ مَبَارَكُ
 مَبَارَكُ عَلَيْهِ نَوْبٌ فَطَرِيٌّ بِكَيْسَرِ الْقَافِ وَبَسْتَهُ الطَّافِ
 وَبِكَيْسَرِ الرَّاءِ وَبِالْبَابِ الْمَشْدُودَةِ وَحَالٌ أَنْكَرٌ بِرَسُولِ خَدَا صَلَّيْ
 عَلَيْهِ وَسَلَّمَ جَا مَطْلُوقٌ بُوْدُ وَرِيهِنِ خَزَرِيٌّ كُنْتُمْ كَمَا فَطَرْتُمْ بَعْضُهُمْ
 كُوْدِرَانِ سَبْرِي عِلْمًا مَبَارَكُ مَبَارَكُ وَبِالْبَابِ الْمَشْدُودَةِ وَرِيهِنِ خَزَرِيٌّ
 وَكُنْتُمْ مَبَارَكُ كَمَا فَطَرْتُمْ جَبِيَّةً هَسْتُ كَمَا فَطَرْتُمْ بَعْضُهُمْ
 مَبَارَكُ يَعْنِي زَيْدَهُ كَمَا فَطَرْتُمْ أَوْ سَبْتُ وَبِالْبَابِ الْمَشْدُودَةِ
 مَبَارَكُ قَافٍ وَطَافٍ كَمَا فَطَرْتُمْ وَبِالْبَابِ الْمَشْدُودَةِ
 بِرِخَاةٍ فَيَسَسُ يَعْنِي حَرِيَّتُ كَمَا فَطَرْتُمْ كَمَا فَطَرْتُمْ
 مَبَارَكُ مَبَارَكُ مَبَارَكُ مَبَارَكُ مَبَارَكُ مَبَارَكُ مَبَارَكُ
 دُوْرُ قَامُوسٍ آوْرُوْدُ كَمَا فَطَرْتُمْ مَبَارَكُ مَبَارَكُ مَبَارَكُ
 قَدْ تَوْشِيحٌ بِهٖ جَبَانٌ فَطَرِيٌّ كَمَا فَطَرْتُمْ مَبَارَكُ مَبَارَكُ
 مَبَارَكُ مَبَارَكُ مَبَارَكُ مَبَارَكُ مَبَارَكُ مَبَارَكُ مَبَارَكُ
 وَطَرَفٌ أَنْكَرٌ بِرَسُولِ صَلَّيْ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَبَارَكُ مَبَارَكُ



بر اختلاف بروین فصلی هم پس باز گذارد و صلی علیهم
 ایشان یعنی بصحابه رضی الله تعالی عنهم که ایشان بی ای قند کرده
 قال عبد بن حمید گفت عبد بن حمید قال محمد بن
 الفضل ای اندقاله که بدستی گفت محمد بن فضل ساکنی
 یحیی بن معین بفتح الیم و کسر العین الملهه کتبه
 که بدستی سوال کرده ام ای پسر معین ازین حدیث اول نما
 جلس ای اول زمان پس ای اول زمان اول جلوسه
 علی حذف المضاف الیه و علی حذف المضاف در اول
 زمان نشستن او بر این بود که آن بود که استوار می خواند
 بسامع این حدیث از محمد بن فضل نقلت پس گفت محمد بن فضل
 که گفتم حدیثا محمد بن سکه که حدیث کرده ام از احمد بن
 فقال پس گفت یحیی که کتاکه من کتبا بیک که اگر شد حدیث
 کردن و قرائت از کتاب نوهر آینه تثبیت و وثوق احکام
 زیاد و بگردان یعنی برین بهتر است که لا شکر طبع بود و کتب
 که بجزینه نمی باشد یعنی آرد و دارم قرائت و حدیث ترا از کتاب

ففت

ففتت پس گفت محمد بن فضل که استاده شدم و برخاستم
 از مجلس لا یرجح کتابی تا بر آرم کتاب خود را فقبض علی
 قریبی پس گرفت بر من تا در آن کتاب کرد یعنی محکم که در حدیث
 بدست و اندرون خانه مرا رفتند و از او پرسیدند که در حدیث
 فانه که در حدیث فانه است ثم قال بتر کتبت یحیی امته علی
 علی صیغته الامر لاملا بمعنی الاملا و فی بعض النسخ
 امته بالتخفيف من الاملا و یقال مللت الكتاب
 و ملیته اذا القیت علی الکتاب لیکتبه کذا الفایکن و یکن
 حدیث را بر من از خط خود فاینی احکام که لا القاک
 پس بدستی که من می رسم از آنکه ملاقی تو شوم یا تو چه که
 بر جوده و عمر نیست و نیز او را که ملاقات میباید بود
 درین دنیا هر چه است بر تحصیل و استفاده علوم و تفهیم
 از طول امل قال گفت محمد بن فضل فاملیت پس ملاکوم است
 بران یکی از خط و صورت امل بر مطلق محمد بن که نسبت در باب
 اول حدیث هند خال حسن بن علی رضی الله تعالی عنهما فاحسن

و فی بعض النسخ فاملیت علی
 بدون القیام المصوب

کتابی پسر برآوردم کتاب خود را فقرات علیه خواند
 بر و بر نه نانی **الحديث الرابع** حديث ابي سعيد الخدري
 رضي الله تعالى عنه حدثنا سويد بن نصر انا عبد
الله بن المبارك عن **سعيد بن اياس** بالياء المشاف
 القحانية وبالسين المهلة كرجال الجري المنسوب
 الجري بلجيم المضمومة والبرابن المهملتين مصغ
 عن ابي نصر بفتح النون وبسكون الصاد المعجمة
 وفتح الراء المهلة عن ابي سعيد الخدري بضم الخاء
 وسكون الدال قال كنت ابي سعيد خدري رضي الله تعالى
 كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا استجد
 فباستقامه يابنفه عمامة يكسر العين المهلة او قبيحا
 او زكاه في القاموس استجده صيره جديا فجدد
 والمراد ههنا ليس ثوبا جديا كما بود رسول خدا صلى الله
 وسلم که چون می پوشید جامه نوزامی باشد آن جامه را نیامش
 و نوز آن جامه خواهد دستار می بود و خواهد قمیص و خواهد ردا و در بعضی

یعنی بکنیت در وقتی
 جزء الهام

الله

الله هذا ردا يا سيكت هذه عامة وهذا فيص
 وهذا ردا ثم يقول بترسكت يعني بترسبه اللهم لك
 الحمد كما كسوتنيه اسما لك حين رحين كما صنع له
 واعقوبك من ثمنه و ثمنه ما صنع له أي باخذ ايامه
 حمد و ثنا جمیل مقابله پوشايندن تو مرا آن جامه را پس گاه
 یعنی علی بود که بر محمود علی در آمده است و نام صدریه باشد
 و بعضی گفته که کاف یعنی تشبیه است یعنی مرا است حمد از
 همه مانند پوشايندن تو مرا یعنی چپ آنچه پوشايندی مرا جامه را
 ترا عرض و نه با عرض و در عرض بلك بجه استخفاف من بغير
 و غیره من پوشايندی و عطا کردی سپنج چه میگویم تراي عظم
 و در عرض که تو مستحق حمدی بغير استغناء و سوال میکنم ترا بشکلی
 آن جامه و نسکی بغيری که ساخته و بافته شده است جامه را
 برای او پس لام برای عاقبت است یعنی سوال میکنم ترا بشکلی
 این شب از ظهارت و تقا آن زبان طول و لبس او بر وجه
 ضروره و مواضع و غیر آن و نسکی جزئی که ساخته شده برای آن



بین آنچه که بر خفت و صفت او مرتب میکرد از عبادت و ستر
 و صفا و در چندی که در آن صنایع است و بنا به پیغمبر یاری نو
 از شیرین آب از بودن او حرام یا نجس و از شکر چندی که یافته شد
 برای آن معنی آنچه که مرتب میشود بر آن از آنچه که راضی و خوشنود
 آن نیستی از عبادت و طاعت در پیش آورده که کاف بهیچ
 است مرفوع الحبل با بانه ایبه و جز او اسالک ای مثل ما
 که نمایی من غیر جمل منی و لا فرة او صل الی خبره و خیر ما صنع کن
 الشکر بالجوارح و القلب الحمد علی مولیه باللسان و اعوذ بک من
 الکفران **الحديث الثامن** یحدث ابی سعید الخدری حدیثنا
 هشام بن یونس الکوفی انا القاسم بن مالک الزبیدی
 بضم الیم و فتح الزا المعجمة عن الجریزی بضم الیم و فتح الی
 المهلة الاولى و كسر اللام المهلة الثانية و بالياء المشاة
 العتانیة عن ابی نصره بسكون الصاد المعجمة عن
 ابی سعید الخدری عن النبي صلى الله عليه وسلم
 فهو یعنی حدیث کرده است که از من آنکه خبر کرده است

قاسم

قاسم بن مالک از جریز ابان سعید خدری از نبی صلی الله علیه و سلم
 حدیثی است حدیث سدید این نصر از ابی سعید خدری از روی
 معنی نه از روی لفظ **الحديث التاسع** حدیث ابی بن مالک
 رضی الله عنه حدیثنا محمد بن یونس انا معاویة بن
 هشام حدیثی ابی حدیث کرده در این معنی هشام
 عن قتادة عن ابي بن مالك قال كنت لرسول
 مالک رضی الله عنه قال کان احب برقع الباء علی انفسه
 و یصبا علی نه خیر الشیاب الی رسول الله صلی الله
 علیه و سلم بلیسه و فی بعض النسخ یلیسها العجوة
 بکسر الحاء المهلة و یفتح الی العتانیة و الی المهلة
 و یفتح التاء علی انه اسم کان و یصبا علی نه خیر که بود
 دو سترین جامها سووی رسول صلی الله علیه و سلم در آن حال که
 به پوشید آن خیره و حاجره خایه است برین و حسن که
 از گمان یا از نیت ساخته می شود و در قاموس آورده که
 حیره نوعی است از جامه برین و گفته شده که این از شرف جامه است



ترد اهل عرب که ساخته می شود از پنبه یا از گتان پس ازین
احب بود و نیز گفته شد که رنگش سبز بود و جایزه
بسیار اهل جنت است پس ازین جهت احب بود اگر کسی
که از حدیث بالا بخواند که حب الثیاب نزد رسول خدا
صلی الله علیه و سلم فیض بود و ازین جنان می آید که حب الثیاب
جزد بود پس حب این حدیث منافات لازم می آید جو
چنان باید گفت که معنی حب الثیاب چنان است که
از جمله حب الثیاب است یا چنین باید گفت که فیض
بجمله آنکه تر است و جود محبوب تر از حقیقه لون
باز حقیقه فیض معنی از حبس ثیاب این سخن نزد رسول خدا
صلی الله علیه و سلم محبوب تر بود الحديث الثامن حدیث
ابی حنیفه حدیثنا محمود بن عقیل ان یقع الغین
المعجمه وبالیا المشاة العتامة انا عبد الله لذائق انا
سفيان الثوري انا عورث يقع العين للملذ بسكون
الواو وكن يدين ابي حنيفة عن ابيه ازید خود یعنی

ابی حمزة

ابی حمزة قال كنت ابي حمزة رضی الله عنہ را کتبت التوی
صلی الله علیه وسلم وعلیه حكمة حمرا که ازین
خدا را صلی الله علیه وسلم در آن حال که بر آن جمله سبغ بود یعنی
ارو در او مراد از جمله سمر احر ارجا الصنیت بکله و بر دما
که منسوج و بافته شده است مخلوط امر یا سود و آن چه می آید
حمر ارجا لصل کانی انظر الی بریق ساقیه لویا که نظر
میکنم درین میان می دوستان او که در خندان و یعنی سوی
پایان دلعان در خشب کی ساق او درین شاربنت سوی
لویا بود و در پوشیدن آن نصفان قال سفيان
ان اها حيرة لنت سفیان کان می بودم حله مراد از حیره
و یعنی این که شست از لطن او چنان نمودم شد که حیره غیر
انضغیر می باشد الحديث الحادي عشر حدیث بر این
عازب حدیثنا علی بن حنظل بفتح الحاء المعجمة
و بالسين المعجمة الساكنة و بفتح الواو الملذذ المعجمه انا
وفي بعض النسخ انا عيسى بن يونس عن ابي اسحق



عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ عَنِ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ قَالَ كُنْتُ بَارِئًا
 بِنِزَابِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ مَا رَأَيْتُ أَحَدًا مِنَ الْأَنْبِيَاءِ
 أَحْسَنَ فِي حَاكِمَةِ حَمَلِهِ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ
 عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَمَا نَزَلَتْ بِسُحْبِ أَحَدِهِ مِنَ الْمَرْدَمِ يَكُونُ رُؤْيُ
 سِرِّهِ مِنْ رُؤْيِ اللَّهِ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَرَادُ الْفِي رُؤْيِهِ حَسَنٌ لِنَبِيِّ
 حَسَنٍ اسْتِجَابًا لِمَا كُنْتُ أَتَيْتُ بِجَمَّةٍ لِنَصْرِي
 قَدْ بَيَّأْتُ مِنْهُ نَكْبَتَهُ بِرَسُولِي كَمَا بَدَأَ مَوْسَى سَهَابًا
 أَوْ زَيْدًا بِرُؤْيِهِ وَرُؤْيُ الْخَلْقِ **الثاني عشر** حَدَّثَنَا
 أَبِي وَشَقَّ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشِيرٍ أَنَّ أَبَا عَبْدِ الرَّحْمَنِ
 بْنَ مَهْدِيٍّ أَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ إِبْرَاهِيمَ وَفِي بَعْضِ النُّسخِ
 وَهُوَ ابْنُ لَقِيطٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي وَشَقَّ أَيْ زَيْدٍ خُذِ
 بِعَيْنِي إِنْ رَضِيَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ كُنْتُ أَبِي رَضِيَ اللَّهُ
 النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلَيْهِ بِرَدِّ الْأَخْفَافِ
 كَمَا وَدِدْتُ نَبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَرَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ
 عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَوَجَّهَ سَبْرَهُ بِوَعْدِي خَطْوَةً سَبْرًا أَنْ يَكُونَ

بِأَهْلِ سَبْرِهِ

بِأَهْلِ سَبْرِهِ **الحديث الثالث عشر** حَدَّثَنَا قَيْلَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ
 حَدَّثَنَا عَبْدُ بْنُ حَمِيدٍ قَالَ كُنْتُ عَبْدَ بْنَ مَسْعُودٍ أَنَا
 أَحْبَبُ نَاعِقَانَ بْنَ مُسْلِمٍ بِأَعْبَادِ اللَّهِ بْنِ حَسَنَاتِ
 الْعَبْرِي الْقَيْمِي عَنِ جَدِّتَيْهِ دُجَيْبَةَ بِاللَّدَا وَالْحَا
 الْمَمْلُتَيْنِ وَبِالْيَا الشَّاهِ التَّحْتَانِيَّةِ وَبِالْيَا الْمَرْجِدَةِ
 وَعَلَيْبَةَ بِضَمِّ الْعَيْنِ الْمَهْلَةِ وَبِالْدَمِ الْمَقْرُوحِ وَبِالْيَا
 الشَّاهِ التَّحْتَانِيَّةِ وَبِالْيَا الْمَرْجِدَةِ التَّحْتَانِيَّةِ أَرْوَجُهُ
 حَوْذِي عِنِّي دُجَيْبَةَ وَعَلَيْبَةَ أَوْ رَدَّ أَيْ دُجَيْبَةَ وَصَفِيَّةَ بِنْتُ عَلِيَّةَ
 بُوْدَيْسَ بِأَبْرَاقِ عَلِيَّةَ جَدَّةَ عَبْدِ اللَّهِ بُوْدَيْسَ وَجَيْبَةَ
 وَصَوَابَ خِيَارَتِ كَمَا جِيءَ بِكُنْفَتِ رُجْبِيَّةَ وَصَفِيَّةَ بِنْتُ عَلِيَّةَ
 شَيْخِ الْجَمْرِ الْفَتْحَةَ كَمَا بَرَسَ فَافَةَ نَدَارًا بِأَكْبَادِ جَيْبَةَ أُمِّ أَوْ عَلِيَّةَ جَيْبَةَ
 وَبِالْيَا شَدَّ وَوَأَزْهَرُ دُورًا بِأَكْبَادِ كُنْفَتِ عَنِ قَيْلَةَ بِالْقَاتِ
 وَبِالْيَا الشَّاهِ التَّحْتَانِيَّةِ وَبِقَعِّ الْأَمِّ كُنْفَةَ بِنْتُ
 حُرْمَةَ بِالْحَا الْمَعْجَرِ وَبِالْيَا الْمَهْلَةِ قَالَتْ كُنْتُ فَيْدِي
 اللَّهُ تَعَالَى عَنْهَا رَأَيْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ



وَعَلَيْهِ إِسْمَاحٌ جَمْعٌ سَمَكَاءُ خَلَقَ مَلَيْتَيْنِ بِصَمِّ الْمَيْمِ
 وَيَفْعُ اللَّحْمِ وَيَالِيَا الشَّجْدَةَ وَيَالِيَا الشَّتَاءَ الشَّتَاءَ الشَّرْقِيَّةَ
 وَيَالِيَا الشَّتَاءَ الشَّتَاءَ السَّاكِنَةَ كَانَتْ بَيْنَ عَمْرٍاءَ
 وَقَدْ نَقَضَتْهُ كَمَا بَدَمَ نَبِيَّ رَأْسِي عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ذَرَانِ حَالِ
 كَمَا بَدَمَ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ذَرَانِ حَالِ كَمَا بَدَمَ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ذَرَانِ حَالِ
 الْوَالِدِ هِيَ كَمَا بَدَمَ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ذَرَانِ حَالِ كَمَا بَدَمَ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ذَرَانِ حَالِ
 وَحَالِ كَمَا بَدَمَ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ذَرَانِ حَالِ كَمَا بَدَمَ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ذَرَانِ حَالِ
 زَعْفَرَانِ بِأَيْ بِنِيَّ زَنْكَ زَعْفَرَانِ بِأَيْ بِنِيَّ زَنْكَ زَعْفَرَانِ بِأَيْ بِنِيَّ زَنْكَ
 بِدَاكُمُ بِنِيَّ بِنِيَّ بِنِيَّ بِنِيَّ بِنِيَّ بِنِيَّ بِنِيَّ بِنِيَّ بِنِيَّ بِنِيَّ بِنِيَّ
 وَدَوَّخْتَهُ بِنِيَّ بِنِيَّ بِنِيَّ بِنِيَّ بِنِيَّ بِنِيَّ بِنِيَّ بِنِيَّ بِنِيَّ بِنِيَّ
 جَادِرُ الرَّوْبِ وَفِي الْحَدِيثِ قَصَبٌ كَمَا بَدَمَ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ذَرَانِ حَالِ
 قَصَبٌ هِيَ دَرَاكُمُ بِنِيَّ بِنِيَّ بِنِيَّ بِنِيَّ بِنِيَّ بِنِيَّ بِنِيَّ بِنِيَّ بِنِيَّ
 بِبَابِ لِبَاسٍ وَأَنْ أَيْسَرْتُ كَمَا كُنْتُ قِيَامَةُ بِنِيَّ بِنِيَّ بِنِيَّ بِنِيَّ
 اللَّهُ تَعَالَى عَمَّا كَمَا مَرَدِي ذَرَانِ حَالِ رَأْسِي عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ذَرَانِ حَالِ
 السَّلَامُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ذَرَانِ حَالِ رَأْسِي عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ذَرَانِ حَالِ

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَعَلَيْكَ السَّلَامُ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ وَرَبِّكَ
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَرَجَاهُ كَمَا مَحْمُودٌ بِرَغْفَرَانِ وَيَكُنْ شَاكِرًا
 وَدَرَسْتُ عَمْرِيًا بِرَغْفَرَانِ وَرَجَاهُ كَمَا مَحْمُودٌ بِرَغْفَرَانِ وَيَكُنْ شَاكِرًا
 كَمَا بَدَمَ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ذَرَانِ حَالِ كَمَا بَدَمَ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ذَرَانِ حَالِ
 وَرَجَاهُ كَمَا مَحْمُودٌ بِرَغْفَرَانِ وَيَكُنْ شَاكِرًا وَرَجَاهُ كَمَا مَحْمُودٌ
 مَسْتَوْدَعٌ كَمَا بَدَمَ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ذَرَانِ حَالِ رَأْسِي عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ذَرَانِ حَالِ
 بَابِ هَبَّةٍ لِرِزَانِ شَدَمِ الرِّغَابِ مَهَابَتٍ وَجِبَالَتِ أَوْ
 بِسِ كُنْتُ مَرَّ رَسُولِ بَابِ لِبَاسٍ أَوْ كَمَا بَدَمَ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ذَرَانِ حَالِ
 كَمَا بَدَمَ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ذَرَانِ حَالِ كَمَا بَدَمَ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ذَرَانِ حَالِ
 كَمَا بَدَمَ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ذَرَانِ حَالِ كَمَا بَدَمَ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ذَرَانِ حَالِ
الْحَدِيثُ الرَّابِعُ عَشَرَ حَدِيثُ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى
 عَنْهُمَا أَحَدُهُمَا قَتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ وَآخَرُهُمَا بَشِيرُ بْنُ الْفَضْلِ
 عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍاءَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ
 عَمْرٍاءَ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُمَا قَاكَ كُنْتُ ابْنِ عَبَّاسٍ
 رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُمَا قَاكَ رَسُوْلُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ



گفت رسول خدا صلی الله علیه و سلم **علیکم بالبیاض من البیاض**
 لازم بگیری که گروه از پوست شترهای سفید را پس من البیاض
 بیان بیاض است بمعنی ایض و تغییر از بعضی بیاض بجهت بیاض
لیلبسها حیفاً و کم گو پوشش آن جامهای سفید را از زنده های
و کفنی فیها مو تا کم و کفن بدست و در آن جامهای سفید
 خود را قیامتاً من حیفاً زینکیم پس برستی که جامهای سفید
 از بهترین جامهای شماست **الحديث الخامس عشر**
 حدیث معمر بن جندب حدیثنا محمد بن بشیر اننا
 عبد الرحمن بن مهدي اننا سفيان عن حبيب
 ابن ابي ثابت عن يمين بن ابي شبيب بالشين
 الثلاثة الفوحة وبالبياء المتناة القحانية وبالبياء
 الموحدة القحانية كرم عن مرة بن جندب قال
 قلت سمون جندب رضي الله تعالى عنه قال قال رسول
الله صلي الله عليه وسلم البسوا البياض قانها اطهر
 واطيب وكفني فيهما مو تا کم بپوشید جامهای سفید

پس برستی که جامهای سفید پاکتر است از جامهای رنگین
 زیرا که هر نجاست که برسد بجامهای سفید ظاهر و هویدای
 عینا و اثر اختلاف جامهای دیگر که برنجاست قلیل بود و طیب
 است و اطیب است زیرا که جامهای سفید دلالت دارد بر پاکی
 برهم خیار و کبر و بر تواضع و خضوع و بعضی گفته که اطهر برای
 جامهای سفید با احتیاط شسته می شود که در شستن آن نجاست
 ذهاب لون نیست بخلاف جامهای رنگین و بعضی گفته که
 جامهای سفید بزودی تغییر میابد پس غسل و تطهیر او بیشتر بار بود
 و بعضی گفته که اطیب برای آنست که ثياب ابيض نجاست
 جنت است **الحديث السادس عشر** حدیث غامث بن صفي
الله تعالى عنها حدیثنا احمد بن منيع اننا يحوي
 بن ابي نائدة الهمداني اننا اني اخبرك و مراد من معني
 ذكرها بن ابي زائدة عن مصعب بن عمير عن صفيرة المفعول بالصا
 و بالعين المملتين وبالبياء الموحدة القحانية ابي ابن
شبيب بالشين الثلاثة الفوحة وبالبياء المتناة



الغضائبة وبالبا الموحدة الغضائبة كرحمة عن صفة
 بنت شيبه عن عائشة قالت كنت ام المؤمنين
 رضي الله تعالى عنها خرج رسول الله صلى الله عليه وسلم
 ذات غداة وعليه مرط شعر أسود فبينما
 المنع من شعر أسود ورهيبا وورده المرطون
 از چادر و در قاموس آورده که استعمال طحقیفه در آیه
 که شیع آنها از مصوف با زعفر بود و در کسیه که شیع آنها از
 باشد مجاز که برآمد رسول خدا صلی علیه و سلم از خانه خود
 با ما و در آن حال که بر سر و عالم صلی علیه و سلم چادری بود
 از نموی سیاه **الحديث السابع عشر** حديث مغيرة
 بن شعبه حدثنا أبو شرف بن عيسى ثنا وكيع أن
 يونس بن أبي عمير عن أبيه از پدر خود یعنی ابی
 عن الشعبي بالسنين المعجزة المفقوحة والعين الساكنة
 المملة وبالبا الموحدة منسوب الى الشعب كلفس عن
 عروة بن المغيرة بالعين المعجزة كطبيعة بن شعيبه عن

ابيد

عن أبيه از پدر خود یعنی مغیره ان النبي صلى الله عليه
 وسلم لم يدرستی پیغامبر خدا صلی علیه و سلم لیس جنبه
 در اومیه صتیقه الکمین بوسیده بود چادر
 در سفر که تنگ بود و در استین آن جنبه و حبه عبارت است
 از زونوفی که بیان آنها شده بود آورده اند که تنگی دو کم آن جنبه
 بنشاید بود که چون چوب است که در آنجا شش لبین از دو کم برآورد
 جنبه غسل دشوار می شود بر آمدن پس از دو من جنبه هر دو در آنجا
 می برآورد می شست گفته شده که درین اشارت سوی
 استجاب تنگی استین جنبه در سفره در حضر که استینهای
 بر نبی تعالی عنهم فرائج می بود **باب ما جاء**
في عيش رسول الله صلى الله عليه وسلم این باب
 در احادیث است که آمده است در بیان عیش و شویح
 رسول خدا صلی علیه و سلم در قاموس آورده که عیش
 عبارتست از حیوة و طعام و آنچه بآن نیست شود و در این باب
 دو حدیث است مقصود در این باب است که بود پیغمبر صلی



وما هو إلا الخوج ونحوه آن غشی مگر جمع یعنی غشی و افتادون
من نبود بسبب چون بلکه بسبب کستی و آئینه که آن سیر
لین مجوز بود بلکه وجه نقل و مناسبت است و تباطل این حدیث است
یعنی آن است که افتادون ابو هریره بسبب جمع در سنی
که بود میان بنی مضر عالم علی علیه السلام و مساجح عایشه
رضی الله تعالی عنهما دل است بر ضیق معاش رسول خدا صلی
علیه وسلم چه که متقاضی کمال کرم و شفقت او با اصحاب خویش
آن بود که اگر از او چیزی می بودی البته برایشان اتفاق می
می نمودی پس ابو هریره رضی الله تعالی عنه با این حال چگونه
بهر شهیدی بنی بر سیدی **الحديث الثاني** حدیث مالک
بن دینار وهو تابعي حدثنا قتيبة بن سعيد عن جعفر
بن سليمان الصنعبي ابي مسعود الي قبيلة بني ضبيعة
كجهينة عن مالك بن دينار قال ما نسمع رسول الله
صلى الله عليه وسلم من حين قطر الخم الا على صنف
ضعت بالصاد المعجمة المفتوحة وبفاوين والاول محمكة

كفت مالک

كفت مالک بن دينار که سیر نشده بود رسول خدا صلی
علیه وسلم از آنان که روز از آن کوشت مگر بر صفت یعنی آن و گو
نمانند خوردی بلکه با مردم می خوردی یا مگر معنی ضعف در لغت
ضعف و شده است و گفته اند با مانی طعام و اینها او گفته اند
بر طعام قال مالك سألته رجل من أهل البادية كفت
بن دينار که سوال کردم مردی را که بود از اهل بادیه که گفت
که هست معنی ضعف قال كفت ان يتناك و كنع القاسر
که تناول کردن با مردم یعنی نهانی خوردن آن که کوشت که
با مردم پس الا على ضعف مستثنی منقطع است چه که اگر کوش
مستلزم عدم سیر است و بعضی مستثنی متصل گفته پس معنی
چنین است که سیر نشده بود رسول خدا صلی علیه وسلم
از آنان و نه از کوشت مگر در ضایعات و اولی **باب**
ما جاء في خف رسول الله صلى الله عليه وسلم
این باب است در احادیثی است که در دست در بیان است
موزه رسول خدا صلی علیه وسلم و در این باب نیز حدیثی



الحديث الاول حديث ابي هريرة رضي الله تعالى عنيه
 حدثنا هناد بن السري ثنا وكيع عن ابي بصير
 بن صالح الا في عن مجيب بن الحارث المصنف والمجيب
 والياء المثناة القنانية وباللهم المصنف ومصفر بن
الله عن ابي هريرة بن عبد الله عن ابي بصير
 ان النجاشي بفتح النون والجيم وبالشين المكسورة
 وبالياء المشددة والقنيت اضع اهدى الى النبي
 صلى الله عليه وسلم لم يدركني النجاشي الا قد مات
 واضمته نام او بود هديرستاند سوي نبي صلى الله عليه وسلم
 خفين اسودين ورموزه سماه سان خين كه ساد
 بود يعني بي نفس وبيض گفته كه مراد از سان خين ابي بصير
 هر دو رموزه هوم نيزه استه فليسهما ليس بوشيد هر دو
 بهر دو باي هم تقصا پسته و منكره و وسع عليهم
 بر سر و رموزه كه چون همارة كالمه بوشيد بود **الحديث الثاني**
 حدثت مغيرة بن شعبه حدثنا قتيبة بن سعيد

انتهى

انما يخفى بن ذكر يابن ابي زائدة عن الحسن بن عمار
 عن ابي جحاق عن الشعبي قال كنت شعبي قال
 المغيرة بن شعبه اهدى وحيه بكسر اللام وكس
 الحاء المملتين وبالياء المثناة القنانية كذا يرويه
 اصحاب الحديث واهل اللغة وقال الامير ابو نصر
 هو بالفتح اي بفتح الدال كذا في جامع الاصول للنبي
 صلى الله عليه وسلم وفي نسخة الى النبي خفين فليسهما
 كه كنت مغيرة بن شعبه كه هديرستاند و هير باي نبي صلى
 عليه وسلم جفت رموزه بس بوشيد هر دو رموزه را قال
 ابن ابي عمير عن جابر هو ابن زيد بن الاسود الطحفي
 عن عامر بن شعبي وجبة كنت اسمع ابا جابر رواه
 از عامر كه وحى كنت وجبة يعني هديرستاند وجبة كنت
 رموزه وجبة فليسهما بس نبي صلى الله عليه وسلم بوشيد هر دو
 و بعد حتى تحترقا انه در بده شد هر دو ولا يدري
 النبي صلى الله عليه وسلم اذ كنت فيهما لم لا وندرت



رسول خدا صلی علیه و سلم که ایاد و موزه از پوست چرم بود
 یازده قاله ابو عیسی و ابو یحییان هذاهو ابو یحییان
 الشیبانی واسمه سلیمان کنت ابراهیمی مصنف
 که ابو اسحاق ابن ابوسبحان ثبانیست نه ابو اسحاق بن
 و نام او سلیمان است و کنیت او ابو اسحاق **باب**
ما جاء في فعل رسول الله صلى الله عليه وسلم
 این بابست در احادیثی که آمده است در بیان صفت فعل رسول
 خدا صلی علیه و سلم بدانکه مراد از فعل اینجا چیزیست که بخانه
 در شسته می شود بان قدم را از زمین شستند شهاب الدین
 حجر کفته النعل ما وقیت به القدم من الارض کتبت
 این که النعل لباس الاینها و اما استخرا لیس غیره لما
 ارضتم من الطین غسل لیس این است علیهم الصلوة و السلام
 و مردم گرفته اند پوشش غیر نعل برای آنکه در زمین ایشان کثرت
 و کثرت این اثر زده است که نعل چیزیست که در زمین ایشان
 عرب تا سوره گویند و درین باب بارزه حدیث است

الحدیث

الحدیث الاول حدیث ابن عباس بن مالک حدیثنا محمد
 بن یسار انا ابوه اوده انا هم نام عن قتاده قال
 کتبت فنادت قلت لایس بن مالک که کتبت من اس بن مالک
 رضی الله تعالی عنه کیف کان فعل رسول الله صلی
 الله علیه و سلم که بگوید بود نعل رسول خدا صلی علیه
 و سلم قال کتبت اس بن مالک رضی الله تعالی عنه کتبت فنادت
 که برای هر یک از دو نعل دو قبیل بود یک قبیل میان کتبت
 و آنکه متصل است و قبیل دیگر میان کتبت میان و آنکه
 متصل است بوی در مذهب آورده و اول نعلین که میان
 آنکشتان بود القبیل بنع شیخ حجر کفته القبیل لایس بن
 النعل ای البیر الذی بین الاسبین الوسطی و الذی نهبها نام نعل
 دو البیت میان کتبت میان کتبت میان و آنکه متصل
 است در صحیح آورده قبیل النعل لایس بن مالک الذي بين
 الوسطی و التي تليها و البیت میان کتبت میان و آنکه متصل
 است **الحدیث الثاني** حدیث ابن عباس رضی الله



تعالى عنه حدثنا أبو كريب محمد بن العلاء أنا
 وكيع عن سفيان عن خالد الخزاز بلقاء المصلة
 والذال المعجزة المشددة والمد عن عبد الله بن الحرث
 بن نوفل الهاشمي قال قلت ابن عباس رضي الله عنهما
 كان لعن رسول الله صلى الله عليه وسلم قبا لان
 كبره من نعل رسول خدا صلى الله عليه وسلم دو قبا ل منقح
 شتر كه صفا كه دو تا كه بود شراك هر دو قبا ل یعنی هر يك
 از نعلين رسول خدا صلى الله عليه وسلم دو قبا ل شتر و هر يك
 از دو قبا ل و شراك در مذهب آورد و شراك نيز نعلين شتر
 این گفته شراك هو احدی و النعل يكون على جهبا كى از
 دو الهامى مى باشد بر او نعلی كفته شده اند كه شراك
 كبرش بن دو ال تنك كه مى باشد از نعل بر پشت قدم
الحديث الثالث حديث ابن عباس بن مالك حدثنا احمد
 بن منيع انا ابن احمد اللبوني بالقاء المعجزة المصنفة
 وبالبيان المقتوحة وكسر الراء المهلة وبالبيان المشقة

انا عيسى

انا عيسى بن طهمان بفتح الطاء المهلة وسكون لها
 سكان قال كفت عيسى بن طهمان ان اخرج اليك ابن
 بن مالك نعلين جردا قبا ل بفتح الجيم ويسكن
 المراد بالذال المهلة من كها قبا لان كبره او ده بود سوى
 انس بن مالك دو نعل هر دو جردا بود یعنی موسى بن نبرد
 در مذهب آورد و الاجر و سب خورد موسى دزين بن تا
 كبراي هر دو نعل دو قبا ل بود قال كفت عيسى بن طهمان
حدثني ثابت بعد عن ابن ابي عمير كاننا نعل
 النبي صلى الله عليه وسلم بر حديث كرم انما
 بر از بر آوردن نعلين را در آن حال كه از نعل زوايه كرد
 كبره آن دو نعل دو نعل نعل صلى الله عليه وسلم الحديث الرابع
 حديث ابن عمر رضي الله تعالى عنهما حدثنا اسحاق
 بن موسى الاصبغاري قال كفت اسحاق بن موسى انا
 معن بفتح الميم وسكون العين المهلة كزيد قال ك
 كفت معن انا مالك انا سعيد بن ابي سعيد المقبري



والمسبوب اليه بقية بضم الباء الموحدة وبفتحها عن عبيد
بن جريح بجيمين والراء المهمله المقنونه مصغرا انه قال
كف عبيد بن جريح لابن عمر بن عمر رضي الله تعالى عنهما
تلبس لتعال السنديبة كمن يلبس زكرا يمشي بغيره
ورمذبا ورد ربيت والسنة بغيرين پر استه باكر
شيخ اذ لم كنه سبت بالكسر جلود بغير تدبغ مطلقا او با
وهو من اسم سبت كسرين مبارنت از بوسن كا
كرو باغت بهر ستمه مي خود اورا مطلقا خواه بقرط و خواه
قرط يا انكه ما ليدمي آبد اورا بقرط و قرط عبارة است از ترك
اسم در مذهب آورده اسم درنت خا اور قال گفت ابن
رضي الله تعالى عنه في رايت رسول الله صلى الله عليه
وسلم يلبس لتعال التي لبس فيها شعرك كبرني
من ويده ام رسول خدا صلى الله عليه وسلم كه يمشي فقال
كوران پسج موسى نبود و يوقصها فيها ووضو سبت
در ان فعل يعني وضو باغنين سكر و از باهي مباركتي بر آورد

فانا

فانا احب ان اليها من دست مبدارم بوسه
ايمنين تعال الحديث الخامس حديثا يهيرة رضي الله
تعالى عنه حدثنا ابي حنيفة بن منصور انا عبد
الرزاق عن معمر بن بفتح الميمين وسكون العين
والراء المهمله كنصر عن ابن ابي ذئب عن صلح
مولى القمامة بمشاة فقامية ومملات كدحرجة
وياسم امرأة لها صحبة عن ابي هريرة قال كنت
ابو هريرة رضي الله تعالى عنه كان لي عمل رسول الله
صلى الله عليه وسلم قبا لان كبر ودر فعل رسول خدا
سئل الله عليه وسلم ووقال الحديث السادس حديث عن
بن حريث حدثنا احمد بن منيع ثنا ابن احمد انا
سفيان عن السندي بضم السين المهمله وتشديد
الراء المهمله ويا النسبة قال كنت سدي حدثني
من سمع عمر بن حريث بضم الحاء المهمله وفتح الراء المهمله
وسكون الباء والثاء المثلثة كه حديث كروم انك شين



از ترویج بیت بقول که میگفت را کتبت رسولک الله
 صلی الله علیه وسلم یصلی فی فعلین محضین
 در تاج هفتی آورده نصف بر هم نهادن بغلین و آنچه که بدان
 ما زود و سخن ازین با فاده شده که رسول خدا صلی علیه
 نماز میکردی در دو غسل مبارک و از هر دو قدم نمی بر آوردی که
 بدیم رسول خدا صلی علیه وسلم که نماز میکردی در دو غسل
 مخصوص یعنی در دو غسل که از دو جلد بودی یک جلد بر جلد
 دیگری و نوشته شد **الحديث السابع** حدیث سابع
 حدیثنا یحیی بن موسی الانصاری انا معن
 انا مالک عن ابی الزناد یکمل الزمان المعجز علی عیج
 عن ابی هدیرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم
 قال کبرستی رسول خدا صلی علیه وسلم گفت که بیشین
 احدکم فی غسل واحد لیعلم ما اولیجها جمیعاً
 شستن کند پیش یکی از شما در یک غسل یعنی در حالتی که در یک
 غسل بود و پای دیگری برهنه گویند بر او غسل را برود و با پای دیگر

غسل

فعل از هر دو پا برارد و برهنه شستن کند زیرا که شستن در یک غسل
 استوار است و سبب عدم وفای در این نمی برای کتبت
 حدیثنا قتیبة عن مالک عن ابی الزناد عن حدیث
 روفیة ما را از مالک از ابی الزناد و حدیثی مانند حدیث
 سابق بحسب معنی **الحديث الثامن** حدیث ثامن جابر رضی
 الله عنه حدیثنا یحیی بن موسی انا معن انا مالک
 عن ابی الزناد عن جابر ان النبي صلی الله علیه
 وسلم قال ان یاکل کنت جابر رضی الله عنه بدستی که
 نبی صلی علیه وسلم منع کرد از آنکه بخورد یعنی الرجل یتیماله
 مراد میبارد نبی صلی علیه وسلم مرد را بشمال خود یعنی
 ساختن هر مرد را از آن که بخورد بدست چپ خود یا ضرر
 و بضرورتی جاز بود و بیکه مراد از کراهت کراهت تشریحی است
 و ذکر چپ برای شستن است نه برای شستن از آن که
 بمبستی فی غسل واحد این شک شک او نیست
 یا او یعنی او و منع کرد از این که شستن در یک غسل



ثنا عبد الرحمن بن قيس بن معاوية تاهستام
 عن محمد بن ابي نصر بن قال كنت ابو هريرة رضي الله
 تعالى عنه كان لتعل رسول الله صلى الله عليه وسلم
 قبالا ان كبره من فعل مبارک رسول الله صلى الله عليه وسلم
 ورتبال واكي بكره رضي الله تعالى عنها ورتبال
 وعر رضي الله تعالى عنها فيزد ورتبال بود واول من عقد
 عقد واجبا عثمان رضي الله تعالى عنه پس موم
 انصر بريك قبل كروه بتود **باب ماجاء**
في ذكر خاتم رسول الله صلى الله عليه وسلم است
 در احاديثي كه وارد است در ذكر انكشزي رسول خدا صلى الله عليه
 ودرين باب پشت حديث است يدانكه در خاتم حج لغت
 و مريض فنج تاو كرا و خاتم و ختام و حتام و در لغت بكار
 ضم و مضموم **الحديث الاول** حدثنا رضي الله تعالى عنه
 حدثنا قتيبة بن سعيد روى عن واحد يعني ابي بريك عن
 عبد الله بن وهب روى عن ابي هريرة عن ابي هريرة
 عن

عن

قال

عن يونس بن مالك بن شهاب عن ابي بن مالك كان
 خاتم النبي صلى الله عليه وسلم من اربع بكره الى مسكن
 كبره انكشزي نبي صلى الله عليه وسلم ان رسمه كان فضله خيشيا
 و بود بكن انكشزي مبارک بكن عيشي يعني بكن حرام و بكن همزه
 است كوران سباني و نيدجى بود با عيشي در همدك
 البذخ عيشي الهم هو يميني مشيخ ارج او ردو كه معان همزه
 بود است چنانچه بكن بعضى گفته كه ممشى با ميمى است كه
 از جانب حيشه آمد بود و بعضى گفته با ميمى كه صانع او اول
 حيشه كوفى روسته الاحباب و باين نطق ميشود بيان اين
 حديث و حديث ثالث كه از اين چنان مى آيد بكن خاتم از حسن
 خاتم نبود بلكه بكن عيشي بود و از ثالث چنين مى آيد بكن او
 از حسن خاتم بود و نيز نطق ميوانق او ميايد حيشين بلكه رسول
 صلى الله عليه وسلم و خاتم داشت كنيه كى عيشي بود و كنيه كبرى
 نضره و بعضى گفته كه زك كنيه او سيموز بكن عيشي بود سيموز
الحديث الثالث حدثنا ابن عرعرة حدثنا قتيبة بن مالك



نفع العين عن ابى بشر بكسر الباء وسكون الشين العجوة
 عن نافع عن ابن عمر بن النبي صلى الله عليه وسلم اتخذ
 خاتما من فضة فكان يحتم به وفي بعض النسخ يحتم
 ولا يلبسه كبرستي بنى صلى الله عليه وسلم ساخنة بود بشرى
 مبارك ازسيم بن بود كه مهر سكر و بان بر مشورات و مطربا
 لطيفه و شريفه له چون جات ملك و سلطان ميفرستاد و
 پوشيد در همه اوقات بلکه در بوض قال ابن عيسى ابى بشر
 اسمه جعفر بن ابى و حقيق بسكون الحاء المهله وكسر
 الشين العجوة و تشد بالياء المتثاة القحانية كفت
 ابو عيسى مصنف كتاب ك ابو بشر نام ابو جعفر است بن
 و حقه بنى ابو بشر كنية او و نامش جعفر **الحديث الثالث**
 حديثنا عن رضى الله تعالى عنه حديثنا عن ابن عباد
 نفع العين العجوة كمن انا حفص بن عمر بن عبد الله هو الطائفة
 اى منسوب الى طائفة كساحدا بالطاء المهله و النون
 و القاف و السين المهله انما هو ربيع النون العجوة و انما الله ابو حنيفة نفع المنذر
 و بالثاء المتثاة كالحجوة و دمن احمر از است از ربيع النون

الطائفة بسكون
 الباء الشاة القحانية

عن محمد

عن محمد بن بضم الحاء المهله و نفع الميم عن ابي قزامة
 ابن ربيعي قال عن كان خاتم رسول الله صلى الله عليه
 وسلم من فضة فضة منه ك بود ك بشرى مبارك بن
 خدامى صلى الله عليه وسلم ازسيم و نقره و لكن ان نيز از نقره
 ظاهر است كه منها ميكفت بطين مرج تاويل ابن جناب است
 كه مراد از فضة ما صنع الخاتم منه بود و وجه لا يفيق بيان حديثين
 كه شئت **الحديث الرابع** ايضا حديثنا عن ابن مالك
 حديثنا عن يحيى بن منصور انا معاذ بن هشام حديثنا
 ابى يعنى هشام عن قتادة عن ابن مالك قال
 لفتنا ابن مالك رضى الله تعالى عنه لما اراد رسول
 صلى الله عليه وسلم ان يكتب الى العجم قيل لارن العجم
 لا يقبلون الا كتابا عليه خاتم كه هرگاه خواتم رسول
 خدا صلى الله عليه وسلم كه نوبه ماه سوى عطا و رسايم بنى
 بنى كه رجوع نموده بود از حديقه گفته شد هر رسول خوانى را
 صلى الله عليه وسلم كه بدرستي اهل عجم قبول نيكند پس ماه را كمر

شبكه
 الالوكة
 www.alukah.net

کمر آن که بر آن نقش اکثری خدا و نشان بود که در عدم مست
 ترک شعار عظیم ایشانست فاصطغح خاتم پسر امیر رسول
 خدا صلی علیه و سلم با خستش اکثری پسر ساختند کانی
 انظر الى بيضة في كفة و انراور انست مبارک مسکرو
 پس کوبا که من نظر میکنم سوی باین خاتم در کف مبارک و در این اشار
 با که خاتم بود از سیم بود و فی بعض الشخ کانی **الحديث الثالث**
 ايضا حدیثان بن مالک رضي الله تعالى عنه حدیثا
 محمد بن يحيى انما محمد بن عبد الله الانصاري قال كفت
 محمد بن سب الله حدیثی ابی يعقوب عبد الله عن ثمانية
 الثا المثلثة عن ابن مالک قال كفت ان ابن مالک
 رضي الله عنه كان نقش خاتم النبي صلى الله عليه وسلم
 كذا بود نقش خاتم نبی صلی علیه و سلم سه سطر پسر خیر کان محمد
 است محمد سطر و رسول سطر و الله سطر سطر
 افضل نقطه بود و سطر اول سطر فقط رسول و سطر اعلی اسم الله
 کنا قال ابن حجر **الحديث السادس** حدیثان بن ابيصاري

تعالى عنه

تعالى عنه حدیثان نصر بن علی الموهبي بفتح الجيم ابو عمرو
 قال كفت نصر بن علی انما فوج بن قيس عن خالد بن قيس
 عن قتادة عن ابن اش ان النبي صلى الله عليه وسلم كتب
 الى كسرى وقصر و البجاشي كبرستي بنی صلی علیه و سلم چون
 خواست که بنشورناض النور سوس سوس کسری باوشاه افکار
 و نصیر بادشاه روم کوشی باوشاه جهنم فضل الله پسر کوشی
 بنیخت و جناب سول خدا صلی علیه و سلم انهم لا يقبلون
 کتابا الا بنجام که بدرستی این بلوک قبول نکیند تا را که نامه
 که سه بهر بود فصاغ رسول الله صلى الله عليه وسلم
 خاتم پسر امیر رسول خدا صلی علیه و سلم ساخت خاتمی
 حلقته فضة که حلقه اول از نضه یاست و نقش فیه محمد
 رسول الله و نقش کرده شده و ران محمد رسول الله یعنی
 حکم عالی محکم سد و ریافت که محمد رسول الله و ران بنشورناض
 پسر ساختند **الحديث السابع** ايضا حدیثان بن مالک
 حدیثان الحاق بن منصور اناسعید بن عامر و الحاق بن



ونبهنا لكوننا عن تمام بفتح الحاء والياء المشددة عن
 جريح بضم الجيم وفتح الراء الملهة مصغرة عن الزهري
 بضم الزاء المعجزة وسكون الهاء عن ابن ابي مالك ان
 النبي صلى الله عليه وسلم كان اذا دخل الحائض بالماء
 نزع خاتمته بدستى بنى خدا صلى الله عليه وسلم بود هنگامی که
 می در آمد بموضع طهارت میکشید انگشتری مبارک که بران
 اسم عظم منوش بود **والحدیث الثامن** حدیث ابن عمر
 رضی الله تعالی عنه حدثنا العاق بن منصور ابنا
 عبدا لله بن مئیر بضم المون وفتح الیم کر حیل الناعبید
 الله بن عمر بن نافع عن ابن عمر قاله کفتم ابن عمر رضی الله
 اتخذ رسول الله صلى الله عليه وسلم خاتما من ورق
 که گرفته بود و ساخته بود رسول خدا صلى الله عليه وسلم انگشتری
 مبارک از سیم فکان فی یدایس بود انگشتری در دست
 مبارک و صلى الله عليه وسلم ثم کان فی یدایس بکر و عمر رضی
 تعالی عنهما ثم کان فی ید عثمان رضی الله تعالی عنه

بزر بود

پیستر بود انگشتری بنی صلی الله علیه وسلم و در دست امیر المومنین
 ابن بکر و عمر رضی الله تعالی عنهما پیستر بود انگشتری بنی صلی
 علیه وسلم بدست امیر المومنین عثمان رضی الله تعالی عنه
 حتی وقع فی بئر ادریس تا آنکه افتاد انگشتری موسیقی که
 غلام او بود در چاه او پس کم فریب بسجده قیامت بدست
 نقشه محمد رسول الله که نقش آن غلام محمد رسول الله بود
 در تغییر لفظ تم اشارتست تراخی زمان خلافت امیر المومنین
 عثمان که زمان خلافت امیر المومنین عمر رضی الله تعالی عنه دراز بود
 یعنی مدته خلافت او ده سال بود بخلاف زمان خلافت امیر
 المومنین صدیق اکبر و عمر رضی الله تعالی عنهما که زمان خلافت
 صدیق اکبر رضی الله تعالی عنه کم بود یعنی دو سال پس زمان
 خلافت شیخین در حکم واحد بود لهذا لفظ تم بنا در دو کسبیل که
 تم مجتبه تراخی زتبه بود که در زمان خلافت امیر المومنین عثمان
 رضی الله تعالی عنه فتمه عظیم و خلافت طاهرست حتی که تهتید
 در هجوم عام آورده اند که حضرت عثمان رضی الله تعالی عنه



که روز و طلب خانم بنی صلی الله علیه و سلم سعی تمام نمود
 تا آنکه آب از جام تمام کشیده اصطلاحاً بهشت را بهشت اخلاقی
 او منظوم نماند و متن و اخلاقیات بود باشد **باب**
مجاوری تخم رسول الله صلی الله علیه و سلم
 این بیست در بیان احادیثی که آمده است در پوشیدن
 اکثری رسول خدا صلی الله علیه و سلم با انگشت مبارک
 در تاج آورده و تخم اکثری در انگشت کردن و در صحیح
 آورده تخم بیست نامت پس تخم چهارست از این
 خانم و درین وجه حدیث است **الحدیث الاول**
 حدیث علی بن ابی طالب رضی الله تعالی عنه حدیثنا
 محمد بن سهل بن عسکر البغدادی و عبد الله بن
 عبد الرحمن قالوا گفتند محمد بن سهل و عبد الله بن عبد الرحمن
 انابیحی بن حسان اناسیلهان بن بلال عن ثریک
 بن عبد الله بن ابی فرح عن ابی ایمن بن عبد الله بن حنین
 عن ابیه از پدر خود یعنی عبد الله عن علی بن ابی طالب

رضی

رضی الله تعالی عنده ان النبی صلی الله علیه و سلم کان
 یلبس خاتمته فی بیته بدرستی که رسول خدا صلی الله علیه
 و سلم بود که بی پوشید اکثری اکثر اوقات در دست راست
 خود و در بعضی اجازت و اوقات در دست چپ اکثری اکثر
 شیخ محمد الدین نووی گفته که اجماع است بر مجاور تخم دینی
 و در سری و اختلاف در فضیلت است در سب صحیح
 است که تخم در بینی افضل است بدانکه مکروه است
 مردان پوشیدن اکثری در اجتمع و علی و در خضر و در
 و پوشیدن خانم و خضر است و زنا زاور نمند
 جائز است بلکه حدیثنا محمد بن یحیی انما احمد بن صالح
 انابعد الله بن وهب عن سلیمان بن بلال عن ابن
 بن عبد الله بن منقر عن حدیثی انشد حدیث سابق
 معنی حدیثنا احمد بن منیع انابعد الله بن هارون بن
 حماد بن سلمه قال قلت لعماد بن ایه رایت ابی یوسف
 یختم فی بیته که ویدم ابی رافع را یعنی عبد الرحمن درین حال



که می پوشید اکثری بدست برست خود فسالت عن
 ذلك پس پرسیدم ابن ابی رافع را ازین تخم یمن فقال
 پس گفت این ابی رافع را بت عبد الله بن جعفر یحتمل
 یمینه که بدو عهد الله بن ابی جعفر را که می پوشید اکثری
 در دست راست خود و قال عبد الله بن جعفر و کنت
 عبد الله بن جعفر کان لنبی صلی الله علیه وسلم یحتمل فی
 یمینه که بود نبی صلی الله علیه وسلم که می پوشید اکثری در دست
 مبارک برست خود حدثنای یحیی بن موسی انا عبد
 بن عبد رانا ابراهیم بن الفضل عن عبد الله بن محمد
 بن عقیل عن عبد الله بن جعفر ان النبی صلی الله علیه
 وسلم کان یحتمل فی یمینه بدستی که نبی صلی الله علیه
 بود که می پوشید اکثری بدست مبارک در دست خود حکا
 ابی الخطاب زیاد بن یحیی انا عبد الله بن میمون عن
 جعفر بن محمد عن ابیه از پدر خود یعنی محمد باقر عن جابر
 ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یحتمل فی یمینه

برای

بدستی که نبی صلی الله علیه وسلم بود که می پوشید اکثری در دست
 مبارک خود اما چه نکشت خضر که اجماع است بر آنکه پوشیدن
 خاتم و خضر سنت است حدثنای محمد بن حمید از
 ابی جری عن محمد بن یحیی عن الصلت بن عبد الله
 قال کنت صلت بن عبد الله کان ابن عباس رضی
 تعالی عنهما یحتمل فی یمینه که بود ابن عباس رضی تعالی
 عنهما که می پوشید اکثری در دست برست خود و لا اخاله
 بکسر الهمزة صیغۃ المتکلم من خال یخال فی النبیة الکسر اضع
 و اکثر استعمالا و الفع هو القیاس لا قال کان رسول
 صلی الله علیه وسلم یحتمل فی یمینه و کان نبی برم ابن
 یحیی شمی مکر آنکه بگفت که بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم
 که می پوشید اکثری در دست مبارک خویش **الحديث**
الثانی حدیث ابن عمر رضی الله تعالی عنهما حدثنای
 فی عمرنا سفیان عن ایوب بن موسی عن نافع عن
 عمر رضی الله تعالی عنهما ان رسول الله صلی الله علیه



وسلم اتخذها من فضة بدرستی که رسول خدا صلی الله
وسلم ساخت بود اکثری از نقره وجعل فضه میانی کف
وگرداند بود بکن آنرا بجانب کف دست مبارک خود
پس باید که مردان این کیفیت اکثری نوشته و نقس فيه
محمد رسول الله و نقس کرده باشد بود در خانم مبارک
لفظ **محمد رسول الله** ونهی آن بِنَقْشِ احَدِ عَلَيْهِ و سنخ
گردانانکه احدی نقس کند بر خانم خود **محمد رسول الله** و سنخ
الذی سقط من تعقیب بضم المیم و فتح العین الملهة
وبالیا المشاة العتانیة وبالقات وبالیا المشاة العتانیة
وبالیا الوحدة فی برارین وان خاتم مبارک آقا و بود
از تعقیب معنی که امیل سید بن ابی العاص در جاه **ابن الحدیث**
الثالث حدیث محمد الباقی حدیث ثاقبیه بن سعید ابان
حاتم بن اسمعیل عن جعفر بن محمد عن ابیه از پدر خود بنی
امام محمد باقر قال كنت محمد باقر كان الحسن والحسين رضي
تعالى عنهما يجتمعا في يسارهما كبرؤوسهم وبين رجليهما قفا

عنهما

عنهما که می پوشیدند اکثری بدست چپ مبارک خود کرد
در سنه شصت که بنی صلی الله علیه وسلم اکثری بدست چپ مبارک
پوشید می اگر بدستند که بنی صلی الله علیه وسلم اکثری بدست
چپ بنی پوشید می پس بنی پوشیدند در دست چپ خود
حدیثنا عبد الله بن عبد الرحمن بن محمد بن عیسی و هو
ابن الطیغ ثنا عبد بن العوام عن سعید بن ابی عرق
عن قتادة عن انس بن مالك ان النبي صلى الله عليه
وسلم يجتم في يمينه بدرستی که بنی صلی الله علیه وسلم پوشید
اکثری در دست مبارک راست خود **الحدیث الرابع**
حدیث ابن عمر رضي الله تعالى عنهما حدیثنا محمد بن
عبید المحاربی الکی فی ثنا عبد الغزیز بن ابی حاتم
عن موسى بن عقیبة عن نافع عن ابن عمر قال كنت ابن
رضي الله تعالى عنهما اتخذ رسول الله صلى الله عليه وسلم
خاتم من ذهب كرهتة وسائرته بود رسول خدا صلی
الله علیه وسلم اکثری از زر فکان یلبسه فی یمینه بر سر بود



گرمی پوشید اکثری نزد است راست خوردن فاخته التماس
 خلی تم من ذهب بر کف دست مردم گشته مبارک از طلا نقل
 رسول الله صلی الله علیه وسلم بر انداخت و دور کرد
 نزد رسول خدا صلی الله علیه وسلم و قال لا یلبسه ایذا و کفتم
 رسول خدا علیه الصلوة و السلام که نمی پوشید اکثری نزد است
 از اوقات یعنی کتابی که و آدم پوشید آنرا فطرح التماس
 خوانیم هم سر انداخت مردم اکثری هم خود تا که پوشید زین
 حرام است **باب ماجاء فی صفة سیف رسول الله صلی الله علیه وسلم**
علیه وسلم این است در احادیثی که آمده است در صفة
 رسول خدا صلی الله علیه وسلم و درین باب حدیث است
الحدیث الاول حدیث انس بن مالک رضی الله تعالی عنه
 حدیث محمد بن بشر انا و هب بن جری انا ابی یعنی جری
 عن قتادة عن انس قال کفتم انحرکات فی صفة سیف
 رسول الله صلی الله علیه وسلم من فصة که پوشید
 رسول خدا صلی الله علیه وسلم از سیم و نقره در مغرب آورد

القبیحة

القبیحة بفتح القاف و بالباء الموحدة و بالیا المنانة النخ
 و بالعين المهملة ما علی ابراس من فضة او حذیه
 و غیره یا یعنی آنچه که بر دست شمشیر بود از سیم یا از آهن یا غیر
 آن و بعضی چنین عبارت کرده که ما علی ابراس قلم سیف
 از آنچه که بر سر دست شمشیر بود از سیم یا از آهن یعنی بر
 دست شمشیر رسول خدا صلی الله علیه وسلم بود و گفته شد
 که قبیحة عبارت است از آنچه که زین و زینار بر سیف است آورده
 آورده اش را بن دو کناره بردن استا و در زین بر دست
 شمشیر شخ این حجر آورده که تخلیه آلات حرب بفضة حلال
 مرد و از آن حلال آنکه ذمیب بردن حرام است مطلق هم
 از روی استعمال هم از روی آنجا در غیر حال نقره مگر که تخلیه
 حرب بفضة و آنجا در خاتم از فضة و تصلیب حلال است در
 تخلیه جام و زین سیم اخلایست بعضی این ابیاح دانسته
 و بعضی حرام کرده اند و همچنین اخلایست در تخلیه کارو
 و فطمد آن نقل از سیم **الحدیث الثاني** حدیث سعید حدیثا



محمد بن بشارة انا معاذ بن هشام حدثني ابي يعقوب هشام
 عن ابي قتادة عن سعيد بن ابي الحسن قال كنت في
 ابي الحسن كانت قبعة سيف رسول الله صلى الله
 عليه وسلم من فضة كره بود ستمقبض وسته شمشير
 رسول خدا صلى الله عليه وسلم از سيم **الحديث الثالث**
 حديث سعد حدثنا ابو جعفر محمد بن صدوق ان بعض
 الصادق عليه السلام قال قال علي بن ابي طالب بن جبير بن
 الملهة ويقع الجيم مصغر عن هو وهو ابن عبيد الله بن
 عن سعد عن جده از جده عن سعد قال كنت
 دخل رسول الله صلى الله عليه وسلم مكة يوم الفتح و
 سيفه ذهب وفضة وراة رسول خدا صلى الله عليه وسلم
 در كمره ووزن در ان حال كه بر شمشير او رسيم بود قال طاب
 كنت طالب فسالت عن الفضة كه من سوال كردم هو در
 از فضة رسيم كه در كدام جا شمشير بود فقال من كنت
 قبعة السيف فضة كه بود قبعة سيف از فضة شمشير

ابن

ابن كلفنة كه ابن حديث ضعيف هبت **الحديث الرابع**
 حديث عمرة بن جندب حدثنا محمد بن شعاع البغدادي
 انا ابو عبيدة الخداج عن عثمان بن سعد عن ابن سيرين
 قال كنت ابن سيرين صنع سيفي على سيف عمرة
 بن جندب كه ساختم شمشير خود را بر طبق شمشير عمرة بن
 وضم عمرة انه صنع سيفه على سيف رسول الله صلى
 عليه وسلم وكان خفيا وكنت عمرة كه بر مني كرا و
 ساخته بود شمشير خود بر هبة و شكل سيف رسول خدا صلى
 الله عليه وسلم و بود آن شمشير بر هبة و شكل سيف رسول
 بن خنيفة كه ايشان معروف و مشهور اند به حسن صناعت شمشير
 حدثنا عتبة بن مكرم البصري قال انا كنت عتبة
 حدثنا محمد بن بكر عن عثمان بن سعد فيك الاستا
 فخره باين اسناد مانند حديث ما بن در بعض **باب**
ما جاء في صفة ذرع رسول الله صلى الله عليه وسلم
 ابن اب در احاديثي است كه آمده اند در صفة زره رسول خدا



الحديث **الاول** عليه وسلم وورين باب وحدثنا سميت **الحديث**
الاول حديث زين بن العوام حدثنا ابو سعيد عبد
الله بن سعيد الاشج انبا يونس بن بكير بن فضال الكلابي
وقع الكافي عن محمد بن اسحاق عن يحيى بن عمار
بن يعقوب العيني واليا المشقة بن عبد الله بن الزبير
عن ابيه الزبير بن عمار عن جده ارحم بن عبد الله
بن زبير بن العوام قال كنت زبير بن العوام كان النبي
صلى الله عليه وسلم يوم احد در عان كه خود بر بي
الله عليه وسلم روز جنگ احد ووزره فنهض الى
بغض است كه بالاي سحره و مسك بزرگ بر آيد تا مسلمان
كه از و متفرق و شتره شده بود در وى مبارك او را به
و شاستند و بداند كه مقرر عالم صلى الله عليه وسلم و مقدر
است پس جمع شوند كرد او كه ليس ندا كرد و بود آن **محمد**
فدقتك فلم يستطع پس استطاعت وقوة آن شد است
بالا سحره بر آيد و شتره شود تا بدين صحنه بجهت نقل اسكوه كه

بخرود و بنوعى كه بزمنها بروى طارى است و بود فاقعد طلحة
نقشه پس نشاندنى صلى الله عليه وسلم طلحة را رضى الله تعالى
زير مبارك خود و پاي شريف بر پشت او نهاد فصحدا ليقول
صلى الله عليه وسلم بين الماراه بنى على الله عليه وسلم حتى
استوى على الضفة تا انكه استوى قام كشت بران بخود
قال كنت زبير بن عوام فسمعت النبي صلى الله عليه وسلم
يقول واجب طلحة كه پس شديم از بنى صلى الله عليه وسلم كه
ميكشت كه واجب كرد اميد طلحة بر نفس خود بجهت راجحه تا
سيد عالم و نواب عظيم بخود حاصل كرد **الحديث الثاني**
حديث سابق بن يزيد حدثنا ابن ابي عمير ثنا سفيان
بن عيينه بنقم العين وبنقم اليا المشاة القانية الا الى
عن يزيد بن خصيفة بنقم الحاء المجع وبنقم الصادق
عن السابق بن زيد انك رسولك صلى الله عليه وسلم
كان عليه يوم احد در عان قد ظاهر بيهما در تاج
بهى آورد. المظاهرة ووجهه يوم يوشيدن و در نهايه جدار



گفته که ای بس در عافوق درستی که رسول خدا صلی
 علیه و سلم بود در برابر او ز جنگ حدود دروغ که جمع کرده بود
 میان او که یکی بالای دیگر پوشیده بجهت تعلیم است و انجام نماند
باب ماجا فی صفة معقر رسول الله صلی الله علیه و سلم
 علیه و سلم این است در احادیثی که دارد است در صفة
 معقر رسول خدا صلی الله علیه و سلم و درین باب نیز دو حدیث
 در مغزب آورده المعقر ما یلبس تحت البیضة و البیضة ایضا
 در سبب آورده البیض خود که بر سر نمند الواحده بیضی است معقر
 اول عبارت است از آنکه که ز بر خود پوشیده می شود و بر معنی ثانی از
 شیخ این گفته که بزرگوار است و سكون العين یتمه و بالناز و شیخ این
 علی قدر اس در مغزب آورده الرزوز یعنی زره که بافته می
 بر اندازد **الحديث الاول** حدیثی است بن مالک حد
 ثقیة بن سعید ثنا مالک بن انس عن ابن شهاب عن ابي
 بن مالک ان النبي صلی الله علیه و سلم دخل مكة و علیه معقر
 بدستی که بی صلی الله علیه و سلم در آمد بود و یک در آن حال که

سبارک

سبارک او خود بود و فقیرا له هذان خطان مع الخاء المعجر و فتح
 الطاء الموحدة بر گفته شد بعد کشیدن علی الصلوة و السلام خود
 از سبارک که رسول خدا صلی الله علیه و سلم که این این خط است
 متعلق با سبارک که چنانکه زود است چنانکه گفته بر دمای
 و بکعبه در آمده و من دخله کان امننا فقالوا فقلوا بر گفته
 سرور این علی الصلوة و السلام و عظیم که یکشاید این خط را که از
 اسلام بر گفته و بی صلی الله علیه و سلم را بهجو و سبب کرده و در سلمانی
 که خدمت او میکردی هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و سلم او را سبب
 انداخته نصیب ختم بود به شهادت رسانده آورده اند که در نام
 این خط اختلاف است بعضی گفته که نام او عبد العزیز بود و بعضی گفته که نام
 عبد العزیز بود و چون سلمان شد سرور عالم نام او را نیز داده و بعضی
 و بعضی گفته که نام او حمید است و بعضی گفته که نام او غالب آورده
 که او از اسلام مرتد شده بود و سلمانی که خادم علی الصلوة و السلام
 بود و بر او سبب رسانده و نام او سبب بی صلی الله علیه و سلم بودی
 عیاد ابا سمنه و در کتب دیگر است که نام او در جمیع مسلمانان



میگردند بانی **صلی الله علیه و سلم** از قتل او فرمود و اهل کعبه
 اند که قاتل دی بی عیدین است بود و معلوم شد از امر **صلی الله علیه و سلم**
 قتل او که حرم مانع نیست از اقامه حد و وزیر آنکه هر دو حرم نبی
 کرده است و نبی مجرم گشته ابوحنیفه رضی **الله تعالی عنه** میگوید که
 قتل او در آن وقت بود که نبی **صلی الله علیه و سلم** قتل و سار محظوظ
 و مزیجات سیاح و حلال بود و بعینه نیست که جواز این از خصما
 پیغمبر **صلی الله علیه و سلم** در مسلم و نیست **لا یجوز لاهل حرم ان یجمل**
بمکه للسلح حلال نیست بلی از شه با که برود و بیکه سلاح
 پس میان اینست کتاب حدیث مسلم تعارض شد تطبیق آن بود
 که حدیث مسلم مخصوص مجرم است بر دشمن سلاح با ضرر
 و بلا حاجت و الا جاز بود لیس این است که رسول **صلی**
الله علیه و سلم در سال فتنه عمر بکه در آمد و با او سلاح بود در سال
 فتح یثرب و استعداد قتل آنکار بکه در آمد همچنان گفته اند و بعینه
 که گفته شود که نبی بعد قتل نبی **صلی الله علیه و سلم** و رو و یافته بود پس
 ناسخ او گشت و قتل که از خصما پس نبی **صلی الله علیه و سلم** با است

والله اعلم

و گفته شد که مراد از حمل منی حمل مخصوص است یعنی بجهت مجامع
 مسلمانان که سلاح برداشته شود حلال نبود **الحديث الثاني**
حدیث ابن بن مالک رضی الله تعالی عنهما حدیث شاعی و
بن احمد شاعی الله بن وهب حدیثی مالک بن انس
عن ابن شهاب عن ابن بن مالک رضی الله تعالی عنه
ان رسول الله صلی الله علیه و سلم دخل مكة عام الفتح و علی
رأسه المغنق بدیته که رسول خدا **صلی الله علیه و سلم** در آمد بود
 در مکه مغنق در سال فخر مکه در آن حال که بر سر مبارک نبی خدیجه
 قال **كنت ابرئیل فلما نزل على جاه جعل بين يدي**
مغفر از سر مبارک خویش آید فرود آمد و می فرمود این خط است
يا ستار الكعبة پس گفت آنروز که این خط است که
 در آمده و با ستار که بر پشته است و پناه گرفته فقال **القتل**
 پس گفت رسول خدا **صلی الله علیه و سلم** که بکشید او را که او
 پر از تداوم حضرت و قتل مسلم ناسخ کرده و بجای مسلمانان
رضی الله عنهم قال **ابن شهاب وبلغني ان رسول الله**



صلی الله علیه وسلم لم یکن یومئذ محرما کف ابن سنان
که رسیده است مرا آنکه بدینستی که رسول خدا صلی الله علیه وسلم
نبود در این مقام محرم قه برای حج و زیارتی عسره درین عهد
دلیل است بر آنکه دخول در مکه بی حرام جایز است **باب**
ما جاء فی عمامة رسول الله صلی الله علیه وسلم انین با
در احادیثی که آمده است در عمامه رسول خدا صلی الله علیه وسلم
در مذهب آورده العمامة بکسر العین و شمار و درین باب هیچ
است **الحديث الاول** حدیث جابر رضی الله تعالی عنه
حدیثنا محمد بن بشار ثنا هید الرحمن بن مهدي عن حماد
بن سلمة عن حذنا محمد بن عميدان ثنا ابي يعقوب عن حماد
بن سلمة عن ابي الزبير عن جابر قال دخل النبي صلی
الله علیه وسلم مکة يوم الفتح وعليه عمامة سوداء اذ اقبلت
رضي الله تعالی عنه که در آمده بود پیغمبر صلی الله علیه وسلم در مکة
معه مظهره در روز فتح که در این حال که بیه مبارک او دستار سیاه
بود گفته اند که سیاهی دستار رسول خدا صلی الله علیه وسلم

اصلي

اصلي نبود بلکه چون در در ایام حازه بالا ای عمامه پوشیده بود
اثر سیاهی از دگرفته پس انی کان دیکر عمامه سیاه است شیخ
ابن ابراهیم اصفیفت پیدا شده و نیز گفته اند که رسول خدا صلی
الله علیه وسلم دستار سیاه چست یا زوده بودی با آنکه عمامه سیاه
بهر است بجهت آن رسول خدا صلی الله علیه وسلم استعمال است
بسیار میکردی و عمامه سیاه و چرب و سیاه میشد و اثر آن در
بسیار ظاهر میکرد و بخلاف عمامه سیاه که از دهن در وی
نظهور می آید **الحديث الثاني** حدیثنا ابن ابي عمير ثنا سفیان
عن مسعود بن السین المصنف بکسر الواو ابا المصنف المصنف
عن جعفر بن عمرو بن حريث بضم الحاء المصنف و بفتح الواو
المصنف و بالياء المشاة المصنفة مصنف عن ابيه از بر خود
یعنی عمرو بن حريث قال رایت علی النبي صلی الله علیه وسلم
عمامة سوداء اذ اقبلت عمرو بن حريث که دیدم بر سر مبارک نبی صلی
الله علیه وسلم دستار سیاه آورده اند که درین لاله است عمامه
پوشیده چاههای سیاه و در رویت دیگر چنین واقع است



خطب الناس بها خطبه خوانده بود **صلی الله علیه وسلم** بر مردم
 بهایه **المحدث الثالث** ایضا حدیث عمر و بن حُرَیْرَة
 حدیثنا محمی بن غیلان **بفتح الغین المعجمة** و **سبکون الباء**
المثناة القمائية و یوسف بن عیسی قال لا کتبت برود
 ثنا وکیع عن مسعود الوراق عن جعفر بن عمر و بن حُرَیْرَة
 عن ابیه از بر خود یعنی عمر و بن حُرَیْرَة **ان النبی صلی الله**
علیه وسلم خطب الناس و علیه عمامة سودا که بر سر
 نیش **صلی الله علیه وسلم** خطبه خواند بر مردم درین حال که بر مبارک او
 سیاه بود و در بعضی نسخ چنان نقلت و علیه عصا
 سواد آمد و بعضی از بنی عامه **المحدث الرابع** حدیث ابن عمر
 رضی الله تعالی عنهما حدیثنا هارون بن اسحاق الحدادی
 ثنا یحیی بن محمد اللدی فی عن عبد العزیز بن محمد عن عبد
 بن عمر عن نافع عن ابن عمر قال کتبت ابن عمر رضی الله تعالی
 عنهما کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا عظم سئل عمامته
 باین کیفیت که بود نیش **صلی الله علیه وسلم** که چون می جمید عمامه را

بهر نیش

بر شریف خود آویزان و زرم میگرد و طرف عامه خود را میان
 دو شانه مبارک خود یعنی نیش میگذراشت بدانکه سیدالعباد
 انرا رسال جابیه بنی انصاری بنویسند و نیز گفته اند که سیدالعباد
 انرا انداختن نیش بر او زیان کردن بود و شش قال نافع
 و کان ابن عمر یفعل ذلک کتبت نافع مذکور که بود ابن عمر
 که میگردانید اما یعنی نیش در ستار میان دو گوش او زیان
 نسیاختن بجز نیش نعت نبی علیه الصلوة و السلام قال
 عبید الله کتبت عبید الله مذکور و روایت قاسم بن محمد و
 یفعلان ذلک که دیده قاسم بن محمد و سلم را که میگرد
 این را یعنی نیش میگذراشت میان و کتف خود و سبب انرا
 المؤمنین علی کرم الله وجهه که بدستی رسول خدا علیه الصلوة
 و السلام عمامه او را بدست مبارک خود بست و آویزان کرد کن و
 عمامه وی بر کتف او بود او در دست کرده که بدستی که سر عالم
 علیه الصلوة و السلام و عبید الرحمن بن عوف بدست مبارک
 خود بست کناره دستار او را بجانب نیش و کناره دیگر بجانب



بدانکه قال نافع کلام عبید بن عمر است و بحقیقت کلام
بود قال عبید کلام عبید الغزیری است و دایت القاسم
است بر قال نافع که هر دو کلام عبید بن عمر است از امام
نوعی رفته است منقول است که سرور عالم صلی الله علیه وسلم
دو دست داشت یکی نصیر و آن است که بود و دیگری
و آن دوازده که **الحديث الخامس** حدیث ابن عباس رضی
تعالی عنهما حدیثی است از سف بن عیسی شنا و کعب بن
وهو عبد الرحمن بن العسیر عن عمه عن ابن عباس
ان النبي صلی الله علیه وسلم خطب الناس و علیه عصا
ومعها کعب بن علی الصلوة بسلام خوانده بر مردم در مرض موت
در آن حال بر سر مبارک او دستار سیاه بود

باب ما جاء في صفة ازار رسول الله صلی
علیه وسلم این است در ازار نبی که وارد است در
از رسول خدا صلی الله علیه وسلم و در این باب چهار حدیث
الحديث الاول حدیث عائشة رضی الله تعالی عنها

حدیثنا

حدیثنا احد بن منیع ثنا اسمعيل بن ابراهيم ثنا ابن
عن حميد بن هلال عن ابی بردة كنت شهده که نام او کا
بود و ابی بردة کتبه او و کتبه شهده که نام وی حرث بود قال
كنت ابی بردة اخرجت لنا عائشة رضی الله تعالی
عنها کساء ملبدا و ازارا علیها که هر دو کرد و در او
سوی عائشة رضی الله تعالی عنها کساء ملبدا یعنی جامه مرغ
در مذهب آورده است ثوب مرغ جامه نازیب است از او
علیها و در دست یعنی نمائش آن علیها بود فقالت برکت
عائشة رضی الله تعالی عنها قبض رسول الله صلی الله علیه
وسلم فی هذین که قبض کرده شد روح مبارک رسول خدا
صلی الله علیه وسلم درین و جامه یعنی کساء ملبدا و ازار علیها
مراد ام المؤمنین عائشة رضی الله تعالی عنها این قول است
که در ایام کمال عز و خلافت و در از منته استیلا و غلبه بر اکثر
انسانین و مشهوریت عدلیها پس او همچون بود یعنی ایام سلطنت
خشونت و زناشت درشت چه که التفات کردی و بنیاد و



وینمای بر کبری **الحديث الثاني** حدیثی است که از شیخ سلیمان بن سلمه
عن عمر بن عثمان حدیثی است که از محمد بن عیلام نقل شده است و او در
عن شعبه بن سعید بن سلمه قال کنت سمعت
بن سلمه سمعت عمی یقول عن عمها که شنیدم از
خود که حدیثی را از عمر فرموده که گفت آن هم بهمانا
مشق بالمدينة اذا انسان خلقی يقول ارفع اذارك
که من راه درین میفرم تا کمان وی پس من میگفت که بنده کن
خود را فانه اتقی و اتقی پس بدشمنی که بدشمن از آن روز کمتر
است سوی سلوک طریق نفوی که از مکر دور است و از فادور
نراه است و کفر است از روی لغی و دوام که چون از آن روز
برجای می در آید با نجا را بدرفت میرسد بار میبندد فاذا هو
رسول الله صلی الله علیه وسلم پس تا کمان آن آدمی رسول
صلی الله علیه وسلم بود فقلت یا رسول الله پس گفت که رسول
انما هی برده تلخ نیست آن از آن مکر برده که تلخ است
یعنی جایه است که در آن خطهای سفید بخطهای سیاه مخلوط است

و انما العراب موشسته و در بوشید این صحیح کبر نبوده است
آوردند المصحف سفیدی که آمیخته بود با سیاهی حاصل از آب
افتت که این برده منینه است و در اینها زاور این اعزازند
تا درین کبر و خیل متحقق شود و بر رفع آن تمنا که حاصل آید قیام
گفت راوی اما لک فی أسوة فظننت فاذا ازاره
الی نصف سابقه که گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم که ایما
مرزا در افعال و افعال من اقتدای و اتباعی پس نظر کردم سوی
رسول خدا صلی الله علیه وسلم پس گاه از آن علیه الصلوة و السلام
تا نصف آن و سابقی و بود و بدید ما فی بعض النسخ قال
قال اما لک فی أسوة الحدیث مع قال الثاني و یتمسک بنمیه
را بر او رسول علیه الصلوة و السلام یعنی گفت علیه الصلوة
و السلام که بر تو اقتدا و اتباع اقوال و افعال من لازم است که
از کبر و عداوتی جلا منالی بود **الحديث الثالث** حدیثی است که
بنی الاکوع حدیثی است که از سید بن نصر شریف علیه السلام بن ابی
عن موسی بن عبید عن ایاس بن سلمه بن الاکوع عن



آیه از بر خود یعنی سلمه بن کوع قال کنت سلمه بن کوع کما
عنه بن عفان یا نزله انصاف سابقه که بود عثمان
بن عفان رضی الله تعالی عنه که پیش از آنکه در موضع سابق خود
پس مراد انصاف و فوف الواعد است و قال هكذا كانت
انذره صلحی و کنت عثمان بن عفان رضی الله تعالی عنه که چنین
بود از صاحب برین دو نصف سابق یعنی النبی صلی الله
علیه وسلم مراد امیرار و عثمان رضی الله تعالی عنه از صاحب
نبی صلی الله علیه وسلم و این ل سلمه بن کوع است **الحديث الرابع**
حدثنا حذيفة بن اليمان في حديثنا قتيبة ابنا ابن الكهي
عن ابي اسحاق عن مسلم بن نذير عن حذيفة بن اليمان
قال كنت حذيفة بن يان اخذ رسول الله صلی الله علیه
وسلم بعضه سابقا و سابقا که کنت رسول خدا صلی
علیه وسلم کوش سابق مراد او کنت سابق خود را این نکند
بلکه عصاره است از کوشنی که بمنع و کشته بود و درین فقال
هذا موضع الارابین کنت رسول خدا صلی الله علیه وسلم

که نقله

لعضله جانهات از اوست یعنی سنج است پوشیدن
تا اینجی فان ابیت فاسقل بر اراکبا یعنی و عضله را موضع از اراک
مکردان پس با این ایتموضع از اراکب و اینجی مسل انکه این
نرسه فان ابیت فلاحی لاراقا الکعبین بر اراکبا
و غرضی که ازین بزرگوار بود پس نسبت من مراد از اراکب و در وقت
یعنی و هیست که از اراکب و شتانک رسد بلکه بالای و **باب**
ما جاز فی مشیة رسول الله صلی الله علیه وسلم ابن اب
در اعدای است که آید است در بیان بیسته و کیفیت من
رسول خدا صلی الله علیه وسلم و درین **باب** حدیث **الحديث**
الاول حدیث ابی هريرة رضی الله تعالی عنه حدیث
قتيبة بن سعید نا ابن هيفة بفتح الهم وكسلها
وبالیا، الشاة الختانية و بفتح العين المملة عن ابی
یونس عن ابی هريرة قال کنت ابومهريرة صارا **باب**
حسن من رسول الله صلی الله علیه وسلم کانت
الشمس تجرى في وجهه که در آنس من شمس میگذرد و



از رسول خدا صلی الله علیه و سلم یعنی او حسن بود از کل ماسوا خود
 نه از وی حکم پس بهتر و حسن تر مساوی با وی یا ندیدیم هیچ شی را که
 احسن باشد از وی یعنی حکم را از وی احسن ندیدیم و ندیدیم
 مساوی کو یا که خراج آفتاب در روی مبارک و جاری در ساری
 بود یعنی لعان وضو روی مبارک بهتر عالم لعان وضو آفتاب
 بود و کعبه که نشیبه مقلوب بود یعنی لعان وضو آفتاب مثل لعان
 وضو روی مبارک بود و این حسن و نسبت است با شیشه
 جریان آفتاب فلک بحر جان حسن و نظاره و رونق در وجه
 مبارک و عکس این و معانی احدی است ع فی مستنیر من
رسول الله صلی الله علیه و سلم و ندانتم هیچ احدی شما
ز در رفتن او از رسول خدای صلی الله علیه و سلم یا ندیدیم هیچ احدی
که در رفتن شتاب ز ما باشد از رسول خدا صلی الله علیه و سلم
کامتا الارض تضلی له کو با که زمین سجده میشد در رفتن وی
 مراد با وجود این بوقار تمام و بی تاملی کمال میرفت و سرخی که کف
 و تار بود از وی صادر میگشت انا لفضلنا افسنا بدستی که ما

همراهی

همراهی منبت و برنج سید او هم نفس خود را در پیشی با آن درین
 عزت شنی همراه با شیم و برین غیم یعنی بیالغته تمام و جهد کمال
 یکاب سعادت او میرفت و الله الخیر لکنت وقت احوال آنکه
 بدستی که رسول صلی الله علیه و سلم همراهی را در عجز و جهد کف منبت
 و منبت ما با آنکه داشت که آنچه ما قطع بجهد میکردیم او بول سید
 قطع میکرد و برین نبی او بود یعنی بزرگوار است خدا را بر این عزیز
 منشی جلی و طبیعی وی که منشی را بر کل و انوم بری است بود دور
 عدول از بجهد ما اشارت داشت با آنکه قصد جهد کند ایشان بجا است
 که این سرقرنی منقضی طبع شریف است و بود یا رسول خدا با آنکه
 در رفتن و یعنی بی سانه و جهد میرفت که این سرقرنی منقضی
 طبع شریف آن حضرت بود و صلی الله علیه و سلم الحديث الثاني
حدیث ابراهیم بن محمد حدیث اعلی بن محمد و غیر و احدی بنی
مردم بسیار قالوا لکنه ایشان نشاء عینی بن یونس عن
عمر بن عبدالله مولى عمرة بن بعض العین المعمر و سکون القاء
والا المصلحة قال کنت عمر بن عبد الله حدیث ابراهیم



بن محمد من ولد علي بن ابي طالب قال كنت ابراهيم بن محمد
 قال عنهما كان علي اذا وصف رسول الله صلى الله عليه
 وسلم قال ان يكون علي رضي الله تعالى عنه في جوف صلبه
 رسول خدا صلى الله عليه وسلم يكفك كل اذا مشى فقلع
 كما نجا خط في صلبه ان يكون ان رسول الله صلى الله عليه وسلم
 ونفى كذا في بيت من خلقه يعني ابي مبارك اتر من بيت
 نام وبقوت كمال برسد بيت چنانكه در جنت از بن كند به خود
 كوا كه شيب فروزي بر يعني در وقت رفتن رسول خدا صلى الله
 عليه وسلم **الحديث الثالث** حدثت علي رضي الله تعالى عنه حدثنا
 سفيان بن وكيع ان ابا يعقوب وكيع عن المسعودي
 عن عثمان بن مسلم بن هريرة عن ابي جبير بن
 مطعم عن علي رضي الله تعالى عنه كان النبي صلى الله
 عليه وسلم اذا مشى فكما تكفيا كما نجا خط من صلبه كذا
 بن صلى الله عليه وسلم كذا في وقت ميل قدمه يمشي ورسول كذا
 بن شيب كذا **باب** ما جاء في تقف رسول

صلى الله عليه وسلم ان بايست در احاديثي آمده است
 در تقف رسول خدا صلى الله عليه وسلم ودرين باب كذا است
 بدانكه تقف رسول خدا عبارتست از امانت فناء بر سر
 و فناء عبارتست از خرقه كه بر سر امانت مني خود بعد از تقف
 زهرن حد ثنا يوسف بن عيسى انبا وكيع انبا الربيع
 بن صبيح يفتح الصاد المصدة وكسر ابا الموحدة عن يزيد
 بن ايان عن انس بن مالك قال كنت انس بن مالك
 رضي الله تعالى عنه كان رسول الله صلى الله عليه وسلم
 يكثر القشاع كان ثوبه ثوب زيات كه بود رسول خدا
 صلى الله عليه وسلم كه بسيار مساخت فناء را يعني كذا وقت
 فناء ميگردوي چي كه كوا فناء از جامه زيات است يعني زرين
 فروش **باب** ما جاء في جلسته رسول الله
 صلى الله عليه وسلم ان بايست در احاديثي آمده است
 در بيه ونفي نشستن رسول خدا صلى الله عليه وسلم ودرين
 كه حديثش است **الحديث الاول** حديث قبيلة بني



بن زید بن عاصم و آن عم اخیانی بود آنکه پرستی که وی بر بنی
 بنی امی علی علیه السلام در حالیکه خسیده بود بر قفا می در سجده
 در آن حال که نهاده بود پای بر پای دیگر سچمن است در
 بخاری و از جایز در مسلم و آنچه است که رسول صلی الله
 علیه و سلم بنی کرد از آنکه کسی ستمگانه برین حال که با بی سبب
 دیگر بند بر نوبت برین مرد و حدیث باین پنج است که نهاده
 با بی سبب دیگر در صورت دارد یکی آنکه هر دو پای ممد و باشد
 و پای بالای پای دیگر بود و این ممنوع نه چو که باین هیت عز
 شکست نمیکرد و دوم آنکه زانو یک پای بر پاسازد و پای
 دیگر بر آن زانو نهاده و این ممنوع است چه که درین صورت از حق
 آنکس است عورت ازین نزد این معلوم است که چون زانو
 پوشیده بود در دست راست که در پوشش سر او را از
 آنکس است عورت ازین **الحديث الثالث** حدیث
 ابی سعید الخدری حدیث سلمة بن شبيب ثنا عبد
 بن ابراهیم المدنی ثنا السخنی بن محمد الانصاری عن یحیی

یضغ الراء

یضغ الراء المهله و فغ الیاء المریضة و بالیا المشاة الخفا
 مصغر بن عبد الرحمن بن ابی سعید عن بیه از پدر خود
 بنی عبد الرحمن عن جده ابی سعید الخدری از جده یحیی
 ابی سعید خدری قال کففت ابی سعید خدری کان رسول
الله صلی الله علیه و سلم اذا جلس فی المسجد اجتمع
 بیدیه که بود رسول خدا صلی الله علیه و سلم که چون می نشست
 در مسجد دستها و بیکر و بدو دست مبارک خود یعنی جمع میکرد
 هر دو ساق مبارک خود را بدو دست مبارک خود مکنوا
 علیه و ابوا و در روایت کرده از جابر بن سمرة که بنی صلی الله
 و سلم چون نماز می کرد آردی و او اسکندری مریح می نشستی
 تا طلوع شمس **باب** ما جانی تکلیف رسول
الله صلی الله علیه و سلم این باب در حادثی است
 گذشته است در بیان آنچه که بر او کرده که می کردی رسول خدا صلی
الله علیه و سلم در مذهب آورده است که با نش تکیه و درین
 که حدیث است **الحديث الاول** حدیث جابر بن سمرة



حدثنا عباس بن محمد اللدويقي البغدادي انبا السق
بن منصور عن اسرائيل عن يمالك بن حرب عن جابر
بن سمرة قال كنت جالسا في منزلي **صلى الله تعالى عنه** رأيت
رسول **صلى الله عليه وسلم** متكيا على وسادة
على يساره كدبم رسول خدا **صلى الله عليه وسلم** ودر آن حال
که تکيه کرده بودی بالش بر جانب چپ خود **الحديث الثاني**
حدثنا أبو بكر **صلى الله عليه وسلم** عن مسعدة بن
بشير بن المنفصل انبا الجري عن عبد الرحمن بن ابی بن
عن ابته از پدر خود یعنی ابی بکر رضی **صلى الله تعالى عنه** قال كنت
ابی بکر قال رسول **صلى الله عليه وسلم** الا احدکم
یا کبر الکبائر انما كنت رسول خدا **صلى الله عليه وسلم** که با احد
کنتم و بیان سازم شمارا بکبر که باقی باقی با رسول **صلى الله**
تلفظ صحابه رضی **صلى الله تعالى عنه** که در این حدیث کتب و بیان کن
بکبر که باقی رسول خدا **صلى الله عليه وسلم** قال الا شرک بالله
وعقوق الوالدین یعنی عقوبت خدا و والدین او عقوق **الحديث**

گفت

گفت رسول خدا **صلى الله عليه وسلم** که اکثر کبار انبیا از او دست
بند انبیا می و ناخسته بودند و پدر کن از نواد والدین قال كنت
ابی بکر و جلس رسول **صلى الله عليه وسلم** و كان
دشسته بود رسول خدا **صلى الله عليه وسلم** در آن حال که بدستی
بود **صلى الله عليه وسلم** تکيه کرده قال كنت رسول خدا **صلى الله**
عليه وسلم وشهادة الزور که از جمله کبر که با کبر گواهی دروغ
و قول الزور با کفار دروغ و این نشانه است **قال**
گفت ابی بکر رضی **صلى الله تعالى عنه** فاذا زال رسول **صلى الله**
عليه وسلم يقولها حق قلنا لبيته سكت که همیشه
رسول خدا **صلى الله عليه وسلم** میگفت این کلمه بعد از آن که گفتیم
که از او داریم که همیشه **صلى الله عليه وسلم** حاضر می شود و این نشانه
سبب شفقت بود بر حضرت علیه الصلوة والسلام که رسول
و رنج و شفقت بودی سبب شفقت این گفته که در بیان است
از حدیث بعنوان باب است که آنجا مستعمل شده است
پس ما که کلامه اگر چه در حدیث مطابقت ندارد که گفته است



الترجمة الحديث الثالث حديث ابن حنيفة
 حدثنا قتيبة بن سعيد ثنا شريك عن علي بن ابي
 عن ابن حنيفة بضم المهملة وبفتح الجيم قال قلت لابي
 رضي الله عنه قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
 اما اننا فلا اكل متكيا اذ قلت رسول خدا صلی الله علیه و سلم
 ما من نخورم طعام را در آن حال که تکیه گیرند با ششم بدانکه
 کلمه الا که برای تقصیر مجاز بود و گاهی برای مجز و تا کدی باشد
 چنانکه درین حدیث است علماء محققین گفته اند که اخبار
 چهار نوع است نوع اول تکاس است بر یکی ازین و بهلوی نوع
 دوم نهادن یکی از دو دست بر روی و نوع سوم استوار
 و استوار بر تیر و نوع چهارم بیابان باید یواز و این چهار
 نوع در حال اکل مذموم است زیرا که درین خلوا از تکیه
 و سنت در اکل است که اصل باشد بطعام و مضی شود
 بران حدیثنا محمد بن یسار انبا عبد الرحمن بن یسار
 انبا سفیان عن علی بن اقر قال قلت علی بن اقر

رسول الله

اباحیفة یقول که شنیدم از اباحیفة که میگفت
 قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا اكل متكيا
 که گفت رسول خدا صلی الله علیه و سلم که نخورم در آن حال که
 تکیه کنند با ششم **الحديث الرابع** حدیث جابر بن سمرة
 حدیثنا یوسف بن عیسی ثنا وکیع ثنا اسیر ایل عن
 مالك بن حرب عن جابر بن سمرة قال قلت جابر
 بن سمرة رضي الله تعالى عنه را ایست رسول الله صلى
 علیه وسلم متکیا علی وسادة که دیدم رسول خدا صلی
 الله علیه وسلم در آن حال که تکیه کرد بود بر بالش قال
 یوعیسی لم ینکر وکیع علی یسار و گفت ای عیسی که منصف
 از ما **الحديث الخامس** ذکر نکرد است وکیع لفظ علی بسیاره و فی بعض
 الفسخ لم ینکر فیه وکیع یعنی بزایدی لفظ فیه و هكذا روی غیر
 واحد عن اسیر ایل خود روایت وکیع **الحديث السادس** روایت کرد
 مردم بسیار از اسیر ایل مانند روایت وکیع یعنی ذکر کرده لفظ
 مردم بسیار و لا نعلم احدا روی فیه علی یسار و غیره



احدی که روایت کرده باشد در حدیث اسرار اللفظ
عابیه الامام ذی النعمان بن منصور در حدیث
که روایت آنچه کرده است اسحاق بن منصور از
یا مکر در اسنادی که روایت کرده است بدانکه در کلام اسحاق
و اولی است که سبک است الا اسحق یعنی سیدانیم اسحاق را
و نمیدانم سوا این **باب** **ملجاء فی انکار سوا**
صلی الله علیه و سلم این است در احادیثی که آمده
است در تکیه گرفتن رسول خدا **صلی الله علیه و سلم** بر آدمی
و درین باب دو حدیث است **الحديث الاول** حدیث
فضل بن عباس رضی الله تعالی عنهما حدیثنا عن عبد
الله بن عبد الرحمن انما محمد بن المبارک ثنا عطاء بن
مسلم الخفاف الحلبي انما جعفر بن برقان بضم الباء
الموحدة المختاتية و بالراء المهمله و القاف كعثمان
عن عطاء بن رباح بنفع الوارد و بفتح الباء الموحدة القفا
و بالحاء المهمله كعثمان عن الفضل بن عباس قال

كفنت

كفنت فضل بن عباس رضی الله تعالی عنهما دخلت على
رسول الله **صلی الله علیه و سلم** في مرضه الذي توفي
فيه و على يأسه عصاية صفياء كور آدم بر رسول الله
صلی الله علیه و سلم در مرض او که در آن روزی است یعنی در مرض
سوت و در آن حال که بر سر مبارک او سر بند با تمام نزد
بود فسبکت بر سلام و آدم بر رسول خدا **صلی الله علیه و سلم**
فقال **كفنت** بعد از جواب سلام یا فضل قلت لبیک
یا رسول الله **كفنت لبیک** یا رسول الله یعنی استاده و پیر
ام محمد است تو ای رسول خدا **قال** استند و هذه العصاية
راسی **كفنت** رسول خدا **صلی الله علیه و سلم** که محکم بن عباد بن
سمره **قال** **فعلت** **كفنت** فضل که پس از مردم یعنی ستم و محکم
ساختم تم **فعلت** پیر بنی شام رسول خدا **صلی الله علیه و سلم**
فوضع كفه على منكبي بر نهاد و آنحضرت گفت مبارک است
بر دوش من تم قام بر رخاست و دخل في المسجد
و در آمد در مسجد و فی الحدیث قصه طویله و در حدیث



نصه است در آن که می آید در باب وفات **باب**
ما جاء في صفة أكل رسول الله صلى الله عليه وسلم
ابن أبي عمير در احادیثی که آمده است در صفت خوردن
رسول خدا صلی الله علیه و سلم و در این باب پنج حدیث است
الحدیث الاول حدیث کعب بن مالک حدثننا محمد
بن بشار ثنا عبد الرحمن بن مهدي عن سفيان عن
سعيد بن براهيم عن ابن كعب بن مالك عن ابيه
ان يروي عن ابي بصير عن النبي صلى الله عليه وسلم
كان يلعق اصابعه ثلاثا كما يبرئني ان النبي صلى الله عليه
وسلم بود که می لبسید کشتان مبارک خود و در آن حال که
بود یعنی هر یکی از سه کشت که با آنها بخورد می لبسید اول
پس سبابه پس ابهام و بعضی گفته اند که تقدیر کلام چنین است
ثلاث مرات یعنی می لبسید سه بار **قال ابو عيسى** كنت
بوعيسى مصنف كتاب وروي غير محمد بن بشار و
الحدیث و در آنچه کرده است غیر محمد بن بشار از حدیث را در **کعب**

قال

قال كان يلعق اصابعه الثلث كنت كعب كعب كعب
بن علي الصلوة و السلام که می لبسید کشتان مبارک که سبابه
ابهام و وسطی و سبابه **الحدیث الثاني** حدیث انس
رضی الله تعالی عنه حدثننا الحسن بن علي الخليل
بن زياد ثنا شاذان بن سفيان عن ثابت
عن انس قال كان النبي صلى الله عليه وسلم اذا اكل
طعاما لعن بكسر العين الملعقة اصابعه الثلث كنت
انس رضی الله تعالی عنه که بود بنی صلی الله علیه و سلم وقتی که بخورد
لعام می لبسید هر سه کشت مبارک خود **الحدیث الثالث**
حدیث ابی حنیفه رضی الله تعالی عنه حدثننا الحسين
بن علي بن زيد الصديقي بقسم الصادق و رفع الدال
المعلاة البغدادي ثنا يعقوب بن اسحاق يعقوب الخضر مجي
ابن اشعث عن سفيان الثوري عن علي بن ابي ابي
حنيفة قال كنت ابو حنيفة رضی الله تعالی عنه قال النبي
صلى الله عليه وسلم اما اتا فلا اكل متكيا ان كنت بني



صلى الله عليه وسلم كما امرت من غير حرام في حال كونه كذا
 حدثنا محمد بن بشير بن سعيد الرضائي بن مهدي بن
 سفيان عن علي بن ابي حمزة عن ابي بصير عن ابي بصير
 بحسب الحديث الرابع حديث كعب بن مالك حدثنا
 هارون بن يحيى الهمداني بسكنى بن الميم ثنا عبد بن سليمان
 عن هشام بن عروة عن ابن الكعب بن مالك عن ابيه
 ابي رزبه روى عن ابي كعب قال كنت كعب بن مالك كان
 رسول الله صلى الله عليه وسلم ياكل باصابعه الثلث
 ويلعقهن بود رسول خدا صلى الله عليه وسلم كه ميخورد و انگشتها
 مبارک خود را بوسه آید انما روى الحديث الخامس حدثنا
 انس بن مالك رضى الله تعالى عنه حدثنا احمد بن
 منيع ثنا الفضل بن فكين بضم الدال المصنوع بفتح الكاف
 وسكون اليا وبالنون مصغرنا مصعب بن سليم
 قال كنت مصعب بن سليم سمعت انس بن مالك
 شنيذنا انس بن مالك رضى الله عنه يقول كما سمعته يقول

ان

اني رسول الله صلى الله عليه وسلم بمقر قرابته يا كل
 وهو مفتح من الحجج كما آورده شد رسول خدا را صلى
 عليه وسلم خرابا یعنی پیش آنحضرت شخصی فرما آورد پس بدیدم نبی
 صلى الله عليه وسلم درین حال که میخورد و در آن حال که نشسته بود
 اربعای یعنی بر دوسه برین مبارک خود نشسته بود و در سابق
 مبارک خود را بر پا داشته بسبب صغری که عارض بود مرا و
 از آنکه سنگی و صورت این انعام منتهی است در نماز چه که درین
 تشبیه است بنشین کعب نه در اکل چه که درین تشبیه است
 باهل رفت و ارباب تواضع قاطعاً صورتی دیگر دارد که آن
 مستون است در جلوس میان او و سجده و آن نسبت که نشسته
 بر دوپاشنه و سابقین منصور است از کذا ذکر الشیخ ابن حجر
 در تاج مصداق آورده که انعام نزوم ل لغة عبارشت از
 چه پاشیدن می و برین خود را بر زمین و بر پاش ختن و وسای
 بنشیندن بر پشت و منزه الحدیث انه صلى الله عليه وسلم اکل
 متبعاً و نزل لفظها عبارشت از نهادن دوسه برین بر زمین و بر پا



ساخن دوهاشسته میان و سجده و این صورت اقعاد و نما
 ممنوع است پس معلوم شد که صورت اقعاد لغوی ممنوع نیست
 و صورتی که ممنوع است نزو فها معانرا است و در فتح القدر
 آورده که مخ آنست که اقعاد و صورت دارد یکی سنج است
 و آن عجا زنت از نهادن دو سیرین بر دوهاشسته و نهادن
 هر دو رویه بر زمین و این دو بیت از بنام بر علیه الصلوة و السلام
 و در دم منی است و آن عجا زنت از نهادن سیرین بر زمین بر
 ساخن در ساق و بعضی گفته که بر با ساخن هر دو دست
 جانب امام **باب** **ما جاء في صفة خيزرسوق**
الله صلى الله عليه وسلم این بیت در احادیثی که در
 در صفة و بیان آن رسول خدا **صلى الله عليه وسلم** و در این است
 حدیث است **الحديث الاول** حدیث عائشة رضى
 تعالى عنها حدیثنا محمد بن المنقذ و محمد بن بشر
 قالوا لعمدة آن دو محدث **تتلمذ بن جعفر بن اسحاق**
 عن ابی اسحاق قال قلت ابو اسحق سمعت عبد الرحمن

بن یزید

بن یزید بخبر عن الاسود بن یزید عن عائشة رضى
 عنها انها قالت انك كنت تلبس رضى الله تعالى عنها ما
ما شبع آل محمد صلى الله عليه وسلم من الشعر يومين
متتابعين حتى قبض رسول الله صلى الله عليه وسلم
 که سیر زنده بود آل محمد رسول **صلى الله عليه وسلم** یعنی
 اهل بیت و عیال و از زمان دو شبانه روزی و بقی آنکه
 مقبوض شد روح مبارک رسول خدا **صلى الله عليه وسلم**
 یعنی اوقات مراد از اهل بیت است و عیال که بود مؤمنه
 آنها بر **صلى الله عليه وسلم** **ابن** **الشيخ** **ابن** گفته که رسول **صلى الله عليه وسلم**
 برای عیال خود فوت یکبار در خبر میگردی پس مناقات
 بیان این حدیث در و ابیه شیخ امام نووی در شرح مسلم جواب
 گفته که آنحضرت **صلى الله عليه وسلم** در آخر حبه و دینه برای
 فوت عیال یکبار میگرددی لیکن چون بچراغ محتاجان
 باشند بیب و رود آنها در اکثر اوقات پس اهل بیت او
نشدت الحدیث الثاني حدیثی امامت حدیثنا جابر

خیزرس



بن محمد لدوري ثنا يحيى بن ابي بكر ثنا حريز بن ابي المعجر
 بن عثمان عن سليمان بن عامر قال كنت سمعته عن ابي بصير
 ابا امامة بضم الهزء وفتح الميمين المحققين كشيء
 ارايا امامة رضي الله عنه يقول انه مكلف ما كان يفضل
 عن اهل بيت رسول الله صلى الله عليه وسلم
 خين الشعيير كنبود كفاصل انا ان خورون اهل بيت
 خدا صلى الله عليه وسلم نمان يعني الله و هو الله موجوده
 بروت ايشان ياوه كود بلكه ان اوقات سير ميشند
 كزياده ماندا از قوت ايشان و ايشان بلكه بركه
 ماكان افضل احتمال و معني دار و بكي انكه سبب
 شغير بلكه فاضل نمي مانده و م انكه سبب ميشند و اچانه اذنا
 است بقرينه مقام **الحديث الثالث** حديث ابن عباس
 رضي الله تعالى عنهما احد ثنا عبيد الله بن معاوية الخمي
 ثنا ثابت بن يزيد عن هلال بن خباب عن عكرمة
 عن ابن عباس قال كنت ارجع من ابي اس رضي الله تعالى عنهما

كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يبيت الليالي
 المتتابعة طويلا هو واهله لا يجدون عشاء
 له يورثه رسول خدا صلى الله عليه وسلم كنبوتة مكره شي بهاني
 وراي حاله كركه ستمي يوري آنحضرت عليه الصلوة و السلام
 و اهل بيتا و كني بافنده لعام شب و كان خين هم خيز
 الشعيير و بوديش تمان ايشان **الحديث الرابع**
 حديث سهل بن سعد حكا ثنا عبيد الله بن عبد
 الرحمن ثنا عبيد الله بن عبد الحميد الحنفي ثنا عبد
 الرحمن وهو ابن عبد الله بن دينار و ان عبد الرحمن
 بن عبد الله بن زياد است ثنا ابو جازم عن سهل بن سعد
 انه قيل له اكل رسول الله صلى الله عليه وسلم
 النقي انكه يد رستي شان بركه ككفته م سهل بن سعد
 رضي الله تعالى عنه كرا خورده بود رسول خدا صلى الله عليه وسلم
 نان آروي كرا سبوس طاز و باك بود يعني الحوازي
 بضم الحاء المهله و بالواو المشددة و بالواو المهمله

القرص



المفقحة مراد میده از لفظی محمد بن یزید یعنی نان میده فقال
 سهل ماری رسول الله صلی الله علیه وسلم التی حتی
 لقی الله عن رجل من کوفته سهل که ندیده بود رسول خدا صلی
 علیه وسلم نان میده تا آنکه بلاقی شد بخدای عزوجل یعنی آرد
 وفات بس کپوت خورده یا فقیر له بن گفت شد مرسل بن
 سعد راضی الله تعالی عنه سهل کانت لکم متاخلا ورنه
 آورده المنخل بضم المیم آرد نیز المتاخل جمع علی عهد رسول
 الله صلی الله علیه وسلم که آرد مرثه ما از ما لبار
 زمان رسول خدا صلی الله علیه وسلم قال ما کانت لنا متاخلا
 گفت سهل بن سعد که نبود ما آرد نیز ما فقیر کیف گفتیم
 تصغیرت بالشعیر بن گفت شد مرسل بن سعد که کعبه
 سیکردید پاک کردن آرد جو و لاجار است از پاک کردن آن
 تا پنجه شود و غوره آید قاله گفت سهل بن سعد راضی الله
 تعالی عنه کنا نفتح فیطیر منه ما طار قم فبجته که بودیم
 که دم میدادیم آرد جو را پس می پرید از آن آنچه که می پرید از بس

بن خمیر سب خیمه آنرا و نان می بخیم الحدیث الخامس
 حدیث انس بن مالک رضی الله تعالی عنه حدیثنا
 محمد بن یسار نا معاذ بن هشام حدیثنا بی حدیث
 آرد ما را پدر من یعنی هشام عن یونس عن قتادة عن
 انس بن مالک قال کففت انس بن مالک رضی الله عنه
 ما کحل فی الله صلی الله علیه وسلم علی خوان بکس
 الحار البجعة وقع الوار و بعد لالف نون و یحذف
 ولا فی سکت رجة بضم السین و الکاف و الراء
 معرب سکوره و بعضی گفته که صواب فتح راست در روند
 آورده الخوان خوان تا از کسبه و اسکرچه سکره شیخ
 گفته که خوان عیان است از نامه ما و ای که نبود بران لعانه که
 نخورده بود نبی صلی الله علیه وسلم بر خوان که بعضی شکر بران
 و جباران عادت خوردن بران دارند تا سر جیب نشود
 بس خوردن بر نظیرین بدعت بود لیکن جائز است یعنی گفته
 است شیخ ابن حجر و نخورده بود صلی الله علیه وسلم در سکره بران



عبارت از آن و خورد هست که نهاده میشود اکثر در آن کوامج
 و بعضی گفته که سکر چه عبارتست از آنچه که نهاده میشود در آن
 ششبات از جوارشات و غیر آن از حملات و پرخواستها
 گرد اطعمه برای ششها و مضغ و تکه طعام می نهند و بعضی در
 صلی علیه و سلم نخورده است چیزی را که طلب کرده میشود با
 اشتها و لذت و مضغ و بسیار کردانیدن طعام بلکه نخورد
 که بجهت برودن در طبیعت آورده که غم استعمال سکر چه در کوامج
 و جوارشات میکند و پرخواستهای گرد اطعمه می نهند بجهت ششها
 و مضغ پس خرد در او می که نبی صلی علیه و سلم برین صفت
 و در نهایت آورده که سکر چه آورده خورد را گویند که خورده میشود
 دروشنی قلبیل از ناخوشی و اکثر آنچه که نهاده می آید در آن
 کام است و بخوان از حملات و دروست که گفته آید که سکر
 عبارتست از کاسه نخورده که نهاده می شود در آن طعام که هیچ
 باخوردن در آن شامک بود پس خرد در او می که رسول صلی علیه
 و سلم در جماعتها طعام نخوردی بلکه از حضرت جلیل الله باری سر

بزرگ

میسوی و لاخیزله مرقق و پنجه نش برای کل رسول صلی
 علیه و سلم نان م و تنک قال قلت لقتاده کنت
 یونس کس کنتم قناده فعلی ما کنا فوا یا کلوت که پس بخورد
 بخورد رسول اهل بیت و صحابه او رضوان الله تعالی عنهم این
 قال علی هذه الشق کنت فناد که برین سفره در مذهب آورده
 السفرة طعام سا در سفر جمع ششها آن گفته مغز بنم سین
 و فقه الفایع سفره و آن در اصل لینه طعامی است که سگواران
 او را میدارند و قال لیسنت که طعام بر میدارند در پوست
 در پاره کرده از جرم پس در عرف تسمیه کرده از محل را با اسم حال
 ششها آن گفته که مشهور است که سفره آن چیز را میگویند که نهاده
 میشود بر آن طعام خواهد جلد بود و جواد غیر آن **الحديث السادس**
 حدیث عائشة رضی الله عنها حدثنا احمد بن مینع ثنا
 عباد بن عباد ما بالعينين المتوجحين واليائين الموحدين
 الشددين كفحار المهلكو مسوي الي مصلب على صيغة
 اسم المفعول عن مجالد بالجمع على صيغة اسم الفاعل عن



سمعت عبد الرحمن بن يزيد **ك** شديم از عبد الرحمن بن يزيد
 يحدث عن الاسود بن يزيد عن عايشة رضي الله عنها
 دوران قال ك حديث ميگردى از اسود بن يزيد و او از عايشة رضي
 الله تعالى عنها قالت كنت عايشة رضي الله عنها ما شيع رسول
 الله صلى الله عليه وسلم من خيبر شعيرة الاضاقه بن مدين
 متابعين حتى قبضت ك سير نسته بود رسول خدا صلى
 عليه وسلم از آن چو در روزي در بي تا آنكه وفات يافت
الحديث الثامن حديث النبي صلى الله تعالى عنه حدثنا
 عبد الله بن عبد الرحمن ثنا عبد الله بن عمر ابو مقسر
 كنية عبد الله بن عمر ك قال كفت عبد الله بن عمر ثنا
 عبد الوارث عن سعيد بن ابى عمرو بفتح العين
 المهمله وبضم الراء المهمله عن قتادة عن اشقر كفت
 ان النبي صلى الله تعالى عنه ما اكل رسول الله صلى الله عليه وسلم
 على خبز ولا اكل خبز امر قح حتى مات ك نخورده بود
 رسول خدا صلى الله عليه وسلم طعام را بر خزان نخورده بود تا آن
 ك

تا آنكه وصال يافت يا **ب** سلجا في صفة اولم
 رسول الله صلى الله عليه وسلم وما اكل من الاوان اين
 در احاديثي كه آمده است در صفة و بيان تا خورشيد رسول خدا
 صلى الله عليه وسلم و در بن ابى سبي و دو حديث **الحديث الاثني عشر**
 حديث عايشة رضي الله تعالى عنها حدثنا محمد بن
 سهل بن عسكر وعبد الله بن عبد الرحمن
 قالا كفتنا محمد بن سهل بن بكر وعبد الله بن عبد الرحمن انبا
 يحيى بن حسان ثنا سليمان بن بلال عن هشام
 بن عروة عن ابىه يعنى از پدر خود يعنى عروه عن عايشة
 ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال نعم الا دام الحظ
 ك بديستى كه رسول خدا صلى الله عليه وسلم كفت ك نيك است
 تا خورشيد آن سر كه است زير كرا و سهل الحصول است
 منزه است و نافع مر كرا به ان قال عبد الله بن عبد الرحمن
 في حديثه كفت عبد الله بن عبد الرحمن در حديث خود
 نعم الا دم بضم الالف وسكون الدال المهمله كقفل



در مذهب آورده الادم صفر الادم جمع اولاد الادم اصل
ترجمه این که شست این شک است او بیت یا از عبید الله الحلیث
الثانی حدیث نعمان بن بشیر حدیث ثاقب بن سعید
ثنا ابوالاحوص عن سیماک بن حرب بفتح الحاء الملهة
وسکون الراء الملهة قال سمعت للنعمان بن بشیر کنت
ساک حین بک شدم از نعمان بن بشیر رضی الله عنه یقول
که سکنت البقم فی طعام وشراب ما شتمت کما یست
شما شتم در طعام وشراب بمقدار آنچه که خواستید شتم از
و افراط بلکه ستم پیش است تمام بجهت تو نجست لقد
نبیکم صلی الله علیه وسلم و ما یجد من الذکر ما ینال بطنه
بند است که هر آینه دیده ام نهی شتم را صلی الله علیه وسلم
این آسانتر برای التزام مقامات است در آن حال که نهی اینست
چیز را که پرس از دشمن مبارک او را از هر که روی شکست
ازین جهت است بر اقدار نبی صلی الله علیه وسلم و اعراض از دنیا
ولذات آن ما اکن یا معصود ازین جهت است بر شکست است تمام

برای نوزده

برای نوزده است یعنی حق تعالی بر شما شست نهاد و بجزئی که با
برخی شماست نه نهاد و حال آنکه در هر دو اوقات از آن
از شکر خود را فارغ و محفل نیکه شست بر کجوه نما با فراط
نتم شکرند ای شتم بجای نمی آید لکن شکرتم لان یدنکم و لکن
یا علیه السلام بذکر اینابر بر خود قرار داده و بر ما شست و بی
انخیزد سخته و از دنیا و ما قیما اعراض با کجوه نموده و با بی
ادخار کرده و عند اوبان بدشته پس از چه وجه منوجه ای
بدینا و دل بوی شتم کرده **ابن الحدیث الثالث** حدیث
جابر بن عبید الله رضی الله عنه حدیثنا عبید بفتح
العين الملهة و بالياء الموحدة و الالملة كطلمحة بن
عبید الله الخراعی ثنا معاویه بن هبشام عن سفیان
عن محارب بن دثار بالذال الملهة و بالثاء الثلثة و بالواو
المهله كرجال عن جابر بن عبید الله قال کنت طار بعبید
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم نعم الادم الخلل ترجمه
این حدیث که شست الادم **الحديث الرابع** حدیث ابی موسی



حدثنا هناد بن شريك عن سفيان عن ابي بصير عن ابي
قلاية بالقاف والباء الموحدة كسداية عن زهدم
بفتح الراء المعجمة ويسكون لها في بفتح الدال المهملة كجعفر
الجرجي اي النسوب الى قبيله حرم يحجم مفتوح حة وبالر
المهله الساكنة قال كفت زهدم جرحي كفا عند ابي بصير
له بوديم نزد ابي موسى شمرى رضى الله تعالى عنه فاني لحم وجم وجم
بس آورده شد نزد او گوشت خروس و يكمان فتعني اجل
من القوم بس يكمانه شد مردى از قومى كه نمشيان او بود
و از خوردن او پرسيه نمود فقال مالك بس كفت ابو موسى
كه پيش من ترا كه گوشت كرغى از خوردن آن واحتر از كردى
قال كنت آن را في رايتها تا كرا ننت و في بعض النسخ
شيا كه پرستى من ديده ام خروسى و يكمانه كه نه خوردن آن
و فاذورات خلقت ان لا اكلها بس سو كنه خورده ام كه بخورم
گوشت او قال كفت ابو موسى رضى الله تعالى عنه اذن امر
من الدنيا كه نزد يك شويم و بخور فاني رايت رسول الله

صلى الله عليه وسلم باكل لحم وجم بس پرستى كه در دين
رسول خدا را صلى الله عليه وسلم كه بخورد گوشت خروس **الحديث**
الخامس حديث سفيان حدثنا الفضل بن سهل العرج
البغدادي ثنا ابراهيم بن عبد الرحمن بن مهدي
عن ابراهيم بن عمر بن سفيان عن ابيه عن جده ازيد خرد
بنى عمر و پدر او زهدا و بنى سفيان قال كفت سفيان رضى الله
تعالى عنه اكلت مع رسول الله صلى الله عليه وسلم لحم
جبارى بالحاء المهله المضمي و بالال المهله المفتوحه
در مذهب آورده الجبارى حرما و بنى جافوزيست معرود
كه كردن او زركت و خاكستر زك و تيز و از شيخ ابي
نفته الجبارى برنده ميشه هر روز از كردن خاكستر زك سخت
بروز و لحم او با بن لحم وجم است كه خوردم با رسول خدا
صلى الله عليه وسلم گوشت جز ماده **الحديث السادس** حديث
ابي موسى حدثنا علي بن حجر يضم الحاء المهملة ويسكون
اليم ثنا اسعبل بن ابراهيم عن ابي بصير عن القاسم السبي



عَنْ زَهْرَمِ الْجَرْمِيِّ قَالَ كُنْتُ زَهْرَمَ جَرْمِي كَمَا عُنْدَ أَبِي
 كَبُودِيمٍ نَزَّ ابْنُ مُوسَى رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ قَالَ كُنْتُ زَهْرَمَ قَدِيمًا
 طَعَامُهُ بِنِشْ آوْرَدَهُ شَدَّ طَعَامُهُ لِي مُوسَى وَقَدِمَ فِي
 طَعَامِهِ لَمْ يَجِجْ وَبِشْ كَرَدَهُ شَدَّ طَعَامُهُ لِي مُوسَى كَوْنَهُ
 خَرَسَ فِي الْقَوْمِ رَجُلٌ مِنْ بَنِي نِيْمٍ اللَّهُ وَدُرُومٌ مَرْدِيٌّ يُوَدُّ
 الرِّبْرِيَّانَ نِيْمٍ اللَّهُ وَأَنَّ قَبِيلَهُ هَيْتٌ وَنِيْمٌ اللَّهُ مَعْنَى أَنَّ عَبْدَ اللَّهِ
 بِيَمِينِ شَيْخٍ أَرَجَّ كُنْتَهُ وَدُرُومٌ شَرُوحٌ آوْرَدَهُ كَرْتَمٌ اللَّهُ
 قَبِيلُهُ هَيْتٌ أَرَقِبَالُ عَرَبٍ كَانَهُ مَوْلَى سَخْرِيكَ
 يُوَدُّ كَوْبَاكَ وَبِيْمْتَدَايِ بَنِي نِيْمٍ اللَّهُ هَيْتٌ فَلَمْ يَدَانَ بِنِزْدِيكَ
 شَدَّ فَقَالَ لَهُ ابْنُ مُوسَى بِنِشْ لَفْتُ مَرَاوْرَا ابْنُ مُوسَى رَضِيَ اللَّهُ
 تَعَالَى عَنْهُ أَدْنُ كَنْزِيكَ شَوْبِيْنٌ وَبِخُورْفَانِي قَدْرَايْتُ
 رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَكَلْتُ مِنْهُ بِنِشْ بَرَسْتِي كَنْ
 دِيدَهُامُ رَسُولِ خَدَارِ صَلِي اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَنْسُجُورِدُ كَوْنْتُ خَرَسَ
 وَكَأَيُّمَانٍ قَالَتْ كَنْسُ كَنْزِي دَايْتُ يَأْكُلُ نَقْتَنَا كَنْبَرَسْتِي
 مِنْ دِيدَهُامُ خَرَسَ كَنْسُجُورِدُ نَجْمَاتُ وَقَادُورَاتُ قَعْدَتُ

بن کرده

بن کرده وچرکبن بیستارم و بیستارم کوشنت اورا
 یاید هخفته ان لا اطعمه ابدا پس سوکنند خور دوام که نکر
 دورا و مزه از کبریم بیشتر **الحديث السادس** حدیثیابی
 سید الانصاری حدیثاً محمود بن غیلان بفتح القیون
 المعجزة و یسکنون الیاء المشاة القحمانية انا ابو احمد
 الزبیری و ابو نعیم قالوا کنته ابو احمد و ابو نعیم تنکا
 سفیان عن عبد الله بن عیسی عن رجل من اهل
 الشام یقال له عطاء ابن ازهردی از اهل شام که سیده
 هیش اورا عطاء عن ابی سید الانصاری بفتح الهمزة
 و کسلسین المهملة تام او عبد الله بن ثابت یورد و ابو
 و کثیبت و قال کنت ابی اسید رضی الله تعالی عنه قال
 رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كُنْتُ رَسُوْلَ خَدَارِ
 صَلِي اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَلُّو النِّتِ واد هفتوا امر من الادهان
 که بخورید نیت و استعمال کیند و یالیدا ورا بیدن این
 برای استخیا بست مرکبی که قادر بود در استعمال و یابرای



اباحت خانه من شجره مبارکه پس بدستی که برت داشتی
 از درخت مبارک یعنی که منافع آن درخت بسیارست یا آنکه
 میروید در زمین مقدسه که برکت حلای است در آن است
 و از برکت این درخت لازم می آید برکت آنچه که از روی
 می برآید از بیت **الهدی** **المذبح** **السابع** حدیث عمر بن الخطاب
 رضی الله تعالی عنه حدیث تاجی بن موسی بن عبد
 الرزاق شامی عن زید بن اسلم عن ابیه از پدر
 یعنی از اسم عن عمر بن الخطاب رضی الله تعالی عنه
 قال کفتم عمر بن الخطاب رضی الله تعالی عنه قال رسول
الله صلی الله علیه وسلم کلوا الزیت وادهنوا به
 خانه من شجره مبارکه که گفت رسول خدا صلی الله علیه
 که بخورید از روغن زیت و با آن کباب کنید و از بیدن زیت
 ناشی است از درخت مبارک قال ابو عیسی گفت ابوی
 نزدی مصنف کتاب و عبد الرزاق کان یضرب
 فی هذا الحدیث که عبد الرزاق بود مصطب درین حدیث

زینبا

فرمایا استند و بعد از سله این بان مضطرب است پس استند
 است آن حدیث او با سمرقانی این منی است از عدم اتفاق
 یعنی کاتبی نام صحابی فکر کرده است چنانچه در حدیث و کاتبی
 بنام تابعی کرده و نام صحابی فکر کرده و چنین گفته که فلان تابعی گفت
 له قال رسول الله صلی الله علیه وسلم کذا و فعل لذا چنانچه
 در حدیث صحیحی که می آید بعید این یعنی در حدیث آن است
 صحابی مذکور کرده بلکه اقتضای نام تابعی کرده حدیث مستند
 لوجه که در استناد آن نام صحابی مذکور باشد و مرسل است
 له تابعی روایت کند از رسول صلی الله علیه وسلم بدانکه مضطرب
 عبارتست از روایت بوجهی محتمله پس اگر راوی ترجیح دهد یکی از آن
 و وجه حکم آنست باید کرد و این مضطرب در سند بوده در متن لهذا
 گفته که در با سند شیخ ارجح گفته که مضطرب عبارتست از حدیث
 دو عبارت یا اگر استناد او مستجاب الحکم نبود جمع میان
 روایتین و امی که ترجیح نیاید یکی از دو روایت بکنه طرق یا بصحیبه
 یا با شهادت یا با تقیید رواه یا برنادتی علم چنانچه اخبار استند



زیادتی علم است بر سر **الحديث الثامن** حدیث اسلم
حدیثنا السبخی بکسر السین الملهة وسكون النون والهمزة
وفي جامع الاصول يفتح السين الملهة ويفتح الياء الموحدة
والخاء المعجمة وهو ابو داود سليمان بن معاوية المرزوق
السبخی یعنی کتبه او ابو داود است و نام او سليمان ثنا
عبد الرزاق عن معمر بن زيد بن اسلم عن ابيه ابي هريرة
يعني **اسلم** عن النبي صلى الله عليه وسلم نحوه ولم يذكر فيه
عن غيره وذكره است عبد الرزاق و روى حديثه لفظه عن عمر
بن عبد شمس **الحديث التاسع** حدیث اسلم بن
مالك رضي الله تعالى عنه حدیثنا محمد بن بشير ثنا
محمد بن جعفر وعبد الرحمن بن مهدي قالوا كفتنا
محمد بن جعفر وعبد الرحمن بن مهدي ثنا شعيب عن قتادة عن
اسم بن مالك قال كفت اسلم بن مالك رضي الله تعالى
كان النبي صلى الله عليه وسلم يعجبه **الديار** يضم اللام
المهله وبالياء المشددة الفتوح وبالالف المهمل ودة

وردی بالقصر در مذهب آورده الیها که وقرالوا احادیا
له بود نبی صلی الله علیه وسلم که مشکفته میگردد او را که وقرانی
بطعام او یعنی پس آورده شد نزوی و می طعام با خوانده
صلی الله علیه وسلم برای طعام این شک را و است و سبب
خوش شدن رسول خدا صلی الله علیه وسلم از زبان آن بود که در وی
افزونی فخل و رطوبت معده است یا در وی خبر است که کبر است
بود او را رسول خدا صلی الله علیه وسلم از سببی که او نیت کرده
و بر **اسلم** جل جلاله دوران جعلت التبعه من خراسم و
کردم که هست و جو کنیم که در نزل از خراسانی چون است که فاضله
بین بدیده پس بنم که در ایمان بود است مفر عالم غلبه السلوة
والسلام یعنی پیش او ملأ اعلم انه یجیه برای داشتن
که رسول خدا صلی الله علیه وسلم سید او که در این نام صد ربه
با برای آنچه که سید بنم از این نام و صد است و در حدیث
شمار است بجز این طعام برای کسی که علی است رتبه چون در آن
شود که اصل است بان طعام **الحديث العاشر** حدیث جابر

رضي الله تعالى عنه حدثنا قتيبة بن سعيد ثنا حفص بن
 غياث عن اسمعيل بن ابي خالد عن حكيم بن جابر عن ابيه
 ابراهيم بن جعفر بن جابر قال قلت لجابر رضي الله تعالى عنه دخلت
 على النبي صلى الله عليه وسلم في يوم ادم برئني صلى الله عليه
 يعني ادم بئس بن صلى الله عليه وسلم فقلت عندك جبار يقطع
 على النبي للمفول وللقال من الفلحة او من النقطيع وهو جبار
 فظنة فظفة بئس يريم نزل او كرزوه ريزو كرزوه بئس او را فقلت
 ما هذا بئس انتم جبت ابن يعني جوف فاده است در با و بئس
 سخن او قال قلت رسول خدا صلى الله عليه وسلم تكثير به
 طعامت فانه در بين سياركون است يا طعام خود را قال
 ابو عيسى وجابر هذاهو جابر بن طارق كفت ابو موسى
 له جابر ان جابر است كه بئر طارق است نه جابر جاني كه مشهور
 وكثير الرواية است ويقال له ابن ابي طارق وكفته يشوون
 جابر ابن طارق وهو جليل من اصحاب رسول الله صلى
 الله عليه وسلم وان ابن ابي طارق مروي بزرگ است از اصحاب

رسول

رسول خدا صلى الله عليه وسلم ولا تعرف له الا هذا الحديث
 الواحد وثناخته ايم مر او را بهج وجه بزرگ حديث واخذني
 يقين نيست مر او را زده با بهج وجهي مگر با نكده بود است حساب
 بحديث پس لفظ هذا حديث مفعول لا تعرف است و در رسوله
 لا يعرف بصيغة فاسب مجهول است و لفظ هذا حديث مفعول الاله
 قاله الحديث الحادي عشر حديث انس بن مالك رضي
 الله تعالى عنه حدثنا قتيبة بن سعيد عن مالك
 بن انس عن اسحق بن عبد الله انه سمع انس بن مالك
 انك بئسني كه اسحق شنيد از انس بن مالك رضي الله تعالى عنه
 يقول ان حيا طاد عار رسول الله صلى الله عليه وسلم كفت
 بدرستي كه حيا طي م عمره كره رسول خدا صلى الله عليه وسلم لطعلم
 صنعده برايم طعامي كه ساخته بچخته بود او را و در بعض روايات
 واقع است كه آن خيلا معتوق و ظلم بچهره بود صلى الله عليه وسلم
 ليكن نام او معلوم ني فقال انس بئسني رضي الله تعالى عنه فقلت
 مع رسول الله صلى الله عليه وسلم الخ لك لطعام كبري نعم



بارسل خدا صلی الله علیه وسلم در آن حال مدعو بودم سوی رسولی
 فترتب الی رسول الله صلی الله علیه وسلم خین امشعین
 ومرفأفیه دبا، وقد یدک من ذبک است حیاط سوی رسول
 خدا صلی الله علیه وسلم نانی را از جرد و شوخیا این که اندران که در بود
 لوشت فان و شکاب یعنی در آفتاب شک شده بود فاکر
 انش فرات بنی صلی الله علیه وسلم یتبع الی الله صلی الله علیه وسلم
 الفصحة کنت ان رضی الله تعالی عنه که پس دریم بنی اصلی
 و سلم که جیت و جو بکر و که در راد و نه جو ب کاسه و برین اشاره است
 یا که چون تمام نموده بود دست که خورنده دست خود دراز کند
 سوی لایل چون ندان از مصاصت کرا بهیتر اقلم از لایحی اللای
 من یومئذ برین ششم دوست میداشتم که در اذان روزی
 که درم رسول خدا صلی الله علیه وسلم که جیت و جو بکر و که در جبر
 فضله الحدیث الثانی عشر حدیث عایشة رضی الله تعالی
 عنها حدیثنا احمد بن ابراهیم الدانی یفصح الدال الملهمة
 وباللہ المفقحة الملهمة وبالغاف و سلمة بن شیب
 و عمود

ومحمی بن غیلان یفصح العین المعجزة والیا، المشاة النخاسة
 قالوا کفتم انشا بان ابواسامة بضم الهزة عن هبتم
 بن عمرو بضم العین الملهمة و سکوت الی الملهمة عن ابیه
 از بد ر خود یعنی از عروه عن عایشة رضی الله تعالی عنها قالت
 کنت عاشر رضی الله تعالی عنها کان النبی صلی الله علیه وسلم
 یحیی الطلق والعسکر که بود بنی سلمی الله علیه وسلم که دوست
 میداشت علوا و اکبیر یعنی هر جزئی که در دوشیرینی می بود
 برین فکر عمل بعد تخصیص بودتیم است و در مغرب آورده الحلو الملهمة
 والقصر و الحلو الملهمة الحلاوی جو بری و صحیح آورده الحلو الملهمة
 بد و قصر و حنظلی منقول است که حلو اچهر است که صفت ابور
 مدخل است و از این است منقول است که حلو طما است مخلوط
 و بر فاکه نیز اطلاق میکنند و بعضی گفته که که در کرب از عزا و شیر بود
 در آنچه که گفته علیه است معنی اول است یعنی اقیه حلاوة الملهمة
الثالث عشر حدیث ام سلمة رضی الله تعالی عنها حدیثنا
 الحسن بن محمد الرضی فی ان علی البعدادی و زعفران نام



نزهة است انما حجج بن محمد قال قلت محجج بن محمد قال ابن
 جرجان بلهيمين وبالرالملة مصغر نام او عبد الملك بود
 اخبرني محمد بن يوسف که گفت ابن جرجان که خبر داد مرا محمد بن
 ان عطاء بن يسار اخبره که بقدستی عطا پسر سار بن زواد و محمد
 بن يوسف را ان ام سلمه اخبرته انها قيت الكه بقدستی
 ام سلمه رضي الله تعالى عنها خبر داد عطاء بن يسار را الكه زوايد است
 الى رسول الله صلى الله عليه وسلم سوي رسول خدا صلى الله عليه
 جنبنا مشويا كوشنت بيلو که بيان دفاكل منه پس خبر داد
 از سوي نم قام الى الصلوة پس بزرگداشت سوي نماز و ساق
 و حال آنکه وضو نکرده برای نماز پس درین حاله است بآنکه خوردن چیزی
 که آنش بود بوی من کرده باشد شکسته وضو نیست چنانچه
 بعضی گفته اند وضو نکرده وضو نکرده بعد خوردن چیزی که آنش بوی من
 است کرده بوی آید و آن شستن و دود شستن و دهن بوی من
الحديث الرابع حديث عبيد الله بن الحارث رضي الله تعالى
 عنه حدثنا قتيبة ثنا ابن جعيف يفتح الدم وكس الها و يكون

مشويا

البا

ابا المشاة التختانية وفتح العين المهلة عن سليمان
 بن زياد عن عبيد الله بن الحارث قال قلت لعبد الله بن جرجان
 رضي الله عنه اكلنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم
 ثم نوردیم با رسول خدا صلى الله عليه وسلم نواذ يكسر الشين ضمها
 في المسجد كوشنت برهان در مسجد و این است زنت جزا كل
 در مسجد **الخامس عشر** حديث معين بن شعبة حدثت
 محمد بن عبيد ان ابا وكيع سنا ستر كسب الميم و تخفيف
 السين المهلة عن ابي جحزة يفتح الصاد المهلة و يكون
 الحاء المعجمة و ابا ال المهلة عن جامع بن سداد عن المغيرة
 بن عبيد الله الشكري الكوفي عن المغيرة بن شعبة قال
 قلت لمغيرة بن شعبة رضي الله تعالى عنه ضيفت رسول الله
 صلى الله عليه وسلم ذات ليلة كه هان شه م با رسول
 صلى الله عليه وسلم يعني من و رسول خدا صلى الله عليه وسلم همان
 شهيم در شبی از شبها نافي مجتنب مشوي پس آورده شده
 زود رسول كوشنت بيلو که بيان بودیم لاخذ الشققة من كرت

مشوي



علیه السلام کار و بزرگ گفت ایضا که بهمانسته بر نفس
 و شمع و کرد آنگه بر برای من بار کرد از آن کوه است یا
 قال کنت مغیره رضی الله تعالی عنهما بلال پس آمد بلال
 بوفه نه با الصلوة در آن حال که اعلام میکرد سر و عالم را بنامه
 نالقی الشفرة پس انما تحت کار در افعال ساله بنی بیت
 پس گفت رسول صلی الله علیه وسلم که چیست مرا و این یعنی ایان
 که دقت ناز با قیمت و ما بطعام شویم پس می پاشی که انگلی
 سیر بگردی از خوردن فارغ می شستیم چنان و آلوده ماید
 در دست او سجاک بر کعبه است که غریب وقت ملاست
 سبکویند و مقصود ازین کلمه دعا است بعبودیت و عدم پس از معنی
 چنین بنداشتمی شود که گویند رسول صلی الله علیه وسلم ایان
 بلال کرده استی درین حال که استغاث بطعام و شوی معنی
 صلوة و بسیار بودن است ناز قال گفت مغیره رضی الله تعالی
 عنہ و کان شاه و قد و فی فقال له گفته شد که مغیره شاز
 و له راجع است مغیره پس معنی چنین باشد که شاز بی ولی پس

بلال

مغیره

مغیره غایب بر وضع غیره محکم است بر سبب القات بر مذمب
 سکا کی پس معنی حدیث چنین است که بود بر وقت من بخیر در آن
 پس گفت علیه الصلوة و السلام مرا اقصه لك على سوال
 اقصه على سوال که قطع کنیم بر وقتی را که تراست بر سوال
 یعنی نهاده نمود سوگ بر لب ز بر بروت نو با قطع کرده شود آنچه
 بیزاید از بروت بر عرض سوگ پس درش رید و در دل القات
 بود بر مذمب سکا کی فقط در لک بر مذمب سکا کی با قطع
 بروت بر سوگ این شک است و است توجیه دیگر است که ضمیر قال
 راجع است سوی مغیره و ضمیر شاز به و له سوی بلال پس معنی چنین
 که گفت مغیره که بروت بلال در از پس گفت نبی صلی الله علیه وسلم
 مر بلال اقصه لك آه پس برین توجیه در کلام القات بود توجیه
 دیگر است که ضمیر قال راجع بود سوی مغیره و ضمیر شاز به نبی علیه
 الصلوة و السلام و ضمیر فقال نیز سید عالم علیه الصلوة و السلام
 یعنی یعنی که بر وقت سید عالم مغیره را که قطع کنیم شاز
 بوجه دیگر که گفتن توجیهی شاز و حفظ کردن تو از او این توجیه



مطلق شد بود به را طلب کردی و ویرا گفت که زراعت است
 باغها من زهر در کوشش بر گفت زراعت برای آن زهر است
 که با خود گفت که اگر پیغمبر خداست پس او را زهر من خواهد بود و اگر نه
 بیا که تو نماز و روزه و نماز و نماز تو هم پس رسول تعالی علیه و سلم
 چون طعم در کیم بود او را عرض نمود **الحديث الثامن عشر** حدث
 ابو عبید رضی الله تعالی عنه مولى رسول الله صلى الله
 عليه وسلم حدثنا محمد بن بشر اننا مسلم بن ابراهيم
 ثنا ابان بن بفتح الخنزرة بن يزيد عن قتادة عن متهرب بن حن
 بفتح الحاء المهملة ويسكن الواو ويقع الشين المعجمة عن
 ابي عبیده قال كنت ابي عبیده رضی الله تعالی عنه طمخت
 للنبی صلی الله علیه وسلم قد را کبیر القلاف که چشم
 برای نبی صلی الله علیه وسلم و یکی از کوشش و کان بجهت الذراع
 و حال آنکه بود این نشان که گفته می شود او را علیه السلام دست
 فنا و لته الذراع فی التبع المنا و له خبری فزا کسبی و اوتن بر
 و ادم رسول صلی الله علیه وسلم دست ثم قال و لى الذراع

برگشت

بر گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم که بدو مراد دست دیگر
 فنا و لته پس و ادم دست دیگر را برای رسول علیه الصلوة و السلام
 ثم قال نادى لى بر گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم که بدو مر
 دست دیگر نقلت یا رسول الله و کم للشاة من فذراع
 بر گفت که ای رسول خدا صلی الله علیه وسلم چند می باشد برای کوشش
 از دست یعنی از دو زبانه و ندارد و هر دو را بنام او دم نفاک
 و الذى نفضى بيده لوسكت لى و لى الذراع ما ذى
 بر گفت سرور عالم علیه الصلوة و السلام که سوگندان کسی که روح
 من بدست او است که اگر سکوت میکردی از آنچه گفتی یعنی
 و کم للشاة آه هر آینه میداد می از ذراع ما و ای که بطلبیدم پس
 ما و ادم سید او این معجزه سرور عالم بود صلی الله علیه وسلم در کوشش
 که معنی چنین بود که هر آینه میداد می هرگز که منجو استم از ذراع
 پس کلمه ما سرور است و الذراع مقصوب بزراعت انما فضل اى
 من الذراع پس بیان مستدم است بر همین **الحديث التاسع عشر**
 حديث عائشة رضی الله تعالی عنها حدثنا الحسن



بن محمد بن عفر بن شايح بن عبيد عن علي بن يقطين قال
فتح الله ويسكن اليا المنة الغسانية وبالحاء
المعده هو ابو يحيى المدني الخراساني بن سلمان بن ابي المغيرة
الخراساني السلمي وفي بعض النسخ سليمان قال كنت نبي
حدثني رجل من بني عبيد ان عبد الله بن عبد الله بن
يقال له ناهية ميت مراد ابي عبد الله بن ابي ارمين
بود بن يحيى بن عبيد بن عبد الله بن الزبير عن عاصم
قال كنت ام الزبير عائشة رضي الله عنها ما كان اللحم
احب اللحم الى رسول الله صلى الله عليه وسلم كذا
فزارح ودرست محبوب از كوشه تا يحيى بكر نزد رسول خدا
سألت رسول الله صلى الله عليه وسلم عن لحم الاعيان ولكن
ابن شاذان من يافت قنار واكله كوشه را ملكا كاهي و
بجمل اليا و بود رسول خدا صلى الله عليه وسلم كوشه تا يحيى بكر
فزارح لانها اعجلها تصحها و زياره كوشه فزارح تا يحيى بكر
كوشه تا يحيى بكر كوشه تا يحيى بكر كوشه تا يحيى بكر

خبره سكر و ما حصل انك مقتضاه طبع مبارك عليه الصلوة و
السلام ان بود كوشه تا يحيى بكر كوشه تا يحيى بكر
مى بودى ايرى كه زود ز زمان رخ كرد پس چون خاطر ان
سوى لم ابل و در غيب ميگشت كه كوشه تا يحيى بكر
ميكرد كوشه تا يحيى بكر دست اختيار ميكردى زيراي آن بود كه كوشه
دست بر رسول خدا صلى الله عليه وسلم محبوب بود بلكه زيراي آن كوشه
نمى كوشه تا يحيى بكر كوشه تا يحيى بكر كوشه تا يحيى بكر
قال ميتة الحديث العشرون حديث عبد الله بن
جعفر رضي الله عنه حدثنا يحيى بن عبيد بن يقطين
المعدي ويسكن اليا المنة الغسانية قال ثنا ابو احمد
شامسر سمعت شيخا من فقم كوشه تا يحيى بكر كوشه تا يحيى بكر
فهم بود و نام او محمد بن عبد الله بن ابي ارمين قال كنت
سمعت عبد الله بن جعفر كوشه تا يحيى بكر كوشه تا يحيى بكر
يقول سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الطيب
اللحم الطير كوشه تا يحيى بكر كوشه تا يحيى بكر كوشه تا يحيى بكر

يقول ص



وسلم كما كانت بدرى كخمس من وباكيزه زرا كوشنا
 كوشت بشت است زير لكه الذامرت **الحديث الحادي**
والعشرون حديث عائشة رضي الله عنها حدثنا
 سفيان بن وكيع تنازلين بن الحبيب بضم الحاء المملة
 وبالباين الموحدين القناتيين كتاب عن عبد الله
 بن المثلث على صفة اسم المفضل من التاميل عن ابن ابي
 مليكة وهو عبد الله بن عبدة بن ابي مليكة بضم الميم
 وفتح الهم عن ابي عبيدة رضي الله عنها ان النبي صلى الله
 عليه وسلم قال نعم الادم الخلكه يرستى نبي صلى الله عليه
 كنت كركت ناخورش سر كه است **الحديث الثاني**
العشرون حديث هام رضي الله تعالى عنها حدثنا
 ابو كريب وفي بعض النسخ محمد بن العلاء وهو اسم ابو كريب
 حدثنا ابو بكر بن عياش كعباس عن ثابت ابي حمزة التاملي
 مشوب الى قتلة عن الشعوب عن ام هاني قالت كفت
 رضي الله تعالى عنها دخل النبي صلى الله عليه وسلم كور آمد

عن عائشة رضي الله
 عنها ص

بمن نبي

بمن نبي صلى الله عليه وسلم فقال بر كفت نبي صلى الله عليه وسلم عند
 نبي ايا زه تو جزى ست از خردنى فقلت لا بس كتم جزى
 زودن الاخير باين وحل كر ان خشك وكر نقالاهان
 اسم نعل اعطى بر كفت رسول خدا صلى الله عليه وسلم
 ك بار وده ما اقق من اوم قيه حل فى التاج الاقوى
 سراى ولى ناخورش شدن مان كركت خالى برح غامه از
 نم هست نكير كلام منبر است ما افزريت فبر حل من اوم
الحديث الثالث والعشرون حديث ابي موسى الاشعري
 ثنا محمد بن المنقر قال كفت محمد بن شين حدثنا محمد بن جعفر
 ثنا شعيب عن عمرو بن مرة بضم الميم وفتح الواو المشددة
 كدة عن مرة الهادي بفتح الهاء ويسكون الميم عن ابي
 عن النبي صلى الله عليه وسلم قال كفت رسول خدا صلى الله
 عليه وسلم فصل عائشة على النساء كفضل النبي على سائر
 الطعام كفضيت عائشة برسا رزان بمج فضلت ككبر
 بر باقى العالم كند ثور باي كوشت است كه ثور باين دوران بريرة

اقف



میکنند و گاهی با نوز یا گوشت بود و نوز و سبب این طعام محبوب است
و در صراح آورده نوز نان شکن در کاس نوز برود و برود
ازین حدیث مفهوم شده ام المؤمنین است یعنی الله تعالی
درشت بسیار از فواج مطهره سبب فضل شکنه بسیار طعام
و منقحی شده است که شکنه از سایر طعام افضل بود در توجیه
فضیلت گفته شده است که مراد از نوزید عن نوزید نیست بلکه
طعامی که ساخته شده است از نوز و نوزید و وارد شده که سبب
الابله و ام اللیم پس افضل و نوزی الله که نوزت دان است
و ذکر نوزید نوز که ذکر آن است و گوشت است که با رسول خدا
خدا گفته که فضل عایشه علیها السلام گفتل اللحم و از نوز بلکه نوز یا
گوشت بخته لذیذ تر است از گوشت و جوشیده است که نوز
با لحم چنانچه سهل التناول است و قلیل الموزة در مرضه و عاصیان
و سبب المور در رمی سبب عایشه رضی الله تعالی عنها که نوز
گرفتن از فاسان بودی و بی نوز از نوزی سبب علم حاصل
از آنکه حسن خلق و درشت گفته شده نوزت النوز نوز اکثره

شکنه

شکنه نام آن است که نوزی و نوزت نام نوزید النوز نوز نام نوز
و نوز که کالین و اللین است و از آن است آنچه گفته شده که نوز
نوز یا نوز است که نام نوز نوز است و نوز یا نوز است و نوز
آن میجو روغن و شیر **الحلین الرابع والعشرون** شد
ابو هریره رضی الله تعالی عنه حدیثنا قتیبة بن سعید
انا عبد العزیز بن محمد عن سهل بن ابی صالح عن امیه
ابن خدیجه عن ابی صالح عن ابی هریره ان رسول
صلی الله علیه وسلم نوز من نوز قطیع اللحم و کسر
القاف و اللطائف کما یدرسنی ابی هریره رضی الله تعالی
رسول خدا را صلی الله علیه وسلم که نوز و از جهت نوز نوز
از او قطیع یعنی از نوز در کاس موس آورده النوز القطع العظیمه مراد از
وضو شستن دهن و گوشت است که قابل تمکات
اکل من گوشت مشاة پخته بود رسول خدا را صلی الله علیه وسلم انکه
خورد از نوز که سفند تم صلی الله علیه وسلم است نوز خواتم و نوز
نوز نوز میان دو عمل که از نوز نوز نوز نوز نوز نوز نوز



عليه وسلم ويحسن أكله من الحسن من الحسنين
 ومساكن برای طعامی از آن طعام که بودشان آن ایام
 شگفته و خوش میساخت ز نزل خدا صلی الله علیه و سلم و تکوید
 میداشت خوردن و در آن وقت که استیلا می یافتی با بقی استهسته
 لیوم که ای بپرک من سبیل و غنیمت نخواهی کرد آن طعام را از
 بجهت رفیق ایام تنگی که بود اولاد آمدن زمان سعادت عیش
 میرا المؤمنین امام حسن است رضی الله تعالی عنه که در آن وقت
 پیش بود بجهت آنکه روایت که سالی قبل از اولاد طاهر رضی الله
 تعالی عنهما و تفسیر برای شفقت است و تمیز که خفازی
 بود بصغیر واحد بنا بر آنکه هر سه میجو بودند بوسه کمال است
 و آنجا تمام و بنا بر وحدت و بطلب و اگر بصغیر جمع خوانده شود
 بنا بر دو روایتی که پس استی صغیر واحد محاط است
 بلکه صغیر می گفت قال علی کنت آن بپرک که آری غنیمت
 و سبیل است آن طعام را استعیه لغنا ما کین آن طعام را برای
 قال کنت عمید الله فقامت بر که برخواست سلی فلخنت

شیا

شیا من الشعیر بر کنت بامه از نطفه است بر آرد است
 سلی آن جو را تم جلتی در قدیم بستر انداخت آن سلی در یک
 و صلبت علیه شیا من زیت و زیت سلی بر آن اندک از
 روغن زیت و دقت الفلفل بضم الفانین و سکون اللام
 و القواله و زیزه و زیزه کرده و در یک است فلفل که در یک است
 شل زیزه و در فلفل قفبت الیهم بر یک است سلی طعام
 روی است فقلت هذا مما کان یحب الی فی صلی الله علیه
 وسلم و یحسن اكله بر کنت سلی که این طعام از آن طعام است
 که شگفته و خوش میساخت نبی صلی الله علیه و سلم و تکوید
 خوردن و در الحدیث السابع والعشرون حدیث جاریست
 عبد الله رضی الله تعالی عنه حدیثنا محمد بن عبد الله بن
 یفیع العین المحم و سکون الیا المشاة القنانية ثانیاً
 ثانیاً عن الامور بن قیس عن یسوع بن یسوع المصم
 و بالبا الموحدة المفتح و بالیا المشاة القنانية و بالجار
 المملکة کمال العزیز یفتح العین المملکة و النون منسوق



الی عنده کطیبة عن جابر الانصاری بن عبد الله قال
 كنت جابرين عبد الله رضي تعالى عنه اتانا النبي صلى الله عليه
 وسلم في منزلة اذ اذنا رسول خدا صلی الله علیه وسلم ورسول
 فذبحنا شاة من فروع كريمة من غنایة او علیه السلام
 فقال بركت رسول خدا صلی الله علیه وسلم كما انتم على اوجب
 العلم كوايا ايشان ورسوله انما اذنا رسول سيدارم كوايت را
 وصيغة تكلم مع الغير بل ان ياشه كمرودم جند ان ركاب
 اياي حضرت عليه السلام بود و في الطلديت قصته و در حد
 قضيه است تجيبه و قضيه است كه جابرين عبد الله رضي الله تعالى
 و غزاه خندق كفت كه كريدوم سوي ان خود كوفتم مراد كه ايا
 خبري نرود و هست از هم طعام كه نبي صلی الله علیه وسلم را كوشش
 سخت در مشن است پس بر او روانان كه دوران صباي ايزو بود و
 من يعني در كوشش من كو شند فرزند بود و پرفرنج كردم او را و در
 منج را ارد كرد پس از انهم كوشش در ويك نكین پس انهم
 رسول خدا صلی الله علیه وسلم و خبري بوي است كردم و كفت

۲
 له
 ۲
 اتام

كرميا با الفرحه

كه بناي نفي چند كه با است بس رسول خدا صلی الله علیه وسلم او را
 يا آه و كدامي اهل خندق با بر صيانت طعام كرده و همه را سوي آن
 بخواه پس جابدين فرمود عليه السلام كه فرود نياريد و چند آرد را كه
 نمير كرده ايد تا ملك عالم و رسول خدا صلی الله علیه وسلم آمد و نمير را بنظر
 مبارك كند تا به پسر دوران خميرت مبارك را تحت دو عاكه در پي
 و يك آمد و دروي تير همچنان كه در بستر آمد كه برين جابريك بطلب ان
 بنده انا با تو مان بيز و حك كه از ويك خردني كشيده بهار و فرود
 سيار و ان مردوم كه ركاب سخاوت آمده بودند تر از كس بود جابر
 قسم خدا يا در كه و او را همه خوردند و سير شدند و طعام باقی نماند و
 در جوش و خروش بود و نمير تمام شده با نكه از بجز جابدين
 معلوم شد كه آمدن نبي صلی الله علیه وسلم بمنزله جابرين عبد الله الانصاري
 تقدم دارد و در بزرگ شاة يد لاله فاقه بختيار و در قول و قد بخت
 و از نضه مفهوم كشت كه فوج شاة بر آمدن نبي صلی الله علیه وسلم
 در منزل جابدين مقدم بود و كفته شود كه مراد از قول في منزلة اني
 قريب منزل باشه و الله اعلم قصيدة القصيدة الحديث الثامن



حدث جابر رضي الله تعالى عنه حدثنا ابن عمر تبت
 سفیان شاعيد الله بن محمد بن عقیل سمع جابر که شنبه
 عبد الله بن محمد بن جابر رضي الله تعالى عنه قال سفیان این شروع
 است در استاد دیگر و اخیر تا محمد بن المنکدر و عمر جابر
 قال گفت جابر خرج رسول الله صلى الله عليه وسلم وانما معه
 برآمد رسول خدا صلى الله عليه وسلم و ان الی من ابوی یوم قد
 علی امرأة من الانصار پس در آمد بر زنی یعنی در خانه زنی از انصار
 رضی الله تعالی عنهم فذبحت له شاة پس فرج کروزن بجهت سفیان
 رسول خدا صلى الله عليه وسلم کوسفندی فاکل منها پس خورد علیه
 السلام از کوفت کوسفند و انتہ بقناع من وطی و زمزم
 آورده القناع کبر القنفط طیب طین سوه الرطب فزما و زواور
 زن نزه وی علیه السلام طیبی یا الرطبة فاکل منه پس خورد از آن
 سوه ازین جناب معلوم میشود که فرج زن عازر و است و این کس
 و چنان توجیه میکند که شاة که استاد فرج بن ازین علی جابر نقلی بود
 ای امرت فرج الشاة ثم قوضنا للظفر و صلی بستره و صکر در بار

نماز و نمازگذار و تم انصرف پس تر کشت از ناز و بخت وی آید
 یا از خیال که نمازگذار و بود در آن فاشته بعلاصة من علاصة
 پس آورد آن زنی از انصار لعنة از کوفت کوسفند فاکل بر جزوه
 علیه السلام ثم صلی العصر ولم یقوضنا بترخوة نازسه و نکرده
 و ضو در بر حدیث میل است بر جزوه خوردن کوفت کوسفند
 در یک روز دوبار اگر چه با کلهی تخم نشاء یا است الحدیث
التاسع والعشرون حدیث ام المنذر الانصارية نام
 او سلمی بود و ستر قیس بن سمر و حدیث العیاس بن محمد
 الدوری شایوش بن محمد بن مسلم البغدادي تناقله
 بضم القا و بفتح اللم و بسكون الیاء المشاة القحمانية
 و بلجیم بن سلیمان عن عثمان بن عبد الرحمن البغی عن
 یعقوب المدنی عن ام المنذر الانصارية قال کتبت
 ام منذر رضی الله تعالی عنها دخل علی رسول الله صلى الله
 علیه وسلم و معه علی کور آمد بر من رسول خدا صلی
 وسلم و با روی علی بود کرم الله وجهه و لتاد و الیکون جمع قات



معلقة و برای خوشنمای غوره غذا آویخته بود تا بچینه شود خورده
 قالت گفت ام منذر رضی الله تعالی عنهما **فجعل رسول الله**
صلى الله عليه وسلم ياكل وعليه ياكل بر قصد کردن
 نمود خوردن و عجز و حرمان و امیر المؤمنین علی رضی الله تعالی عنه با وی
 علیه السلام در خوردن آن نیز آغاز کردی **فقال رسول الله**
صلى الله عليه وسلم يا علي فانك ناقصة بر گفت رسول
 خدا صلی الله علیه و سلم که ای علی خوردن برستی تو ناقص هستی
 یعنی درین یکی از چهار چیز است که برهنه کردن که ترا ضرر است
 قالت گفت ام منذر رضی الله تعالی عنهما **جلس علي و النبي**
صلى الله عليه وسلم ياكل بر نشست امیر المؤمنین علی رضی
 الله تعالی عنه و بخوردی **صلى الله عليه وسلم** و بر وجهش لیل
 بر آنکه استاده خوردن با جا زور و است **قالت** گفت ام
فجعلت لهم سلقا کبر السن الملهة و کون اللام و شعيرا
 در مذهب آوردن سلق کبر السن چکنده در مویب الفضل آورد
 چکنده ریفتم فارسی سبز و است خوردنی مثل تراب هند و س که کجا

کبر سن

له بر سخمه بضم یاء فاستان شلم و حرابا بم بر آنکه مراد از
 جمع ما فرق واحد است و کبیر که کبیر در خدمت علیه
 باشد **فقال النبي صلى الله عليه وسلم** يا علي من هذا فاصب
 فانه اذ فقل لك وفي بعض النسخ فان هذا بر گفت بن
صلى الله عليه وسلم که ای علی این طعام بخور زیرا که این طعام موافق بر
مرزا الحلبي **الثلثون** حديث عاتمة رضي الله تعالى عنها
 حدثنا محمد بن غيلان ثنا بشر بن السري ابو عمر الاق
 عن سفيان عن طلحة بن يحيى عن عاتمة بنت طلحة
 عن عاتمة ام المؤمنين **قالت** كنت عاتمة رضي الله تعالى
 كان النبي صلى الله عليه وسلم ياتي في آرم مرزا فيقول
 بر میگفت علیه السلام اعندك غذا بفتح العين المعجمة و بفتح
 اللام الموحدة که ابا نزد تو غذا هست یعنی طعامی که روز خوردن مشهور
 و مقابل و عشاء است بفتح عين المعجمة طعامی که در شب خوردنی
 فاقول لابس میگفتم که فی **قالت** گفت ام المؤمنين عاتمة رضي الله
 تعالی عنها فيقول ابي صائم بر میگفت علیه السلام که برستی من

همه



روزی میدارم یعنی چون در نماز طعام روزانه سر جو دینی بودی
 روزی سبک روی در حدیث و دلیل است بر جواز نیت روزی نفل در آنجا
 بنابر آنکه گفت عاشره رضی الله عنهما خاتما تا یوم ما پس که آه ما را
 علیه السلام در روزی و فی بعض النسخ فانانی نقلت یا رسول
 الله اقی هدیت لنا هدیه یکفتم کلامی رسول خدا صلی الله
 علیه و سلم بدینست که نیت که فرستاده شده است بر ما نیت
 قال گفت رسول خدا علیه الصلوة و السلام و ما یحب
 آن چه بگفت حیسب باجماع الملهه گفتیم که حیسب است در روزی
 آورده که حیسب بفتح اما الملهه خورشی است که از مسکه و زعفران
 ساخته می آید و در نهایت جزای آورده که حیسب خورشی است
 که ساخته می آید از زعفران و بنیر و روغن شیخ ابن حنفیه که
 عبارتست از طعامی که میسازند از روغن بابا اظ و بعضی گفته
 اند که بنیر و بنیر آورده که حیسب بدین معنی در آنجا
 از زعفران و روغن قال اما فی اصحیح صائما گفت علیه الصلوة
 و السلام که در آنجا و آنگاه باشد که بدین معنی از وقت صبح تا

نیت روزی

نیت روزی کرده ام قالت ثم اكل گفت تمام المؤمنین باشد
 یعنی الله تعالی که پسر خرد و حیسب او برین دلیل است که روزی و
 نفل مجز است بدین نیت در آنجا که در آنجا نیت روزی لیکن
 پیش از زوال چنانچه مسطور است در کتب فقه الحدیث الحادی
و الثلث حدیث یوسف بن عبد الله بن سلام اقی
 حدیث عن عبد الله بن سلام علی اختلاف النسخ حد
عبد الله بن عبد الرحمن شاعر بن حفص بن غیاث
 ثنا ابی یوسف حفص عن محمد بن ابی عیسی السلی عن یزید بن
 ابی میه بضم الهزاع الاعور عن یوسف بن عبد الله
 بن سلام و فی بعض النسخ عن عبد الله بن سلام
 قال گفت یوسف بن عبد الله بن سلام رأیت النبی صلی
 علیه و سلم اخذ کسیره من خبز الشعیر و ربه
 آورده الکسیره کبیره الکحاف پاره نان الکبیر جمع که دیدم بنی
 الله علیه و سلم که گزته بود پاره از نان حق وضع علیه با نعر
 پس نداده بود پاره از نان جمع خرمای را ثم قال هذا ارام هذا



گفته گفت که این نان خوشتر است فاکل هر چه
 شیخ احمد گفته که نبی صلی الله علیه و سلم در جمع پاره نان با تریز غذا
 کرده که شعیب سرد و خشک است و خزاناکرم و تر الحادیث
الثانی والثالث حدیثان رضی الله عنه حدیثنا
 عبد الله بن عبد الرحمن ثنا سعید بن سلیمان عن
 عباد بن العوام بفتح العين وفتح یدالواو عن حمید
 عن ائمة رسول الله صلی الله علیه و سلم کان یجبه
 النفل بضم الناء والثالثة ویسکون الفاء کبرستی
 رسول خدا صلی الله علیه و سلم بود باین صفت که شکفته و خوش
 اورا علیه السلام نقل قال عبد الله کف عبد الله بن عبد الرحمن
 بهقی ما بقی من الطعام مراد به اروا ان رضی الله تعالی
 از نقل چیزی که باقی مانده است از طعام در دیک زیرا که آن
 ولذیة ترمی باث یاد کاسه بهمه نظیر دی جنانکه در حدیث
 آمده است که من اکل فی فصعة فطمها استغفرت له
 الفصعة ومن اکل فی فصعة ثم لحسها نقول له الفصعة

اعتقل الله

اعتقل الله من النار كما اعتقني من الشيطان ورواه
 آورده النفل بترین طعام عن ائمة فی در لغو مطور است بنابر
 این تفسیر کرد باقی من الطعام **باب** ماجا فی فصعة
 ورضی رسول الله صلی الله علیه و سلم عند الطعام
 ابن بابین در احادیثی که آمده است در صفت شستن دست
 رسول خدا صلی الله علیه و سلم هر وقت طعام یعنی قبل اکل طعام و بعد او
 در این باب حدیث **الحديث الاول** حدیث ابن عباس
 رضی الله تعالی عنهما حدیثنا احمد بن منیع ثنا اسمعيل
 بن ابراهیم عن ابي یوسف عن ابن ابي مليكة بضم الميم وفتح اللام
 ویسکون الیا المثانة الفتانية وفتح الكاف عن ابن عباس
 ان رسول الله صلی الله علیه و سلم خرج من الحلة فغسب
 الیل للطعام که برستی رسول خدا صلی الله علیه و سلم برآه از پیش
 پس دیک کرده است سوی رسول خدا صلی الله علیه و سلم طعام
 فقالوا لانا نیک ورضی بفتح الواو من گفتند ایشان که ایا
 بنایم تر آب و غرض درین کلام حرف است تمام انکار می نمود



اى الالبانك بوى عرض ايمنى ميگيم كه آب وضو باريم تا بان
 نيكى وبا وضو طعام بخورى اين كلام منى هست براى كه در عشاء
 يسهل وضو عند الطعام و هيب بود نزد خدا و علمه كه انى التمسنا
 بغيرى من دونم و فى بعض النسخ الالبانك قالوا امرت بان
 يقم الواو يعنى المتوضون كذا و روى ذالمت الى الصلوة
 كفت رسول خدا عليه الصلوة و السلام ما مورثه ام بوضو
 كبر و قفى كه استاده شوم بخار يعنى وضو براى نماز لازم است
 طعام من مشوم شد كه پيش از طعام وضو و جنبست و اين
 بخورند نه از **الحديث الثانى** حديث ابي بن عباس رضى
 تعالى عنهما حد ثنا سعيد بن الخزرجى ثنا سفيان بن
 عيينه عن عمر بن دينار عن سعيد بن الخزرجى
 بضم الما المملة و يفتح الواو و ياء المشاة المقتانية
 و ياء المملة و ياء المشاة المثلثة عن ابن عباس قال كفت
 ابن عباس رضى الله تعالى عنهما خرج رسول الله صلى الله عليه
 وسلم من الغائط كه برآه رسول خدا صلى الله عليه و سلم از غايتى

نفا

تضار حاجت فاقى يطعام پس آورده است نزد وى عليه الصلوة
 و السلام طعام را فقيل له الا نتوضا پس گفته شد اورا علم
 كه ابا وضو ميگى فقال پرس كفت عليه السلام واصل فى
 كه ايا قيام بخار ميگيم من وضو رسام يعنى سبب و جوب وضو
 اراده قيام نماز است نه اراده اكل طعام پس فافا تو منا فار
 سبب نه هست و فى بعض النسخ اصلى بخذف الهمزة الا شتمنا
الحديث الثالث حديث سليمان رضى الله تعالى عنه
 حد ثنا يحيى بن موسى ثنا عبد الله بن عيسى ثنا قيس بن
 الربيع عن ابي هاشم عن فزان بالراء و الذالك المجهول
 عن سلمان قال كفت سلمان فقات فى التورية ان
 بركة الطعام الوضو بعد كه خوانده ام در نوبت كه بدستى
 بركة الطعام وضو كردن است بعد طعام يعنى بعد فراغ خوردن فقد كفت
 ذلك النبي صلى الله عليه وسلم و اخبرته بما قرات
 فى التورية من كذا و كذا و كذا و كذا و كذا و كذا و كذا و كذا
 و اراد عليه السلام بخبرى كه خوانده بودم در نوبت اين جمله معطوفه

ح قال ثنا قيس ثنا
 الكريم بن محمد بن قيس بن
 الربيع ص



بیان ذکر است فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم بركة
 الطعام الرضوخ قبله والرضوخ بعده بركت رسول
 صلى الله عليه وسلم که برکت طعام و رضوخ پیش از طعام
 و و خور کردن بعد وی گفته شده است که برکت طعام بر رضوخ
 که پیش از طعام است باعتبار ذوات طعام است که زیادتی
 در ذوات طیب است می آید بعد شیطانی از طعام بنظافت و برکت
 طعام بر رضوخ که بعد طعام است باعتبار فوائدها که زیادتی
 و افزونی در فوائدها حاصل میگردد و با آنکه سبب میشود
 برای نریختن طاعت و اخلاق مرضیه و انفعال است و بنا بر فو
 در شکم و کسب برکت طعام بوضوح در پیش رو پس باعتبار آنکه بود
 از قوت بدن قوت عبادت و تربی خلق که برکت و عزائم
 بدانکه در عمل برکت است و سواد ما و سبب است چنانچه زید عدل
 و منمننت برکت است در عین برکت **باب**
 ماجا فی قوله رسول الله صلى الله عليه وسلم قبل الطعام
 و بعد ما یفرغ منه این است در احادیثی که آمده

است

در بیان آنکه میگفت رسول خدا صلى الله عليه وسلم من الطعام
 و بعد فراغ از آن و درین باب منمننت حدیث **الحديث الاول**
 حدیث ابویوب الانصاری رضی الله تعالی عنه حدیثنا
 قتیبة بن سعید ثنا ابن لعیبة بفتح اللام و کسر
 الماء و سکون الیاء المشاة العتانیة و بفتح العین
 عن زید بن ابی جریب عن اسد بن جندب بفتح الجیم
 و سکون النون الیافعی عن جریب بن اوس بفتح الهمزة
 و سکون الواو عن ابی یوب الانصاری قال كنت
 بو ابویوب انصاری رضی الله تعالی عنه کنا عند النبی صلی الله
 علیه و سلم یوما که بودیم با نرسول صلی الله علیه و سلم در روزی
 فقرب طعام بن ذبک کرده شد و می اد طعامی از آن
 طعام ما کان اعظم برکت ما اول ما اکلنا و الاقل برکت
 فی آخر من ندیم سبب طعامی که بود بزرگتر از وی برکت
 از آن طعام در اول وقت خوردن و منمننت بود در برکت و در آخر
 قلنا یا رسول الله کیف هذا انتم که ای رسول خدا صلی الله



بسم جگر است این جگر است درین قالانا ذکرنا اسم الله
 حين كلنا ثم تعد من كل نام بسم الله تعالى فاكل الشيطان
 كنت سول خدا صلی الله علیه وسلم که برستی اذکر کرده بودیم نام خدا
 بل حاله بخامی که ابتدا بخورد آن کرده بودیم برشت کسی در
 خوردن با شربک گشت و گفت نام خدا بلسان بر خرد
 با وی شیطان در شربک با وی در طعام نشانی خمر است
 روایت کرده است که یکی از جماعه چون بسم الله گوید کافی گوید
 پس این حدیث با این روایت متناهیست که معنی روایت است
 آیه که گفت کردن یکی از جماعه بسم الله در حق جماعت مقید
 با نیک شروع کنند هم نه در حق آنکه حق جماعت شود پیش از زبان
 ایشان بر آنکه از این حدیث معلوم میگردد که سنت است که گفتن بسم
 حاصل میگردد و زیاده کردن از آن الزم است که اول و افضل است **الحديث**
الثاني حديث عائشة رضي الله عنها تحدثنا يحيى بن يحيى
 ثنا ابو داود ثنا هشام الدستوائي عن بديل بن مبرور
 نفع والد بالياء المتواتر الغنانية كرجل العقيلي يقيم العيون

المعدة

المعدة ويقع القاف ويسكون الياء المتناهة الغنانية
 عن عبد الله بن عبيد بن عمير عن ابي كلثوم بنت محمد
 بن ذر عن ابي عبد الله رضي الله تعالى عنه عن ابي
 رضي الله تعالى عنها قال قال رسول الله صلى الله عليه
 وسلم ان كنت رسول خدا صلی الله علیه وسلم اذا اكل احدكم
 فليذكر الله تعالى على طعامه فليقل بسم الله اوله
 كرجل بخورد یکی از شما طعام بر این فراموش کرد ذکر خدا متعالی
 بر طعام خورد پس گوید بسم الله اوله و آخره یعنی مخورم طعام
 بسمتات خدا متعالی در اول زمان اكل الطعام و آخر زمان آن
 لیکن استندار بخیر اجل جمله در اول زمان اكل متفقند بلکه حکما چه
 که حال ایشان مومن است متاهر خدا است در همه افعال و حال
 اگر چه بزبان دینی نمانند اسم خدا جاری نشود و این معنوست
الحديث الثالث حديث محمد بن ابي سلمة حدثنا عبد الله
 بن الصليح يفتح الصاد والياء المشددة والحاء المهملة هما
 البصري ثنا عبد الاعلى عن معمر بن عوف يفتح الميم ويسكون العين

و آخره ص



المهلة ويقع الملم كما دخل عن هشام بن عروة بضم العبد
 المهلة ويسكن الراء المهلة والواو المنقوحة كلفظة
 عن أبيه ازبدر خرد وبنو عمرو وعنه عن ابن عمر بن ابي سلمة ^{سليم} ويقع
 المهلة ويقع اللام انه دخل على رسول الله صلى الله عليه
 وسلم وعند طعام آكله بسترته عمر بن عبد المنذر رضي الله تعالى
 عنه وادبر رسول خدا صلى الله عليه وسلم ووالده وشبهه ورجس رسول
 خدا صلى الله عليه وسلم در آن حال که نزد رسول عليه الصلوة والسلام
 طعامی بود فقال اذن يا بنتي برکت رسول خدا صلى الله
 وسلم که نزدیک تو ای سیرک من تصغیر برای شرفت و عطاقت
 قسم الله تعالى وکل عینک وکل عیالک بر کوبیم
 و بخورد دست راست خود و بخورد از عرضی که نزدیک است یعنی
 بخورد از پیش خود از پیش فرخنده بطریق مفهوم محال و از
 آنجا است بر قول صحیح بعضی گفته بر سبیل وجوب و دلیل ^{حرف}
 آنست که در سلم و اقولست که بدستی رسول علیه الصلوة و
 شخصی آید که دست چپ بخورد پس منع فرموده بر این

بر گفت آن شخص که قدرت دست طاقت ندارد بر آنکه بخورد
 بدست راست بر دست چپ است آن مثل شد بجهتی که بدست
 نترسند آورد تا آنگه بر همان حال مرد در دست است که شیطانی
 بدست چپ بخورد و گفته شد که در خوردن از جان که متصل
 نیست چون ضرر است بدگری که رسم طین اوست و زیادتی
الحديث الرابع حديث ابي سعيد الخدري حدثنا محمود
 بن عيلان ثنا ابو احمد الزبيري ثنا سفيان الثوري عن
 ابيه انا عن اسمعيل بن رباح يفتح الراء المهلة والباء الموحدة
 والمخا المهلة عن رباح بن عبيدة عن ابي سعيد الخدري
 قال قال رسول الله
 صلى الله عليه وسلم اذ فرغ من طعامه قال الحمد لله
 الذي اطعمتنا سقانا وجعلنا من المسلمين كما بود رسول
 خدا صلى الله عليه وسلم هنگامی که فارغ شد از خوردن طعام گفت
 الحمد لله الذي اطعمنا وجعلنا من المسلمين كما بود رسول
 و بر است خت را و کرد اینده از مسلمانان **الحديث الخامس**



حديثنا مائة رضي الله تعالى عنها حدثنا محمد بن بشير
 ثنا يحيى بن سعيد ثنا قزوين بن زيد ثنا عن خالد بن
 معدان بفتح اليم سكنت العين المهملة سكنان عن أبي أمامة
 بضم المخرج قال كنت ابي امامة رضي الله تعالى عنه كان رسول
 الله صلى الله عليه وسلم اذا نكفت المائدة من بين يدي
 يقول الحمد لله حمد كثير اطيبا مباركا فيه غير مودع
 بضم اليم ورفع الواو ونشد يداي للدلالة لثقتي واللكسوة
 اي حال كوني غير تارك له ومعروضته ولا مستغنى عنه
 ربحا وروي بارض علي انه خير مبتدا محمد وفاي هو ربحنا
 او علي انه مبتدا خبره محمد وفاي دينا هذا او على الملح
 وروي بالنصب على اضماع اعني والنداء اي بارينا اسمع
 حلانا ووعانا وروي بالكسر على الابدل عن الصفة في عنته
 او عن الله في الحمد لله كما هو رسول خدا صلى الله عليه وسلم كما
 ورد في شمس غوان از ميان دو دست مبارک او يعني از بين او
 بيگفت الحمد لله الافرغ يعني جنس مرخدا راست محمدني مبارک

که پاکیزه

که پاکیزه از زبان حضرت و از آن او همان که بحجاب تقدس
 اولاد و مناسبت لانه طيب الاقبل الاطيبا و محمدی که در آن
 است يعني محمدی که همیشه در روی برکت و از زبان دست بوا
 فیضان زیادتی نعمت و غیر مودع و غیر مستغنى عنه یعنی محمدی که غیر
 متروک و غیر معرض عنزه است بلکه محتاج الیه است و اما بجزه از زبان
 مراد است استحباب غیر بد عطا یس قول علیه السلام ولا تستغنى
 عصف تفسیری است ربحا ادریب و درود کار است **الحديث السادس**
 حديثنا مائة رضي الله تعالى عنها حدثنا
 ابو بكر محمد بن ابيان بفتح الهمزة والياء الموحدة القنانية
 المحففة ثنا وكيع عن هشام الاستقافي عن بدلي بضم الباء
 و بفتح الدال المهملة كجيل بن مبيعة العففي عن عبد الله
 بن عبد بن عبد عن ام كلثوم عن عائشة رضي الله تعالى
 عنها قالت كنت اتم المؤمنین عشاءه رضي الله تعالى عنها كان
 النبي صلى الله عليه وسلم ياكل الطعام في ستة من اثنا
 عشر يومين صلى الله عليه وسلم في يوم واحد و ثمنه و يعني ما شرب

الله استوا سي نخه



از صاحب خود رضی الله تعالی عنہم و فی بعض النسخ یأکل طعاما یا
 یخا اعرابی فاکله بلفظین بر آید اعرابی بس خوردن طعام
 بدو لقمه و فی بعض النسخ لقمین و المال واحد فقال رسول الله
 صلی الله علیه وسلم لیس فی بعض النسخ لقمنا
 بر کنت رسول خدا صلی الله علیه وسلم که اگر یکتیم بسم الله بر آید
 کافی نیست همه شمار آن طعام دو قول و فاکله بلفظین اشارت
 بقدر طعام فی حدیث آنکه انقبیل **الحديث السابع** حدیث
 ابن مالک رضی الله تعالی عنه حدیثنا هناد و محمد بن غنیم
 قال ای شاد و محمود بن غنیمان حدیثنا ابو اسامة یقیم المیز
 و یقیم المیز عن ذکر ابن ابی زائدة عن سعید بن ابی بردة
 یضم الیاء الموحدة الثنائیه و سکون الراء المملة و یقیم الیاء
 المملة عن ابن ابی کثیر قال کنت ابن ابی کثیر رضی الله
 عنه قال رسول الله صلی الله علیه وسلم کما یقول رسول خدا
 صلی الله علیه وسلم ان الله لیرضی عن العبدان یأکلون الاکلة
 یضم القرة اسم اللقمة و یضمها مصدر لارة کذا فی الصحاح و فی النسخ

او بریز

او یشریب الشربة یضم علیها و یبرقع المال و یضمها که
 یدرستی الله تعالی بر آید از بنده ششود میشود از جهت خوردن
 لقمه را با از جهتی نوشیدن و شربتی بر حد کویا الله تعالی یا یعنی
 چون بنده موسی طعامی بخورد قدر لقمه یا آب یا نوش یکبار یا یکبار خورد
 بر حد شکر خدای بجا آورد حق جل جلاله لذوی راضی میشود حاصل
 آنکه جل جلاله راضی ازین برسد ازین اکل و ازین شرب
 بدانکه لفظ او در او شکر نمیشود که برای نیک راوی و کتب که برای
 تزین **باب** ماجاء فی قدح رسول الله صلی الله
 علیه وسلم ابن بابست در احادیثی که آمده است قدح رسول
 صلی الله علیه وسلم در مغرب آورده القدح الذي یشرب یعنی
 آنکه که نوشیده شود بدان و درین باب دو حدیث است
الحديث الاول حدیث ابن عمر رضی الله تعالی عنه حدیث
 الحسین بن اسود البغدادي ثنا عمر بن محمد ثنا عبد بن
 طهمان یقیم الطاء المملة و یسکون الهاء عن ثابت قال
 کنت ثبت اخرج البنا السن بن مالک قدح خشب غلیظا



مصنبا بالبيان الوحلین الاول مشددة مفتوح حذو
 الثانية محففة مجدید ورتاج جصار آورد و النیب
 بپوشیدن که بر آورد و سومی انس بن مالک رضی الله تعالی عنہ
 قبح بود من که در دست و نظیر بود و بند زد و شد با این فقال
 یا نابت هذا قبح رسول الله صلى الله عليه وسلم بر کف
 من بر مالک که اتی بابت ابن نفع رسول خدا است صلى الله
 علیه وسلم **الحديث الثاني** ایضا حدیث انس حدیثنا عبد
 الله بن عبد الرحمن شاعر و بن عاصم ثنا حماد بن سلمة
 انما حمید وثابت عن ابي قال قلت لرسول الله صلى الله
 فقد سقیت رسول الله صلى الله علیه وسلم بهذا الفتح
 الشراب كله الماء والبيد والعسل واللبن بخدای
 هر آنکه تخمین نوشا نیده بود رسول خدا را صلى الله علیه وسلم
 باین قدری جویدن شراب همه آن شراب یعنی آنچه که شما میدید
 از آنکات آب و بنید یعنی شیر و خرما و مور و کسین و شیر باد که
 در انواع شراب که در چهار چیز است لیکن مراد حصر نیست

باب ماجا فی صفة قاکه رسول الله صلى الله
 علیه وسلم ابن بابیت در احادیثی که آمده است در صفة قاکه
 رسول خدا صلى الله علیه وسلم و درین باب هیچ حدیثی است در
 هندی آورد و القاکه صیغه و در غریب آورد و القاکه تا تنگ
 ای تنگ با کله و لا تنگ می چاقه است که بخوردن آن تنم حاصل بود
 از سبب بخوبی نه نغدی چنانچه تعلم **الحديث الاول** حدیثنا عبد
 بن جعفر حدیثنا اسعید بن موسى القراوی یقع الغاء
 والزاء المعجمة وبالوا المثلثة المكسورة منسوب الى القران و
 هو اسم جید قبيلة و گفته اند که کنیت اسماعیل ابو جهم است ابو
 اسحاق و بر نفس منسوب است ثنا ابراهیم بن سعد عن ابیه
 یعنی از سعد عن عبد الله بن جعفر قال قلت لرسول الله صلى الله
 رضی الله تعالی عنہ کان النبی صلى الله علیه وسلم یأکل العشاء
 بالطیب که بود نبی صلى الله علیه وسلم که بخورد با و از ک بخوردن و درین
 اشاره است بخوردن دو قاکه بسم **الحديث الثاني** حدیث
 ام المؤمنین عاتقة رضی الله تعالی عنہا حدیثنا عبد



عن عبد الله الخزازي بضم الخاء وبالزاي المجمعين البصري
 ثنا جارية بن هشام عن سيفيان عن هشام بن عروة
 عن أبيه يعني زعزعة عن عائشة ان النبي صلى الله عليه
 وسلم كان يأكل البطيخ بالطيب يدرسه حتى يذهب صلى الله عليه وسلم
 بود كما يخورد خبز به جرباني زمراد الخبز به اجناسه نخت است
 كدر و بوزة است و بضم طيب معتدل كغيره و كذا ذكر ابن حجر
الحديث الثالث حديث انس بن مالك رضي الله تعالى
 عنه حدثنا ابو ابيهم بن يعقوب ثنا وهيب بن جريد
 بفتح الجيم وبكسر الراء المملة ثنا ابي يعقوب جريد قال كنت
 جري سمعت حميد بضم الحاء المملة وقع الميم يقول وقال
 حدثني حميد ثنا ابي سميت به انا فزق بيان سماع و محمد
 است كما رجع العبارات و في معارج ارسنج سمعت است
 بر صفا و حدثني بن اخيرا و اخبرني قال وهيب وكان صيدا
 له كفت وهيب و بدرسه كى بود او صدق و دوست مر حميدا
 عن انس بن مالك قال كنت اشرف منى صلى الله تعالى عنده است

مؤوية

رسول الله صلى الله عليه وسلم يجمع بين الخبز و الطيب بكسر
 الحاء المملة و سكن الراء المملة و كيدم رسول خدا صلى الله
 عليه وسلم بان حال كجمع مسكره وى بيان خبز و زمراد خبز به
 خبز است مراد بجمع نه است كه خبز به و خورما از يك صنف
 است خورده وى چه آن موافق ذالقه نسبت اليه مراد از جمع در معده است
 كذا ذكر مولانا مصابم الدين و بعضه گفته كه مراد از خبز كبر خورده
 است و انه است بر ظاهر ارسنج است كه با هم بخامد و منشا
 اين خورده آن خواهد بود كه خورده است با سكره شيرين خرابا ان ضم
 و فرقه سواس زد و در نها به آورده الخبز به الطبخ بالفار
الحديث الرابع حديث ام المؤمنين عائشة رضي الله
 تعالى عنها حدثنا محمد بن يحيى ثنا محمد بن عبد العزيز
 الرضائي بفتح الراء المملة و سكن الميم و بكسر اللام مستقيما
 الى الرملة و آن نام شهر است بزمن قسطنطين نزد يك سلطان
 لذاني جامع الاصول در قاموس آورده الرطل منسوب الى الرطل
 وى خمسة مواضع شهره ملبدا با شام ثنا عبيد الله بن يزيد



از غلات و تار و زیش اهل آن تابعی است شش در مذهب کوفه
 المدظل ثلث یعنی ثلث مظل صد اهل الحجاز و طران عند اهل العراق
 صدر الشریعه گفته الصانع کل سبع فیه ثانیة اطلاق ای بر خدا یا بر
 که بر ایم بنده است و در سنت و نبی است و درستی که من بنده
 تو ام و نبی تو ام و نفس خرد را خلیل است ششم و با آنکه خلیل است بود بیکه
 رفع از خلیل که آنست برست بمقام نبوت که اعلی است از مرتبه خلق
 بر پایه ادب و فواض و برستی که بر ایم خاند بود ترا برای است که
 بر خانیست که در دعا و عبادت است که خدا را عا کر و بیکه علیه الصلوة
 و السلام با آنکه وطن او بود حسب الوطن من الایمان رسا جعل به علیه
 اسما جعل لقدمه من اناس منی النبی و در زخم من الثمرات و در
 که من بخوانم ترا برای دینم یا نذ آنچه که خواند ترا بان بر ایم برای که
 در مثل مثل آنچه که دعا کرده بود از ارباب علیه السلام بیکه مثل ما دعا
 لکنه من در وقت نبوت مثل ما دعا لکنه یعنی دعا میکنم که من در وقت
 بر آنکه گفتا کن اللهم جعل المذیبة صنف ما جعلت بک من البرکة
 قاله بل یحق صفر و لیدیراه فی علیه ذلك الف کنت ابو هریرة

اسم از کتب

رضی الله عنه که بر من بخواند و بطلبید علیه الصلوة و السلام خرد بزرگ
 که در کتب که سیدیه او را پس میداد و بر آن سوره **الحديث السادس**
حديث ربيع بنت سعيون بن عقر احد ثنا محمد بن حميد
 الرازي ثنا ابراهيم المختار عن محمد بن اسحق عن ابي عبد الله
 بن محمد بن عمار بن ياسر عن الربيع بالاء المهمله المصغرة
 وبالباء الموحدة المنقحة وبالياء المشددة القنانية المشددة
 المكسورة وبالعين المهمله بنت معوية بن عيسى بن فضال العبدي
 المهمله وبالواو المكسورة المشددة وبالذال المعجمة بن عصفاء
 بفتح العين المهمله ويسكون القاء بالهجرة المدودة قالت
 كفت رسول الله عنهما بعضي معا ذاب عصفاء وهو جمعها بقنا
 من رطب وعليه اجر جمع جرم وكاد لجمع دلو من قنار عنب
 بضم اذاب ويسكون الغين المعجمتين جمع لان تحت صغار الریش
 اول ما يطلع كذا زستاد مرا معناه ثم من بطون از خردنا و زو بالواو آن
 طش با و رنگ خرد و تازه که بود خندا و نه مویهای خرد و ککان
 النبي صلى الله عليه وسلم حيا القنار و بود نبی صلى الله عليه وسلم



که دست مبارک او بوی پرست از بر او وزیور با کفت با
 یعنی پری دست دی طلبی السلام از طلا با
 ماجا فی صفة شرب رسول الله صلی الله علیه وسلم
 با من در بیان جاری که آمده است در صفة شرب رسول
 صلی الله علیه وسلم در مذبح آورده شراب نامست هر چه جز
 که باشد و درین باب حدیث است **الحدیث الاول**
 حدیث امام المومنین عاصمه رضی الله تعالی عنها حدیث
 ابن ابی عمیر ثنا سفیان عن معمر بن الزهری عن عمرو بن
 عاصمه قالت کفتم ام المومنین عایشه رضی الله تعالی
 کان احب الشراب الی رسول الله صلی الله علیه وسلم
 الحلو البارد که بود و سترین و بهترین شربها نزد رسول خدا
 صلی الله علیه وسلم آب شیرین و سرد است که مراد از حلو بارد
 آن باشد که نمزج و مخلوط بعمل بود با آنی که در آن خرما یا میوه
 باشد **الحدیث الثاني** حدیث ابن عباس رضی الله
 عنها حدیثنا احمد بن منیع اثبا علی بن زید عن عمر بن ابی

که دست مبارک او بوی پرست با و زنگ قانتیه به پس آدم او را
 یعنی آدم نزد نبی صلی الله علیه وسلم بان طین و عنده حلیمه یکس
 لها المله او فتحها و بسکت اللحم و بالیاء المتناهة العنا
 المصححة و زستانی آورده علیه یقیم لها المله و کسر اللحم و سید
 الباء وان زیدت لها کفتمی المصیفة قد قدمت علیه من
 الجوزین و هو اسم بیده و حال آنکه بود نزد وی زیوری که بر سنی
 که آمده و رسید و بود پیش وی از خراج و عنان بحرین فلایده
 منها فاعطانیة پس ساخت دست مبارک را از آن زیور
 پس او را دست مبارک خویش **الحدیث السابع** ایضا حدیث
 بیع بنت معنی حدیثنا علی بن حجر انا شریک عن عبد الله
 بن محمد بن عقیل عن الربیع بنت معویذ بن عقیل قالت کفتم
 ربیع البنت النبی صلی الله علیه وسلم بقناع من رطب و
 اجر و عقب که آدم نبی صلی الله علیه وسلم بطبقی از خرما نزد او بوی
 خوردند او نه موی زرد فاعطانی ملا کفتم حلیمه مع حلیمه
 نذی و ثری و کفتم ذقیما شک را و دست پر او را قدر آنکه

که بخورد دست



آبی حرمه بفتح الطاء و سکون الراء و المهملتین و بفتح الیم
 و اللام و بالتاء المتناه الفوقانیة کدر حجة عن ابن عباس
 قال گفت ابن عباس رضی الله تعالی عنهما دخلت مع رسول
 صلی الله علیه و سلم انا و خالد بن الولید علی میوه کدره
 با رسول خدا صلی الله علیه و سلم من خالد بن ولید بر میوه یعنی نرود
 میوه که از زواج مطهرات و امهات مومنین بود رضی الله
 تعالی عنهن آدم در دخول علی بن خالد بن الولید با هم
 عالم صلی الله علیه و سلم نرود میوه رضی الله تعالی عنهما اشارت
 با یکدیگر و محرم دی بودند که هر دو خواهرزاده ام المومنین
 بودند و تنایبانا من لبن پس آمد ام المومنین میوه یعنی
 الله تعالی عنهما اما وندی از شیر یعنی آورد ام المومنین
 آوردی که در آن شیر بود فشرب رسول الله صلی الله
 علیه و سلم و انا علی عیبه و خالد علی شما له پس اشارت
 رسول خدا صلی الله علیه و سلم در آن حال که من بهلوی است و بود
 و خالد بهلوی جیب و صلی الله علیه و سلم فقال لها الشریة لك

پس گفت

پس گفت صلی الله علیه و سلم هر که شسته بر من مرزا است یعنی
 از تو جانب است منی و آنکه بیان بود اولی و اقدم است لهذا
 گفت سید عالم الامین قال الامین فان شئت انزلت بها
 خالد و برین تطیب خاطر خالد است پس اگر خواهی این بار و خنجر
 کنی نیز است خالد پس این بار و خنجر کن و این تو بخاری
 تا فتح کردی پس خورده من آنکه از تو بزرگتر است فقلت ما
 گفت لا و ن علی سوزن احد این بیان عذرا است در علم
 این بار پس گفتیم که اختیار کنیم پس خورده تو احدی برود
 خود یعنی بدیگری نمی دهم بلکه خودی است ثم قال رسول
 الله صلی الله علیه و سلم من اطعم الله طعاما فلیتک برکت
 رسول خدا صلی الله علیه و سلم الکریم و مجرانه او را الله لعالمی پس
 گوید در حال اکل اللهم بارک لنا فیہ و اطعمنا خیرا منه
 ای بار خدایا برکت و افزونی کن ای درین طعام و بد ما را طعام
 بهتر ازین و من سقاها الله لیتا فلیتک و کسی که سیر الکریم
 الله تعالی او را بشیرس گوید اللهم بارک لنا فیہ و تدا منة



كثرت ابي يسي رضي الله تعالى عنه ومعينه بنت الحارث زوج
النبي صلى الله عليه وسلم كرموه رضي الله عنها وخرت حارث
زوجي رضي الله عليه وسلم هي خالة خالد بن الوليد وخالة
ابن عباس وخالة يزيد بن الاصم ان ميمونة خالة خالد بن الوليد
وخالة ابن عباس وخالة يزيد بن الاصم واختلف الناس في
رواية هذا الحديث عن علي بن زيد بن جدعان بضم
الجيم وسكون اللام المهملة وبالعين المهملة واختلفت كلمة
مردم رواية در روايت ابن جديت كه نه كور است در سنادي فزوي
بعضهم عن علي بن زيد عن عمر بن ابي حرملة تفصيل اختلاف است بس
روايت كروه است بعض مردم سچمن يعني علي بن زيد عن عمر آه
ودوي شعبة عن علي بن زيد ورويت كروه شعبة كذا نقا
عن عمر بن حرملة والصحيح عمر بن ابي حرملة بكفت شعبة
عن عمر بن حرملة وكنت عن عمر بن ابي حرملة و حال انك صحيح است
يعني بدون واو باب **ساجا في شرب رسول الله**
صلى الله عليه وسلم ابن است در حارثي كه وارد است در ان

كثرت

كثرت انا سيدك رسول خدا صلى الله عليه وسلم در تاج جهنم آورده
الشراب بالكرات الثلث اي في اشين والشراب اشين
وكفته است ابو عبيد كه شرب نفع شين بمصدر است وكفت ابو علي
كه نفع شين مع شرب است چنانچه شرب و صحب كثرين
يعني مشرب چنانچه طمن يعني مطون بضم شين بمصدر و در او اينا
اخبر است و در ابن اب نه حديث **الهدية الاولى** حديث
ابن عباس رضي الله تعالى عنهما حدثنا احمد بن منيع ثنا
بضم الحاء نفع الشين المعجزة كجيل اينا عاظم الحوى ومغفرة
عن الشيعي عن ابن عباس ان النبي صلى الله عليه وسلم تير
من زمزم وهو قائم انكته النبي صلى الله عليه وسلم انا سيدك بود از
آب زمزم كه اسم چاهي است معروف در حرم ارام در ان حال
النبي صلى الله عليه وسلم استاده بود و در انسته شد كه نبي از شرب
در حال قيام نبي تحريمي نسيست يكه نزيه است كفته انه بعض مخفيين
از باب شين حديث كه رسول صلى الله عليه وسلم انكته در حال نفودي
اناسيدي و از سيدك در حال قيام نبي حكرودي و بدرستي كه بجاله قيام



يكيات میده بودی لا یشین احدكم قائما فمضى النبي وشرب
 فليلتق در نایج آورده الاستقامت استین یعنی تی کردن شیخ
 این گفته که ابن عباس بن عباس است که نبی صلی علیه
 وسلم از شرب کماله قیام بر سبیل نریزه است نیز سبیل تحريم و امر
 بطرفین رجوعیت بلکه بطرفین احتیاط نیز است السلام ما
 دلیل است بر جواز و بعضی علماء گفته که این حدیث ابن عباس نایج
 نبی است و بعضی گفته که نبی نایج اخیره است و این نبی است
 بر علم نایج و بعضی علماء گفته که شرب قاعا از رسول صلی علیه وسلم
 بحکمته عازر بودی لهذا اکثر علماء گفته اند که لا ینعی ان یشراب قائما
الحدیث الثانی حدیث عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده
 حدیث ثقیف بن سعید ثنا محمد بن جعفر بن سعید
 المعلم عن عمرو بن شعیب بن محمد بن عبد الله بن عمرو
 بن العاص رضي الله تعالى عنهم عن ابیه از پدر خود نبی
 عن جده از جد پدر او قال گفت جدوی را یت رسول الله
 صلی علیه وسلم یشراب قائما و قاعا که دیدم رسول

صلی علیه وسلم در آن حال که می نشست میدی بجای قیام و بجای قعود
 یعنی دیدم که مره بجای قیام نشست میده و دیدم که اکثر علماء قعود الخ
الثالث حدیث ابن عباس رضي الله تعالى عنهما حدیثنا
 علی بن حجر ثنا ابن المبارک عن عاصم الاحول عن السعوی
 عن ابن عباس قال گفت ابن عباس رضي الله تعالى عنهما
 سقیبتا النبوی صلی علیه وسلم من مد زعمه نشز
 و هو قائم که آب و ادم نبی صلی علیه وسلم از آب جاری
 بر آتش میده در آن حال استقامت بود صلی علیه وسلم بدانکه حدیث
 اول و این حدیث مردیست از ابن عباس رضي الله تعالى عنهما
 لیکن اول غلطت و این حدیث دیگر ابن عباس را قی رسول خدا
 بودی صلی علیه وسلم **الحدیث الرابع** حدیث النزال بن
 سیرة حدیث ابو کربیب محمد بن الولید و محمد بن طریف
 بالطا و بالرا المملتین الکی فی قالوا گفته اند محمد بن علی
 و محمد بن طریف ابنا بن الفضیل عن الاعمش بالعبین الممثلة
 عن عبد الملك بن المیسرة بالیا المثناة الغنایة و بالی



وبالاهل المملتين كدر حجة عن التنازل بالنون والذات المعجزة
 كضراب بن سير بن بفتح السين المملة ويسكن الباء الموحدة
 التثنية وبالواو المملة المتوحدة كطلحة قال كنت زال
 بن برة ابي علي رضي الله عنه بكن من ماء وهو في الرحمة
 بفتح الراء المملة ويسكن الحاء المملة وبفتحها وهو الحسن
 كذا في المغرب وحمية المسجد القليل ساحته بيني سانه
 وكنت انه كتر يك ما احسن ت در مذهب آورده الرحيم ان
 رحمة المسجد فراغ ناي وكنت مطري كه رحمة است از آنچه
 ساخته مي شود بر در ناي بعض مساجد در ويها مي در ستا ناي
 از دره كافي براي ناره شواله في القاموس الرحمة بالخراب ككلمة
 مراد از رحمة ايها وكما نيت بوظ مسجده كونه كه در ان مي
 ووعظ مي گفت كذا في المغرب كه آمده شد على النبي نزل على
 رضي الله عنه آورده است كوزة از آب در ان حال كشته بود
 در دهگان اينها مي كونه فالحذ منه كفا بركت رضي عنه
 انان كوزة از آب كفاي فغسل يديه من شست دو دست

غدا

خود را و مفضل و گرفت از كوز شني آب بر مضمضه كرده
 واستشق واستنشق كرده ومسح وجهه و ذراعيه
 و داسه ومسح كرده و خود را و هر دو ساق دست خود
 و سر خود با آنكه در نوال ومسح الت است بر آنكه وجه و ذراع
 شسته بود پس مراد بوضوء وضوء لغو بريت و در بعض روايات
 صحيمه و نعمت كه شسته بود ثم شرب وهو قائم بر شانه
 از آب فاضل كه در كوزه مانده بود در ان حال كه استاده بودي
 بشخ ارج كفته كه شايه على رضي الله عنه هر دو بار شسته بود
 پس شيد اين يكام مراد باین وضوء وضوء است كه بجهت تمجيد بود
 و تمجيد بوضوء با بقا وضوء اول شسته موكه است چنانچه رسول
 خدا فرمود من نوضا على ظهر كنياب الله له عشر درجات
 پس مراد بر مسح و جرد اعين غسل خفيف است ثم قال هذا
 وضوء من لم يجدت بر كفت اين وضوء و نظافت كفاي است
 كطهارت او بجهت حدت نبوده و وضوء بوي مفضل نشاء هكذا
 نابت رسول الله صلى الله عليه وسلم فعل سبعين مرة



رسول خدا را صلی الله علیه وسلم که کرده بود و منقوش و تطییف سجد
از هزار مرد بست که گفت حاضر بودم نزد علی رضی الله تعالی
که خواند نماز ظهر بن شست بقیصای حاجات مردم در رجه کوفه
تا آنکه در آمد وقت نماز عصر پس آورده شد نزد وی کوزه از آ
بس گرفت کفی ازان مسح کرد بر روی و بر دوزخ و هر دو
نمود **الحديث الخامس** حدیث انس بن مالک رضی الله تعالی
عنه حدثننا قتیبة بن سعید و یوسف بن حماد قالا
كفنت نبيه و یوسف رضی الله عنهما شاعبا لوارث بن سعید
عن ابی عاصم عن انس بن مالك ان النبي صلی الله علیه وسلم
كان ینفث فی الاثاء ثلثا اذا شرب و یقول هل من
واذوی برستی که بنی صلی الله علیه وسلم بود که دم میگریختی در آوند
سه بار چون من شامیدی آب را بنی قریه اولامی شامیدی
بس آوند را از دهن من برآورد و بر سباحتی و دم میگریختی پس از منی شامیدی
و از دهن من مبارک نمود و در میگریختی و منی بر میخطا با سه سوم
و کرده است که نفس در عین آن آوند کتله از دهن دور سازد که

نفس

نفس در چون آوند آب یا غیره به بدیه نیز درین با آنچه که خورد
یا نیز که استعمال سواک یا با آنکه نفس صمود میکند تا معده بوسکت
رسول خدا صلی الله علیه وسلم که نفس ثمت در شرب آب است
از روی هر روز و از روی اروا یعنی در کوه کردن آب و در سیراب
ساختن حاصل آنکه گواید نیز است و قانع نمیشود با غسل و کمتر
در نماز در برودت معده و ضعف حساب و فی الهیة یقال
الطعام و امرانی اذا لم یقتل علی المعدة و انما غنما غلبا و فی التاج
المرکبوا یریدون طعام کسی لا تقول امرانی الطعام و لکن امرانی
الحديث السابع حدیث ابن عباس رضی الله تعالی عنهما
حدثننا علی بن خنسم بقیع الحار الجعری و یسکون الشب
الجعده و یفتح الالملة شاعسی بن یونس عن رسد
کبر الالملة و یسکون الشب الجعری و یکسر الالملة
و یسکون الیاء الشفاء العنقانیة و یسکون الیسکون
بن کسب کجیل عن ابیة از بد و غوی یعنی از کرب عن ابی
عباس ان النبي صلی الله علیه وسلم كان اذا شرب تفسر



مر بن برسني كنهى صلى الله عليه وسلم بود كه چون اى شاميدى
دم ميگيرنى دو بار يعنى در بعض احيان دم ميگيرنى دو بار و در بعض
اجيان بار چنانچه ائمه حديث سابقين معلوم شده حاصل است كه يك
نفس نوسيدان نوزعت **الحديث السابع** حديث كعبه
حدثنا ابن ابي عمير ثنا يحيى بن عمار بن زيد بن جابر
عن عبد الرحمن بن ابي عيسى الانصاري اخذت حسان
بن مالك قالت كوفت كعبه رضى الله عنها دخل على رسول
الله صلى الله عليه وسلم كدرامه دواردش بر من رسول
خداى صلى الله عليه وسلم ففرغ من فى فبده معلقة فاعما
بش ابيد انهم من شكلى اوزان بود و راحل است و بقت
بس برخاستم اى فيها فقطعت در انحال است و بر ستم
نهى شكلى بر بر يوم ششم شكلى را نگاه دارم و ستمى را
كه در بين نماز كن اويوى بر سيمه ارا تا كه غير او از اسل كن و تبديل
كرد و تكلمدم بجهت كعبه و طلب بوى **الحديث الثامن**
حدثنا ابن بن مالك رضى الله تعالى عنه حدثنا محمد

بن ابي

بن ابي ابي عبد الرحمن بن مهدي تناهذ بن يعقوب العيني
المعلمه ويسكنون الزا. المعجزة و ابراء المعلمه الفتوحه بن ثابت
الانصاري عن تمامه بن عبد الله بالنار المشائفة القوم
قال كفت ثامة كان انس بن مالك يتنفس في الانا
تلثا كه بود انس رضى الله تعالى عنه كه دم ميگيرت و را و نه
بمقام شرب بار بطريقى كه ذكر شد و زعم انس ان النبي
صلى الله عليه وسلم يتنفس في الانا تلثا و كفت انس
برسني بنى صلى الله عليه وسلم بود كه نفس ميگيرد و را و نه حين شرب
سه بار كه در آنم نفس او است بار زعم است لهذا زعم كفت
و حال انكران بن عباس و است كه دو بار نفس ميگيرد و عليه
الصلوة والسلام و ضعف الرضا **الحديث التاسع**
يض حدثنا انس بن مالك حدثنا عبد الله بن عبد
الرحمن بن ابي عاصم عن ابن جرم بلجيم و الحار المعلمه
كه جيل عن عبد الكريم عن البوار بن زيد بن ابيد انس
مالك الخضر في الحار و انصار المعجزة بن و الاله المعلمه



بضم سین غزبیت که ساخته می آمد از زاک و آن نمی است
 که میجوته می سازد بشک و او را با ریک کوفته پز کرده با
 نمیزکنند دروغ کلخیری هر سب همی سیدنا نظرف خجسته و سبی
 سیکه ارد و بعد آن بنک سادیده پنجمه می سازد و آنست
 سیده و فرض سیکه و آنند لیده دوروز سیکه ارد پس در ریسمان
 میسازند و هر چند کینه سیکه و خوشبوی می شود بود در رسول
 صلی الله علیه و سلم که بیان خویش را خوشبوی سباحت **الحديث**
الثاني حدیث انس بن مالک رضی الله تعالی عنه حدیث
 محمد بن بشار بن عثمان بن را و بن کیسان ثنا عند
 الرحمن بن مرادی ثنا عروة بن ثابت عن قنانه بن عبد
 قال قلت لثمة كان من بني مالك لا يد الطيب بود اس
 بن لک که باز نیکو دایمه بدی می خوشبوی تا فرستاده شادی
 شود با ملت سنت در کزمن کان و قال انس ان النبي صلی الله
 علیه و سلم كان لا يد الطيب و كنت امرت انی الله تعالی
 که بدستی که نبی صلی الله علیه و سلم بود که او پس سید او می خوشبوی

در آن کسی به به بخد مت وی آن دردی **الحديث الثالث**
 حدیث ابن عمر رضی الله تعالی عنهما حدیثنا قتیبة بن
 سعید ثنا ابن ابی قریب که عمر بن عبد الله بن مسلم
 بن جندب بضم الجیم و بسکن النون و یقع الدال المله
 و بالبا الموحدة الثقاتین عن ابی بکر یعنی از سلم بن
 عن ابن عمر قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ثلث لا
 ترد کفنت حول فدا صلی الله علیه و سلم که سب پز بدیدر کرد
 شود و او ساند الدهن و اللین یکی بائش و دم روغن
 که بوی از خوشبوی نماند زیت دروغن نمیشد و دیگر شیر
 شیخ این گفته که مراد از سادیده و سب که خنجر سب عرف
 در فزراک می سوز سبت ماسل آنکه ششمالی که سب سادیده شد
 و بعضی در عطای آن نقلی نباشد و بر آنکه سب سادیده در آن
 در آن کرده شود چون کسی بطریق به به آورد **الحديث الرابع**
 حدیث ابو هريرة رضی الله تعالی عنه حدیثنا عیوب
 غیلان ثنا ابو داود الحفزی بالحاء الملهة و الف الحفق



منسوب بحقر وضع بالكوفة اسمه عمر بن سعد عن
عن الجري منسوب الى جري بضم الجيم وفتح الراء المهملة
اسمه سعيد بن باس عن ابي نصره بفتح النون ويسكون
الضاد المعجمة والباء المهملة المفتوحة عن رجل يعرض
وفي بعض النسخ الطفاوي بضم المهملة والفاء بدل رجل
عن ابي هريرة قال كنت ابو هريرة رثي الله تعالى عنه قال
رسول الله صلى الله عليه وسلم طيب الرجال ما ظهر
ريحه وخبى لونه وطيب النساء ما ظهر لونه وخبى بخره
كنت رسول خداي صلى الله عليه وسلم له خوشبوي مرد آن سب
له بوي او ظاهر بود ورنك وى مخى تا نذك كالت و بغير
وكا نور و خوشبوي زان خوشبويست كه رنك مى كند را
و بويش نهان سشل عمران خوشبويست او درده انه كه اين بويست
بران كه چون نان از خانه پروان برآيند و چون در خانه نرود
نوبه را بپشت نماند كه خواهد خورد را مطيب و خوشبويست
حد ثنا علي بن حجر اينا اسمعيل بن ابراهيم عن ابي نصره

عن الطفاوي

عن الطفاوي بضم الطاء المهملة والفاء عن ابي هريرة
عن النبي صلى الله عليه وسلم مثله بفتح هاء مدني مثل
حديث سابق در معني يعني مرد و حديث در معني محمد است
و در لفظ مختلف الحديث السادس حديث ابي عثمان النهدي
حد ثنا محمد بن خليفه وعمر بن علي قال كنت مع
خليفه وعمر بن علي ثانيا يريدان ذريع بضم الراء المعجمة بفتح
الراء المهملة والياء المشددة التثنية شجاج البصر
عن حنان بالحاء المهملة المفتوحة والفتحة على وزن
سحاب عن ابي عثمان النهدي قال كنت ابو عثمان قال
رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا اعطى احدكم الرحمان
فلا يرد بفتح الدال ويضم باءه يخرج من الجنة كنت
رسول خداي صلى الله عليه وسلم كه چون بداد و نوديكى شمارا رحمان
يعنى هر چه برويد و خوشبوي بود پس در كنه ادراك برآيد و است
بهشت و سلم كه دوست داريند است در كنه نبي كه ياد
جنت مى آيد هر چه كه از بهشت برآيد رحمت است



ابن زبیر ان ساریت

ورد آن است یا با که اهل مغرب یکبار از خاص سکنه در دست است
 و اهل عراق و شام ریخته یعنی بود و کتبش که مراد از وی چیزی
 خوشی دل باشد و این موافق است با سبقت در مسلم چنین است
 که من عرض علیه ریحان فلان در ده فانه خفیف **طیب**
طیب الريح یعنی سبکبار و خوشبو است پس در وی گفته اند
 سندی از نابین بود و وی سماع کرده این حدیث را از عمر و عمر
 و ابوموسی بن حدیث مرسله قال ابو عیسی و لا یعرف
 بصیفة المعلوم و المجهول **الحنان** غیر هذله الحدیث کتبت
 که نبی شستیم مرغان غیر آنچه در حدیث یعنی سواى آنچه حدیث
 دیگر از وی مذکور است و قال **عبد الرحمن بن ابی حاتم**
 فی کتاب الیرح و التعداد **الحنان** لاسدی من بنی اسد
 بن شریک و هو صاحب الریقین بر املهه مقصود حقیقا
 کذا ذکر ابن الجوزی فی بعض الشروح بملهه و فاء عم والد
 مسدد اسم مقول من السد ید اسم شیخ البخاری
 ابو عیسی که گفته است **عبد الرحمن بن ابی حاتم** در کتاب الیرح

تعدیل که گنا هست مستند و معتبر که **حنان** ای از پسران
 ای یک است و او با شخصی است که نام او رفیق بود برادر او
 سدد و وی عن ابی عثمان النهدی در روایت کرده است
حنان سدی از ابی عثمان سندی و وی عنه **الحجاج بن**
ابی عثمان الصواف و روایت کرده است از حنان **حجاج**
 پسر ابی عثمان صواف سمعت ابی یقول ذلك که شنیدیم
 ابان فانه که بگفت این پس سمعت ابی قول **عبد الرحمن** است
الحدیث السابع حدیث ابن بن عبد الله حدیثنا
عمر بن اسمعيل بن محالد الجیم بن سعید الهمدانی ثنا
 ابی یعقوب **المغیبل** عن بیان عن قیس بن ابی حاتم **الحنا**
المملة و الزنا المملة **المکسور** عن جریر بن عبد الله
الجیم و ابان بن الممهل بن قال کتبت جریر بن عبد الله بنی
 عنه عرضت ابی بن یدی عمر بن الخطاب که عرض و حاضر
 کرده است هم بیان دو دست عمر بن الخطاب بنی خادمان
 رسی است تقالی عثمان جریر را پیش عمر قال جریر و رواه و منی

والنیل



في ازار پس انما خفت بر پروردار خود از روش و روان
 در ازار یعنی در لنگ فقا عسر للقوم ما را بیت رجله
 پس گفت عمر بن جریر که کبیر در او خود را پس گشت عمر قوم که
 ندانستند نام صحیح مردی در صورت احسن من صورته جریر
 نیکوتر از صورت جریر الا ما بلغنا من صورة يوسف عليه
 السلام که چیزی که رسیده است ما را از صورت يوسف عليه
 السلام یعنی صورت يوسف عليه السلام از وی احسن بود بدانکه قول
 فالق جریر اگر قول جریر است پس محمول بر التفات بود و اگر قول
 قیس است پس محمول بر حکایت باشد یعنی قیس فعل جریر است
 میکند بیبارت خویش و قول و الا ما بلغنا من صورته قیس
 بر تقدیری که رویه علیست و محتمل که بر معنی ابیت بود و قول
 الا ما بلغنا من صورته منقطع است این گفته است که در حدیث
 اربع شش بارین یا است که حسن صورت را شویشوی عا
 لازم می آید **باب** ما جاء كيف كان **الاول**
صلى الله عليه وسلم درین باب حدیث **الاول**

حدیث

حدیث غامضة رضي الله تعالى عنها حدیثنا حمید
 بن مسعدة البصري يفتح الميم ويسكن السين وفتح العين
 المملتين وبالذال المهملة ثنا حميد بن اسود عن ائمة
 بن زيد عن الزهري عن عمرو عن عاتمة قالت
 كتبت ام المؤمنين عاتمة رضي الله عنها ما كان رسول الله
 صلى الله عليه وسلم يتردد سرديكم هذا ولكنه كان
 يتكلم بجملة بين فصل يحفظه من حبس الية اي كسر يك
 هذا وفي بعض النسخ كسر ح كم در تاج بهن آورد و السرد
 شك و در ضمن و زره پس سنن و كاري هو سنه كرون سنن
 نيكورالذن كينود رسول خدا صلى الله عليه وسلم كنهكام يسودي
 مانند تكلم شما که این است بوجه تبايع و انصال نبی یعنی که
 منسل بود و بعضی کلمات و حرورق بعضی تا بر سطح مشش شود
 و واضح کرد بلکه تکلم میبودی بجای ظاهر در اول مع و مفصول و متاخر
 بحدی که یاد میکردت و برابر که نشسته میبودی علیس شریفی
 در حال که متوجه می بودی سوی وی ما مسأل انک میان کلمات



وی بکلیان جردف از فضل مسجودی که اگر ششونده اراده شود
 وی کردی تو راستی برنج و شفت **الحديث الثاني** حديث
 انس بن مالك رضي الله تعالى عنه حدثنا حماد بن
 يحيى ثنا ابو قيسه سلم بن قتيبة يفتح السين الملهة وكان
 اللدم عن عبد الله بن السفيان عن غمامة عن انس بن
 مالك قال كنت انس بن مالك سئيا له فقال عمة كان
 رسول الله صلى الله عليه وسلم يعيد الكحل ثلثا الثقل
 عنه كره رسول خدا صلى الله عليه وسلم که میگردد اندک کله را سه
 یعنی یکگفت کله را سه بار خالجا در یافته آن از رسول صلی الله
 وسلم با او سطر یعنی چینه کمال است و شفت کلمه دو بار میگردد
 و سه بار میگفتی تا بگردد و بار دیگر بنی صلی الله علیه وسلم گفته شد
 که این بخول است بر آنکه چون دم بسیار می بود مجلس شریف
 و سماع همه حشام مجلس شریف بخاطر خاطر وی مشتق نمی بودی پس
 سه بار تا شغل همه کرد و قطعا یا محو است بر موضع الساس
 و شسته با و **الحديث الثاني** حديث هتدين ابى هاله الجدا



سفیان بن وکیع ثنا جمیع یضم الجیم بن عمیر بن عبدالرحمن
 العجلی کسر العین الملهة قال كنت جمع حدثني رجل من بني
 تميم من ولد ابى هاله زوج خديجة صفة لابى هاله يحيى
 اباعبد الله عن ابى هاله عن الحسن بن علي رضي الله عنهما
 له حديث كره امره روى از بنی تمیم از ولده ابی هاله آه قال كنت
 حسن بن علی رضی الله عنهما سألت خالی هتدين ابى هاله
 له سؤال كره دم خال خود را یعنی هتدين بن ابی هاله و كان صافا
 و حال آنکه کفخن بود و صاف نبی صلی الله علیه وسلم قلت صفه
 لي منطلق رسول الله صلى الله عليه وسلم كلفتم كصفه كمن مرا
 كوباسی رسول خدا صلی الله علیه وسلم قال كلفتم هتدين ابى هاله
 كان رسول الله صلى الله عليه وسلم متقاصلا الاخران
 که بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم متواصل الاخران یعنی اندوهنا
 بی در پی بودی و کامی از وی جدا نمیشد ی چه که در دنیا و اخرت
 است و عزن این عالم موصل است بر در و قدم عزن عالم
 اخری لا ان اولیاء الله لا خوف عليهم ولا هم يحزنون

كما قال الله تعالى ان الله لا يجيب العجيبين فليصحا قليلا
وليسوا كثيرا اكثر تبسم وى اذا لفت قلوب بودى نازر دور
وزجت برانكه نواصل انزو بهامى رسول خدا صلى الله عليه وسلم
بسبب بادست تفكر واستغراق در نمود جلالت كبريا و عظمت
خدا جل وعلا بودى كه فكر ابن حجر دامم الفکر همیشه تفكر بودى
ليست له راحة نبود مراد ابراهيم راسخى يكونه رحمت كبريا
كه رحمت بفرغ خاطر منفرغ است و او دامم الفكرى بودى مستغنى
بامور صلحت و خير خلاصه طوى يلا السكت لا يتكلم الا بغير حاجة
و بود طيل السكوت يبنى خاموشى در انداختى بقدر درازى فكر
سنانى نطق و تكلم است و تكلم نبيشدى بهروض حاجه كه خدا
تعالى ويرا عا سم بودى از انكه نطق و تكلم بهوا كند و ما نطق عن
الهووى ان هو الا وصى بوجى يفتح الكلام و يختمه باسم الله
انما كلام و تختم ان بياهم خدائى محل شانه ميكرد يبنى در اقا
كلام بسم الله ميكفتى و در آخر الحمد و غير آن بر طبق و آخر
و غيرهم ان الحمد رب العالمين و در بعض نسخ و اتمت

بفتح الكلام و كثره باسنادا قدر مع شدى كبريا بن العجيبين
العدل المعلمه و هر طرف الفهم يسر و ج كلام و تختم ان با طرف
و جوب و دامن با ختى يبنى نام دهن شريف بودت تكلم
استعمال سكر بودى و بهر شوق و جوب نام بگفتى چنانچه
طريقه كمالان مردان و مواضعان است و با و نى تحريك غيب
كتمانى نمودى مانند قاصران و زمان تشكيلان حاصل انكه سخن
روشن و واضح و مبرانه ميكردى و نرفيق و دست سپه سخن
زمان و يتكلم بجموع الكلم و تكلم ميشدى بكلمات جامع
سنانى كثره يعنى كلام ممتد و سنانى كثره كلامه و فضل لا
فصوله و لا تقصير كلام بلسلام بين و غير شمس بودى
يعنى بعض كلام او متصل بودى بعضى كبريا بجه كلام غيره در يك كلام
نيا و نى بود بر قدر حاجت و نه بقدر در او اتمى تصور و ما يحتاج اليه
يعنى كلام روى مطابق احتياج و هم او فرموده بودى چنانچه در
نصحا و نياست ليسن بالحيا فى من الحضا يعنى ترك الصلوة
والبس نود تارك بپوششى و ايمان بگدا يا جانب و اثار ب



بگویم بیکدیگر می گفتم که ای خداوند تعالی بی نشان و مقارسلناک
 الا رحمة للعالمین که ای خداوند تعالی بی نشان و مقارسلناک
 الخاتم و الطبع یعنی بنودی و بدست است و طبع و بدست و
 خلق و الهین بفتح الهم على نة فعل من من لم یعم
 حق وضعف و بنو حنجره و ضعیف بلکه با نوار و قار و جلالت
 منور بودی و از غلظت و مهابت وی ملوک و جبار و ذلیل و خوار
 میشدی و بسیار شایسته و بیلوا ایشان در رعد و لرزه می آمد
 یعظم النعمه وان رفقت من التعظیم بزرگی بسیار و نمیشد
 و باطنه را اگر چه خیر و نسیب بودی یعنی هیچ نسبت حق
 محقر و صغیر نمی شودی بلکه بزرگی بدستی که ای ذم منهنما شنیا
 در آن حال که بدست نیکروی هیچ شی از نعمت آنچه که از کمال
 شود عظمت نعم همه صنوف نعم را معظم میشدستی غیر آنکه لم یکن
 ینیم ذوقا و لا یندحده بفتح الذک و بفتح القات یعنی المذوق
 چنانکه بنودی که ذم کند چنانکه می شنیدی از کلمات و سرودها
 و نشانی که هیچ کردی آنها را که بدست نشان شکر آن است

و مع شان اهل شکر و حرص بدانکه قول از غیر آنکه بجهت دفع تویم
 که بدست از قول لایذم منهنما شنیا یعنی از نسی ذم تویم شنیا
 که درج میگردی پس دفع کرد که درج میگردی و در ذم شیخ ابن
 گفته که در غیر آنکه بدست چنانچه بدستی من تریش و لا تقضیه
 الدنیا من الاغصان و نه در خشم می آوردی او را و لا مکانها
 و نه چیزی که بود برای دنیا یعنی در غضب نمی آوردی علیه الصلوة و السلام
 هیچ امری از امور دنیا بجهت عدم سیالات و اعتماد او بر دنیا و مالها
 و مخفی است آنکه در غلظت و لا مکانها همانا بر این شرح مناقشه
 است پس معنی چنین باشد گفت و کیف لا تقضیه الدنیا و ما کان خلق
 لها و جلوه در خشم او را علیه السلام دنیا یعنی امور دنیایی که دنیا مخلوق
 و از غلبه هوا نفس و استیلاست سلطان بر قلب ناشی و حال آنکه
 مخلوق شده بود بجهت تمنع بدات و شهوات دنیا بلکه بهدای
 کلمات و ارشاد و غایبان تکلیف در عمل الاله تبار و دره من اولاد
 لم تمنح الدنیا من العدم فاذا تعدی الحق لم یقیم لغضبه حق
 بر کسی بود که همیشه حق درستی را است تا او بدست بمقابل غضب



در روی علیه السلام هیچ بشی حتی بلیصه که فی التاج الانصار و او
 تا آنکه در او همیشه و در مقام برای من میگردی یعنی چون احب می
 هستی میگردی ختم میگردی و بقا و ختم وی احدی در دست
 تا آنکه منم میباشی برای حق و مرا ورا اعانه و حمایه میگردی که
 وی بزودی مگر بر سطحی و باطل فاقامت می قدرت تراستی بس
 نقد نه بلحق علی الباطل قید مغه فاذا هزاهن و ابن
 میانند است در زوره غضب و مقام نصرت و حمایت حق لا یغضب
 لنفسه و لا یقتصر لها ختم میگردی که نفس خود و نذ او بستیدی
 و نه انعام میگردی برانی است خود که حظی و شوهنی از حظ نفس و او
 در روی علیه السلام طلاق بنودی بلکه مخلوط و اغراض او منحصر برای
 خدای بس طلاله بودی خذ العفوق و امر با تعریف و اعراض
 عن الطیلهین اذا اشار اشار بکفه کلهما چون اشارت
 میگردی سوی شالی انسان و غیر آن اشارت بکف تمام میگردی
 نه بعضی کشتن و نشان دادن و دیگر آن است انش الضمیر لان الکف
 موت سماعی و اذا تعجب قلبها و چون تعجب شدی از چیزی

نفس
 تعجب
 تعجب
 تعجب

میگردانی

میگردانی کف و بطن وی بلند می ساختی چنانچه است و تعجب
 است و اذا حدثت انصل هیما و ضرب بر احوال الحق
 بطن ایها و لیسری و چون تکلم میگردی و سخن میگذری مثل
 و بواسطه حدیث از کتف یعنی سخن وی معانر میبودی و حرکت
 بر فاعل انصل نمیزند بود که عامه است حدیث که منوم است
 از حدیث مانند اعدوا له و از سبب تقوی و میزوری و میسرانی
 کتف است مبارک خود بطن مبارک ترا کتف دست است خود
 چنانچه عادت مردم است که کتف کتف از تکلم دست در است
 حرکت می آید و بطن ترا کتف است چپ را با آن میزند بر آنکه قول
 و ضرب بر احوال الهمین مسین حرکت که معانر و فصل حدیث
 میبودی میسراند و فصل مساحت کف ایها بطن ایها هم خویش
 و حکمت درین است که در نزدیک ضرب اغنا برت آن
 حدیث است و اذا غضب اعرض و استباح ای و حدیث
 فی الاعراض و بلغ کذا فی الفاق و چون بر احوال خشمناک میشدی
 اعراض میگردی از روی و از آنچه غضب افشای آن میکند و غنوبت

فاعض
 اعراض
 اعراض



وظاهره و باطن است لا لقوله تعالى خذ العفو وامر بالعرف
 واعرض عن الجاهلین و در اعراض و عفو و عیبها بانه میگوید
 وذا فرج غض طرفه بفتح الطاء و سكن الراء المثلثین
 و در تاج بهی آوره العوض فرود خوا یا بندن چشم در مهربان آورد
 الطرف چشم و چون شوقست میبندی چشم را فرود خوا یا بندی
 می شکستی یعنی فرود بگردی و درین اشارت است با کفر نایب تا بنی
 ذرت بذات شریف رسول صلی الله علیه و سلم ایضا در حدیث
 ففعله التبعیم بضم الهمیم معظم الشیء کما ان یرک خذوه أو یسم یوی
 و از تریسم بگذرد شکردی و فی بعض النسخ یفتقر عن بین الجلب
 الغمام و در تاج بهی آوره لا فرار بالغا و التبا المنة التفتا
 و بالراء المثلثین و در آن سه کردن و در قاموس افرضتک
 نضحک است تا در بعضی نسخ چنین است یفتره یعنی غلبه بر شمش
 و کما تم تریسم در آن رکب و مانند و از در لدر سپیدی و در
 بر و کلام تریسم **باب** ما جاء فی فضل رسول
 الله صلی الله علیه و سلم و درین باب حدیث است حدیث

حدیث

حدیث جابر بن سمرق رضی الله تعالی عنه حد ثنا أحمد
 بن متیع ثنا عباد بن العوام بالواو للسند وة المفتوحة
 ان الحجاج رهو ابن رطات بالهترة المفتوحة عن سماک
 بن حرب عن جابر بن سمرق قال کفتم سمرة جابر بن سمرق بنی
 له تعان عنته کان فی ساق رسول الله صلی الله علیه
 وسلم و فی بعض النسخ فی ساق رسول الله صلی الله علیه و سلم
 خموشه بضم الخاء المعجمة ای و قد قلیله بالتکبیر للتقلیل
 له بود بر دو ساق رسول خدا صلی الله علیه و سلم و انک نمی بینی در
 بنودی و فصل این نزد اهل نیا و زمین است و کان لا یضحک
 الا تبسما و بود که نمی خندید بی که تریسم فکتت فانظرت الیه
 قلت لکحل العینین و لیسن لکحل الروایة برفع الهم علی ان
 خیر مستبدا یخذ و قالی هو اسود اجنات عینیه و فی
 اعلام الفل لکحل سواد یعول الحفن در مهربان آورد و الا کحل
 و الا شیء کلا سبیه بک چشم و فی الموزج کل و عین کلا اسود
 خلقة کما هنا کحلت و فی النهاية فی صفته صلی الله علیه



عليه وسلم في عينيه كحل الكحل بفحمتين سودا في جفنا
العين خلقة والرجل الكحل وكحل في الصحاح يقال عرف
الأكحل ورجل الكحل بن الكحل وهو الذي يعلو جفون عينيه
سواد مثل الكحل من غير الكحل بودم كمن نظر بكبردم بودي
رسول صلى الله عليه وسلم كتم الكحل العينين يعني بكحلها
وعلا لا يكون الكحل يعني دريا مني نظر كمان مبردم كحل الكحل است
بسبب ظهور سيباني فليل ودر حقيقة الكحل بودي بسبب انبات الكحل
باعتبار انبار ودر هشت ونفي باعتبار حقيقت از بن معلوم كمنود
وتم سيباني نيكوز هشت از انكدر حقيقت باث زر الكحل هر جن
جل وعلابوي ادره افضل واعلى بود وبعض كفته كفاظر سيباني كحل
جشم هشت باث يعني سره ودر چشم كشيد و حال انكدر الكحل ان
بودي بكحل الكحل بودي حله وضاقة **الحديث الثاني** حديث عبد
الله بن الحارث حدثنا فديبة بن سعيد ثنا ابن ابي بصيرة
بفتح اللام وكبير الهما ويسكن اليا المشاة القنانية
وبالعين المهمل المفتوحة عن **عبيد الله بن المغيرة** عن **عبيد**

بن الحارث

بن الحارث بن جبر يفتح اليم وسكن الزاء المعجمة بعد
منة كس وفي بعض النسخ عن **عبيد الله** قال كفت بمبار
بن الحارث يعني الله تعالى ع ما رايت احدا اكثر تبسما
من رسول **الله صلى الله عليه وسلم** كمنيدم بسبح اجدا
بسيار از روي تبسم از رسول خدا صلى الله عليه وسلم يعني تبسم روي كثر
بودي از تبسمك بخلاف مبردم **الحديث الثالث** ايضا
حديث عبد الله بن الحارث حدثنا احمد بن خالد
للجلال البخاري المعجم ابو حفص البغدادي ثنا يحيى بن
ابن السليمان بفتح السين المعلة والياء المشاة القنانية
وبالحاء المهمل مشر يال السليمان اسم قرية كذا في القنا
ثنا ليث بن سعد عن زيد بن ابي جليل بن عبد **الله**
بن الحارث قال الهاتني الصحابي للبع علي بن يقطين
الله تعالى عنه قال كفت **عبيد الله بن الحارث** ما كان
ضحك رسول **الله صلى الله عليه وسلم** الا تبسما كمنود
خدايد روي قول خدا صلى الله عليه وسلم كمنيدم بسبح اجدا
بسيار از روي تبسم از رسول خدا صلى الله عليه وسلم يعني تبسم روي كثر
بودي از تبسمك بخلاف مبردم **الحديث الثالث** ايضا

قال



با کبر و جود و ملا حظت به خطاب نشود فیقال اعطوه مکات کلیه
 عملها حسنة پس گفته شود ملا که را و خطاب می آید از جناب
 المغفرة که عطا کند و با سید و پیرا بجای هر کما و معزیر که کرده است
 آنرا نیکوین را بجهت توبه بفرستد با بجهت کثرت طاعت وی بآید
 آن که خدا بصل جلاله بوسی عالم هست و در قول عملها حسنة
 اشارت است بآنکه بجز سید ما خود نشود و بعضی گفته که کتب است که
 مراد از این صفات هر چهار نوب باشد که فعل عمل آنها کرده
 زیرا که ترمذ نوب سید است که مغفرت سکندر و بجهت اعراض از
 فعل چنانچه در دست از این حسن رضی الله عنهما وان سم
 بجز ترمذ بجهت آنها از تعالی عند حسن ترمذ کما تلمذ لمریث فیقول
 پس میگوید ترمذ ان فی نوب ما راها ههنا که برستی که مرا
 گمانان نیز گشت که نمی تمام آنها را اینجا قال ابو ذر فلقد
 رايت رسول الله صلى الله عليه وسلم فحول حتى بدت
 تواجد بالذين والجم والذالك المعجز جمع ناجذ وهي
 الاسنان التي تبدأ وعند الضحك والاشهر لها اتفق^{ستان}

والمراد

والمراد الاوله كفت ابو ذر رضی الله تعالی عنہ پس قسم خدا
 که مرا ایند برستی که دیدم رسول خدا را صلی الله علیه و سلم که خندید
 بجای که ظاهر است و دندانهای سید که وی که در وقت خند کردن
 ظاهر میشود بدانکه خندک رسول صلی الله علیه و سلم است
 بودی که آنرا از گمانان مغفرت یافت بودی پس از کبر جوی
 و چون لطف خدا نازل بر روی حیثین ظاهر خواهد شد بر اقرار
 لیا جرات خواهد نمود و نخواهد گفت که این لی ذوق یا ما ان
 ههنا یظع عطا حسنة بمقابل آن که خبر الحدیث الحقا
حدیث جریر بن عبد الله ثنا احمد بن منیع ثنا معاوی
بن عمرو ثنا ابدان بن القاء البصری و بالذالك المعجزه عن بلیك
بالباء الموحدة و بالباء المشددة العتاقه عن قیس
بن ابي حاتم بالحاء المعجمة عن جریر بن عبد الله قال
لفت جریر رضی الله تعالی عنہ ما حجبني رسول الله صلى
الله عليه وسلم منذ اسلمت ولا رأيت الا ضحك
 وفي بعض النسخ الا يتسم که منع نکرد مراد رسول خدا صلی



عليه وسلم از صحبت شریف خود در خلوت خاص که در آن این
اصحاب بودی از آنکه که مسلمان شده بودم و نه بدتر از آن
حال که در حال خندان شادمان و بسم که آن میشد حاصل آنکه
نفسه می بینان الطمانینه و صیبت است بر رسول صلی الله علیه و سلم
الحديث السادس ايضا حديث جبر بن ثناء احمد بن منيع
ثنا معاوية بن عمرو بن ثناء ابي عبد الله عن ابي خالد
عن قيس بن جبر قال ما سمعت رسول الله صلى الله
عليه وسلم ولا رأيت من ذاك اسلمت الا بسم الله ثم
انحدرت **الحديث السابع** حديث عبد الله بن مسعود
حدثنا هناد بن السري ثنا ابو معاوية عن الاعمش عن
ابراهيم عن عبيدة بن يعقوب العين الملمة وكسر الياء اللام
وسكون الياء المشددة المقنانية السملاني بفتح السين
الملمة وسكون اللام ويقال يفتحها وبالنون منسوب
الى سلمان وهو اسم قبيلة آروده انما كبر جبريل وورش
از وفات سرور عالم باسلام شرفش بود عن عبد الله بن مسعود

قال كفت عبد الله بن مسعود رضي الله تعالى عنه قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم اني لا اعرض في اخراهل النار خروجا
منصوب على الصدادية او على الحالية فانه يدرك على نوع
من الخروج فاقى الخلف المشق على العجز وفي بعض النسخ من
النار كفت رسول خدا صلی الله علیه و سلم که بدستی که من بر آید
میدانم آفرینش را که می بر آید از آتش یعنی آنکه بر سر
از آتش و وزخ می بر آید میدانم و بر آید از آتش منزه است
منصوب على المصدر ای مفعول مطلق من غیر لفظه
او على الحال ای زلفه در آن معنی آورده زحف فی المشی ایا
يقال زحف الرجل اذا سحبه على راسه ای غزبه و صغره و زحف
البيد اذا قام من الاعياء و زحف الصبي قبل ان يمشي ان مزب
که می بر آید از آتش و وزخ بر آید فی زحف یعنی غزاه بر آید باین
حال که غزوه و صغف یعنی آتش منزه می بر آید کرده و منزه است
من آتش بر آید بود و يقال له المطلق فا دخل الجنة كقوله
وخطاب می آید بر او را از جناب است که زمان مشرف است



پس در ای در بهشت قاتل گشت رسول صلی الله علیه و آله
 لبخل پس برود تا آنکه در آید بهشت فی حد الناس قد
 المنازل پس خواهد یافت مردم را در این بهشت در هر حال
 که بدستی که گرفته اند منزه است خود را در حقیقت و آرام کردن
 در آن فین جمع پس میگردد در بهشت فیقول یارب قد
 اخذ الناس المنازل پس برود گفت که ای پروردگار من
 گرفته اند مردم منزله ای خود را بهشت و جای نمی یابم که سکونت
 نمودم در آن فیقال له انک کول الزمان الذي کنت فیہ فیقول
 نعم پس گفته می شود و خطاب خواهد آمد مر او را از جناب رب
 العزت که ایایا بدستی آنگاه که بودی در آن زمان در دنیا
 یعنی دنیا پس کردی زمانی که هستی در آن اکنون زمانی که در آن
 بودی دنیا در حقیقت که چون پریشانی با کنان پس دیگری در آن
 مسکن نمی آید پس گوید آری چنین است بلکه ای سگنه ای
 بسیار است و فرحت و رحمت شما بخلاف دنیا که جای
 است و محنت پس فیقال له تمنی پس گفته می شود مر او را از جناب

می آید

می آید از حضرت رب بگویم که تمنی و آرزو کن از آنچه خواهش کنی
 قال کنت نبی علیه السلام فیتمنی که پس آرزو خواهد کرد و فیقال
 له فان للذي تمنیت و عشره اضعاف الدنيا
 پس گفته می شود مر او را که محنت مرزا است آنچه آرزو کردی ما برده
 مانند ای دنیا قاتل گشت رسول خدا صلی الله علیه و آله فیقول
 التحزبی وانت الملک پس خواهد گفت آرزو که ایاهم
 است هزار و خیزد می کنی من در حال آنکه تو بادش و بادش
 هستی و خیزد ملک الملوک منی زبید یا آنکه خیزد مر او را
 ملک الملوک منی معایده است که در این است خضوع و قنوت
 است از وی که نفس خود را دور می پسندد از آنکه عمل چنین انعام
 بود قال کنت عبدا عبدین مسعود رضی الله تعالی عنهما فلقد
 رأیت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ضحك حتی بدت
 فواجده که پس بخندای که هر آینه دیدم رسول خدا را صلی الله علیه
 و آله که خندید بدستی که دندان مبارک وی آشکارا شد و این
 از تعجب بود و علیه السلام از غلبه رحمت و از عظم مرتبه جل و علا



علی بن فضال نواضع زردی و حرمته و سمعت کتبی الحديث الثالث
 حديث علي بن ربيعة رضي الله تعالى عنه حدثنا قبيصة
 بن سعيد ثنا ابن الاوصم عن ابي اسحق عن علي بن ربيعة
 ابن فضال الوالي قال كنت على بن ربيعة رضي الله تعالى
 عنه في مكة فقلت لعلي بن ربيعة اني بداية ليركبها
 كما حشرتم نزل علي رضي الله عنه في مالكة آوره شد
 مركب تا سوار شود بروي ضلما وضع رجليه في الركاب
 قال بسم الله بن مركب هنادي خود را در ركاب گفت ثم
 قلما استوى على ظهرها قال الحمد لله بن مركب انشئت
 و آرام گرفت بر پشت مركب كنت الحمد لله اي على
 النعمة العظيمة وهي تيسير البداية و تفرغها للركوب ثم
 قال سبحان الذي جعل لنا هذا و ما كنا له مقربين
 و اتانا الى ربنا المتقليون بن كنت سبحان الذي خلقنا هذا
 الاخره باك و بن عيسى انك منجس است براي اين كوي
 و حال انكه نبوديم قادر و توانا بر انكه سخن سازيم او را و بستی

برای جمع گفته ایم سوی پروردگار خود ما تم قال الحمد لله ثنا
 بنه گفت الحمد لله بار و الله اكبر ثلاثا سبحانك اني ظلمت
 فغفرت لي فانه لا يغفر الذنوب الا انت و كنت اكب
 سمع بار و خواند تسبیح تکوینم صحیح بنه فرزند بنه علی بن ربيعة
 ففكك بس كنت على بن ربيعة رضي الله عنه و اني بوض السجدة على
 فقلت على صفة الحكمك اني شيت به که فقال ان قبل الثقات بود
 ان الحكم سوی شيت من اي شي صححك يا امير المؤمنين که
 ان جرب خندي ای سلا مرمان قال كنت على
 لرم الله وجهه را آیت رسول الله صلی الله علیه و سلم صنع
 كما صنعت تم صححك فقلت من اي شي صحكت يا رسول
 الله که دیدم رسول سو خدا را صلی الله علیه و سلم که کرد و بنه
 من کردم بعد از آن خست که در بس گفت که ای رسول خدا از چه خست
 قال كنت عليه السلام ان ريدك ليعيب من عبيد اذا قال
 ليعافرك فذوقني يعلم انه لا يغفر الذنوب الا حد غيري
 له برستی که پروردگار تو مرا بنه شکفته و خست و میشود آرد



خود چون میگوید که رب اغفر لی ذنوبی در آن جا که سید اندازان
در تحقیق نبی آمدند و آن را با سحر کبیر من **الحديث التاسع**
حدیث عامر بن سعد رضی الله تعالی عنه حدیث شامحمد
بن بشار شامحمد بن عبد الله الانصاری ثنا ابن عون
احمد عبد الله عن محمد بن محمد لاسود الزهری عن عامر
بن سعد قال قال سعد کف مر که گفت سعد بن ابی وقاص
لقد رأیت النبی صلی الله علیه وسلم ضحك یوم الخندق
حق بدت تو ایچدا که بخدا بر اینه برستی که دریم نمیرانی
علیه وسلم که خنده در روز جنگ خندق بجدی که شکار شد
و بدان مبارک وی قال گفت عامر قلت کیف که گفتم سعد
که چگونه بود یعنی از چه سبب بود خنده او علیه الصلوة و السلام
قال قلت سعد کان رجلا معه ترس ضم الثاء المشاة
الفی قانیة وكان سعد راعیا الرقی اعلمت رشاة
که قول سعد بود پس محمول است بر التقات از تکلم سخی غیبی
و مقتضی ظاهر گفت بود که برود موی که با وی سیری بود بود

سعد اندازنده

سعد اندازنده نیز یعنی بود تیر انداز و کان بقول کذا و کذا البتة
یعنی حیثه بالعین المعجز من العظیم و بود آرزو که میگفت
جنات و جنین یعنی میگفت چیزی که بخواب عالی همه عالم و با صواب
وی لائق و مناسب بودی در آن حال که پس پوشید پستان خود بر
پس قول و بطنی حال است از ضمیر قائل بقول فتوح لم سعد
بسم پس کشید برای زدن می سعد تیری از بزدان ابن زبیر کلام
پس برین التفات است از تکلم بعبث و مقتضی ظاهر کلام است
که نرسد علی صغیرا المشکلم میگفت کذا ذکر الشیخ ابن حجر
فلما وقع راسه رماه پس مرگاه برداشت آرزو در خود را انداخت
سعد تیرا سوزی و قلم بخطی هذامته یعنی جبهته مضارع
معروف من الخطا فی النهاية الخطا یخطی ان اسلک سبیل
الخطا عمدا و سهوا پس متفکر در این اما متقن از سعد ازان برود
یعنی زبیرش فی او پس برین کلام مضارع مجزوم است و انقلاب
و شال بر جمله ای تقلید و الیاء للتعدیه و فی بعض المنع
فشال بالقاء و کردید واقفا و ویر نهشت بای خود را یعنی برشش



فروگشت و پایش بیدش **فصحاك النبي صلى الله عليه وسلم**
 پس خندید رسول خدا صلی الله علیه و سلم از گشتن سعد مراد او
 از غزابت رسیدن آن بامردی عدو این اسلام از زوجه و مهر
 با پنج مزریش بر نقل وی از اطمینانش که فو ذل امر ضلالت
 از گشت صورتش و بیله شدن با می و و از نفسش وی
 حتی بدت نوا جفا میدی که هر یک باشد دندان ضو خاک
 مبارک وی علیه صلوة والسلام قلت من ای نبی فصحاك
 گفتم سعد را که از چه چیز خندید رسول خدا صلی الله علیه و سلم قال
 من فعله بالرجل گفتم سعد که خندید رسول خدا صلی الله علیه و سلم از غز
 یر انداختن من با زدن از سوس شدن وی و بعضی گفته است
 که سبب خندیدن رسول صلی الله علیه و سلم ظهور قدرت غروب
 و بخت عید باشد که انقضای سیر جوی نفع کرد و بخت
 سازخ افتاد با غایت غروب **باب ۹** - ملجا فی صفة
 مزاج رسول الله صلی الله علیه و سلم المزاج والمزاج
 با کسی بزمی کردن و المزاج کبر الهمم مصدر یا زید پس معنی مزاج

چنانچه

چنانچه قال یعنی متا تله و فیهما مصدر مزاج و آن عبارتست
 از مزاج طباخیه که موجب ایذا و غفارت نبود و درین باب
 شش حدیث است **الحدیث الاول** حدیث انس
 بن مالک رضی الله عنه حدثننا محمد بن عیلات
 ثنا ابواسامة عن شریک عن عاصم الاحول عن
 انس بن مالک رضی الله عنه قال قلت لانس بن
 رضی الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم قال له يا اذ
 الاذنین کی پرستی نبی صلی الله علیه و سلم گفت مرا این یا
 که ای صاحب دو گوش قال ابو عبیدی گفت ابو عبیدی
 قال محمد گفت محمد و مذکور قال ابواسامة یعنی بخار خه
 که گفت ابواسامة که مراد میدارد رسول خدا صلی الله علیه و سلم
 از عبارت یا اذ الاذنین که بخار خه و میاست میگردد
 باشد یعنی تعبیر رسول خدا صلی الله علیه و سلم یا اذ الاذنین پس
 میاست و ملاطفت پس مزاج بود ازین جنبه که مذکور شد
 بنامی که عموم می خورد این را که نیست مراد از مزاج مذکور شد



و نسبت مراد از آنست که دو کس محتمل که متصور دارند
 اشارت بود بوضع آنست که هر چه سماع میکردی نگاه میداشتی
 و آنچه بگوئی او را سبیدی منقاد او میشدی و مقتضای آنست
 سبزی و این حسن اوصاف عبادم است اول که در خصلت جفا
 بر من استماع بکند آنگاه در ساحت ملاحظت درین قول
الحديث الثاني افتاحه بشان بن مالك رضي الله
 تعالى عنه حدثنا هناد وفي بعض النسخ هناد بن السمر
 ثنا وكيع عن شعيب عن ابي السليح بمشانتين في قافية
 و ثمانية و الجاء المهمله كصبار عن ابن عمر بن مالك رضي
الله تعالى عنه قال قلت لابي بن مالك ان كان النبي
 صلى الله عليه وسلم محففة من المقلدة ليجا الطاهق
 يقول لاخ واصيد ابا عبدنا فاعل النعمير تصعبت
 و ابن ابي عمير سبت مشايتك و منقار من سنج که بدستی
 که بود سالی الله علیه و سلم که سر آینه محاطت و اخلاص و ملاحظت
 میکردی را یعنی بن و با بابل است من معنی سجدی که گفت من را در

اغیار

اینانی من که خرد بود یا با ابا عمیر نسبت حال غیر قال ابو عبید
 وقفه هذا لحدثان النبي صلى الله عليه وسلم كان
 يمانح كنت ابو عبید کی آنچه معلوم میشود ازین حدیث است
 که بدستی که بنی صلی الله علیه و سلم بود که نماز می کردی کیستی که
 که شرف می شد بدست شرف ملازمت وی پس کار خود جابر است
 و درین اشارت است با آنکه مصنف قادر بود بر بیان و احکام
 فخره از کتاب و سنت و فیه انه کفی غلاما صغیرا فقا
 له یا ابا عمیر و درین حدیث است که بدستی رسول صلی الله
 علیه و سلم کهنیت خواند پس خرد را یعنی گفت مراد را یا ابا عمیر و حال
 آنکه درین حدیث است بلا حظه معنی اصنافی که صغیر را پدر عمر خواند
 بکن کتبه در کتب و در اصل نسبت که منصرف از آن بگویم و لفظ
 است نه معنی اصنافی ماصلا آنکه درین حدیث اشارت است
 با آنکه کتبه از جمله کتب نیست و این فخره اخیر نسبت است
 و فیه انه لا باس ان يعطى الصبي الطير ليلعب به و درین
 حدیث اشارت است با آنکه با کتبه نسبت درین که او را شرف را

شبکه

www.alfakr.net

مرغی با بنی کندی بوی و اما قال له النبي صلى الله عليه وسلم
يا ابا عمير ما فعل النخيرة لانه كان له نقيب في اعيان به
فات خرجت الغلام عليه فان رجه النبي صلى الله عليه
وسلم فقال يا ابا عمير ما فعل النخيرة اي ماشائه و حاله
و كنت مرادوا بنى صلى الله عليه وسلم قول يا ابا عمير ما فعل النخيرة
مكره لراي الكفة بود مراد مرغی پس بنی میگرددی آن پس مرد
و نمکین است آن پسر ز مردن بنی پس مباحثت کردی بوی
بنی صلى الله عليه وسلم برای علیه و لطف است که عادت
صغار است که بسبب فوت آنچه که با وی ملاعبه و بازی میکنند
مزن شده بد آنها عارض و طاری میشود و چون این صغیر فوة
دکما و فطنة و نوازشی بنابر آن خطاب و مذکر و در بنی ل
الله عليه وسلم يا ابا عمير ما فعل النخيرة **الحديث الثاني**
حديث ابن مسعود رضي الله عنه حدثنا احسان بن محمد
الدمدي بنظم اللالك المشرقة التاعلى بن الحسين بن تقي
ابن عبد الله بن المبارك عن اسامة بن زيد عن سعيد

بن المقري

بن المقري عن ابي هريرة قال كنت ايوما بريدة رضي الله عنه
قالوا يا رسول الله انك تداعيتنا في التاج المداعية فراح
كردن که گفته اصحاب که ای رسول خدا برستی که تو نماز
و مباحثت میکنی با ما و در گفت و گوی و این سخن کمال تو را
در زمینه و نه قال فی لا اقول لاحقا کنت رسول خدا صلی
علیه وسلم که برستی که من نمیکوم کمر حق و نماز که بر طبق قانون
شرح بود برست که تانی **الحديث الرابع** حدثنا ابن بن
مالك رضي الله تعالى عنه حدثنا قتيبة بن سعيد ثنا
خالد بن عبد الله عن حميد بن اسد بن مالك ان رجلا
استخار رسول الله صلى الله عليه وسلم في التاج الا استخار
بروشن خراسن که برستی مردی طلب کرده و خراج
از رسول خدا صلی الله علیه وسلم آنکه برود رسول خدا و او را بر این
یا بر نرس فقال فی حاملک علی ولدناقة **الحديث الخامس**
عليه وسلم که برستی که بر میدارم ترا بر یک شتر ما و فقال
يا رسول الله ما صنع بولدناقة بن كفت مرد که ای شتر



حکایت نمودند که توت برداشتن ندارد فقال رسول الله
 صلى الله عليه وسلم وهل تدل الابل الا الموق جمع تافه
 والاستقصام انكاري بر گفت رسول خدا صلى الله عليه وسلم
 که نمی باید هیچ شتر را خواه خورد بود و خواه بزرگ کرده باشد
 و مراد از د که شتر بزرگ است پس رسول صلى الله عليه وسلم
 گریه چنان گفت که لو تدبرت لم تقبل ذلك اگر تا من سب کردی
 همچنین بگفتی پس درین مسأله اشارت بارشاد و می و غیره
 که هر که بشود همچنان بر می نمودم خلاف مراد بودی یا هر که تکرر کند
 تا مراد بیاید و بظن هر آن سزایه نکرد **الحديث الخامس ايضا**
حدثنا ابن مالك رضى الله عنه حدثنا **عقبة بن**
بن منصور ثنا **عبد الرزاق** ثنا **معمر بن عوف** ثنا **عقبة بن**
بن مالك روى عن **ابن ابي عمير** كان **اسمه** **عقبة**
 وهو **ابن حرام** الاشمعى شهد **بدر** وكان **يهدى** الى
النبي صلى الله عليه وسلم على **صيغة** **العلم** من **الاهدا**
هذبة من **اليادية** که بدستی که مردی زابل آید بود نام

زابل بود او که میفرستاد و سوی نبی علیه السلام شکایت کرد
 می باشد در باوید از نازدنیات که مرغوب محبوب می بود
 زو مال حضرت فجعده النبي صلى الله عليه وسلم من **الجهنم**
في النجاة الغیر ساز کردن اذ ان اذ ان **يخرج** **بها** **سبحان**
 سب کردی برای وی نبی صلى الله عليه وسلم که چون بخم است زاهر باشد
 از صحبت شریف خضوش و مراد است بوضن خود آن چیزی را که
 لغایت کند باهل وی و بسیار است سخن بجهت وی که میجوای از
 استغفر فقال النبي صلى الله عليه وسلم ان زاهر ابادیتنا
 و سخن حاضر بود بر گفت نبی صلى الله عليه وسلم که میجوای که زاهر بود
 من و آل من است فی الاستغفار ان قال کل حاضر اذ به بود
 آل محمد زاهر یعنی چون بخورم اسمع باوید را میباید سازد و از ترا
 زاهر میفرستند پس مستغفر میگویم از چیزی که وی از آن استغفار
 میکند یعنی از استغفار باوید و منعی میکند با او از سفر باوید و حاضران
 زاهر یعنی بسیار میگویم بجهت وی چیزی را که باین محتاج میشود از استغفار
 شکر و گفته شد که قول باوید باوید مصافحه محذوف است و الصفا



یعنی فی ای سکن فی بابتین و بعضی گفته که اطلاق با ویر برز آهرا از
 اطلاق اسم است بر حال بعضی گفته که از قبل شایسته بلوغ است
 یعنی کانه بارینا و کان رسول الله صلی الله علیه و سلم
 یحیه و بود رسول خدا صلی الله علیه و سلم که دوست بهشت را
 و کان رجلا و میا در نه زب آورد و وجه در میم روی ز
 و حال آنکه بود ز اهر روی در میم یعنی قبیح وجه و در نظر فائاه البقی
صلی الله علیه و سلم بویار هو بلیع متاعه و احضته من
 خلفه و لا یبصره فی الناح الاحضمان جزئی و رقیل گرفتن
 پس آمد و بر این صلی الله علیه و سلم در روزی درین حال که میز و ختی
 متاع خود را از پس او گرفت و او را در حصن خود یعنی نعل خود در
 او بخت و دوست مبارک خود نعل می و در حال آنکه نمی دید زاهر
 نبی را صلی الله علیه و سلم فقال من هذا اسئلنی پس گفت زاهر
 که گفبت بگذار مرا فانفتحت پس نگفبت زاهر نفی البقی
صلی الله علیه و سلم پس شناخت زاهر نبی را صلی الله علیه و سلم
 فجعل الایا لوالصق ظهره بصدك البقی صلی الله علیه و سلم

کانه

کانه صمد به حین عمر قدس نصا و نسرو و کرد در آنکه کوهایی
 آنکه در سپاه آن پشت خود را بسپارید که خیمه نبی صلی الله علیه و سلم
 سخا می که شناخت نبی را علیه الصلوة و السلام کانه تبرک
 و خیمه کالات علیه بنحو الالبی صلی الله علیه و سلم یعقوب
 من بشتری هذا لعید پس شروع و آغاز کرد نبی صلی
 علیه و سلم آنکه بگفت که گفبت که میگردانند این منده
 که بلیع وجه در که منظر است یا این منده خدار یا با اطلاق عبید
 بطریق استعاره بود فقال یا رسول الله اذ ابالالف مکتوبه
 فی جمیع النسخ البقی را بهتاکها هو فی البعض وقال اکثر
 انها تکتب بالوقت والله یجد فی کاسک اجاب و جزاه
 لشط محذوف ایان یعنی اذ الکا قال ابن حجر و بعضی گفته که
 نقیبه کلام چنین است ایان یعنی و الله اذ تحیر فی سنا عاکسا
 پس گفت زاهر که یا رسول الله اگر بفرستی مرا بخدا که می بانی مرا
 بجموع متاع کاس یعنی بجمع احدی بشرا من رهنس تین شود
 فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم لکن عند الله کنت



بکاید او قال انت عندک فقال ابن سنانک بوسه برکت
 رسول خدا صلی الله علیه وسلم که لیکن کاف نسبتی نزد خداست
 یا گفت صلی الله علیه وسلم که تو نزد خدائی مبارک و تعالی کران ما
 و همینست که مراد از اشتراست یعنی بود یعنی مقابله و استبداد
 پس این کلام چنین است که گویست که برابری میکند این بند را
 با کرام و تعظیم و گویست که بدل گیرد این بند را از من یعنی که می آید
 مرا بمانند این **الحديث السادس** حدیث الحسن البصری
 وهو ایضاً یصحی و راوی هذا الحدیث اسحق بن مالك
 علی ما فی المشکیة فارجع الیه حدیثا عبد بن حمید ثنا
 منصور بن المقدم بکسر المیم ثنا المبارک بن فضالة
 یقع القاضی الحسن قال کنت حسن بصری رضی الله تعالی عنه
 انت عجزت بضع العین للحملة الی النبی صلی الله علیه وسلم
 که آن روز زان سوئی نبی صلی الله علیه وسلم فقال یا رسول الله
 ادع الله ان یدخلنی الجنة برکت زان که ای سوا خدا
 صلی الله علیه وسلم نخواهد از خدائی تعالی که در آرد مرا بهشت فقال

برکت

برکت نبی صلی الله علیه وسلم یا ام فلان ان الجنة لا تخلها
 عجزی که ای در فلانی یعنی ای در زینب عوام که منی در این است
 زان قال قلت سبحی کونت ای پس سوا الله عز و جل
 یعنی گفته زان سوا صغیر بود و حضرت عبد المطلب فقال اخبرها
 انها لا تدخلها وهي عجزی ان الله تعالی یقول انا انما انزلنا
 انشا فی جعلهن ابقار اجربا ان یا برکت رسول خدا صلی
 علیه وسلم که خیر کند آن زان را که برستی کنی در این کوزیه
 در آن حال که بر است بگویی در آید بحالت جوانی که خدا تعالی
 بگوید انا انشا منی انشا الایه برستی که اخلفت میکنم زان را
 خلقت کردنی یعنی بویست میکنم این را بویست کردن میگویم
 زان را ایگار یعنی هرگاه که ازواج با ایشان می آیند و نزدیکی میکنند
 بگویی ایند که زایب و از زایب خواهد بود یعنی حجب و عایش
 شوهر میگردد نسیم در مهربان در دهه العویب جمع عویب زان
 دوست و در سن برابر یعنی سالی ای سوا الله خواهد بود
 در این آیه نیز درین سن **باب** در اجزای صفة



كلام رسول الله صلى عليه وسلم في الشعر من بيت
بشرناست الحديث الاول حديث عائشة رضي
الله تعالى عنها حدثنا علي بن حجرنا شريك عن القدا
بكر اليم وبسكنه القاف بن فرج عن ابيه يعني ابا ربيع
عن عائشة رضي الله تعالى عنها قالت كفت ام المؤمنين
رضي الله عنها وفي بعض النسخ قال قيل لها دهره احسن يعني كفت
شريحه كفتش رعا شرا هل كان لبي صلى الله عليه
وسلم يمثل النبي من الشعر في الفاسوس الشعر نعل على
القول الشعر في الوزن والقافية وان كل علم شعرا من شعري
او رك وعلم هت جبا جبره كويت شري يمكن اطلاقه وركلا
منظوم فالكسب المحمدي شرا من وزن قافية كما ايا بودني صلى
عليه وسلم كتمثل رستمك شريش از شعر عن كلام موزون
ذمعي فالت كان يفتل شعره ان رولا حة اي نيسك
وسئل عن عبيد بن ابي ربيعة في الفاسوس مثل انشدتها ثم اخبر
ثم اخبر كفت ام المؤمنين عائشة رضي الله عنها ك بود صلى الله عليه وسلم

كتمثل

كتمثل رستمك وسئل عن عبيد بن ابي ربيعة
خزني ومخزاني ويمثل بقوله وفي بعض النسخ ويمثل بقوله
بلاعة وهذه النسخة اول ما ظهر من الاول رستمك يسوي
شاعر يعني يقول قيس بن مزيقوله وياتيك بالاختيار من
لم تر قد من التزويد اي عطا والازاد وسكنتي وياتيك ال
ودور واتي وفتحت فالت كان ينقل الحديث اليه الشعر الازاد
تمثل مرة مبيت طرقة فيجعل آخذه اوله فيقول ياتيك من لم تر
بالاختيار فقال ابو بكر ليس هكذا يا رسول الله يعني قيس بن مزيق
يتمثل كتمته فقال صلى الله عليه وسلم ما انا شاعر بس يقول ياتيك
بالاختيار خالي زنت جبره كويت رسول صلى الله عليه وسلم نظم شع
تغيره اوس مراد يقول في ويمثل بقوله يقول آهت كتمثل كتمتي
باور وجره شعري بي ترتيب واوله بن مصرع اين هت كتمتي
لك الياوم كانت جابلها رة ووسعت كدبه ورمي سار ذرا
روزنا جبري ك بودي از ان حاله غافل وبي آه ووسعت ترا باخبار
كسي عطا كرمي ويرانوشه يعني اخباره شمسكار امي شود ويزيد



آرا بخیر کسی که عطا کردی و بر او مشرب منی اخبارت همه آشکارا می شود
 و بزیمه بی خنای آن که تو مشرب منی اخبارت و حاصل آنکه خبرها
 خواهد رسید بنوعی رسول صلی الله علیه و آله می آید
الحديث الثاني حدثني ابي هريرة رضي الله تعالى عنه حدثنا
 محمد بن بشارنا عبد الرحمن بن مهدي ثنا سفيان الثوري
 عن عبد الملك بن عميرنا ابو سلمة عن ابي هريرة قال قلت
 ابو هريرة رضي الله عنه قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان
 اصدق كلمة اى قطعت من الكلام قالها الشاعر كلمة لبس
 بفتح اللام وكسر الباء وهو ابن ربيعة الصحابي رضي الله عنه كسبت ابي
 بفتح العين وكسر القاف ورويت لم حين كنت كرا ان اشعر
 كناية بخلت به العرب كلمة لبس كقوله رسول خدا صلي الله عليه و آله
 كسبتى كسرتين كلامى كقوله است ورا شاعري كلام لبس
 ورويت كرا ان هديت بيت قالته الشاعر شعر الاكل عني
 ما خلا الله يا طلال و آخر بيت است وكل نعيم لا محال لنا
 لكن منصرف غير نرف زيانك كرسيد وانا و اكا باشك

هر شی جز خدای عزوجل باطل است یعنی آنکه جمیع ماسوی ذات است
 فانیست پس چون گفتیم و عدم خواست کرد و لوساخته یا یعنی آنکه
 فانیست از ابد با اعتبار ذات که وجود ممکنات منقطع از
 ذات ایشان نیست بلکه از عطا یا ای المیسرت و لذا اصولیه رحیم
 سیکونید که سوسی عزوجل است بذات و حق بقیرا آنکه باطل است
 یعنی فانیست بطلاق دنیا که سوسی عزوجل از موجودات فانیست
 بطریق دنیا و رزق اگر چه فانی کردند یا آنکه بود باطل همه وجود هر
 ماسوی الله بیان و عدم است بخلاف ذات خدا و صفات
 وی که وجود آنها و حسب و غیر نفی دنیا الهی زایل است نجابت
 نفی آخرت که باقیست بی دنیا و کلام لبس و صداقت از سخنان
 برای آن بود که موافق است بحدیث قرین کلام یعنی کل شیئی ناکه
 الا وجهه و کل من علیها فان و یعنی وجهه و یک فی الجلال و الا کرام
 و کادامیه بن ابی الصلیب ابن ربیع بن عوف الثقفی
 ان یسلم معظف علی ان صدق کلمه فیکون مقول القول و کففت
 بی صلی الله علیه و آله در شان امیه بن ابی الصلیب از کادالی آفره



عنه

و در میت که امیر بن ابی الصلاب سلام بیارده آورده اند که وی
در زمان جاهلیت مغرب بودی و درین دارشدهی و ادراک
اسلام کردی و درین اسلام نیافتی تا ستمانه شیخ و مشرب او
فریب اسلام بودی که از وی مرویست که میگفت شناخته
ام که که برستی محمد را رسول خداست صلی الله علیه و سلم لیکن
با وی بیعت نسکیم زیرا که میادیم از زمان نبوت که کبریم
ایش را که بقره گفته ام به سیری از پسران عبدمناف و بود
در اشعار خود که با تحقیق ما مد تو حید و غیر امور از امور شریف
و خواص در بجز معانی و لهذا استنها و سکر فی علیه السلام شریفی
الحديث الثالث حدیث جندب بن سفیان الجلی
حدیثنا محمد بن المنقی ثنا محمد بن جعفر ثنا شعبه عن
عن اسود بن قیس عن جندب بن جهم الجهمی و سکوت
الغوث و فتح الدال المهملة اوضحها و ابیاء الموحدين
سفیان بن ایلی بنسویب الی جمل کفرس و هو اهم موضع قال
کنت جندب منی اذ عتة اصاب حجر اصبع رسول الله

ص

عنه

صلی الله علیه و سلم که رسید به بود سکی با کشتان مبارک
خدا صلی الله علیه و سلم در غزوه احد قد میت بفتح الدال و کسر
الیم من یاب علم من الدعی بن یحیی الودی کشت انکشت
مبارک تعالی بر کفت نبی صلی الله علیه و سلم هل انت الا صبع
دمیت و فی سبیل الله ما لقیته که نیستی که الملتی که برون
آورده شد و آنچه طای شده و بان در راه خدا در صفا
برین حجت کن و غلبین مشو که هر مصیبتی که بر او می آید میرسد
موجب اجر عظیم و در جبهه نبوت پس استغنام استغنام کجاست
و خطاب بصیغه کنونش بر سبیل استغنا است با حقیقت
با بر بجزه صلی الله علیه و سلم که از ذکر این خبر ما موصوله در محل نیست
نار یا ابتدا فی سبیل الله خبر دی و عامه موصول مجذوف است
و شاید که ما ناید بود یعنی طای شده هیچ شیئی در راه خدا بقالی
پس نسبت حقارت کرد با آنچه که رسید بود با کشت مبارک
و شمای زویا مصیبت است در راه حق شیخ ابن حجر گفته که ما
موصوله ما ناید ای علم من فی سبیل الله شمایل فی غیر نبوتی



ان مثل ذلك ان وقع لك يكون في سبيل الله وهذا انما
 يأتي على القول بان كان قبل الهجرة وكفرت به كما سئل
 است ودر حديث سوا البيت شهره ان حديثه لا لا سكنة
 برا كنه صلى الله عليه وسلم شاعر بودي وحال كنه كلام محمد صادق است
 با كنه شاعر بودي كما قال الله تعالى وما علمنا ان للشعر
 وما يتبع له وما انت بشاعر حماد بن بسمة وجماد
 اول كنه ان قول رسول خدا صلى الله عليه وسلم على است الابه
 آه از باب رجز است و شوق است جابجه بخش كنه ناني كنه
 نيكو خبر كنه كنه سبيل عزت بيني ابد و ويا سبيل بهر كنه
 سبيل بودي كنه شاعر است كنه قصه شعر در در بر طاعت و رن و ن
 و شاعر كنه از باب است كنه سبيل كنه كلام اتفاقا و شاعر
 ثنا ابن عمر ثنا سفيان بن عيينة بضم العين المهمله والياء
 اولها اضيق حذو ثمانية ساكنة واليونون المفقو حذو عن
 الاسود بن قيس عن جندب بن عبد الله بن الجعفي
 حذو ثمانية حذو ثمانية عن روي الحديث الرابع حذو ثمانية

بن عازب رضي الله عنه ثنا محمد بن بشار ثنا يحيى
 بن سعيد بن قروح بفتح الفاء ويضم الراء المهمله المشددة
 ولما المجبة القمي ثنا سفيان بن عازب عن
 البراء بن عازب بفتح الباء الموحدة وبالراء المهمله والياء
 المهمله وبالراء المهمله المكسورة قال كنه بن عازب
 رضي الله عنه قال له رجل فررتم عن رسول الله صلى الله
 عليه وسلم بايا عمان بضم العين المهمله وبفتح اليم وبالراء
 المهمله المفقو حذو كنه بن عازب كنه مرورا
 بن عازب مروى فررتم الى اخره كنه ايا كنه بودي بضم الراء
 رسول خدا صلى الله عليه وسلم در غزوة حنين وحاصل شاعر
 بيان رسول خدا بيان عدو شاعر ابي ابا عماره فقال لا بفتح
 الاء كنه كنه كنه بودي بضم الراء كنه كنه كنه
 والله ما وى رسول الله صلى الله عليه وسلم بعد كنه
 ذكر كنه بودي رسول خدا صلى الله عليه وسلم از حذو كنه كنه
 و كنه لان بن اصحاب كنه ارا و كنه بودي بضم الراء و كنه

ابن عمر
 بن عازب



گفته است که در این کتاب تمامه عالی و بی عاقت و بجزیه مستغالی و سنگت
 و بر بدل نبوسش موطن و بر اثبات نفس کریمه بی برهه و اوت
 خود با جمیع کجوتة ستمه از خود است کرد و یکی در کسر معان
 الناس بفتح السین والراء الممهللتین و يجوز تسکین الراء
 علی وزن عطشان جمع سیر علی ما فی القاموس در معنی
 آورده است ان سیر الهم فی القاموس سرعان الناس
 محرکه اولم المستقیمون الی الامر فی شرح الحنفی السرعان
 بفتح السین والهم، او اول الناس الذین یستارون الی
 النقی و یقبلون علیه بسرعة و يجوز تسکین الراء که بفتح
 می آید سیرش و انبال می کنند بر غده و لکن بر وی کرده اند بود
 اول مردم از اعداد و روضه الاحباب آورده اول که فرمود
 خیل خالده و لید بود بواسطه آنکه اکثر صلاح شدت و جامعیتی که
 از کفار تریش که مراد آن شک بود و آنها که فریب العبد بود
 بزبان طاعت از مسلمانان در دلهای ایشان مرضی ماتی بود
 و اسلام ممکن گشته است ایشان که بخشد تلفت هم هوادق بالنیل

در نایع

در نایع همه آورده التلقی بنواستن و پیش آن الموازی
 طاقه رمایه لایحظ اسمهم ای استقبلتم و علمتیم هم ای
 در مذهب آورده النیل نیز والنیل جمع و سبب که بخین نش
 آن بود که پیش ایشان قوم هوادق بودند که خط نمیشد تراشید
 و رسول الله صلی الله علیه و سلم علی بغلته و ابوسفیان
 بن الحارث بن عبدالمطلب اخذ لجامها یکسر للدم
 کتبات و فی روایه یکاها و رسول الله صلی الله علیه
 و سلم انا النبی لکن اب بالرفع و بالنصب و رسول
 انا ابن عبدالمطلب بالرفع و بالنصب در زبان که رسول
 خدا صلی الله علیه و سلم سوار بودی بر استر سفید کدانی الصبیحین
 و ابن استر سفید آن استر سفیدی بود که فرود پیش سرور عالم
 فرستاده بودند آن استر سفیدی که متوسل با دوشاه اسکندریه
 فرستاده و ابرغیان بن عازر استر عبدالمطلب گرفته بودی جام
 استر او را و رسول صلی الله علیه و سلم می گفت که من نیم کلامم در
 نیکویم در لغت یعنی مخیر نیستم از آنچه مطبق واقع نیاست من نیم



که جنس کذب صاف نیست از من پس کاذب میگویم در آنچه میگویم
و نه زخم میخورم و بقدر کینه است که ام با آنچه که اعدای او کرده کرده است
هر آبان از نصرت و حسن پیرایه المطلب ام بیفزایم که یعنی من
آن کس که عقید المطلب در زمان وی از او با خبر داده بود که از
اولاد من پسری بزرگترم خواهرش و بر اعدای او ایستاد
و از دست وی کفار هلاک خواهد شد پس او از اصفانیت صفای
عهدیت رفاهه اصفانیت افتخارت بلکه اخبار مذکور است با اعدای
آن که بر بحری نبوت و ملازم می ماند و فراتر خواهد کرد و درست
که این اصفانیت بر سپهر افتخار بود که در حرب فخر و استوارین
قبیل است قول علی رضی الله عنه اعدا الذی یمتی اخی هیدنه
پیش از این حرکت که نسبت به عقید المطلب برای آن کرد که
عبدالله در حیره پور خویش جوان فوت شد بود در شهر نیش
شهر پور نیانفته بود که شهره او ظاهر شد و رسید قریش
و اهل مکه بود آورده اند که چون رسید عالم صلی الله علیه و سلم از
نیش که فارغ شد و اکثر اهل مکه اسلام آوردند و در انقیاد

و طاعت او در آن مذکور و قبیله هوازن و تقیف و انبیا بن آدم
کردن کشتن و مبارزه بودند پس اشرف ابن ابوقبیله مکه بجمع
گفتند که محمد با جماعتی جنگ کرده که در علم جنگ مهارت
نداشتند نیازان برایشان نمالیدند گفتند که انبیا بن آدم
جنگ ناکند پس پیش از آن که تمامی از وی بفرود و ظهور
دارا بمقابل وی بایستد و امیر هوازن مالک بن نویر
نصری و پشواوی تقیف کتانه عبید با سیل نفسی بن مویز
با جمعی در وی بودی چنین کردند که معاصی بیاوردی
مذکور میان مکه سه شایان روز است که قبیل جون خضر جماع
و اتفاق آن در قبیله بسمع شرف صلی الله علیه و سلم افتاد پس
روز شنبه ششم ماه شوال سوی ایشان از مکه برآمدند
مزار از مسلمانان ده هزار از مدینه متوجه و در هزار از مکه
کرد که مسلمان شدند و بودند و مشاهد کس از مشرکان در رسول
صلی الله علیه و سلم صدره بالآلات و ادوات آن از صفوات
امیه که از ایشان بود استعمار کرده و لشکر کفار چهار هزار کس



بود و در وقت که امیرالمؤمنین ابو بکر صدیق رضی الله تعالی عنه
 بعد از اطلاع بر قتل شکر و عثمان ملاحظه گشت که اسلام با پیغمبر صلی
 علیه و سلم گفت که امروزه از قتل شکر و عثمان مغلوب شویم
 شد و بروایتی قابل این است بود حضرت بنی نضیر
 که موجب عجب است و حق تعالی محبت با منی نیست و ایند نیز
 اول حال لشکر اسلام رسیده تا معلوم کند که فوج و نصرت کثیره
 عدد نیست بلکه از نزد خداست لکن جمله خواهش که بسیار بود و خوا
 و آید که بر می آمد نصر کم الله فی من اطن کثیره و یوم چنین اذ
 اعجبتم کفرکم فلم تعن عنکم شیئا مشیرا بمعنی است فاضی ما
 الدین صلی علیه و سلم که پیغمبر صلی علیه و سلم بعد ملاحظه گشت که شکر
 خویش گفت ان تغلبنا لیوم من قلة و ظن غالب است
 که این هوس است زیرا که مناسب و لائق شان آنحضرت
 که کثیره لشکر موجب شود و بروایتی قابل این قول مسلمانان بود
 القصد چون لشکر ظفر از نزدیک وادی چنین رسیده مالک
 بن عوف بر مسلمانان سبقت گرفته لشکر خود را شبان شب

بودی

بودی چنین در آورده و اینست از ابر جنگ تخریب من و کف
 کین که بگیرد و چون لشکر محمد پیدا شود و یکبار جمله کنید و پیغمبر صلی
 علیه و سلم وقت نعبه لشکر خود ساحت و الرینه در ایست
 بر دم داد و هنگام طلوع صبح بودی چنین از طرفین شکر
 و چون محل در آمدن تنگ بود یکبار زانو نشسته که از یک محل
 در آیند بضرورت فوج فوج گشته و از محال تعدد و در آمدند
 و خالد ولید با قسطنطینی سلیم مقدمه لشکر اسلام بود و سوار
 در کین گاه و مسلمانان پیروز ایشان نیز از آن جدا بودند
 یکبار از آنجا بر آمد و جمله کردند و نیز بدان نمودند اول که تراز شود
 بود بجهت آنکه اکثر سلاح برداستند و آنها که قریب العمد بودند بجا نیست
 از مسلمانان عیب ایشان گرفتند آنجا و بقیه اصحاب رسول
 خدا صلی الله علیه و سلم حکم
 نه نیکت نمودند و در آن روز رسید عالم صلی الله علیه و سلم با
 سفید سوار و بروایتی مرکب آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 دل دل بود و عیب ایشان بر گرفت و میگفت یا انصار الله و انصار



رسول که من بنده و رسول خدا ایم در وایتی انکه می فرمود ای ابن ابی سنان
 دیشان بفرار چنان مشغول بودی که هیچکس اشتغافست بیکر قتی
 نمی ایستادی جماعتی از کفار قریش را مانی که تو مسلمان بودی پس این
 صاف در کشته بود و سخنان غیر ملایم و غیر لائق می گفتند که میگفت
 که اصحاب محم جان که بخیزند که با کفار در بیابانی نمی بستند نگاه
 حضرت علیه السلام با بنیاد و چند کس نایت قدم در زبند و در
 عدد و تغییر انخاص ایشان روایات مختلفه واقع است بروایتی
 از صد کم بودند و بروایتی هشتاد و بروایتی دوازده و بروایتی ده
 در این بیچکس بود که چهار کس سه از بنی ناسم و یکی غیر ایشان هر نفسی
 و عباس و ابوسفیان بن قارث و عبد المذنب بن سعد و دشمن بودی
 حضرت مرتضی علی و عباس بودند و ابوسفیان بن قارث
 عنان استر گرفته بود و عبد المذنب بن سعد و طرف حسیبان سرور عالم
 می گفت میگردی و هر کس از اعداء که بجانب آن سرور عالم طایفه
 متوجه می گشتی تا آنکه شستی می نمودی و بروایتی حضرت صلی الله علیه و سلم
 ننشاند و این کتبت از قلمت خواهد بود با محمول است بر اینند

مال بود آن جمع شده باشند در وایتی انکه چون حضرت زید که
 اصحاب مشرف شده است سر راهی چو لایند تا علیه بر کف را گذر
 ابوسفیان بن قارث بر سر عم حضرت زمان استر اگر گرفته و عباس
 بن عبد المطلب رکاب در وایتی نکس این بود وایتی انکه عباس
 رکاب رست گرفتند و ابوسفیان رکاب پی و نمیکند پشتند که
 بجانب کفار و دشمنان رود و همه عالم میگفتی انا النبی لا کذب
 انا ابن عبد المطلب و این لیلیست بر کمال شجاعت و نهایت
 دلادری آن همه عالم صلی الله علیه و سلم که بجهان روزی بر استر
 سوار شدی که قوه عمل حواش جنگ ندارد از ترس و غیر
 چنانچه سب دارد و این تمنای جمله بر اعدا میجوستی و صفت
 و سب خود را مفضی نمیکردی و این نبود مگر از توفیق تمام و توفیق تمام
 که بخند و ندیدی ابجلال الا که ارم در شستی و یقین کردی که نصرت
 سید هر دوین حق را براد باطن عالم است از الهذا حق تعالی
 در کلام مجید بقول ثم انزل الله سکینته علی رسوله و علی
 المؤمنین و انزل جنود الم تر وها انشارة کردی بنیات و است



که از سر و عالم صلی الله علیه و سلم درین غزوه صادر شد فرمودست
 که هر عالم صلی الله علیه و سلم با عباس عم خود رضی الله عنه فرمود
 که با منی بر اصحاب من بزن بخوان ای شایز با بنی نزیج که با منم الا
 یا اصحاب سبیره یا اصحاب سوره البقره عال آنکه حضرت عباس
 آواز بغایت بلند و آهسته چون آواز او شنیدند جواب دادند
 بیک بیک و بر حوج بهرعت کردند بجانب آواز چنانکه
 شتران و بلاد خود و با و در عباس رضی الله تعالی عنه خود را
 بلازمت حضرت رسانیدند تا قریب صد گرس جمع شدند و کفایت
 در جنگ پوستند و آن حضرت فرمود که الا ان جمی الطیس
 و گویند که رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرود آمد و نترسید خاک گفت
 و بطرف دشمنان با تشدید و گفت دست الوجوه ای بیعت
 بعد آن سوار شد و هیچ هوازن نماند مگر چشمه روان و از آن
 بر شد در وایتی آنکه سوار بود در از امیرالمؤمنین علی و روایتی از عباس
 رضی الله تعالی عنهما شستی مشک بریز جلید و بجانب کفار انداخت
 و فرمود الفرح هو ادب محمد و روایتی آنکه گفت اللهم انجینی

حضرت ابوبکر
 در دفع ابدا و علوا

ملوعدن

ما و عدت می رود ای آنکه فرمود اللهم انشد و عدت که
 یعنی لعنتم ان یظهر و او روایتی آنکه ابن عازمه اللهم لك
 الحمد و الیک المشکاة و انت المسعان و حق تعالی در کتبه
 بحمد ازین می جزاوه و مکان میت از زمینت و لیکن الله
 رحیمی منقوست که چون صد گرس پیش رسول صلی الله علیه و سلم
 جمع شدند و جنگ در پیوستند هوازن معذرا در دوشین
 شیر نازیم ستاوند و مردیست از یحیی بن سلیم که گفت در آن
 زمان که مسلمانان مشیر کشیده و کفایت آوردند زمینم که از آسمان برزی
 برشمال کلیم سیاه شد و در میان ما و قوم هوازن فناء و خاک کردیم
 که تمام وادی از آن بگرفت لاشک که ملاک بود تا بعد آن هوازن
 بر پشت افتاد و از جانبین عبید الله انصاری رضی الله عنه منقوست
 که گفت او از شک ریز تا که حضرت صلی الله علیه و سلم مهاجرت
 شکرگان می افتادخت چنان یستود که از آسمان در پشت
 و همه بیزیمت رفتند و از سعید بن جسر رضی الله تعالی عنه روایت
 کرده است که گفت حق تعالی بمنز خود را در فرمود و در آن غزوه

هوازن هر که کفایت



پنج هزار ملک و بعد اقصای جنگ کسی از دشمنان گفت که
 اندران کجا اند که بر اسپان ابلق سوار بودند و جامه های سفید پند
 و ماگت نکشتم و نه زینت نخوردم مگر از دست ایشان این سخن
 بویض تر عالم سید گفت که آنها ملائکه بوده و بیجا مات خورشید
الحديث السادس حدیث امش بن مالک رضی الله تعالی
 عنهما حدثنا السعفی بن منصور حدیثنا عبد الرزاق خیرنا
 سلیمان حدیثنا ثابت بن افسان النبی صلی الله علیه
 وسلم و دخل مکة فی عمرة القضا و برستی که بنی صلی الله علیه
 و آله در مکة در عرفه القضا یعنی عمره که قضا کرده بود از آن بنی
 الله علیه و آله در سنه هجرت بعد از مکة شرم و عکوفه
 قضا و ای آن در آن حدیث سنه هجرت شرم از هجرت کفار و بر آن
 اربع آمدند و ابن عمره القضا یعنی عمره صلوات بر کونین و ابن عمره
 یعنی بن یدیه و هوی بقول **شعر** خلوا بی الکفار عن
 الیوم نضربکم علی تنبیه ضری یا زینب الهام عن مقبله
 و یدیه الخلیل عن خلیله و تاج بهی آورد الخلیله و

و بعد می بعن در راه دادن و مرا و اینجاست اول است بدالت
 عن و قول او بنضرب بسکون با است بنان شعرت و
 از علی بن زبیده شعل است بعامل منج و من یعنی بناد و همام من
 نامه است و هی الراس مع مندیب آورده الهامه بیان سر و اما
 جمع المقبیل التنبیه لولا سر صفتها و آید علی بن علی و لم یکدر ان
 لبان و لاجد بر منقی میان و در دست و یعنی پیش سخن از دست
 بر منق در آن حال که میگفت حکم آد و در توبه و در دست باز در
 ای سران کفار از راه بنی صلی الله علیه و آله و یکداریه راه او را یعنی
 همیشه مانند بر خلیه امر و منی زینم شمار انبار علم بیان
 که او مرسل است و منزل است از نزد بار علی بن موسی شهابان و
 آورده الله تعالی او را و در مکة باستقامت و قرار یعنی نمک بودم چنانکه
 بر کشته بودم در سال حدیث زبیدی که در مسازد سر از آنجا
 تیلو یعنی از جای نرم آن در نصف شمار و این که است از محل
 که در نوم راحت عظیم است بانی پیداکرون آنرا همچنان تیلو
 که محل است آن حدیث است بجامع محل است راحت رس و بی

دی



آن بیتی دو میکنه سر از گردن باراده و شسته بمقتل قبوله یعنی باراده و شسته بمقتل نوم که بمقتل محل استراحت است و در استراحت موجود است پس از آنکه نام عبارت از منع یعنی منع نمیکند سر شمار از محل نوم در استراحت یا از نوم و در استراحت شسته الم ضرب و فوت مراد با از دور کردن سر از گردن سر از گردن پس قبل عبارت است از گردن یعنی ضرب بکنم ضربی که سر از آنکه سر بود و زنی که فانی خواهد ساخت دوست از دوست و یعنی با و نخواهد کرد دوست و نخواهد جست

فقال له عمر يا ابن دؤلة بين يدي رسول الله صلى الله عليه وسلم وفي حرم الله تعالى شعرا لم يكن من روعه كراي ابن رواحة مكي ومخزومي سنور رسول خدا صلى الله عليه وسلم و در حرم خدا فقال النبي صلى الله عليه وسلم دخل عنته يا عمر بكنت نبيا صلى الله عليه وسلم و در جواب عمر که گفت از تو بعضی کن بری ای عمر فلهي اسم سبع فبهم من فضح النبيك كمرانية بسا سبع تراست در این باب ایشان در مؤثره و در فضول الم اذخرف

مراتبا

مراتبا الزاننا عن تير جراحات اللسان لها التليام ولا يتام ما جرح اللسان فانما تغليل است و در این اشاره است باختيار شمع شری که مشتمل بود بر مدح اسلام و اخلاق و عفت بر صدق لقاء و عدم مبالاة باعدا خدای تعالی

للحديث السابع جابر بن سمرة ثنا علي بن حجر ثنا شريك عن مالك بن حبيب عن جابر بن سمرة قال كنت جارا من رجال السنة النبي صلى عليه وسلم الكرم بامر من وكان صحابه يتناشدون الشعر فالتاج التناشد بهم شعر فزادني وفي بعض النسخ يتناشدون ويتناكروا اشياء من اهل الجاهلية وفي بعض من اهل جاهليتهم وهي ساكت ووبما تبسم معهم على صيغة الماضي وفي نسخة على صيغة المضارع که نمیشینه کردم نبی امی الله علیه و سلم اکثر از صد بار و بود از اصحاب و سلمی الله علیه و سلم که بهم شعر میخواند و هم با و میکردند اشیا را از امور جاهلیت یعنی آنهایی که در آن زمان بود زبان جاهلیت یعنی پیش از زمان شیخ این گفته که اگر سخنان

فسمع شعرا من اهل الجاهلية



که ختم اشعار می که به اسم میخوانند آن آغاز بود که در آنجا
 بر طاعت بوده و ذکر امور جا بلایه بجهت ندمت بر آن
 در رسول خدا است و خاموش میبود یعنی منع میکردی
 ایشان را و با اسم میگردی ایشان درین اشعار است بخوار
 استماع و انشاء و نوک از قش و بموسلمانان خالی بود اگر چه
 مستعمل باشد که نشانی از ایام جاهلیت **الحديث الثامن**
 حدیث بی هجریه رضی الله عنه حدیثی است علی بن حجر ثنا
 شریک بن عبد الملك بن عمیر عن ابی سلمة عن ابی هریرة
 عن النبی صلی الله علیه وسلم قال کنت نبی صلی الله
 وسلم اشعر کلمة تکلمت بها العرب کلمة لیسید **شعر**
الاکمل نبی ما خلک الله باطل الا حسن وادق و اجد کلمة
 بجهت معنی که حکم کرده اند بان شعرا عرب کلمه لیسید است
 الاکل شئی آه بر آنکه قول شعر کلمه البعیت از قول شریک
 شیخ ابراهیم گفته که چون حضرت عثمان رضی الله عنه شنید مصراع
 و کل نعیم لاجالة زائل گفت که لیسید درین قول ذنب است

حدیثی است از شیخ

که به هم میزنند

که نعیم جنبه زائل نکند و پس چون این لیسید شنید گفت که مراد از
 نعیم نعیم دنیا است نعیمک فی الدنیا غرور و حقیق البیت
الحديث التاسع حدیثی است عن ابی هریرة عن ابی هریرة
 ثنا مروان بن معاویة عن عبد الله بن عبد الرحمن
 الطائفی در نقیبه بطایفی امر از است از عبد الرحمن در امری
 و نقیبه برای است که عبد الرحمن مطلق درین کتاب در امری است
 پس که نقیبه میگردی در همین بخلاف مراد انتقال میگردی که مطلق
 میصرف الی کمال عن عمر بن الخطاب بن النخعی المعمر و ابی
 لیا و الدال المملکتین عن ابیه یعنی از شریک قال کنت
 شریک کنت روف رسول الله صلی الله علیه وسلم فانشد
 مائة قافية من قول امیة بن ابی الصلیب الروف کبیر
 الراء و سکون الدال الملهمة بمعنی الروف ای الراء کب
 خلف احد که بودم سوار عقیب رسول خدا صلی الله علیه و آله
 یریک مر کب پس خواندم نزد دی صلی الله علیه و سلم صد قافیه
 یعنی صد بیت بغزیه قول آینه کل شتیه بیتا از قول امیه

الشعر لیسید



بن ابی الصلت بن رلفظ قانیه مجاز است از قبل اطلاق
جز بکل دینی مسلم باین بیت کما انشدته بیتا قال لی
النبی صلی الله علیه وسلم هیه حق انشدته مائة
یعنی بیتا بکسر الهماء وسکون الیاء من غیر تثنیة بمعنی
ایه اسم فعل ای استرزد واستنطق فی القاموس ایه
بکسر المضمرة والها کلمة استزادة واستنطاق وسکون
الها کلمة تزحیر معنی حبسک بزواتم نزود وی منی را که سکینت
را بنی سلی الله علیه وسلم هیه یعنی زیاده و کین را که خواندی بن خواند
تاصد بیت در کتابه آورده بر می آورد که چون بخوانی افزودن
حدیثی که معهود است میان آن دو مخاطب بگوید هیه یا تثنیة
و اگر میخوانی افزودن حدیث غیر معهود بگوید تثنیة بکسر
یا وصل کایه حدیثا و چون بخوانی که خاموش سکندانی ازینها
نصب فقالت النبی صلی الله علیه وسلم ان کان لیسلم
محققه من اللقطة برکت نبی صلی الله علیه وسلم که برکتی
که نزد اوست که امید بن صلت مسلمان شود و همه اشمال

در این

بوجه نیت خدای عزوجل بعثت و غیر آن از امور شرعی برنی
بعض النسخ بیت با بر وجه حذف منة المضاف و الی
المضاف الیه علی حاله کان اسلمه باین بیت ثنا اسمعیل بن
موسی الفزاري یفزع القائل ان العجوة یکسر الهماء
و علی بن حجر الملقب بالحدادی الا کفشد ان هر دو ثنا
عبدالرحمن بن ابی الزناد یکسر الزا العجوة و بالنون
عن هشام بن عروة عن ابی یسید یعنی انزوة عن عایشة
رضی الله عنها فقلت کفشد ان انزل منی الله عنهما کاک
رسول الله صلی الله علیه وسلم یضع لسانه بین ثانی
منیرا فی المسجد یقوم علیه قائما ای قیاما یفاخر
عن رسول الله صلی الله علیه وسلم یورد رسول خدا صلی
علیه وسلم که می نماز و سجده چنان است که بگوید در سجده تا
بسیما و نه و در آن ایستاده و در آن ایستاده و میگردد در آنجا
رسول صلی الله علیه وسلم یعنی تا بان میگردد و در کعبه ساخت
مناظر رسول و کمالات رسول خدا صلی الله علیه وسلم و غیره



وتمام صلواتي اذ صلى الله عليه وسلم من ان شاء الله
بجواز اخذ من اشجار ومسجد ملكه باستحياب كمن جرح من
يردح ابيها واولي اسلام بل انزلت كقار وشمس السنان
ان قال كذا يتابع من شكك وليت با كفت طائفة من
كنت رسول الله صلى الله عليه وسلم في التبع المتأخرة
ان كسي دوكر دون وراذل تامد افقه ومان صمد كذا
صلى الله عليه وسلم بزبان كفا يعني ارجانيب وجره
وجواب ايشان ميلا ويقول رسول الله صلى الله عليه
وسلم ان الله يويد حسان بروح القدس ما يتابع
او يقاخر عن رسول الله ابن شكك وليت وكنت
رسول خدا صلى الله عليه وسلم كبرستي كذا
ويار كذا حسان بروح القدس يعني كذا القاسي
روح القدس يعني جبرئيل عليه السلام كذا
مدافعه ميكنه كذا تراجه ورا ايشان حسان
نادا كذا كذا ميكنه اذ جانب رسول صلى الله عليه وسلم

كفته

كفته وفي رواية ان جبرئيل مع حسان ما نافع عني ورواه
كردن وعا كذا ورواه ابن رسول صلى الله عليه وسلم اعانه كذا
آز ابرئيل عليه الصلوة والسلام نوويت مرويت از كفت
ما لك رضي الله عنه كذا كفت نبي صلى الله عليه وسلم ان
قد ازل في الشعر ما ازل بس كفت صلى الله عليه وسلم ان المؤمن
بما به بسيمة والسنة والذي نفسي بيده كذا كذا مؤمن به
حدثنا اسمعيل بن مويق وعلي بن حجر فالاحد ثنا
بن ابي الزناد وفي بعض النسخ عبد الرحمن بن ابي الزناد
هو سالم بن مية **باب** ما جاء في كلام رسول
الله صلى الله عليه وسلم في السمير بفتح السين والميم هو
حديث الليل يعني كفا رثيب ورواه ابيه
افسار ورواه ابن باب وحدثنا است **الحديث الاول** حدث
عاشة رضي الله تعالى عنها حدثنا الحسن بن صباح
بالصاد المهمله المقصحة والياء المشددة الموحدة المقصحة
البرزل بالراء المعجمة المشددة والراء المهمله تنكأ ابوا



انظر بنون بمعنى المصلحة عن ابويه عن عروة عن عائشة
رضي الله عنها عن النبي صلى الله عليه وسلم مثلنا
ابن عقيل المتقى عن عبد الله بن عقيل عن مجالد الجعفي
عن الشعبي عن مسروق عن عائشة رضي الله عنها
قالت كنت أرى عائشة رضي الله عنها تحدث رسول الله
صلى الله عليه وسلم ت ليلة نساء ه حديثا كثيرا
وكثيرا كثيرا رسول الله صلى الله عليه وسلم شيئا من أخبار الله
فكانت امرأة منهن كانت الهدية حديث خرافة
بشيرة بن زنان كأن كأن حديث رسول الله صلى الله عليه وسلم
در ملاحضت وعجب در مغرب آورده که خرافات عبارت
از احادیث تکلیف و شیرین یعنی حدیثی که طبع بود و عجب از
عاصل که در کتاب غالی بود و مراد در حدیث حدیثی است
بالمست و در کتاب غالی که معلوم است که بزرگان نبي عليه السلام
فصدق وقد جاء بشيء فقالت أنت تدعون ما خرافة
في بعض النسخ القد دين والنظير هر است شاید که تذکره بزرگان

کوت

کوت خود را بنظر خط کمال نقل برکت صحبت و شرف ملازمت
خویش نموده که کرده باشد پس گفت رسول خدا صلی الله علیه و سلم
که ابامیثبه خرافه که بود آن خرافه که آن رجلا من عند
بالعين المهلة والذلا المعجزة والورا المهلة لقدرة وان نام
تبدیست ازین اسرته الجبن فی الجاهلیة فکلت فیهم
دهر او فی بعض النسخ دهر اقیه ثم رده الی الاصح
وکان یحدث فی بعض النسخ فکان بما را ی فیهم
من الاما حیب جمع الاما حیب و هی من تعجب منه
فقال الناس حدثت خرافة که برسنی که خرافه بود مردی
از قبیل عدز که اسیر کرده بود در بود و ارجان در زمان جاهلیت
یعنی پیش از بعثت رسول صلی الله علیه و سلم و ذک السلام با
رنگ کرده اند در قوم جنان باکی است و طویل بن باز آورده
خرافه را سوی عالم این بود خرافه که حدیث میکردی پیش مردم باجه
دید بود در قوم نیز از تعجبات کس گفته مردم که حدیث است
خرافه است یعنی بلع و بعبیه از غسل و جاری کرده لفظ حدیث خرافه



بر هر حدیثی که ممکن بود در عقل بعید بر رسول خدا صلی الله علیه و آله
 کتاب ساخت که ترا که کتاب بود چنانچه می بنماید بک
مادون الحدیث الثاني ایضا حدیث عايشة رضي
 عنها حدیث ام زرع بفتح الراء المعجزة وسكون الهمزة
 وبالعين المهملة ولسان ام زرع کی از بازو زمانست که می آید
 حدیث ابراهیم و چون حدیث مشهور است بحدیث ام زرع
 تا بران مصنف در عنوان در اول کتاب گفت ام زرع حدیثا
 علی بن حجر اتا عبسی بن یونس عن هشام بن عمار عن
 اخیه عبدالله بن عمرو الزبیر و غیره یعنی عبدالله بن عمرو
 عايشة رضي الله عنها قالت كنت عايشة رضي الله عنها
 جلست وفي نسخة جلس احدي عشر امرأة وتمامي انك
 اذ قرير انزقري من يورث فتعاهدت وبتعاقدن هذا
 الجملة معطوفة على جلست احدي عشر وفي بعض النسخ
 تعاهدت على الحال بفتح يرقدان لا يكمن من اجابا
 ان واجهن شيئا التعاهد التعاقد لغة كشيخة بوزن

بازو زن

بازو زن پس تقابله وفتا که دره با هم آنکه خوشترند شی
 از اخبار شهران خود یعنی با یکدیگر که در لازم گرفته عهد بزد
 خویش و منعقد شده بر صدق شمار خود بر آنکه خوشترند
 خود شلی از اخبار و اسرار خود بر مای خود فقالت الأولى
 بر گفتن نخستین و نام او معلوم نیست در صحیح مسلم حدیث
 بالجرح صفة حمل و بالرفع صفة علم او خبر مبتدا محذوف
 كلاهما موبیان الرضی اللیة و در مذهب اردو بل شتر
 العت لا نزع علی لاس جبل و عری صوب الرضی اللیة لاسبل
 بالفتح بدون التوقین و بالرفع و بالجر و یفرق الیه ای فی
 علی صفة المجرول الی یصعد فیستقل الی لاسبل فی الجبل
 و لاسبلین فی الجبل بر لای برای نفی حیث است در و محذوف علی ان
 سهل عطف علی مغزول لاسبلین عطف علی ما یورد کون معنی ای لا
 کان علی اسس جبل سهل فیرقی و لاسبلین نقل و در و ما مرفوعین
 بر لای یعنی لیس است که نوهر من سچو کوشت شتر است در کتبنا
 بوی در سخن سچو کوشت می شیت و با این لغز بر کوشیت



که رسیدن ایشان و صعب است و آسان نیست تا بالایی آن
 توان رفت و نیست فزاید تا آورده شود و گوشت او چنانچه می خورد
 حاصل آنکه شوهر من قلیل الانفعال است و بدظن مشکلی که بوی
 نیست آن رسید که شفت شدیه و طبع او آن متفرقی بعضی
 نسیقی فی الفوق الاستعمال العقی ای روح العظم قالک
 انانیة روحی لایث خیر فی اخاف ان لا اثره ان
 اذکره اذکر عجن و یخبره فی التاج ایث برکنه کردن و شکا
 کردن و از قول ای لا انشره ولا اشیعه و قول دار از معنی ان
 و العیون العین المعانی و فتح الجیم و بابا الملهة و البحر یضم
 الباء الموحدة و فتح الجیم و الراء المهمله کعمری الامور کلها
 بادیهها و خافیهها و قیل الاسراء و قیل العیوب کذا
 فی النهاية و قیل المصوم و الاخران و گفته شده که
 عبارت است از کلماتی که منقذ است در سبب و بخیر کلماتی
 که در شکم من طول است سوی موم و احرار است گفت من
 روی نام وی بود و نیست عمر که شوهر من که است برکنه

و انکارا

و شکا را بنیکم خبر ویرا بسبب آنکه منیر سم از لنگ تمام
 نوزام کرد و خبر ویرا بسبب طول کثرت آن که اگر ذکر کنم خبر او را
 ذکر کنم سیوی قطره بی نهایتی او را پس کلام دراز کرده و قدرت
 تمام بر تمام وی حاصل آنکه خبر او طول است که تفصیل کنم تمام
 نمیتوانم کرد و معنی فایده که این کلام هر چه نیست در دست نوزام
 بلکه جمال روح بنزدارد که بخیر و بجز معنی امور کلماتی که بعضی
 عیوب و گفته شود که این آیه در عهد خود خجاست کرد در عهد
 نمائند که خبر رفیع را کتمان کرد که چون گفت لا ایت خبر ویرا که
 بیان کرد حال نوزام خود را به نیت آنکه در نهایت کمال است و چون
 معاشرت و مباشرت با در غایت نقصان تمنعی این سبب
 گفته و بعضی گفته که کلمه لازمه است و ضمیر مفعول سوی نوزام
 راجع و در بعضی ترک چنانچه شهور است یعنی منیر سم از آنکه
 اگر ذکر کنم خبر ویرا اطلاق میدهد مرا پس میگذارم ویرا و این مطلق
 در خاطر نیست که از وی اولاد درم سیاه و اصناف کرده و بعضی
 گفته که از معنی اذکر و ضمیر سوی خبر راجع و نمی برقی اشبات



پس معنی کلام چنین باشد که بدستی که میرسم از ذکر خبر او که
 کرده که گنیم خیر او را پس کلام دراز میگردد پس قدرت بی لایم را نام
 او بر علی شریفین لیل است قالته الثالثة روي
العشيق بالعين المهملة المفتوحة وبالشين المعجمة المفتوحة
وبالنون المفتوحة المشددة والقاف كسفا جراد مائة
 او روه العشق در ازنی القاموس العشق الطويل ليس بضم
 وكنت هـ كه عشق عبارتست از بد خلق گفت زن سبوی
 که شوهر من در از دست این بخاست و این لیل است بر سفا
 و با از دست و بد خلق ان النطق اطلق وان اسكت اطلاق
 اصبحت معلقة در مذهب آورده المعلقة زن نه یا شود زنی شو
 اگر ذکر میکنیم عیوب هر اصطلاح میشود و طلاق را در دست مذکر
 بجهت آنکه از اول او دادیم و اگر سکون میکنم از عیوب وی
 سغایه میگردد یعنی زنی میشود که نه شوهر دارد و تا بحال وی
 بجز از زنی شوهر ندارد شود و بر تفریح قدرت باید دان
 دلیل بر سفا هست است پس اگر مراد از عشق بد خلق باشد

بالعدان

ما بعد آن بیان بد خلقی او دست و اگر طولی است بود ما بعد
 میان سفا و دست که بخیل القامت در غلبت غیبه بود
 حاصل بلکه چون بیان شود که شوهر من جامع بد خلقی بود
 است پس استه شده که با طلاق سبب بد بلا سبب در این
 طلاق بود یا نبرد که میست از معلقه بلا سبب قالته
الرابعة زنجی کلید اتهامه یکس لنا المشاة نون
 و تخفيف لها وباليم المحققة في الصحاح اتهامه بيلد
 و قال قاموس الكسف اتهامه بكم نرفه الله تعالى و ارض
 لاحق و لا قولا مخافة و لا سلامة و در مذهب آورده
 التهم لغة التماس حتى كما يقال ليلته اتهامه طلبة و در مغرب آورده
 يوم طلق و ليلته طلبة اذ لم يكن فيها تروا لآخرة و ليلته اتهامه
 بالاعتقاد و ان مفصود است در او پیش از مذهب آورده
 التهم بضم القاف سزا و قول لاح و لا تروا تهمت از انهم
 که در او است مشهور است که هر دو را مفصود است قال
 ابو جری يوم تزول ليلته مرة اى اربعة و القربان بضم الهمزة و كفت



زن چهارم و نام او مهد و بیخ المیم و سکون الهی و فتح المملک
 الاولی بنت ابی هریرة یا نجیة بنت ساعدة از زردی است
 است که گرمی و سردی موجب از او است نه شریک است
 تا از خوف بود و در خلق آسامت و دلالت طلوع از وی
 حاصل آید و اصل آنکه در از نوهر آرزوست و نه مکر و سبی
 و نه خونی و نه تلاشی قالت الخامسة گفت زن ششم نام او
 کعبه است بنت ارقم یا عینی بنت طلحة و زوجی ان دخل
 هذا هذا الرجل بالکسر ای اشبه القعد فی کثرة قومه
 و قد دونه وان خرج اسدای اشبه الاسد فی الشجاعة
 و الحیرت و لا یسال عما عرکدای عماراه در خارج یعنی آورد
 المهد و طیت کردن و بعد ای بابی و بجان و در زودین و نه
 انباشت و لا یسال عما عرکدای اشبه کل من کما که زودین است که
 می آید بیجا بود و زودین و زودین و زودین و زودین و زودین و زودین
 سید است و زودین و زودین و زودین و زودین و زودین و زودین
 فیه شریک است با کما نوم و غفلت و در از معاصی خاتمه

که اصلا

که اصلا آن برزن لازم است از هفت آن که گرم و خلد و یک
 خلق است و طام و لیلین است و زودین و زودین و زودین و زودین
 و عدم سیالات است و اگر از خانه می آید بر شایه میشود
 در شجاعت و وفات درین انار است سوی قدرت و نه
 در تحویل از نسیب امور که مستحق است بخرج خانه شیخ این
 گفته که این کلام نیز احتمال روح و زودین و زودین و زودین
 و هفت و زودین و زودین و زودین و زودین و زودین و زودین
 که سید در خانه از بیدل طعام و مال و غیره درین انار است
 و دوست و قوه دل می دینات و کن و عدم انفات با مور
 جز به شیخ این گفته که این کلام نیز محتمل است و زودین و زودین
 عدم مواخذة از زردی گرم و حسن خلق و زودین و زودین و زودین
 از زودین و زودین و زودین و زودین و زودین و زودین
السادسة گفت زن ششم زودین و زودین و زودین و زودین
 و زودین و زودین و زودین و زودین و زودین و زودین
 مع التخلیط من صنوفه حتی لا یبقی منه شیئا وان شریک است

نام او عا که است بنت محمد



فی النواج الاستغاثات جمله آب که در آن باشد آشنا میدان
 و این اصطلاح لغت در نواج آورد و الا لغات خود را در
 بچندن و لا یولیج الکفایت لیعلم البیت که نویسنده اگر بخورد
 جمع و ضم سبک روی در معنی مجیدی است و مجوزی بیا کتاب
 سبک و این را تعلم بر آنکه انواع تعلم یکدیگر می آید یعنی درین کلام
 احتمال مدح و ذم زوج است چه اگر ششم و با ذل بودی و انواع
 طعام مجوزی و عیال و اطفال مدح بود و اگر برای نفس خود بود
 و با استقلال طعام مجوزی و عیال میدادی مذمت بود و اگر
 می آید تمام می آید درین احتمال مدح و مذمت
 چه که اگر عیال تمام می آید و هیچ شیء از خارج سبک روی
 نسبت به اطلاق مدح بود و اگر تنها می آید و عیال چیزی
 میدادی مذمت بود و اگر خواب میکنند تمام میکنند یعنی آن را
 بچند روی خود و در خارج جدا میخواهد و بی در آورد دست خود را از
 جامه زن خود تا باند حزن و الم او را ابو سعید گفته که پس از آن
 که بی روی بی زن می بود و لذات شیء و حزن و دست یعنی بی روی

دست خود را

خود را از جامه زن خود تا باند حزن و لذات شیء و حزن و دست یعنی بی روی
 چون مطلق شود نواج زوج بر آن برین صرح است بر
 و کم و غلق برین است یعنی بر آن است و بعضی گفته که آرد و آن
 از جامه است نمیکند و با روی میخواهد پس معنی کلام نیست که دست
 بجامه از روی آرد و تا به آن صاحب دیر او نمی حاجت در آرد و بی
 برین است یعنی بی است قالت السابعة کفایت زن معنی
 زام وی است نسبت اشیل بنیعی عیال یا بیغ العین المله
 و بالیابین العتائین و در نواج است که در لغت کسر العین المله
 المذموم و الماضی عیال و العتات علی فعل او عیال
 من العیال یعنی العیال نیک را دست که نویسنده حاج
 و در نامه است استوار ساختن کارهای خود و از تحصیل
 مرادات خویش و از بساختن و جماع کردن با عیال است یعنی
 حاجت است که راه نمی باید در حصول امور خویش زحمتی و در آن
 گفته که نمیدانم عیال یا را که اگر گفته شود از عیال است معنی طلبه و عیال
 بالیوسف علی اللذان فی لغت معنی کل اهل الانسان نفی است یعنی هر چه



از آن جهت چون زوج او عاجز بودی در کارهای خود که وی آن را
 نمی آید پس گوید وظیفه است که نمی بیند چسبشی را به منی باید
 مسکنی در راهی که سوی آن متوجه شود طبیکاً یعنی کارهای او بود
 منطبق مطلق و معنی بود ششیده بود از حرم غنایست یعنی
 حتمی است و معنی با هر دو ششیده از مطلق میبود چون اراده
 کلام میگرد یعنی از کلام عاجز میشد که بر زبان وی نکشید
 کلام آله داء یعنی سردردی و مرضی که مراد است مرضی
 و دردی بزرگ و کامل است یا هر مرضی که در عالم است مراد
 و دردی موجود پس می جمع نفاص و عیوب است بر معنی اول
 توان بی ضننه آردا بود و در اخبار و کما نقول ان ربه ارحم الی
 کامل فی الرجولیه و بر معنی ثانی که در اخبار است و کما نقول ان
 بود در دردی که از جنه او حاصل است و دردی است عظیم
 لام لام اجلیه است شجک و فلك او جمع کلامک بفتح
 اللیم المشدده و کس الکاف للحظای العام و بفتح اللیم المشدده
 و کس الکاف در تاج بهیستی آورده الشج شکستن من باب

لفظینف

من باب نصر ضمیر در مذهب آورده الشج شکستن من باب
 بحسب لغزینج مخصوص است شکستنی بر بعد از آن مستعمل
 در شکستنی اعتنا مطلق در تاج بهیستی آورده الفل شکسته کردن در مذهب
 آورد الفل شکسته شمشیر و کار را بر این کلام در تقصیل بعضی الطوار
 ذمیه است یعنی او زنده است و چون میزند بخروج زود
 تراجمی که پوست و گوشت تراشیده می کشاند و باره می کشد
 و استخوان طایر می کشد یا استخوان اشکسته می کشد و اندام با مع
 آرده است هر یک را برای نوعی سم پوست و گوشت
 می کشاند و سم استخوان می کشند قالمت الثامت گفت
 دن ششم نام او کینه بود بنیت او من ندجی اللس ای سم
 پس الف لام عوض است از انصاف الی منس و ریب در مذهب
 آورده المازیب خراکش داده که شوی من مس او بچرخ کردن
 است که ترمی پوست معروف و مشهور است دین کن
 است از ترمی طبیعت وی و علم حسن خلق او یا از ترمی بدن
 و الیج ریب زدند در مذهب آورده الزنیز نوعیت از ترمی



در کتبه شده که زرتب یکا هست خوشبوی فزیر کتفه شده
 له عبارتست از زعفران یعنی بوی عرق جسد و جا بهای وی
 نموش بویست مانند زرتب بدانکه در ظاهر کلام این زن بدست
 و کینسل که بدست بود که قول المسن من زرتب کناست
 بود از سننی و زرمی وی مانند زرتب و عرق کوشن یعنی بها
 و مباشرت بقوت نیتو اندر قالت التاسعة دفعی بیع
 العاد در مذهب آورده العاد بکسیرین ستون العاد و العود شیه
 التي یقوم علیه البیت کذا فی الهیة گفت زن ختم یعنی کینه
 بنت منبوه که شوی من کینه کند ستون است یعنی ستون
 خانه شرافت و نجابت او بینه است پس این کناست از طبلو
 و در لغت حرب و نسبا و کمال که عا و کناست از خانه بود یعنی نیافا
 وی بینه است و با اعتبار ذات و با اعتبار موضوع که خانه او در پیش
 مرتفع بنا کرده شده است عظیم الریاض بزرگ خانه است
 و این کناست بود از کتبه تلخ در تلخ او بینه همان در بسیاری جویدی
 چرا و کثیر الفنیف بود و طویل العاد بکسر الفون و والشمسیر

در از است بند شمیر او این کناست از دراز می قامت از
 و در عرب طوالت قامت مدوح است و درین دلیل است
 بر شجاعت آن قویا البیت من لکناد اصل وی می است
 یا محذوف شد بر عادت سج در مذهب آورده النادی کن
 نود بکرت خانه وی بود صند اجتماع مردم و محذوف و در ب
 خانه وی با بنمرد بلبلست بر کرم و سخاوت وی که بخیمان
 و بزرگان منزل نزد یک نادوی سیکرند تا جوع کند محتاج
 دروندگان و همایان حاصل آنکه مسکوبید این آن که خانه شوی من
 آنجا است که مردم در آن وی آید از بهر مدی برید قالت
العاشرة گفت زن دم تام او معلوم نیست زوجی مالک
 و اما مالک خیر من ذلک که شوی من شخصیت مالک
 و صاحب یعنی ملک بسیار دارد و صحبت مالک یعنی مردی
 عظیم و بزرگ است پس سخت نام بر این نظم و نظم است که لغت
 و عظمت شأنی سیب اها هم آورده چنان مالکی بهتر
 از زوج زن سهم یا از بهر ازواج که بالاکشته و کمال که مانا فیه



بر لغه نهم

بود با استخوانم انکار است یعنی نیست هیچ مالک بهتر از
روح و بعضی گفته که اشاره ذلک است که بعد از این جمله
یعنی چیست مالک که نترسد و بلند است از آنچه که در شان
او میگوید که ابله کیسرات المبارک قلیلاد المسکاح
در مذهب آورده المبرک یعنی الیم اینجا که شتر نسیب المبارک
جمع در تاج همه بهی آورده المبارک فرو خرابانیدان شتر
و ده لغه قلیه و الا که رنجه فاستناج المخرج هر کاه اساج
جمع ممالک شتر اند که بسیار است جمانا خسیه انان
و کم است چراگاههای اینان یعنی اجناس شتران وی سوی
میرک اکثر است از اجناس آنها سوی مخرج که مانند آنها در
اکثر بود از بودن آنها چراگاه نامها و حاضر باشد بجهت بهما
ممانان شیری و گوشت و از خوف نزول میزند چراگاه
کم بودی دور نباشد نیاز این میرک آنها بسیار بودی مخرج
که بر مینی امندانست که نیز قلیل سوی علت و کحتی که اضافت
یعنی می بود یعنی شتران در مبارک بسیار است و چراگاه قلیل

میرک

چه در حال بروک در مبارک اکثر آنها مذبح می شت بجهت آنها
بس مخرج نسیب می میرک اما سخن صوت المخرج کس
الیم عود یضرب به عند القنار و در مذهب آورده المخرج
که میهم بریط ایقن علی صیغه علی صیغه الغایان است صوت
الایقان چون می شنید آواز بریط را ایقین میگوید آنکه بلا
و مخرج نزد کبک است یعنی مالک شتر از اجناس که نماند بود
که چون مهمان نزول میکنند بجهت بنیان ایشان فرج میکنند
و بشراب می سازد و آلات غنما مانند بریط و طنبور و در بیان
می آرد لند اجوف می شنید آواز بریط می شنید و بعضی
میگوید که وقت فرج مازو کبک است قالت الحادیه عشر
گشت زن یازدهم نام او ام زرع لقبی بود زرع که نویسن
ابوزرع است و ما ابوزرع و صحبت ابوزرع یعنی مردی
عظیم الشان حسن الخصال است در کمالات و رفعت
و کثرت حرم خصال او بهم ساخت پس این استخوانم نیز بر
عظیم است اناس بنون و سبب محله در تاج همه آورد



الالهة جنباً بين من حلي بضم الحاء وكسر اللام و
 بالياء المشددة در مذهب آورده الحاء بفتح الحاء ابر
 الحلي جمع اذني بصيغة التثنية وهو في الاصل اذنين
 سقطت النون بالاضافة كجنباينده است هر دو كونا
 از زبورنا بجدی که از علوم سبیل رسید و فرمود آمد و ملامت
 من بجم عضدی بصيغة التثنية هر دو بازوی هر ابریه
 یعنی فریه کرد اینده است مراتب بتم و ناز پروری و حسن و
 از فریهی دوبار و فریهی تمام است و در تخصیص دوبار
 است که چون دوبار و فریه میشود باقی بدن فریه میگردد
 یا اگر در ملاحظه فریه اعتبار بسیار است و محیی من التبع
 التبع بالجم و الحاء المهملة و كرون نجحت الي نفسي
 من الی بالجم و الحاء المهملة من باب علم و سنان کرده
 مراتب و سنان است من درین حال که گفته ایم نفس خود
 معنی اسباب فرج رذات من موجود است از طب
 حال در بدانی حال فریه بدن پس بخت صفة موت

غایب است

غایب است بمعنی فرجت و الی متعلق با طرة یا یعنی استود که
 بزرگی داد مرا پس مفرود بزرگت نفس من پس الی معنی تنه
 و بخت معنی عظم و بخت معنی عظمت و جدی فی اهل
 غنیمة بضم الغین المعجمة مصغر غنم للتقلیل استیق کسر
 الشین و هو المعروف لاهل الحدیث و یقع الشین
 و هو المعروف لاهل اللغة اسم موضع یا فته بودم
 در آن دم که غنم کم و شسته با در حال کسب و ایشان در سید
 و شفت بودیم با یافته بودم در آن دم که غنم کم و شسته
 بر صفتی که اهل آن در شفت و سنجی و در غایب همه بود و تلبه
 غنم بدانکه نصیغ غنم در لیل است برین حال احوال پیش از
 ترویج الی الزرع و قول است نیز برین حالت در در محلی
فاهل صهیل بفتح الصاد و كسر الحاء و بالياء المشددة
 النخانية و در مذهب آورده الصهیل آورده است مراد
 اینجا جنس سبجان است و اهل بفتح الباء و بالطاء المشددة
 المهملة و بالباء المشددة النخانية و بالطاء المهملة در مذهب آورده



الاطيط بانك فتراد اوجا جنس شتران است پس کرده
 خرد اهل اسپان و شتران یعنی بودم در اهل نم نسیل
 پیش ازین پس در آورده بود فرج مراد را که کان صاحبان
 اسپان و شتران و در اسب نسیم فاعل تن که در اسب تراج
 بهتی آورده اند و حسن الدیاسته کوفتن مرغمن دور رسد
 آورده در سبب است از کادوی که میگوید مرغمن نا کوفته را
 و کرده مراد را که کان کادان و لعل زر است و من نسیم المیم
 و فتح النون و تشبیه القاف من الثغیة و کرده مراد را که کبیر
 و صاف میکند طعام را بعد کوفتن مرغمن از کاه و پوست بزغال
 و غیر آن حاصل آنکه بود فرج مرغمن صاحب اسپان و شتران
 و کادان و زرعت و طعام بزغال بوده فعتله انزل اوج
 در تراج بهتی آورده و التبیح و شت کردن و فی حدیث لا یغفوا
 الوجوه ای لا ینسوا الی التبیح و قبل لا تقو لواجع امد و جفلات
 من التبیح و هو الا یعاد و فی حدیث فدا الفج ای الیرد علی نوبی
 السید الی پس فرمود میگوید آنچه میخواهم پس و میکند بزغال

یعنی گفته من پیش می مقبول است فاقدا التبیح من
 التبیح و بعضی النعم ای استوفی عندی فی حی در تراج بهتی آورده
 التبیح با مراد و تحت و میخواهم نزدی پس امد و میکند یعنی تمام
 میکند خرابی و تا با مراد و میخواهم با وی و فرج من مرکز مراد
 نمیکند با میخواهم تا بعد امد و بر غایت خود و بجهت اصلاح امور خراب
 اصلاح مراد امین زد که برای اصلاح بیت شی سازد و تربیت
 نزد وی حدیث کار ای سپند است حاصل آنکه زوجه او در
 در غایت میکند بلی که روح با نیت و کمال عزت خود
 فماعت کرده و در شب از در مخالفت میکند و انازه و غیر
 با وی شتر یک نمیکند در دم آنکه بجهت اصلاح امور خانه
 بدار میکند و تکلیف نمیدهد بلکه بخوابد آنکه نمیکند و استیجاب
 فاقعح در تراج بهتی آورده التبیح مرغمن شتران سیرالی و فی
 الحدیث فاشرف فاقعح و روی البون فاقعح الشرب دن الی
 و انما الخطای النون و می باشد پس سر بریدم از سر الی
 یعنی می آیم سیرالی که برای من در برای او و نیست و برای حدیث



واولاد من كان في ام ابي ذرغ ابن شروعت ودر مع ما در ابي ذرغ
 با اکر زمان عادت کرده اند کبر است و عداوت با در افرین
 خود پس درین لشکر و اعلام است با اکر اکر در افرین در غایت
 انصاف و حسن خلق بود تا ام ابي ذرغ بر حسب ام ابي ذرغ
 این است تمام خرد در مقام شجرت و عظیم است علی مهابت جمع
 حکم کزین معنی عدل و انصاف و در مذهب آورده
 الکلم بکسر العین تکبیر و المرداح بفتح المراء و روی کبیرین
 بزرگ سرین و کاس بزرگ و در حجت بزرگ و کبیریه مروج
 لشکری بسیار و اولاد کبیریه نامی لخمه خورشها و بارها امتدوی
 بزرگ و کزان و بسیار است به اکر و صفت جمع بفر و تبار آن
 بود که هر حکم آن در افرین است با تبار با و ایل چاه و تبار در قول
 حق تعالی بقدر آن من ايات ربه الکبیری و بینه تا تسلیح
 و با مفتوحه مدوی الیتم و هملة مفتوحه محففة ای
 و اسع و در مذهب آورده الفیج الواسع یقال بیت فیج
 خانه قزاق در نهایت آورده یقال بیت فیج و فزاج کطول و طول

یعنی

یعنی خانه او وسیع است و فراخ است و کمال که اراده از دست
 بیت او آن باشد که کثیر الخیر و النعمه بود این ابي ذرغ لم
 يعرف اسمه این شروع است و در مع بصر ابي ذرغ فما ابر
 ابي ذرغ بر حسب بصر ابي ذرغ و بفتح الیم و الجیم
 خرابجا و بفتح الی و بفتح الی و بفتح الی و بفتح الی
 الارض کسب بفتح الیم و السین الممثلة و تشدید اللام
 مصدر یمی معنی المسلول من القشر و شطیبة بنشین محم
 مفتوحه و طاء مهمله ساکنه فیها موحدة فیها السعفة
 المختصه و در مذهب آورده السعف چوب خزان که در دریا
 الواح سفته یعنی خرابجا پسر وی است که خرابجا که کشیده
 شده از پوست و این که تیرت از آنکه سبک یک گوشت
 و بار کت میان و زخم بود و وصف هر بقله هم نمود است
 و گفته شده که شطیبه یعنی سبک است یعنی مانند سبک بود
 که کشیده شده از نیام و این که تیرت است از آنکه در کشیده
 و لطیف و بار یک است و درین شبیه و صفت آن بقله که



البقع واکمال کثرت وکل اسم مکان بود یعنی خواجگاه وی
 بجز محل است که از او کشید می شود خوب با شمشیر و بعضی گفته
 از مضع او شمشیر است در بالای کوه که بقا زور است بخواب
 عادت الطفال و شستن الاشیاء و ذراع اللیقع بفتح الهم
 و سکون الفاراتی و لعل المعز و رمذب آورده الحیضه بزغاله
 چهار ماهه قبل من الضال یعنی پیش از سر می سار و او را زدی
 بزغاله چهار ماهه یعنی کم خور و کم گوشت است و کم خوردی و کم
 گوشتی در شرح و عرف محمود است خصوص من زغرب بنت
 ابی ذریع ابن شریح است در مدح و نضر ابی ذریع فمابنت
 ابی ذریع بی بی است بنت ابی ذریع طبع ابرها و طبع
 امها در تلح آورده الطوح فرمان داری کردن آن در طعمه
 بد و ما در خود است و سفاد امر آنها لغایت طاعت و لغیا
 که علی طبع و انقیاد شده است چنانچه در محل طوح مفهوم
 می شود مانند جل عدل و ملا کصدق کسبا بها با کسه بری
 بری نماید خود است یعنی برینود از وجاهه وی بجهت آنکه زدی

بدن دره و فرسی زن بزغرب محمود است در بعضی روایه
 صفردار اوراق است و صفیر یعنی خالی این کنایه است از آنکه
 شکم وی بیک بود که در او منتهی میشود و برطن و بعضی گفته که منتهی
 کلام آنست که اعلی بیت او که مو صغردار است سبک بود
 و غلغلی که حوضه کسا است بر بود و مویب است این روایه
 و ملا زار ناما منی حیاض جنین گفته که اولی آنست که مراد از استلا
 استلا دو دوش است یعنی مرد و دوش او پر گوشت بود و سینه
 اش بر آمد بوجهی که با علی حید وی روا منطبق نیست یعنی خری
 نالی می ماند و غیظ جار بها بفتح الغنی المعج و بالما اللشأ
 العتانیة و بالظا المعج و زجاج آورده الخیضه آورده
 در مذهب الحارثه زنی بمساید در خشم آمده است زمانه
 و خشم آوردن زن مساید خود است یعنی محمود هر زن بمساید
 از آنجا که در قرآن بحسن و لطافت و رحمت العقل غیر آن دردی
 عفر صابرها بفتح العین الملهه و سکون القاف و بالار الملهه
 می بیا که یعنی هلاک بشد مساید و یعنی زانی که مساید او



هسنة ارجسد او پلاک سببند جارية ابي ذرغ ان سببند
 است در مدح جارية ابي ذرغ فاجارية ابي ذرغ بر خيز
 است واه ابي ذرغ لا تبت حد يثنا باليا الموحدة وروي
 باليون وبالثلثة من نصر تبتنا بالتا المشاة القفا
 نيا ليا الموحدة فيها القالثلثة فباليا المشاة القفا
 شاع ورا كنده نيكند واه ابي ذرغ كفتار هاتان مارا شاع
 ورا كنده كروني لكي پوست سر مارا ولا نقت باليون والقفا
 والشا المثلثة من لي نصر ومن باب التعيد في التاج
 النقت والسقيت مشا فتن مبرتنا كيم الميم وسكون
 البيا المشاة الغتاتية وقع الرله التي بعد لها الطعام
 دنسا و تفرقة نيكند لعمام مارا يعني امية سببند كيم طعام
 و متاع خانه مانه سارقه و جارية ولا تملابيتا الغتينا
 در تاج بهي آوردن التعيش بالعين المهله شيان كرون مرغ
 و في روايتي يعين ميم و نيكند در كنار و جا كرتن و قاه و خاك
 روي تفرقي در خانه مانه مسجود شيان مرغ برنده بر كنار مرغ

يعني خانه مانه

يعني خانه مانه شيان مرغ كرا نيكند و در عدم نظافت
 و پاكيزيكي بلكه ان نيكند كرا سببند و پاكيزه كنده خانه
 در تاج بهي آوردن و في حديث و لا تملابيتا شيان ابي لا
 تفرنانا لعمامنا فحننا في هذه الرواية شيان في ملك الزود
 كالطير و اذ غشت عشته في مواضع شيان يعني خانه مانه
 مارا و طعام ما پس خيانت كند مارا درين و پيش و درين و پيش
 و كوششي اتمه طيور كرا شيان مرغ كند در مواضع شيان قال كند
 كنت زن ابو ذرغ خرج ابو ذرغ و لا كرا طاب منحصر
 جمع رطب بفتح الواو و سكوت الطاء الزق الذي فيه
 السمن واللبن و در تاج آوردن المخصر جبا نيكند كرا براند
 ابو ذرغ از خانه در آنجا كرا مشكمان شيان جبا نيكند سببند
 بر جبهه برون آوردن كرا يعني سفر كرده بود و در في شيان
 بسيار بود يعني در تابستان اين وقت خروج عرب است
 سوي بلاد بخت تجارت فلقى امرأة معها و كان لها
 كالفهدان بلعيان من تحت خصرها بر ما نيكند



بفتح الخاء المعجمة وسكون الصاد المهملة في آخرها را ورتنه
 آورده الخصر بيان دوم و غیر آن پس ملائی شد ابو ذر زنی را
 کبان و دوفرتنه بود در او را اما شد و دویوز در نوم عملت در
 جستن و بازی کردن و درین حال که بازی میکردند هر دو پسر از
 زیر میان زن که بالای دو سرین است بدوان یعنی میان او و
 کتاف او بود که اگر پشت می خستند می بلند می شد از زمین بودی
 که در زیر بودی کتاف او می بودی که دو پسر با یکدیگر انا می انداختند
 در آن فراخی که نیرودی بودی فطلق پس طلاق داد ابو ذر
 مراد نکاح او نکاح کردن زن را فتنحت بعد از جلا سیریا
 بالسن المهملة المفتوحة فعمله مشددة فنیبا مشددة
 بمثنائین فتنائین علی المشهور وحکی القاضی عن ابی
 السکیت انه حکى فنیبا بالمهملة والمعجمة در مذنب آورده
 السری مترس نکاح کردم بعد طلاق ابی ذر مردی که گفته
 و مترس و بعضی گفته که سسری یعنی سخی است رکب
 شریا بشین معجمة مفتوحة باخلاف فعمله مشددة فنیبا

مشددة

مشددة ای بمثنائین فتنائین که سوار بود بر اسبی فانی
 و بسیار رتند و خوش رفتار و اخذ خطبا بالحاء المعجمة
 المفتوحة وبالطاء المشددة المكسرة وبالياء المشددة
 ای بمثنائین فتنائین و گفته بود نیز و که منسوب است
 بخط و این نام موضوعی است یا در مذنب آورده که خطی نیز است
 منسوب بخط و هو موضع بالیاء کتفه انه خطی نیزه منسوب
 بخط و این نام فربه است بکناره در با عمامه زمین و این نام
 جای آن می آمد که بکناره در راست خط برای آن میگویند
 لانا صل است بیان آن است خاک مسجود و نمیدرمان
 برای آن باشد که جمع کرده میشود در بیان بیانه تا در است
 میشود برای آنکه جوینها در آن پیدا می شود و میرود و آن کج
 علی فحاشی یا من الاراحه لی و الماشية بالعين من
 مرعانا المر اجها یضم المیم و هو موضع سینه ما فی النواج الاراحه
 چهار پای با روی بودن شبها نگاه دارد ساخت و داخل کرد
 در صبح درین حال که عرض کرده باشد برین نام از شتر و گاو بسیار



ويكويده في جباين كالكرا اهل لند برآند كنم مخض است
 بابل يدانك را حجاب است از د و كرد ابدن مواسی بوث
 عننا از حر كاه محل هوشه آنها و زنی بنا مشقه و باه سخاينه
 شده از مال كنه و بخران منه الثروة في المال و مني كثره و اعطا
 من كل واحدنا زوجه و داده است من الزهر كره و زود و ازيد
 بشيا از شهر و كا و كو بسده و بنده و زوج بعضي حضرت قال
 كل لم نزرع و كفت آنم و كه بخوراي ام نزرع از مال من هر چه
 بخوراي و ميبري آنمك كسبي من ما رعيه و ربه و طعام
 باهل و اقرباي خود و افضال و انعام كن بر ايشان آنچه خودي
 يعني آنچه كافي و بسنده بود بايشان فلو جمعت كل نبي
 اعطانيه ما بلغ اصغر انبياء نزرع بس كرجع كنم
 هر چه بزرگتر بخشيده است زوجه ناني مر از نيزه بخورد زرين
 او نذناي عطا الي نزرع يعني انا عطا او بخورد زرين انا با عطا
 الي نزرع نيزه در دين ايشان است بر همان كثره نعم و عطا
 الي نزرع قال كعاشة رضي الله عنها كفت ما

رضي الله

رضي الله عنها فقال لي رسول الله صلى الله عليه وسلم
 كنت لك كافي نزرع لام نزرع كلمه كان اي نذر او
 حق كان الله عليهما حكيم يا زاده است بر كفت مر از مال
 خدای صلی الله علیه و سلم كه مني نزرع نيزه است نم بخوراي نزرع
 بام نزرع و در جميع اوصاف سوالی تطبق و في بعض الرواية
 غير اني لا اطلقك و في رواية كنت لك كافي نزرع
 في الالفة و الوفا و الاق في الفرقة و الحلاله او المجابته و
 المياعده **باب** ما جاء في صفة نوم رسول
 الله صلى الله عليه وسلم و درين باب شش حديث است
الحديث الاول حديث بر ابن عازب حدثنا
 محمد بن المنذر حدثنا محمد بن عبد الرحمن بن مهدي
 حدثنا ابراهيم بن اسحاق عن عبد الله بن يزيد
 عن البراء بن عازب ان رسول الله صلى الله عليه
 وسلم كان اذا اخذ مضجعه وضع كفه اليمنى تحت
 خده الايمن و قال ربي في عبدك يوم تبعث



عبادك اي يوم تخيم وهو يوم القيمة وفي رواية التنا
 عن حفصة رضي الله عنها ثلاث مرات ثنا محمد
 بن المنق ثنا عبد الرحمن بن مهدي ثنا اسرائيل
 عن ابي اسحاق عن ابي حميد عن عبد الله بن مسعود قال
 يوم تجمع عبادك حديثي اذ ان حديثي ولفظي يعني
 وكنت عبد الله يوم تجمع عبادك بدل تجبث وروزني كجمع
 سكتني بندي في خوراكه مردود اذ يعني روزني وقيامت
 الكبريتي كمنه من قول خدا صلي الله عليه وسلم بود که چنين ميگوي
 چاهي خواب خود را يعني چون خواب بگاه خود مي آيد و روزني
 مي نماوي كف رهنم خود را زير رخ رهنم خود و سكتني
 که ريب نمي غذا بک بوم سجت عباوک که اي در دو کارين
 مر از غذا ب خود در آن روزني که بخت ميکني و زنده ميگوي و اي
 بندي ناي خود را زير چهرت معلوم شد که رسول صلي الله عليه
 و آله و سلم خواب ميگوي و في روايت بوم تجمع عبادك
الحديث الثاني حديث حذيفة حدثنا محمد بن عبد الله

حدثنا عبد الرزاق اخيه سليمان عن عبد الملك
 بن عمير عن ربي بكسر الهمزة وسكون الواو القنات
 والهملة وباء النسبة بن حراش كرجالا اخر معجزة عن
 حذيفة قال كان النبي صلي الله عليه وسلم اداوي
 الى فراشه بالقصر وللمل في النهاية اوي واوي يعق
 واحد واوي مقصودا وهد و اجاه لا زمانا قال
 اللهم باسمك الموت واجي واذا استيقظ قال الحمد لله
 الذي احيانا بعد ما ماتنا واليه النشور وكنت حذيفة
 که بودني صلي الله عليه وسلم که چون مي آمد و ميگويدي سوي تراش
 خود ميگفت اللهم باسمك الموت واجي اي بر خدا يا
 بنات لا ميگويم و بيدار ميشوم يعني تو مرا بيدار باني و بيدار ميگوي
 پس مراد از موت اچنان نوم است و از حيات بقية و محتمل که
 از اسم مراد مميت و مميتي باشد يا معني حيا بود که بر با و
 نام خود مي براني مرا و زنده ميگوي و اي مراد چون بيدار ميشوي گفت
 الحمد لله الذي احيانا بعد ما ماتنا واليه النشور

حدثنا



که جنس عمر خدا بر است آنکه پدراست خت را بعد آنکه خزا
 بود و ارواحات بعد موت سوی او را جمعست زید کبری یعنی
 از زنده است غیر از او را در آن مدخلی نیست در مرجع او است
 پس اجبا بمعنی انقطاع است بعد نوم و امامت بمعنی نوم
 حیات است بعد موت که تمسک بمعنی چیزی بود که سوی
 او است رجوع در نزل ثواب از آنج که کسب میکند بنده
 در زنده گانی خود بقال نشر المیت ینشر نشور اذا عاش
 بعد الموت و انشر الله ای اجیاه بعضی گفته که موت
 بمعنی سکون است بقال مات الريح اذا سكنت و قال
 کرده میشود در زوال قوه عاقله بمعنی جهالت گفته بقال
 او من كان ميتا فاجيئه الحديث الثالث حديث
 عائشة رضي الله عنها حدثنا فقيد بن سعيد ثنا
 الفضل بن فضاله نفع العاكال العدالة عن عقيل
 بن خالد مصغر ليا عن الزهري عن عروة عن عائشة
 رضي الله تعالى عنها قالت كان رسول الله صلى الله

عليه وسلم اذا ولى الخرافة كل ليلة جمع كقيد ففتش
 فيها في التاج النفث ورويد من باب فز يصح
 والنفث اخراج الريح من العنق مع شي من الريق كذا قيل وقرأها
 قل هو الله احد وقل اعوذ برب الفلق وقل اعوذ برب
 الناس غم صبح بهما ما استطاع من جسده يبدا بهما راسه
 ووجهه و ما قبل من جسده بيان لقوله غم صبح بها يصح
 ذلك ثلاث مررات كفت عائشة رضي الله عنها که بود رسول
 خدا صلی الله علیه و سلم که چون منقلب میشد می و میکرد پدی سوی
 فراسش خود در هر شب جمع و ضم میکردی مرد و کف مبارک
 خود پس میدید در هر دو کف مبارک خود با پاره از آن است
 و میخواند در هر دو کف مبارک خود سوره احقاص یعنی قل سوا الله
 و سوزن یعنی قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس سبتر
 میماند بر دو کف مبارک بهتر از آنکه استقامت نماید آن
 در شتی از آنصنا جسد مبارک خود و پیر جا که دست مبارک
 بر سیدی و در سج بر دو کف مبارک آغاز میکردی از آن



در مبارک و روی مبارک خود و آنچه که از آن مبارک جانبش
 بودی در جمع و فزانه و نغفست که بار یکدیگر میماند که گفته شده است
 که هر حدیثی که در آن در بر آنکه نغفت بر فزانه مقدم بود یعنی
 معنی حدیثی چنین گفته اند که اراد النغفست فزانه و نغفست
 پس اراده کرده و میدون و خوانند هر کس سوره مذکوره و در سید
 شیخ این گفته که در روایتی فزانه واقع است در روایتی دان
 ظاهر است که فزانه برای ترتیب نیست بلکه برای معنی و است
 برین نیست میان آنکه نغفت بر فزانه مقدم بود و عکس آن
 لیکن هر یک متاخر است از جمع کفین در مشکوٰۃ فزانه و نغفست
 و نیز در آنکه هر حدیثی که در آنکه میگوید بر آنکه این سوره مذکوره
 اول بخواند پس مسح میکردی بهر دو کف مبارک چنانکه استغفار
 داشتی از عظام و جسد مبارک خویش و بهر جا که دست مبارک بر سینه
 بگذرانند و مسح میکردی بستر باز بخواند و مسح میکرد **الحديث**
الرابع حدیث ابن عباس رضی الله عنه حدیثنا محمد بن
 بشیر حدیثنا عبد الرحمن بن مهدي حدیثنا سفیان

عن سلمة

عن سلمة بن كهيل مصنف عن كريب عن ابن عباس ان
 رسول الله صلى الله عليه وسلم نام حتى نفتح ربهما حتى يفتح
 النغفست و در میدان من با سبب نغفست و کان اذا نام نغفست فانا
 بلا فاذ نه بالمد من الايدان بمعنى النغفست و لا اعدا
 و زان یعنی آورده الايدان بیا کما میدون بالصلوة نغفست
 و صلی و لم یبق صا و فی الحدیث قصه بر سنی که رسول خدا
 سالی آمد علیه السلام خواب کرده بود تا آنکه در میدان مبارک
 نوبتش یعنی آواز می آمد چنانچه از بعضی ائمان می برآمد و
 که چون بخوابید میدیدید آن مبارک خود پس آمد او را بلال
 پس اعلام کرد و او را کباب خفت و بر اینها از من برخاسته نماز
 گذارد و وضو نکرد و زیر آنکه از خصائص او است که وضو او منقضی
 نیست و همی شکست بخواب که اگر چه هر دو چشم مبارک از نام
 می بود و لیکن دل و نام نمی بود بلکه سندان بود و حدیثی که از او
 بر او می آمد و ظاهر همیشه الطلح بر آن می آید و معلوم میگردد
 در این حدیث قصه است که می آید در باب عبادت رسول خدا



سلي الله عليه وسلم در حديث ابن عباس رضي الله عنهما رواه
 تميمي ورواه غيره عن النبي صلى الله عليه وآله
الحديث الخامس حديث ابن مالك رضي الله عنهما
 حدثنا الشيخ بن منصور حدثنا عقان حدثنا حماد بن
 سلمة عن ثابت عن ابن مالك ان رسول الله صلى الله
 عليه وسلم كان اذا اوى الى فراشه قال الحمد لله الذي
 اطعمنا وسقانا وكفانا وآوانا باليمن واليمن خير فينا
 القصص والقصص في اللذم القصص في التقدي الممد
 يد رضى رسول خدا صلى الله عليه وسلم كه چون مى آمد بوى فراش من
 خود مى گفت الحمد لله الذي اطعمنا وسقانا وكفانا وآوانا
 الاطعام للعلم وادون الاستقامت اب وادون الكفاية يستندون
 ويعلى الى بعض الامم وكفناك الشقي اي حسبك الا بوابا وادون
 و هيبا ساخن باوى وسكن جنس محمد فداك العلم وادون
 وادون استنار وادون در مهمات ما وادون كرد انما استخبره انما
 سيد بهما و هيبا ساختن براى ما وادون وسكن وادون انما استخبره

همه با هم فكم من لا كافي له ولا مؤوي الكافي والوحي
 هو الله تعالى طمعا للتقليد اللذان بالحد والسببية
 الحمل عليه اذ لا يعرف قدر الفخر لا يصدها جاذبه جندان
 از خلق آه نه كه نسبت بده آنها را و نه نسبتا خسته براى آنها با وى وى
 يعنى جندان از خلق نمى دانند نعمه كافي و مؤوي خود را بر كس است
 بكنه و حال آنكه آن كافي و مؤوي تمام عظمى است پس اين كلام بمنزه ذوق
 حق تعالى است ان الكفر بين الامم لهم با جندان از خلق كه
 نسبت را هم و عاقل است برشان با جندان از خلق كه نسبت
 نسبت ایشانرا از شتر بران و جندان از خلق كه نكر دانسته
 خداى جل جلاله را ایشانرا نزل و سكن ملكيه است نه است
 ایشانرا با شتر و مهلكات ایشان و منزل و سكن نداد و در
 بودى بطرق هلاك ساخته المده كه ما را از ایشان نكره نسبت
 ملكه ازان قوم كرد انيد كه عارف اين بجا كافي و مؤوي خود سبب
 ساخت ایشانرا بنوع خوبش و توفيق داد با دايى شكركم و سبب
 ایشانرا در معصمات و در دفع سوزنايت و مهلكات راى



ونزل بها عها كروه ومقر ساخته و سرگردان كروه الحديث
السادس حديث ابي قتادة حدثنا الحسين بن محمد بن
 بالمهمله المنقحة كذا قيل والصواب يصح الجيم منسوب الى
 مصنفه كذا ذكر ابن حجر حدثنا سليمان بن حرب حدثنا حماد
 بن سلمة عن حميد بن هلال العدي وبني ابي بصير
 عن جابر بن عبد الله المزني عن عبد الله بن بلج
 بفتح الراء والياء الموحدة الانصاري ابو خالد المزني
 عن ابي قتادة احمد الخويث بن ربيع بكسر الراء المهمله
 وسكون الباء الموحدة وبياء النسبة الانصاري ان
 النبي صلى الله عليه وسلم كان اذا عرس بديل من العرس
 في التلج العرس باثر شب فزود اذن والتعريض ترق
 المسافر آخر الليل للنوم والاستراحة اضطلع على شفة
 الامم بكسر الشين ولفاعرس قبيل الصبح نصب ذرا
 ووضع راسه على كتفه كرجون فزود في آخرة شب قبل
 صبح رز فزود نوم واستراحت خواب ميكردى بر باب رست

و
 يان

فزود في آخرة شب فزود في آخرة شب فزود في آخرة شب
 بساخت دران مبارك خود و سر مبارك مي نهاد بر كف مبارك خویش
باب ماجاء في عبادته رسول الله صلى الله
 عليه وسلم يعني بر صلوة نافذة رسول خدا صلى الله عليه وسلم
 چون بدر می شد می میگذاشت در روی او درین باب است در حدیث
الحديث الاول حديث معوية بن شعبه حدثنا ابي
 بن سعيد وبنير بن معاذ قال ائتمنته نسيه بن عبيد وبنير
 معاذ ثنا ابو عوانة عن زياد بن عديلة بكسر العين المهمله
 وفتح القاف كذباة عن المعيرة بن شعبه قال كنت بينه
 بن شعبه صلى رسول الله صلى الله عليه وسلم حتى انقح
 قدماه كذما كذا رسول خدا صلى الله عليه وسلم بجدي كه هر دو
 قدم مبارك او درم گرفته و اما سيده فقيل له انك ما ت
 وقد غفر الله لك ما تقدم من ذنبك وما تاخر من ذنبك
 مر رسول خدا صلى الله عليه وسلم كذا يا رجل ميتوى ولا رهم حكمت
 بر نفس خود اينقدر كلفتم و شغوت در عبادت او يعني خود را آنچه



مشقت بنده بی حال آنکه بدیستی که مغفرت کرده است خدا
 تبارک و تعالی را که تقدیم و متاخر از حدیث ما ریه و حدیث
 امرأة زید با جمیع کتابان که در کتاب براتنا صحیح است از زلات
 و لغوتها واقعه و آنچه که واقع خواهد شد سخنان بسیار
 سیات المعتبرین بدانکه این تفهام مجرب بود قاک
 گفت رسول خدا صلی الله علیه و سلم افلا اكون عبدًا شكوي
 انك تهدي فدا اكون عبدًا شكوي ايا بس نسام
 بنده که شکریا رسیده یعنی بازرگ که عبادت خدا را با تمام غرض
 او زنی مقدم و متاخر او حال آنکه این سبب برای آنکه عبادت
 در بی سبب است که هر چه در حکم است در تمام امور آن حال
 که جل جلاله بر من انعامه نمت غفران و بر نعم عطا کرده از زلات
 و حسن کفر انا اعطيناك الكون وغيره یعنی در من تمام عبادت
 پس استقامت آنجا رسیده **الحديث الثاني** حدیثی از هرون بن
 رضی الله عنه حدثنا ابو عمال الحسین بن حرب ثنا
 الفضل بن موسى عن محمد بن عمرو عن ابي سلمة عن ابي بصير قال

نزل معلوم بنکتم

گفت

گفت ابو بصیر رضی الله عنه کان رسول الله صلی الله علیه
 وسلم یصلي حتى ان دم قدمه قد مآه تاکلف ابو بصیر که بود
 رسول خدا صلی الله علیه و سلم که نماز کند در وی سجده که با سینه
 برود قدم مبارک و قضی الله تقی هذا بقی انقل هذا
 وقد جاء لکان الله قد غفر لک ما تقدم من ذنبک
 و ما تاخر کنه شد در رسول اصل الله علیه و سلم که پس که یا ایکن
 ابتدا مشقت و بخود مقرر کردانی اینچنین گفت و مشقت
 و حال آنکه بدیستی که آمده است و رسیده است بنوع غیره
 از زنی تو تا تقدم و متاخر قال افلا اكون عبدًا شكوي
 گفت نبی صلی الله علیه و سلم که افلا اكون العبد بیان این
 گذشت اکنون **الحديث الثالث** ایضا حدیث
 ابو بصیر حدثنا عیسی بن عثمان بن عیسی بن عبد
 الرحمن الرضی بن عیسی بن عیسی الرضی بن ابراهیم
 عن اوست عن الاعمش عن ابي صالح عن ابي هريرة قال
 گفت ابو بصیر رضی الله عنه کان رسول الله صلی الله



عليه وسلم يقوم يصلي حتى يتفتح قدماه فيقال له فعل
 هذا اي تقبل وفي بعض النسخ انفع الاستقنا
 وقد عقر الله لك ما تقدم من ذنبك وما تاخر فاذا
 كبره رسول خدا صلى الله عليه وسلم که برنجواستی درین حال که نماز
 میکند روی بجدی که اما سید هر دو قدم مبارک می بر کشته
 نه اورا که ایا میکتی این قدر شفت و حال آنکه بدستی که امر زید
 است اسبیل جلالة الحق که متقدم است از کانه نو و آنچه که
 فاذا کتبت نبی صلی الله علیه وسلم افلا کن عبد اشکور
الحديث الرابع حدثت عاتبة رضي الله عنها
 محمد بن بشار ثنا محمد بن جعفر ثنا شعيب عن ابي اسحق
 عن الاسود بن يزيد فاذا كفت لسود بن يزيد رضي الله عنه
 سألت عاتبة رضي الله عنها عن صلوة رسول الله
 صلى الله عليه وسلم بالليل قال كروم ام المؤمنين عا
 رضي الله عنها انما رسول خدا صلى الله عليه وسلم که در شب میکند
 بعد نماز عشا از نوازل فقالت كان نيام اول الليل يتم

يقوم

يقوم بر کتت ام المؤمنین باشد رضی الله تعالی عنهما که بود
 صلی الله علیه وسلم که اول شب بخوابد یعنی از بعد صلوة
 تا تمام نصف اول بستر برنجواست و نماز تهنیت بکند و در
 سراسر این دو خاص فاذا کان من السحر ان یفتح الحجاب
 پس چون همیشه شب نزدیک سحر نماز تهنیت بکند و در نماز
 خاسته بر سر می آید نهارش مبارک خود برای تویم که نوم در سراسر
 ساهس سنت است تا فانا و استوار کرد و سبب نوم
 براد انما صبح و بر آنچه که بعد از نماز صبح است از وظائف عباد
 فاذا کان له حاجة الم باهتله من حرجی رسول خدا صلی
 علیه وسلم حاجتی مبارکت با اهل خود عارض میشد و پیش می آمد
 میشد و فرود می آمد با اهل خویش بحسب القضا می حاجت مذکور
 فاذا سمع الاذان و یتب فان كان جنباً افاض عليه
 من الماء ولا یقصر و خرج الى الصلوة و راجع بهی آورده
 الوضوء و الوضوء الوضوء جستن پس چون می شنید با کانه
 فریاد حاجت و برنجواست بر سر است پس اگر نجابت می بودی



برکت آب بر تمام بدن مبارک خود و اگر نجاست نمی بودی
 وضو میکردی و برای نماز نمی برمی آمدی بعد از آنست که در این
 من بعضی اشیا است بآنکه در غسل آب میانی بخنجر اجتناب
 عن الاسراف حاصل آنکه بجز سماع اذان و غیر برای نماز بجز آن
 نماز نجاست چو آنکه در وقت القوی آورده که قیام در شب
 بیل مستحب است و اقل استحباب است در سگس
الحدیث الثامن حدیث ابن عباس رضی الله تعالی عنهما
 حدثنا قتيبة بن سعيد عن مالك بن انس عن علامة
 انتقال نخول است با سنا و دیگر وحدنا الحق بن موسى
 الاضاري ثنا معن عن مالك عن محمد بن سليمان
 عن كريب عن ابن عباس انه اخبر انه بات عند
 ميمونة وهي حالته انك جردا ابن عباس من النبي انه لما
 انك لم يزلت كرهه و هو ابن عباس نزد ميمونة كه قاله روى
 قالنا فاصطحبنا بئس يد الطاء المملة على صفة الكلام
 في عرض الوسادة بفتح العين المملة على الاصح الاشد

وفي رواية بعضهم كذا ذكر ابن حجر كلف ابن عباس رضي الله
 عنه ان يشرب من ماء يملو در جانب بنه بالش واضطجع رسول
الله صلى الله عليه وسلم في فطرها و ما يجده رسول خدا
 صلى الله عليه وسلم بهلوه بجانب درازي بالش و زوجه و صلى
 عليه وسلم ميمونة رضي الله عنها في جانب طول بالش فجا بده بود
 جناحه و انست و روى في اصطح رسول الله صلى الله
 عليه وسلم و امله في طرفها و روى ان رسول الله صلى الله
 مر و با زوجه خود بحضور محرم بي وقت حلال است فنام رسول
الله صلى الله عليه وسلم حتى اذا انصف الليل ان
 بقليل او بعد بقليل بر خواب کرد رسول خدا صلى الله
 وسلم تا بخامی نیم شب شد بود با پیش از نصف شب
 بزبان قلیل بعد نصف شب بزبان کم این شک از ابن عباس
 است فاستيقظ رسول الله صلى الله عليه وسلم من
 رسول خدا صلى الله عليه وسلم فجعل يمسح النوم عن وجهه
 بالش و مع کرد درین که دو رکعت و دفع سازد از نوم از زوجه



سبارك خود از فتور با برين كه تيماليد و چشم سبارك خود را بر
سبارك خويش نم قر العشر الايات الحواتيم من سورة آل
عمران بالنص لان الايات يد له من العشر وفي بعض
النسخ الحواتيم بدون الياء والحواتيم بمعنى الحائمة بستر فرا
و در آيه خاتمه و آل عمران يعني ان في خلق السموات والارض
واختلاف الليل والنهار لايت لاولي الايات الاخرى
و درين اشارت است باسماي فراه اين آيات خريف است
و كل قرآيه محدث محدث اصغر كذا قيل ثم قام الى من يعلق
بفتح الشين المبحر و تشديد الهمزة الفتحه الحاق به
بر غم است و منو جرت و هي منك كسره و او خيه بود
نيز بد يا باجه غلط از تصرف كلب فتوحا منها ما نيت
ضمير با غم است و في بعض النسخ فتوحا منه و هو القاء
باختيار اللفظ بس كسره بند و من يرا و خيت آب در كذا
بزرگ و وضو كره چنانچه در است در روايت شيخين فالطون
ثم صيت في الجنية ثم تو صا قاصح الرضو بن وضو كره

اصور

وضو حسن ميان وضو بن معني وضو كامل كروي و اسب سبارك
از افراط و تفریط اجتناب نمودی و در سطران من سبارك
ثم قام بصلي بستر بخاست تا نماز كذا و پس نماز منو
فانك عيدا لله بن عباس فقمت الى جنبه كفت عليه
بن عباس كس بر باي شدم و وضو كره من سنام يا
بهله جيب او چنانچه در روايت شيخين و ففت فقمت
و قصات فقمت عن كيسان و وضع رسول الله
صلى الله عليه وسلم يده اليمنى على ابي ثم اخذ يادني
اليمنى فقتلها بالعا العاطفة على صيغة الماخفي و
بعض النسخ يقتلها على صيغة المصارع من باب كذب
و رواه جهمي آورده القتل فانذرت و او كره ان يدين بس نهاد
رسول خدا صلى الله عليه و سلم درست است سبارك خود بر سر
بس تركت كوش است مرا و خير در است بس كره ان يدين
بجانب است سبارك خود روايه شيخين چنان است فاختد
يا ذق قاداري عن عبيد آورده انه كذا قيل بر اي آن بود



تا آنکه دست سازد در برابر آن گفت سنت یا بجزیه از رویا و تحریف
 یا بجزیه از خواب یا بکلیه افعال مخطئین فضل رکعتین است
 و رکعت نماز گذاردن هم صحتی رکعتین هم رکعتین هم رکعتین
 هم رکعتین هم رکعتین فالامعین ست مراتب صلی
 رکعتین ست مراتب گفت معنی که نماز گذاردن رسول خدا
 صلی الله علیه و سلم رکعتین رکعتین آه شبش بایرین و زود
 رکعت شد هم آفتون بسزد در گذاردن و رویت شیخین چنین است
 نعت صلی به ثلث عشر رکعت از روی شیخین معلوم
 که در هر رکعت است پس یکی سیزده رکعت از گذاردن
 هم اصریح هم جاره المودن روزی شیخین چنین است هم اصریح
 مقام حق نفع و کان انا نافع فاذا به بادل بالصق
 پس بر بملوی مبارک خود افتاد و خواب کرد بستر آید و برا
 مودن بلال و اعلام کرد نماز فقام پس برخواست فصلی
 رکعتین صیفتین بر نماز گذاردن دو رکعت خفت و نصیر
 هم صریح پس بر آمد از خود مبارک خود فصلی الصبح بر نماز گذارد

بر آنکه

به آنکه درین حدیث دلیل است بر جواز از معروف و صلوة
 و بر آنکه نماز او در شب سیزده رکعت بودی بنا بر روایت شیخین
 که در هر رکعت است و بر آنکه مودن با سنج است که نماز امام
 بیاید و اعلام کند او را بنماز و بر آنکه ادا است صبح رو است
 بخت و سبکی و بر استحباب ادا است صبح بخانه در آنکه
 جماعت در غیر مکتوبات رو است و بر آنکه نماز صبح است
الحدیث السادس ایضا حدیث ابن عباس رضی الله عنه
 حدیث ابو کریب که خلیل محمد بن العلاء و کعب بن
 عزابی جسد نفع الجیم عن ابن عباس قال کان النبی
 صلی الله علیه و سلم یصلی من اللیل ثلث عشر رکعة
 کنت ابن عباس رضی الله عنهما که بودند صلی الله علیه و سلم که نماز
 میکرد در شب سیزده رکعت کرد رکعت فجر و صلوة اللیل
 داخل نباشد و الا مجموع صلوة اللیل نازده رکعت میشود آورده
 که کلمه من درین اللیل و امثال این ابتدای است آنکه صحت
 من بوم الجمعة و اعوذ بالله من الشیطان الرجیم **الحدیث السابع**



حدث عائشة رضي الله عنها حدثنا قتيبة بن سعيد
 ثنا ابو عوانة عن قتادة عن زائدة بن اوفى بالزراعية
 وباراسين المهملين كتحالة عن سعد بن هشام عن عا^{سة}
 ان النبي صلى الله عليه وسلم كان اذا لم يصل بالليل
 منع من ذلك النوم او غلبته عيناه شك الراوي
 كما ظن او التميم جملة مستانفة لبيان مانع الصلوة
 من الليل صلى من النهار تنق عن ركعتين يركعتي
 النبي صلى الله عليه وسلم بود كبحون نماز نقل من كذا ودر شب
 باين كه واسطه نوم ويرا ما نوع ميشد از نماز شب يعني صاحبني و
 ميشد صلى الله عليه وسلم را سوي نوم با الحما كك بي بس نوم
 اختيار ميكردى با اين واسطه كه غلبه ميكرد رسول اصلى الله عليه
 ورحمته يومى كه اس طاعت ترك ونداشت نماز ميكرد
 در روز و در وقت درين دليل است براى كذا قصه و تا فائده
 و در احاديث ديگر يقين وقت قصار تا فائده شب مع است
 كه از طلوع شب تا زوال است كذا ذكر ابن حجر الحديث الثامن

بن كذا و كذا و كذا

حديث

حدثنا يحيى بن عمار رضي الله عنه حدثنا محمد بن العلاء
 ثنا ابواسامة عن هشام بن يعقوب بن حسان الازدى
 الفرشى يعقوب القاف وباراسين المهملين عن محمد بن سيرين
 عن ابي هريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم قال اذا قام احدكم
 من الليل فليقتح صلواته بر كعبتين خفيفتين كعبتي
 صلى الله عليه وسلم كبحون بر خير ذكبي از شما در شب براى نهد
 بر كعبتين نماز خود را بر دو ركعت يك و كوتاه درين دليل
 بر زيد بن درو كعبت كه مقدمه و تراست الحديث التاسع
 حديث زيد بن خالد الجهني حدثنا قتيبة بن سعيد
 عن مالك بن انس ح حدثنا العوفي بن موسى شامع
 ثنا مالك عن عبيد الله بن ابي ربيعة بن محمد بن عمرو
 بن حزم الانصاري عن ابي ربيعة ابي بكر المشزري بن الخنم
 ان عبيد الله بن قيس بن مخزومة اخيه عن زيد بن خالد
 الجهني المدني صحابي مشهور هو ابو عبيد الرحمن انه قال
 لا رفقت صلوة رسول الله صلى الله عليه وسلم فاك



فتوسدت عتبة اوسطها لمة شك الراوي فصول
 رسول الله صلى الله عليه وسلم ركعتين خفيفتين ثم
 صلى ركعتين طويلتين طويلتين ثم صلى ركعتين
 معادون اللتين قبلهما ثم صلى ركعتين معادون اللتين
 قبلهما ثم صلى ركعتين معادون اللتين قبلهما ثم
 وذلك ثلاث عشرة ركعة كفت زيد بن جراح لما جئته به
 نظر طويل وممتد كروم سوي صلوة رسول خدامي صلى الله عليه وسلم
 لغير ركعة نمازها به كذا قلنا وكفت زيد بن جراح له كروم سوي
 كروم بودم استمانه زيرين در او را با فسطاطا و بعضي عنه خفيفة
 پس نماز گذار در رسول صلى الله عليه وسلم دو ركعت سبكه كو نما
 كه مقدمه و تراست جنبه كذا شئت بر نماز گذار دو ركعت
 در او نماز كذا ركعتين سجده مباله است در طول جنبه كو نما
 در او نماز در او از سفيد سفيد سفيد پس نماز گذار دو ركعت كذا
 آن دو ركعت قبل آن بود يعني طويلتين طويلتين در طول سن
 گذار دو ركعت كذا در آن دو ركعت كذا قبل و بي بود است نماز

گذارد

دو ركعت كذا در آن دو ركعت است كه بش از اين گذار بود
 يعني از طول نماز نبود بس يك طول انقدر بود پس نماز گذار دو ركعت
 كه در آن دو ركعت است كه بش از اين گذار بود بس
 و تر كذا بس تر ان سيزده ركعت است كه دو ركعت خفيف در ستر
 داخل بود پس از يك ركعت نشود والا سه ركعت جنبه
 نه بس يا بجهت است الحديث العاشر حديث عائشة
 رضي الله عنها حدثنا اسحق بن موسى شامع ثنا
 عن سعيد بن ابي سعيد القيربي عن ابي سلمة بن عبد
 الرحمن انه اخبره انه سال عائشة كه سوال كرد ان لمة
 عائشة رضي الله عنها كيف كانت صلوة رسول الله
 صلى الله عليه وسلم في رمضان از كيف نماز رسول
 خدا صلى الله عليه وسلم در ماه رمضان و اين سوال براي آن بود كه
 در صدر او نزو اكثر الشبان جهان معزز بود كه براي رسول خدا
 صلى الله عليه وسلم نماز مخصوص بود در ماه رمضان و عائشة رضي الله عنها
 نماز آن كردي يعني نماز رسول خدا صلى الله عليه وسلم در ماه رمضان



و عاشره رضی الله عنهما آنکار آن کردی یعنی برای رسول خدا صلی
 علیه و سلم در ماه رمضان نماز مخصوص بود بلکه در ماه رمضان یازده
 رکعت بگردی چنانچه در غیر آن فقالت ما كان رسول
 الله صلى الله عليه وسلم يعزى في رمضان ولا في
 غيره على احدى عشرة ركعة بر كعت عاشره رضی الله
 عنهما که بود رسول خدا صلی الله علیه و سلم که افزود دیگر در رمضان
 و نه در غیر رمضان بر یازده رکعت بصلی اربع الاستسار
 عن حسن بن محبوب نماز سیکه در چهار رکعتی که سوال کن
 از حسن و طول آنها یعنی در غایه آنهاست و طول بود و بگوئی که
 از میان آن عاجز میگردی پس منع از سوال کنایه است از غیر
 از جواب با طول و حسن آنها در غایه ظهور است که از سوال
 می بخت پس لکن کفایت از عدم احتیاج سوال کنیم
 بصلی اربعه فلا تستال عن حسن بن محبوب و یلی
 بعض النسخ لا تستال بصلی ثلاثا بتر نماز سیکه در چهار
 رکعت پس سوال کن از حسن و طول آنها پس نماز سیکه در چهار رکعت

الذی علیه السلام

ازین معلوم است که نماز تجمیع شصت رکعت نماز سیکه در چهار رکعت
 سه رکعت و در عدم وصف سه رکعت بطول حسن است
 بحقیقت آن که اقبل قالت عاشره کعت عاشره رضی الله
 قلت یا رسول الله صلى الله عليه وسلم اتمام قبل ان
 فتر که کفتم ای رسول خدا ابا خباب کنی پیش از آنکه در یکدوازده
 قال یا عاشره ان عیسی تمانان ولا یتام قلبی بر کعت
 رسول خدا صلی الله علیه و سلم که ای عاشره بدرستی که دو چشم من
 میخواهد و دل من میخواهد پس مصون و ما موقوف از آنکه فوت بود
 صلوة در این نماز بخواب درین اثنا شصت بانکه کسی که از وقت
 در این بود تا خیر بوی سحر است آورده اند که سوال کن
 رضی الله عنهما بحقیقت عدم علم بودی که رسول صلی الله علیه و سلم
 نماز عشا در مسجد سیکه در بیست و یک رکعت بود در مسجد سیکه در بیست و یک
 آن بودی تا بداند که تا خیر صلوة و تر حسب است کسی که او را بود
 واعتماد بر انقیاد خویش باشد **الحمد لله رب العالمین**
 عاشره رضی الله عنهما حد ثنا المعنى بن موسى



تمام عن ثنا مالك عن ابن شهاب عن عروة عن عائشة
 ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يصلي من
 الليل احدى عشرة ركعة بين منسها قبل احدى عشر
 ركعة رسول خداي صلى الله عليه وسلم بود که نماز ميکند رود در شب
 رکعت که در قرآن یک رکعت بودی پس در رکعت نهم
 بودی در یک رکعت و نزدیکه آنکه آنجندت صریح است در آن
 که اول ترک رکعت است فاذا فرغ منها اضطلع على شفة
 الآمين بر عن فارغ بکشت از او این رکعات می افراود جا
 رست خوش حد ثنا ابن ابی عمير ثنا معن عن مالك
 عن ابن شهاب نحوه حديثي ما نذا ان يعني محمد است تزي
 ح علامت سخن بيل است از اسنادی با روی حد ثنا
 قتيبة عن مالك عن ابن شهاب نحوه الحديث
 الثاني عشر ايضا حديث عائشة رضي الله عنها
 ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يصلي من
 الليل احدى عشرة ركعة بين منسها قبل احدى عشر
 ركعة رسول خداي صلى الله عليه وسلم بود که نماز ميکند رود در شب
 رکعت که در قرآن یک رکعت بودی پس در رکعت نهم
 بودی در یک رکعت و نزدیکه آنکه آنجندت صریح است در آن
 که اول ترک رکعت است فاذا فرغ منها اضطلع على شفة
 الآمين بر عن فارغ بکشت از او این رکعات می افراود جا
 رست خوش حد ثنا ابن ابی عمير ثنا معن عن مالك
 عن ابن شهاب نحوه حديثي ما نذا ان يعني محمد است تزي
 ح علامت سخن بيل است از اسنادی با روی حد ثنا
 قتيبة عن مالك عن ابن شهاب نحوه الحديث
 الثاني عشر ايضا حديث عائشة رضي الله عنها
 ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يصلي من
 الليل احدى عشرة ركعة بين منسها قبل احدى عشر
 ركعة رسول خداي صلى الله عليه وسلم بود که نماز ميکند رود در شب
 رکعت که در قرآن یک رکعت بودی پس در رکعت نهم
 بودی در یک رکعت و نزدیکه آنکه آنجندت صریح است در آن
 که اول ترک رکعت است فاذا فرغ منها اضطلع على شفة
 الآمين بر عن فارغ بکشت از او این رکعات می افراود جا
 رست خوش حد ثنا ابن ابی عمير ثنا معن عن مالك
 عن ابن شهاب نحوه حديثي ما نذا ان يعني محمد است تزي
 ح علامت سخن بيل است از اسنادی با روی حد ثنا
 قتيبة عن مالك عن ابن شهاب نحوه الحديث
 الثاني عشر ايضا حديث عائشة رضي الله عنها

عائشة رضي الله عنها كان رسول الله صلى الله عليه وسلم
 يصلي من الليل تسع ركعات كره رسول خدا صلى
 الله عليه وسلم که نماز ميکند رود در شب نه رکعت پس آنست که رسول
 خداي صلى الله عليه وسلم نماز تجميد شش رکعت ميکند و نماز و ترک
 ميکند روی حد ثنا محمد بن عيلان ثنا يحيى بن آدم
 ثنا حنيفة التوري عن الاعمش نحوه حديثي ما نذا
 ان حديث يعني در معنی محمد است الحديث الثالث عشر
 حديث حذيفة بن اليمان حد ثنا محمد بن المثنى
 ثنا محمد بن جعفر انا شعيب عن عمرو بن مرة عن ابي حنيفة
 رجل من الانصار عن رجل من بني عيسى بمهملتين و
 كلفس امة صلة بن زفر عن حذيفة بن اليمان انه
 صلى مع رسول الله صلى الله عليه وسلم من الليل برسي
 که نماز کند رود بود حد ثقیة ابن اليمان رسول خداي صلى الله عليه وسلم
 در باره شب قال كفت حد ثقیة بن اليمان فسلما و
 الصلوة ای اراد الدخول قال الله اكبر ای من كماله و
 ح علامت سخن بيل است از اسنادی با روی حد ثنا
 قتيبة عن مالك عن ابن شهاب نحوه الحديث
 الثاني عشر ايضا حديث عائشة رضي الله عنها
 ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يصلي من
 الليل احدى عشرة ركعة بين منسها قبل احدى عشر
 ركعة رسول خداي صلى الله عليه وسلم بود که نماز ميکند رود در شب
 رکعت که در قرآن یک رکعت بودی پس در رکعت نهم
 بودی در یک رکعت و نزدیکه آنکه آنجندت صریح است در آن
 که اول ترک رکعت است فاذا فرغ منها اضطلع على شفة
 الآمين بر عن فارغ بکشت از او این رکعات می افراود جا
 رست خوش حد ثنا ابن ابی عمير ثنا معن عن مالك
 عن ابن شهاب نحوه حديثي ما نذا ان يعني محمد است تزي
 ح علامت سخن بيل است از اسنادی با روی حد ثنا
 قتيبة عن مالك عن ابن شهاب نحوه الحديث
 الثاني عشر ايضا حديث عائشة رضي الله عنها



ذو الملكوت والجبروت والکبریا والعظمة بر سر کما
 تراست رسول الله صلی الله علیه وسلم در آمدن در صلوة
 گفت الله که ذو الملكوت والجبروت والکبریا والعظمة یعنی
 خدای بزرگتر است از همه موجودات و از آنکه گفته وی معلوم
 خداوند کمال اوست می و عزت و جبر و قهر و کبریا و تتر و عظمت
 است یعنی متفرق است بر جمیع خلق با انقیاد و استعجاب او را
 آورده اند که ملکوت و جبروت میا لغت است در ملک و در
 جبره کالمسبوت فی الالهیه قال کت حدیقه ثم قرأ البقرة
 بتر خواندی صلی الله علیه وسلم سوره بقره بعد فاتحه ستم رکوع
 بتر رکوع کرد فكان رکوعه نحو من قیامه پس بود
 رکوع وی نزدیک قیام وی در طول و کان یقول سبحان
 و فی العظیم سبحان ربی العظیم و بود صلی الله علیه وسلم
 که میگفت در رکوع سبحان ربی العظیم سبحان ربی العظیم
 یعنی که منی ساخت این کلمات درین رکوع با طول آن
 آورده اند که این که در هر رکوع مصلوب است اقل او یکبار است

داود ناکال

داود ناکال در آن سوره نادر و اعلی آن یازده بار کذا ذکر این
 ثم رفع رأسه بتر بود است سر مبارک خود را از رکوع کرد
 کان قیامه نحو من رکوعه و بود قیام وی نزدیک
 رکوع وی یعنی قومه او بر رکوع قریب بود و کان یقول ربی
 الحمد لربی الحمد و بود که میگفت در قومه ربی الحمد لربی الحمد
 شیخ این آورده که گفتن ربی الحمد بسبیل ذررت بود لهذا
 این اختیار کرده اند و تصریح ساخته اند که گفتن ربنا لک الحمد
 یا لک الحمد افضل است ثم سجده بتر سجده کرد فكان سجده
 نحو من قیامه و فی بعض النسخ و کان سجده پس بود
 سجده او نزدیک قیام و می که بجز قراة بوده نه قیام آن که
 پس رکوع بوده و کان یقول سبحان ربی الاعلی سبحان
 ربی الاعلی و بود که میگفت در سجده سبحان ربی الاعلی
 سبحان ربی الاعلی آورده اند که گفتن اعلی در سجده بجز است
 در حضور ثم رفع رأسه بتر بود است سر مبارک خود
 از سجده فكان ما بین السجدهین نحو من السجود



پس بود آنچه که بیان در سجده است یعنی پیش سجده بن نزدیک
 رکعت بقول **رب اغفر لی رب اغفر لی** و بود که می گفت
 در میان سجده حق قرآن البقرة و الاحزاب و النساء و المائدة
اول الانعام شیخ ابن کفنه که حتی متعلق است بقیل مذکور
 ای و لا نال بطول همیشه طوالت کدی در صلوة تا اگر خواندی
 سوره بقره و سوره آل عمران و سوره سوره ما یذکره یا سوره
 و بعضی گفته که حتی متعلق است بصلی که وقعت در قول صلوات
 رسول الله شفیع الذی شک فی المائدة او الانعام
 و فی بعض النسخ فی المائدة و الانعام شفیع آن کسی است که
 شک است یعنی تا وی که شک کرده شیعه است بعضی شراح گفته که
 گفته تا ظاهر است و وجهی است اولی خفی چه که شک در هر دو
 نه در یکی و ممکن است که گفته اید که شک یکی است نه در دو
 چه که آنچه مورخین است یکی است از آن دو سوره پس اگر لفظ
 حدیث ماده است شک در دست و تمسک که تقدیر کلام
 مسخین بود شفیع الذی شک و حصر فی المائدة ان

الانعام

اول الانعام شیخ ابن کفنه که کما به است که سوره را بیدر گوید
 نبی صلی الله علیه و سلم در چهار رکعت خوانده بود و در هر رکعت روایت
 ای داود و در بعضی نسخ و نعمت و ابو حمزه اسم الله تعالی من ربه
 و البقرة الضعیف اسم نصر بن عمران **الحديث الرابع عشر**
حدیث عائشة رضی الله عنها حدثنا ابو بکر محمد
 بن نافع البصری ثنا عبد الصمد بن عبد الوارث
 بن اسمعيل بن مسلم العبدی عن ابی السق کل عت
 عائشة قالت **كفنت عائشة** رضی الله عنها تمام رسول الله
 صلی الله علیه و سلم بآیه من القرات لیلة که بفرموده
 رسول خدا صلی الله علیه و سلم شی یا سبی از قرآن یعنی زنده کرد
 رسول خدا صلی الله علیه و سلم شی یا سبی از قرآن یعنی بقره آیه
 وان تغد بهم فانتم عبادک وان تغفر لهم فانک انت
 الغفور الخیر الحکیم در نیام و رکوع و سجود و سبیل آنکه ابو عبید ذکر کرد
 و کتاب فضائل القرآن عن ابی ذر رضی الله عنه قال
 قام رسول الله صلی الله علیه و سلم لیلة من الليالی



فغداية واحدة الليك كله حتى اصبح بها يقوم وبها
يركع وبها يسجد فقال القوم لابي ذر اية صي قال
ان تغد بهم فانهم عبادك وان تغفر لهم فانك انت
الغفر بالحكيم شيخ ابن كثة كثر مسلم ازعل رضي الله عنه
فصيت ان اقراء القرآن ركعا ساجدا ورزاهن عباس
رضي الله عنهما الا اني نصيت ان اقراء القرآن ركعا سا
ياخي بيشا في رزما قاة تدارو كه كيشل كه تي مذكور بعد ان
فرود يافته باشد وبعينى شرح كفته كه صلى الله عليه وسلم
ابن ابي خرازمه بود و تمام شيب در نماز يا خارج نماز از غايه نوني
و ذوق و تفكر و تدبير در معاني آن پس معنى تمام با تيمم القرآن
لبه است كه دام على كرامه في ركعات نحمد تلك السبحة
او في تمام ركعة و جهة او في خارج الصلوة و تفكر في معانيها
و در تقويت عذارى صفت عبودية اشارت با كمال او بفرشته
در ملك خود به نوني كه خمر هسته و مجور و ظلم مستوجب نه كه ملك
او مست يقبل بايش و يكلم يارب و در تقويت مغفرة بوجوه

عزت و حكمت بالغة كثر خلق مذمومة سائل انك ما كنت
مطلقا دست بر فعل وى اعترافى لا يسئل عما يقبل كذا
لقد عدل است و اكر مغفرة كذا فصل الحديث الخامس عشر
حديث عبد الله بن مسعود رضي الله تعالى عنه حدثنا
محمود بن عيلان ثنا سليمان بن حرب ثنا شعبه
عن لامش عن ابي واكر الاسدي شقيق بن سلمة
كن في تابعي ادرك رسول الله صلى الله عليه وسلم ولم ين
عن عبد الله بن مسعود قال حدثت ليلة مع
رسول الله صلى الله عليه وسلم فلم يرك قائما حتى
هممت يا رسول الله يا صفة و خدمها و بفتح السين
رضها و رواج بهنى آورده السؤ يمكن كردن و ساء الشوق
افاجع في الصالح ان السوء بالفق نقيض المبره مضد
و بالضم اسم و شاع الاضائة الى المقصود فيقال رجل
سوء و لا يقال رجل السوء بالضم كفت عبد الله بن
لذمنا كذا روم شيبى با رسول خدا صلى الله عليه وسلم بن شيبه



استاده بودی تا آنکه قصد کردم بجاری یعنی بسیار می استاده
 بر سطل فرات تا آنکه الی آخره قیل له وما هممت به
 گفته شد مرعیه امین معذور را که گرامی امر قصد کرده بودی
 قال هممت ان اتعد و ادع النبی صلی الله علیه و سلم
 گفت عبد الله بن مسعود که قصد کرده بودم آنکه بنشینم در میان
 و معتقد ایامی بنشینم بحاله تقود و ترک کنم او را بحالت قیام
 و تقود و فضل سببش تمام بر صورت مخالفت نبی صلی الله علیه
 و سلم امر سببش فوج و بعضی گفته که و ادع النبی صلی الله علیه و سلم
 عبارتست از ترک اقتدا و قطع مجامعت با تمامه صلوة یعنی
 قصد کردم که بنشینم در آن اقتدا کنم با او و مجامعت ترا قطع سازم
 و تمام تمام نماز را و بعضی گفته که و ادع عبارتست از ترک نماز
 الکلیه و بعضی گفته است که نسبت ترک صلوة با کلمه بعد از
 بن سجود و نشیوان کرد که از محل صحابه بود رضی الله تعالی عنهم و بن
 اشارتست بجز صلوة تا فلقه بجامعه **الحديث السادس عشر**
 حديث عائشة رضي الله تعالى عنها حدثنا ابو

بن موسی

بن موسی الانصاری ثنا معن ثنا مالك عن ابی النضر
 عن ابی سلمة عن عائشة ان النبی صلی الله علیه و سلم
 كان یصلي جالساً نقيماً و هو جالس بنسبي که نبی صلی
 علیه و سلم بود که نماز میکرد و در نشیبتش بین منجذبه قرآن قرائت
 سال نشسته می بودی تا ذابقی من قرائته قدر ما یکون
 ثلثین او اربعین آیه قام فقرا هو قائم ثم رکع و سجده
 یعنی شروع میکرد در نماز بحاله تقود پس منجذبه در آن حال که
 که فاعله بودی پس بن ابی می ماند از فراتیه قدر سستی آیه جلاله
 استاده می شدی پس منجذبه استی که از فراتیه ابی می ماند در حال
 که استاده می بودی پس رکوع و سجده کردی بدانکه این ترقیه قائم
 سستی است بر تخمین تم صنع فی الركعة الثانية مثل ذلك
 بیشتر کرد در رکعت دوم همچنین یعنی آنچه که در رکعت اولی کرده
 در این اشارتست بجز بعضی قرائت در صلوة تا فلقه بحاله سبب
 و بعضی قرائت بحاله تقود آورده اند که انحال در رکعت مبارک است
 و در حدیث آمده که اگر صلوة تا فلقه رسول صلی الله علیه و سلم در آن



عز بجمله جلوس بودی شیخ این کلمه کسی که بر آن ناست
 طول قیام در نماز نفل چهار روزه که سن یا غیر آن محتجب است
 مراد را که همچنین گفته یعنی بعضی آیات بجمله جلوس خرامه زنی
 بجمله قیام در رسول صلی الله علیه و سلم همچنین کردی مگر بجمله که سن
 مبارک و کوفی گوشت مبارک الحديث الثاني مبعث من حدث
عاشه رضي الله عنها حدثنا أحمد بن منيع ثنا
 هشيم بن خالد الحداد عن عبد الله بن شقيق العقيلي
 بالتصغير قال قلت لعبد الله بن شقيق سألت عائشة رضي
 الله عنها عن رسول الله صلى الله عليه وسلم عن
 تطوعه يد العن صلوة رسول الله صلى الله عليه وسلم
 باعادة العاقل اي عن كيفية تطوعه که سوال کردم عائشه را
 از نماز رسول خدای صلی الله علیه و سلم یعنی از کیفیت تطوع وی
 و تطوع عبارت است از قتل شی بر عاقل قلت گفت
 عائشه رضي الله عنها كان يصلي ليلا طويلا صفة ليلا
 لاصفة صلوة كما توهم فانما حال من فاعله يصلي ليلا

طويلا

طويلا قال عدا که بود رسول خدای صلی الله علیه و سلم که نماز میکند
 در زمان و روز از شب بجمله قیام و زمان در از از شب بجمله
 یعنی قیام و نفوذ در از شب که مراد بطول زمان نماز طول قیام نفوذ
 شیخ این کلمه که درین اشارت است بجمله نفل بجمله نفوذ
 با قدرت بر قیام لیکن گفته نفل گذارد بجمله نفوذ بلا عذر مراد
 نیمی اجر قائم است و این در حق غیرتی صلی الله علیه و سلم که
 از خصائص نبی است صلی الله علیه و سلم که تطوع او بجمله نفوذ
 بجمله تطوع است بجمله قیام که وی از کسلی این بودی خدا را قرا
 وهو قائم رکع وسجد وهو قائم و اذا قرأ وهو جالس
 رکع وسجد وهو جالس پس چون بخواند قرآن بکالت
 قیام رکوع و سجود میکردی بجمله قیام یعنی از قیام سوی رکوع و سجود
 انتقال میکردی و از قیام بجمله کسلی آمدی که عدول در عبادت
 از او علی یادنی جائز است بخلاف عکس که اول است و چون بخواند
 بجمله جلوس رکوع و سجود میکردی درین حال که نشسته میبود یعنی
 بنشیند است تا انتقال کند از قیام رکوع حاصل کند نماز نفل که گاهی



نشسته بود بگذارد وی کا بهی استاده **الحديث الثامن عشر**
 حديث حفصة رضي الله عنها حدثنا يحيى بن محمد
 الأنصاري ثنا معن بن مالك عن ابن شهاب
 عن السائب بن يزيد عن المطلب بن أبي وداعة السهمي
 قبيلة من قبيلة قريش عن حفصة بنت عمر بن الخطاب
 رضي الله تعالى عنه كانت تحت خنيس وولاتها
 النبي صلى الله عليه وسلم وطلقها ورجعها لوق
 امر في جبريل المر لجة وقال لها صائمة فائمة
 وبي زوجتك في الجنة زوج النبي صلى الله عليه وآله
 قالت كنت حفصة زوجة النبي صلى الله عليه وآله وسلم كان رسول
 الله صلى الله عليه وسلم يصلي في سجدة يضم السنين
 المهلة وسكون الباء الموحدة من التسبيح وهي الشافعة
 في اللب كذا في التباية في الصالح هو الطلوع من الذكر
 والصلوة قاعدا ويقرء بالسورة وينقلبها حتى يكون
 الطول من طول مهنها كذا في رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم

مبگذار

بگذارد در نافه خویش یعنی بگذارد نماز قبل در شب در آن
 که نشسته می بود و منجمله سوره از قرآن و زینل میکردی یعنی بانی
 و تین حروف و حرکات و اوار مجرای حروف و صفات
 سخنرا تا آنکه میکشت سوره قصیه مانند سوره انفال در آن
 سبب زینل از روز زین الزمان سوره مانند اعراف در آن
 نالی بود **الحديث التاسع عشر** حديث عائشة رضي الله
 عنها حدثنا الحسن بن محمد بن عمار بن محمد بن محمد بن محمد بن
 ابن جريح قال كنت ابن جريح اخبرني عثمان بن أبي سليمان
 بن جبير بن مطعم القرشي القفلي المكي ان ابا سلمة
 بن عبد الرحمن اخبرني ان عائشة رضي الله عنها
 اخبرته ان النبي صلى الله عليه وسلم لم يميت حتى كان
 اكثر صلواته وهو جالس كذا في زاد در عثمان بن ابي سليمان
 آنکه برستی که ابا سلمه بن عبد الرحمن بن زود ویرا که برستی
 که صلی الله علیه وسلم فوت نکرد تا آنکه نماز نافه وی بودی
 بجای جلوس با آنکه نماز نافه او بافته می شد در میان نشسته



مسور الحديث العشر حدیث ابن عمر حدیثنا احمد
 بن مسعود ثنا سمعنا ابن ابراهيم عن ابيوب عن نافع
 عن ابن عمر قال كنت ابراهيم صليت مع النبي
 صلى الله عليه وسلم ركعتين قبل الظهر وركعتين بعد
 وركعتين بعد المغرب في بيته وركعتين بعد العشاء
 في بيته **فتح** ابن كثة بحديث كني بيته بهر صلوته ينطق
 ويكمل بصلوة مغرب فقط که نماز گذارده بودم با نبی صلی
 علیه وسلم دو رکعت پیش از ظهر و دو رکعت بعد از ظهر و دو رکعت بعد
 مغرب در خانه نبی صلی الله علیه وسلم دو رکعت بعد از نماز
 در بیت نبی صلی الله علیه وسلم پس ازین معلوم شد که گذاردن
 نافه بعد مغرب و بعد عشاء در خانه افضل است بدانکه مراد
 از معنی موافقه است با نبی در عمل آنکه بجماعت خوانده بود که او
 سنن روایت بجا می نمود و نیز معلوم شد که سنت موقوفه ظهر
 از فرض دو است و معمول و مشهور چهار رکعت را وی بسیار
 دو رکعت کرده باشد که اقال الداوری و نجاری روایت کرده است

از امام

از امامت آنکه نبی صلی الله علیه وسلم ترک کرده بود چهار رکعتی که
 پیش از نماز ظهر است و احدی را بود او در ترمذی و سنن ابی یوسف
 روایت کرده اند از امام حمیدیه قال كنت سمعت رسول الله صلى
 الله عليه وسلم يقول من حافظ على اربع ركعات
 قبل الظهر و اربع بعد ها حرم الله على النار **فتح** ابن
 کثة که درین بخام مشکل میشود و باید که دو رکعت سنت موقوفه
 ظهر بگوید لیکن شاید که آن اربع رکعات سنت ظهر نباشد
 بلکه نماز عشاء بود که بعد زوال میگردد و نیز گفته که سنن
 بیان حدیث ابن عمر صلیت مع النبي صلی الله علیه وسلم
 ركعتين قبل الظهر و ركعتين بعد ها و بیان شد
 مانده بروایه صحیحین که لا بدخ اربعاً قبل الظهر و غیره سلم
 از امامت این است که آن یصلی فی بیته قبل الظهر
 اربعاً که حدیث ابن عمر یعنی است بدانکه چون در مسجد نماز
 میگردد وی دو رکعت میکند از وی و حدیث مانده بر آنکه چون نماز
 سنت میکردی در خانه چهار رکعت میکردی پس بنابراین تو



قول في سنة متعلق است ببردگفتن بعد المغرب با حدیث عام
 معمول است بر سنة زوال حدیث ابن عمر بر سنت ظهر
 قول او فی سنة بر سنت که بیه مغلق است ابو جعفر طبری گفته
 كانت اربع في كثير من احواله و ركعتان في ليلة النجم
 صلى الله عليه وسلم كقول صلى الله عليه وسلم كنت من صلى في
 يوم وليلة ثني عشرة ركعة في ليلة في الجنة اربع
 قبل الظهر وركعتين بعدها وركعتين بعد المغرب
 وركعتين بعد العشاء وركعتين قبل صلو الفجر
 واین حدیث صحیح است و از نمانه ترمذی است چنانچه می
الحديث الطاري والعشرون ايضا حدیث ابن عمر
 حدثنا احمد بن منيع ثنا اسمعيل بن ابراهيم ثنا ابي
 عن نافع عن ابن عمر قال ابن عمر كنت ابن عمر حدثني
 حفصة كحدثت كردم ابراهيم حفصة و حفصة رضي الله عنهما
 رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يصلي ركعتين
 حتى يطلع الفجر و ينادي المنادي بركعتين
 بعد المغرب

رسول الله صلى الله عليه وسلم

رسول الله صلى الله عليه وسلم بود که نماز میکند اردو رکعت بهنگامی که طلوع می
 خبر و بهنگامی که غروب کند و مساوی یعنی مؤذن که خبر کردی از نماز
 فراجزین معلوم شد وقت سنت فجر قال ابوب اراء
 بضم الحفرة اي اقلت قال الخفيفين كفت ابوب که كان
 يبرم نافع را كفت غفیفين یعنی بیکد از دو نعلی رسول الله علیه
 دو رکعت سبک بدانکه در احادیث صحیحیه مسلم ثابت
 که رسول صلی الله علیه و سلم بخواند دو رکعت سنت فجر بعد
 نل ایها الکفرون و نل هو الله احد و بروای تو لولا آتانا و قل یا
اهل الكتاب الحديث الثاني والعشرون ايضا حدیث
 ابن عمر حدثنا قتيبة بن سعيد ثنا مروان بن معاوية
 القرظي عن جعفر بن بزقان عن يهون بن مهران قال
 عن ابن عمر قال كنت ابن حفصت من رسول الله
 صلى الله عليه وسلم فماني ركعتان بفتح الباء و جاز
 اسكاهن ركعتين قبل الظهر و ركعتين بعدها و ركعتين
 بعد المغرب و ركعتين بعد العشاء كذا و كذا ثم انزل



از رسول خدا صلی الله علیه و سلم هرشت رکعت دو رکعتی پیش از
 دو رکعت بعد از ظهر و دو رکعت بعد مغرب و دو رکعت بعد غایت
 قال ابن عمر گفت این عمر و حدیثی خفیه بر کفی الغدا
 ولم اکن اراها بضع المهن من النبي صلی الله علیه و سلم
 که حدیث کردم از عمر خفیه و حدیث کردم از خفیه بر کفی
 یعنی دو رکعتی سنت پیش از فرض فجر و نبودم که دیدم باشم
 آن دو رکعت را از نبی صلی الله علیه و سلم چه که رسول صلی الله علیه و سلم
 میکردی دو رکعتی سنت باید از نماز مبارک خود بخوانی
 باینکه سوگند که در سجده کاشی میکرد **الحديث الثالث**
القول
 حدیث عائشة رضی الله تعالی عنها حدیثنا الواسلة
 یحیی بن خلف ثنا بشر بن القفال عن خالد الجداء
 عن عبد الله بن سفيق قال قال عبد الله بن سفيق
 سألت عائشة رضی الله عنها عن صلوة رسول
 الله صلی الله علیه و سلم که و ال کردم عائشة را رضی الله
 عنها انما انزل رسول صلی الله علیه و سلم یعنی از سن می که **قال**

لقد علمت

گفت عائشة رضی الله عنها کان یصلی قبل الظهر رکعتین
 و بعدهما رکعتین و بعد المغرب تینین و فی بعض
 النسخ رکعتین و بعد العشاء رکعتین و قبل الفجر
 تینین که بود که نماز میکرد پیش از فرض ظهر دو رکعتی و بعد فرض
 ظهر دو رکعتی و بعد فرض مغرب دو رکعتی و پیش از فرض باید
 دو رکعتی پس همه سن سوگند **الحديث الرابع**
العشرون
 حدیث علی رضی الله عنه حدیثنا محمد بن المنقذ ثنا
 محمد بن جعفر بن اشعیه عن ابي اسحق قال قال کنت فی اسحی
 سمعت عاصم بن ضمره الکوفی یقول سالنا علیا
 رضی الله عنه عن صلوة رسول الله صلی الله علیه
 و سلم من التمار که شنیدم عاصم بن ضمره را که می گفت
 که سوال کردم علی رضی الله عنه از نماز رسول خدا صلی الله علیه و سلم
 از روز نبی از کیفیه فوافل صلی الله علیه و سلم که میکرد روزانه
 قال کنت عاصم فقال انکم لا تطیقون ذلك
 پس گفت ای مومنین علی رضی الله عنه اگر بدستی که شما طاقت

اعرف



ندارید که در وقت بران بکنید خصوصا با حضور و خشوع در پیش
است بر آنکه مقصود از علم عمل است و بر سبیل مداومت
اشاره داشت بر تعیب مسلمان سعی عمل هر چه است در اول
لهذا در جواب آنها گفت انکم لانظيقون قالوا لفت عام
قلنا من اطاع من اذ لك صلى الله عليه وسلم انما طاعت واد
ارنا اداى صلوة رسول صلى الله عليه وسلم مبداء است و حضور
و خشوع ادا خواهد کرد فقال بس گفت علی رضی الله عنه کار
اذ كانت الشمس من ههنا كهيفتها من ههنا كهيفتها
من ههنا عند الظهر صلى اربعاً و يصلى قبل الظهر
و بعد هاتين و قبل العصر اربعاً يفصل بين كل ركعتين
بالسليم على الملائكة المقربين والنجيين و من تبعهم
من المؤمنين والمسلمين كابدو که چون می شد آفتاب از جا
مشرق می شد آفتاب از جانب مغرب می غروب می نمود چون
آفتاب از جانب مشرق می گمانی که زود رسیده آن جانب
مغرب می باشد آن گمان را عصر کرده می خورد و رکعت نماز میکردی

یعنی

یعنی نماز می و چون میرسد آفتاب از جانب مشرق مانند
هسته آفتاب از مغرب زود تر یعنی چون میرسد آفتاب
از جانب مشرق گمانی که نماز ظهر که زود می شود زود رسیده آن
از جانب مغرب می باشد آن گمان را عصر کرده می خورد و رکعت
و این رکعت از استوار و پیش از زوال بودی و پیش از زوال
میگذازدی چهار رکعت است و این نماز بعد از زوال بودی و بعد از ظهر
و در رکعت نماز میکردی پیش از فرض چهار رکعت میکردی در میان
هر دو رکعت فصل وجهی می بیند یعنی بر ملا که نماز بان و نماز
یعنی زود رکعت سلام میدادی ملا که نماز بان و نماز بان یعنی
است از مؤمنان و مسلمانان حجی الهی تسلیم را تشهد تسلیم
تفسیر کرده باشد شمال او السلام علیها و علی عباد الله الصالحین
لکن این نیز خلاف ظاهر است **باب صلوة الفجر**
در منتهی آورده الفجر یعنی صبح و بعد از آن است
در احادیثی که وارد است در شان رسولی که نبی صلی الله علیه
و آله میگردی پس ائمه صلوة سوره یعنی معنی فی است



صلوة الليل در قاسم آورده که منجی جبارست از فوق سخوه
 وضعیه یعنی ارتفاع اول نماز در طیبی آورده منجی اول روز را گویند
 تا آنکه آفتاب مرتفع شود و ارتفاع آن از ذکر شیخ ابن حجر آورده
 الضحی بالفتح والمؤمنین الارتفاع الی ربع السماء فایسته
 و در شرح ابتدا وقت منجی ارتفاع آفتاب است مانند روح
 و آنها را پیش از آنکه این نزد فقهاست فقیه است بلکه نزد
 ایشان هنگام طلوع نیز جبار است و نزد علمای حنفیه وقت
 آن از منجی ارتفاع شمس است تا وقت استوا و درین باب
 هست حدیث است **الحديث الاول** حدیث عامسته
 رضی الله عنها حدیث صحیح درین غیلان ثنا ابو داود
 الطیالسی ابی اشعبه عن یزید الریشی عن یحیی بن الرزازی
 وضعها و الشیخ المجهول کتبه که در شک کبیر طیبی را گویند
 و یزید کبیر بود این جوزی و غیر او گفته که اگر در نماز طیبی در رکعت
 بود که روز در طیبی در میانه و از آن نحو منجی است و گفته
 که در شک آنرا میگویند که قاسم سرایهای بود و تری قاسم

سرایا بود

سرایا بودی در که معظه پیش از منم مباحث تا ملاک
 متصرف شود در املاک حق در موسم قالا گفت یزید را
 سمعت معاذه که شنیدم از معاذه بنت عبد الله عده
 قالت گفت معاذه قلت لعائشة رضی الله عنها
 اكان النبي صلى الله عليه وسلم يصلي الضحی کفر من معا
 له ایا بود منی صلی الله علیه و سلم که نماز جبارشگاه میکردی
 یعنی یا رسول صلی الله علیه و سلم دعا و استی است بر نماز
 جبارشگاه قالت نعم ان یبع رکعات کتبه که
 آری چهار رکعت میکردی یعنی چهار رکعت کتبه دعا و استی
 و یزید ما شاء الله معطر است بفعل مندر که منقول
 است ای صلی الرب رکعات و یزید است الله و می آید
 بر چهار رکعت آنچه خدا میفرستد شیخ ابن کفنه که نقل صلوة
 منجی و در رکعت است و اکثر و از زود آورده اند که اکثر زود
 رکعت منقول نیست چنانچه از عائشه و ام سلمه مرویست
 كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يصلي ضلوة

سوم



الضحى ثنق عشره ركعات ونيز در جبراست من صلى
الضحى ثنق عشره ركعة بنى الله له قصر في الجنة واز
ام زروهر وديست كه گفت ببيت عايشة تصلى الضحى
وتقول ما رايت رسول الله صلى الله عليه وسلم يصلى
الا ربع ركعات شيخ ابن كنفرة كه زياتي در چهار ركعة تصور
ليكن استغزاه و تتبع احاديث صحيحه و ضعيفه معلوم شده كه
بر اثنى ركعات نه افزودى و در اكثر از دو و زده ركعت را
يزودى الحديث الثاني حديث ابن بن مالك حدثنا
محمد بن المنقح حدثني حكيم بن معوية التيمي الزياتي
ثنا زياد بن عبد الله بن الربيع الزياتي البصري
عن حميد الطويل عن ابن بن مالك ان النبي
صلى الله عليه وسلم كان يصلى الضحى ست ركعات
كه در سنى نبى صلى الله عليه وسلم بود كه نماز ميكند و وقت نماز
شش ركعت الحديث الثالث حديث ام هاني
حدثنا محمد بن المنقح ثنا محمد بن جعفر بن اسحق بن عمار

عن عمر بن مروة عن عبد الرحمن بن ابى ليلى قال
كف عبد الرحمن بن ابى ليلى ما اخبر احدنا انه راى النبي
صلى الله عليه وسلم يصلى الضحى الام هاني كه خبر ندا
مرا بهج احدي آنكه بدهد با ست نبى را صلى الله عليه وسلم كه نماز
ضحى ميكند مردم كرام ماني قاتلها حدثنا ان رسول الله
صلى الله عليه وسلم دخل بيته يوم فتح مكة فاعتل
فبجى فصلى ثمانية ركعات ما را ليه صلى صلوة
قطاخف منها غير انه كان يتم الركوع والسجود بس
يدرسنى كه ام ماني قصه كرد آنكه بدرسنى رسول خدا صلى الله عليه
وسلم در آمده بود بخانه ام ماني در روز فتح مکه پس غسل كرد درين
اشارت است بانكه گسى كه ميگردد آيد اغتسال بوى سستون
كذا ذكر ابن الجوزي نماز كذا رده ثنت ركعة تزيد من نبى صلى الله
عليه وسلم سر كذا نماز كذا رده با ست نمازى سبكت از نماز
نبى كه روز فتح مکه كذا رده و كذا رده غسل كذا آنكه تمام كرد ركوع و سجود
بمنى در ركوع و سجود نقصان كردى ببا آنكه رقول غير ان اشار



است بر رفع توهم که بعد است از قول راسته صلی الله علیه و آله
 که در رکوع و سجود نقصانی واقع شده باشد پس رفع کرد
 که درین دو رکعت نقصان از رسول صلی الله علیه و آله و سلم واقع شده
 و تخفیف رکوع و سجود برای آنست که به حکام گفته شد تا در رکوع
 وجود واقع نیست که تا قبل بعضی شرح گفته که معنی ستم
 الکرکوع و السجود آنست که رسول صلی الله علیه و آله و سلم تخفیف کرد
 در رکوع و سجود حاصل آنکه رسول صلی الله علیه و آله و سلم سار رکعت
 تمام کرد با تخفیف در رکوع و سجود تمام کرد و تخفیف در رکوع
 که در حدیث اشعار است بیان طاعت در رکوع و سجود
الحدیث الرابع حدیث عائشة رضی الله عنها حدثنا
 ابن ابي عمير ثنا وكيع ثنا كهمس بن الحسن التميمي ابو الحسن
 البصري عن عبد الله بن شقيق قال قال عبد الله
 بن شقيق قلت لعائشة اكان النبي صلي الله عليه وسلم
 يصلي الصلوة قلت لا الا ان يحج من معية برفع فكل
 اي من سفره وفي بعض النسخ عن معية ان كتمت عائشة

رضی الله عنها که ایا بودنی صلی الله علیه و آله و سلم که وقت پنجشنبه
 نماز میکردی گفت عائشه که فی بعضی دعا دست نه شستن بصلوة
 صغری که رفتی که از عمری آمدی حاصل آنکه بصلوة صغری در حضور برآمد
 داشتی در اکثر اوقات و در عمری پس سوال عبد الله بن شقیق از عائشه
 از دعا دست بودی و بعضی گفته که حدیث معاذة مخصوص آنست
 بجای از عمر و بعضی گفته که معنی حدیث آنست که در حضور کای نماز
 صغری میکند روی و کای میس که از روی آنست که زینس بر آید و در آن
 نمیکند روی و بعضی گفته که حدیث شقیق معاذم است بر حدیث
 معاذة یعنی ام المومنین عائشه را و الا معلوم بود که در غیر آمدن
 از سر آن سر و در عالم نماز صغری میکند از بعد از آن چون ام
 المومنین عائشه معلوم کرد که در غیر آمدن از سر نماز جانشت نزدیک
 از آن جزو او پس معارضتش میکردی معاذة بدانکه مذاهب اگر علم
 آنست که سر طه بصلوة صغری ستم است و احادیث بسیار در آن
 می وارد شده است عن ابی هريرة قال قال رسول الله
 صلي الله عليه وسلم من حافظ علي شفعه الفحشي غفر له



رسول فواصل اليه عليه وسلم ان ابواب السماء تفتح عند
 زوال الشمس فلا يخرج على صيغة المجهول من ارباع اى فلا
 تغلق حتى تصلى على صيغة المجهول الظهر مفعول باسم فاعله
 فاحيان يصعد على صيغة المعلوم في تلك النشأة
 خيرا فانا دخلت على المسيب لان فتح ابواب السماء بسبب
 لان يحجب وفي بعض الفتح والحجب بدستى که در زمانى آن
 گشوده ميشود بعد از زوال آفتاب و نظر ميکند جل و علا درين
 وقت سوى خلق خویش بر حمت پس سينه نمى خورد و در باي
 تا آنکه از نماز ظهر فراغ حاصل ميکند و پس دست ميدهد و آنکه
 مسعود کند و پس تفرغ باب خيري از من قلت انى كلهن
 قراءة قال نعم قلت هل يهين تسليم فاصلا قال لا كنتم
 له اباء و رعمه ركعت قراءة است بعني که ايا و زمينه ركعت خوان
 قرآن لازم است سوى فاتحه گفت صلى الله عليه وسلم که آرى
 گفتم که ايا در اربع ركعت سلام فاصل است میان دو ركعت
 اولی و دو ركعت آخر یعنی ايا چهار ركعت و سلام است يا بيك

گفت

گفتم سبب عالم که سلام فاصل یعنی بيك سلام است درين
 و ليست را آنکه جا ز است سنته زوال بيك سلام و ظهر و
 شيخ ابن گفته که اگر مراد از قراة سورة فاتحه است پس لزوم
 قراة نماز است و اگر مراد قراة سورة است نیز لزوم ظاهر است
 ليكن بخبري که وصل کند میان ركعات و مختصر بود بر تشهد و ا
 والا در اقبل تشهد اول قراة سورة کند تشهدا بالقرن حمله
 کرده اند در صلوة ناقلة بناه بعضی گفته که دو ركعت بايد که ابر و ا
 صلوة ناقلة ليس و بعضی گفته که افضل آنست که صلوة ناقلة
 دو دو بايد که ارد و صلوة ناقلة و زان چهار چهار شيخ ابن
 که روى البزار خوى من حديث ثوبان وهو انه صلى
 عليه وسلم كان يستحب ان يصلى بعد نصف النهار
 فقالت ساعة يا رسول الله انك تستحب الصلوة
 هذه الساعة قال لفتح فيها ابواب السماء و ينزل الله ال
 خلقه بالرحمة و يصلى كان يحافظ عليها آدم و نوح
 و ابراهيم و موسى و عيسى حدثنا احمد بن مسعود



ابا عبدة عن ابراهيم عن ستم بن مخياش عن قرعة
 عن القرع عن ابي ايوب عن النبي صلى الله عليه وسلم
 نحو حديثي يعني بمخا ليعق مختلف اللفظ **الحديث السابع**
 حديث عبد الله بن السائب حدثنا محمد بن المتق
 ثنا ابو داود ثنا محمد بن مسلم بن ابي الوضاح الطاعني
 الجزري عن عبد الكريم الجزري عن مجاهد عن عبد
 بن ابي السائب ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان
 يصلي اربعاً بعد ان تزول الشمس قبل الظهر لا انها
 ساعة تقع فيها ابواب السماء فاحبان يصعد الي
 فيها على صلح يستحي رسول خدا صلى الله عليه وسلم بود که نماز
 ميکند در چهار رکعت بعد زوال آفتاب پیش از ظهر گفت سلی
 علیه وسلم که برستی که ساعت زوال آفتاب یعنی است که در با
 در آن ساعت مضمون می کرد و او را جلالت بنظر هست بخلق خود
 برین دوست میدارم آنکه صدو کند و بالا می رود در آن ساعته
 عمل صالح ازین **الحديث الثامن** حديث علي رضي الله عنه

حدثنا

حدثنا ابراهيم بن يحيى بن خلف ثنا عمر بن علي المقدسي
 اسم مفعول من التقديم منسوب الى جده عن مشعر بن
 الميم ويقع العين المهمله بن كدام بكسر الكاف ويقع
 الدال المهمله عن ابي اسحق عن عاصم بن حنن عن علي
 كرم الله وجهه انه كان يصلي قبل الظهر اربعاً وذلك ان
 النبي صلى الله عليه وسلم كان يصليها عند الزوال
 بعد ان يبطئ فيها بدستى كرم الله وجهه بود که نماز
 ميکند در وي پیش از ظهر چهار رکعت و ذکر کرد و علی کرم الله وجهه آنکه
 بدستى که بنی صلى الله عليه وسلم نماز ميکند در وي چهار رکعت ممتز زوال
 آفتاب و در از مي ساخت فرما ذره ان چهار رکعت شيخ
 بن کفنه که ذکر این است حديث در باب صلوة مخي بان است
 که درين نماز است يا آخر وقت صلوة مني يعني آخر وقت او
 وقت استوا است و بعضی گفته که از مني مراد عام است مني مخي
 و مني مجازي يعني اربع رکعات که بعد زوال سول صلى الله عليه وسلم
 بران سواطيه در مني مصنف اسم مخي بران اطلاق کرده بر صل



مجازد ابن عبید است و عجب است ازین بعضی گفته که درین
 دلیل است بر عجب است طول قرائه در نماز باشد نگاه و بعضی از
 شرح گفته که این است حدیث در بعضی نسخ که مفرد بود در مصنف
 در باب صلوة صحیحی بودی در در باب صلوة تطوع بکنه
 در ذیل باب العبادة بودی **باب** صلوة التطوع
 فی البیت درین باب یک حدیث است یعنی حدیث عبد الله
 بن عبد حدثنا عباس الغنیری هو عباس بن عبد العظیم
 ابن اسمعیل ابو الفضل البصری و الغنیری منسوق
 الی بنی العنبر جماعة من بنی عیم ثنا عبد الرحمن بن
 عن معوية بن صالح بن حذیر عن لعلاء بن الحارث
 بن عبد الوارث عن حرام الجاه و الرافضی حذرتین
 بن معوية بن صالح عن عمه عبد الله بن سعد الأنصاری
 قال كنت عم حرام یعنی عبد الله بن سعد انصاری سألت
 رسول الله صلی الله علیه و سلم عن الصلوة فی البیت
 و الصلوة فی المسجد برسدیم رسول خدا را صلی الله علیه

از نماز

از نماز تطوع که در خانه خود میکند و در نماز تطوع که در مسجد است
 یعنی ادا صلوة تطوع در خانه افضل است **باب** مسجد قال
 كنت نبی صلی الله علیه و سلم قلنا نری كلمة قد للتحقیق و الحظا
 لعبد الله بن سعد یعنی صیفة محاط است ما اقرب
 صیفة العجب مقول لدری و جمله معترضة لیسان
 بزجج اداء المناظلة فی البیت یعنی نجیب است از قرب
 بیت صلی الله علیه و سلم مسجد که بدستی که می بینی علم را بدستی
 که می بینی این که چه کمال قرب دارد خانه من مسجد فلان اصلی
 الفاضل فی اذاعتی هذا فاعلم او تفسیر لما اجهم
 ای لان فی بیتی احب الی من ان اصلی فی المسجد الآن
 تكون صلوة مکتوبة یعنی هر آنکه نماز کند در آن مسجد
 با قرب و نزدیکی من مسجد محبوب تر است سوی من از آنکه
 نماز کند در مسجد در همه اوقات در وقت صلوة فرضیه که
 ادا نماز فرضیه در مسجد محبوب تر است در شرح سنه آورده
 که فضل صلوة تا قبله در مسجد بر نمازیه محض صلوة فرضیه



که با جماعت بود در صلوة در فضیله که فرمودی بود در حدیث اشاره است
 تا بگویم نماز تا فله در خانه که درون است افضل است خواه جمعی
 فریب بود و خواه بعید بر آنکه اداستیم مسجد و نماز چاشت
 و نماز اشراق مستحب است از حکم مذکور عثمانی قناده است
 رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اذا دخل احدکم
 المسجد فلیس رکعتین قبل ان یجلس **باب**
ما جاء فی صوم رسول الله صلی الله علیه وسلم فی صوم
وغلاد فی بعض النسخ فی صیام رسول الله صلی الله
علیه وسلم الصوم بالقیح والقیام بالکفر یعق بکلمه
درین باب ذکر صوم و حدیث است بکلمه افطار نیز مذکور است
بر تخصیص عنوان باب بصوم نیا بر آنست که مقصود ذاتا
و اصلا ذکر صوم است و ذکر افطار تبعی صوم در لغت عیاق
است از اسماک و در شرح از اسماک از مفطرات ثلاث
مع النبیة درین باب شکر زده حدیث است **الحدیث الاول**
حدیث عائشة رضی الله عنها حدیث ثاقبة بن

شاهان

شامحمد بن زید عن ابوب عن عبد الله بن شقیق قال
 كنت عبد الله بن شقیق سالت عائشة رضی الله عنهما
 عن صیام رسول الله صلی الله علیه وسلم که بر سیدم
 عائشة رضی الله عنهما از صوم رسول خدای صلی الله علیه وسلم
 قالت كنت عائشة رضی الله عنهما کان یصوم ای من الشهر
 حتى یقول قد صام ای الشهر کله قبل الرقابة بالنیة
 وقد وجد فی بعض النسخ بالتا علی الخطار کما هنا قال
 حتى یقول ایها السامع لو ابصر ته قدم صام الشهر کله
 و یجوز بیا الغایب ایضا ای یقول للفاطر والودایة نصب
 تقول وهو اکثر فی کلامهم و منهم من دفع للمستقبل
 فی مثل هذا الموضع که بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم که روزی
 سید شقی از زانی تا آنکه می گفتیم با منی گفت کونید و بدستی که تمام
 روزی خواهد بود و شست یعنی البته تمام ما روزی خواهد بود و شست که
 در تعبیر مستقبل با صریح دلالت است بر عدم شسته یعنی
 بزم و تفتیح و اریم یا کله تمام ما روزی خواهد بود و شست پس گوید او



وبفطر حتى نقول قد افطر وافطار مكبري الزمان انما يكفينا
 كبريتي تمام ماه افطار خواهد كرد قالك كفت عاشره نبي
 تعالى عنها وما صام رسول الله صلى الله عليه وسلم تهرا
 كاملا منذ قدم المدينة الا رمضان كروزه نذرت
 رسول خدا صلى الله عليه وسلم ما سني تام وكامل از بدني كند و كرم
 و آمده بدينه كراه رمضان يعني ابتدا عدم صوم رسول خدا صلى
 عليه وسلم كمال و تمام شهر رمضان از وقت قدوم او است
 بدينه شيعه ابن كفته كه تقيد مبنه قدم المدينة براي نذرت
 كه از نكاح قدوم او صلى الله عليه وسلم بدينه احكام منكره شد
 و در نزول عليه گرفته و بي دري آمده و فرضيت رمضان در
 كشته در شعبان ستمه دوم از هجرت بجهت افاده انكه در
 تمام كمال ماه روزه مبد شست در غير رمضان بعضي شست
 كه در تقيد مبنه افاده استغراق نفى صيام است بجمع از
 مدينه نه براي نفى صوم كه در غير مدينه بود **الحديث الثاني**
 حديث ابي بن مالك حدثنا علي بن حنيننا اعميل

بنجر

بن جعفر بن ابی كثير الانصاري عن حميد بن اشرف
 مالك رضي الله عنه انه سئل عن صوم النبي صلى
 الله عليه وسلم فقال كان يصوم من الشهر حتى
 زى روى متكلمنا محمود لا يغايبا محمود لا اي نظير ويجوز
 بالشاء الشاء للخطاب ان لا يريد ان يقضه منه بالتصدي
 على ان ان ناصية وبالرفع على ان ان محضه من
 المقتله وفي بعض النسخ انه لا يريد بالرفع لان بعض
 حتى يرى انه لا يريد ان يصوم منه شيئا انك سوال كرو
 ان راضي به عنة از روزه در شهر نبي صلى الله عليه وسلم
 از ماهي پس كفت ان كه بود رسول خدا صلى الله عليه وسلم كه روزه
 مبد شست از ماه تا انكه كان مبرودم با كان مبرودي كان
 انكه اراد افطار در روزه نذار و افطار مبرودي تا انكه كان مبرودم
 با كان مبرود كان بزند كه اراد روزه دشمن نذار و در صح
 از ان و كفت على الخطاب لا نشاء ان تراه من الليل
 مصليا الا ان رايت مصليا ولا تاتعنا الا رائه نائما



يُصوم في الشهر أكثر من صيامه في شعبان هذه الجملة
حال من مفعول لم ارا ومفعول ثان لها قوله اكثر صفة
مفعول مطلق تحذوق صيا ما اكثر كذا في يوم رسول خدا را
صلى الله عليه وسلم في حال كروزه میده است در ماهی اوزره و
اكثر از روزه و در شش آن در ماه شعبان تا نده استم رسول خدا را
صلى الله عليه وسلم اكثر روزه داشته باشد در ماهی اوه یعنی صيام
او در شعبان اكثر بود از صيام وی در غیر ماه شعبان حاصل انكه
رسول خدا صلى الله عليه وسلم تمام می شد در شعبان و غیر شعبان
بلكن صوم وی در شعبان اكثر بوده از صيام وی در ماه سواى آن
و این معنی از عرف معلوم میگردد بقیال افضل من رمضان المقصود
هو افضل من كل مكان يصوم شعبان الا قليلا و كان
يصوم كله ليلة للترقي بود که روزه میده است شعبان
مگر که بگو صام می بودی تمام شعبان یعنی صام می بودی اكثر ايام
شعبان فقط می بودی ايام قلیل از شعبان یعنی که کان می بود
که کل شعبان روزه داشته است یعنی عدم صوم او در ماه شعبان

در غایه

در غایه قله بود حاصل انكه رسول صلى الله عليه وسلم در ماه شعبان
اكثر ايام صام می بودی بخلاف شهر دیگر و فقط که شبی ازین حجر
نقده که کلمه بل انضاب است و حکمت در انضاب است که قلیل و کثیر
مختم که تحقق بود در حضورت که در دولت ماه رمضان روز
میده استی و در دولت دیگر اظفار میگردد پس کلمه بل ايام صوم
عاشه رضی الله تعالی عنها اضراب کرد که اینصورت مراد
ملک است که در ماه شعبان روزه میده استی یعنی که حکم
میگردد که تمام روزه داشته است اظفار بغایت قله بود و لکن
حکم اکل و آب بخاری چنین است که ان يصوم شعبان كله
و كان يصوم شعبان الا قليلا پس انی معشر و بیان است
سئل صلى الله عليه وسلم اي الصوم افضل بعد رمضان
قال شعبان الحديث السادس حديث عبد الله
بن مسعود على ما في مشكوة المصابيح حدثنا القائم بن
دينار الكوفي في فاسم بن زكريا بن دينار في اسم حيد
ثنا عبدا لله بن موسى وطلق بن عثمان بن الجهم والنوف



كقهار عن شيبان عن عاصم عن زيد بن عجيبة ومهله كقار
 بن حنبل البصير ومهله وموحلة تحانية ومعجزة عن
 عبد الله بن مسعود قال كنت عمدا بن عمرو كان
 النبي صلى الله عليه وسلم يصوم من غرة كل شهر ثلاثة
 ايام كما بيوتني صلى الله عليه وسلم في يوم سبأ رثت ازغره واذا
 به راه سم يوم عن ابي ذر رضي الله عنه قال قال رسول
 صلى الله عليه وسلم من صام من كل شهر ثلاثة ايام نذا
 صام الدهر من جبار الحسنة فله عشر امثالها اليوم
 بعشر ايام قال ابو هريرة رضي الله عنه او صاتي خليلي
 صلى الله عليه وسلم ثلث صيام ثلاثة ايام من كل شهر
 ثم اختلف في هذه الثلث هل من ايام البيض وهي
 الثالث عشر والرابع عشر والخامس عشر من جماعة
 من الصحابة منهم عمر بن الخطاب وابو ذر بن مسعود
 رضي الله عنهم تلك الايام وقل ما كان يقطن يوم الجمعة
 كلمة ما مصدرية اي قل كونه مقطوعا ولم يوردون او افطروا

صيني الكور وروى عنه صام بيوتني ليكن بمكة كما هبت من مكة وروى
 يا باقر بن محمد بن ثابت است عن ابي هريرة رضي الله عنه
 قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يصوم احدكم
 يوم الجمعة الا ان يصوم قبله او بعدا بمعنى ليلة كرم يوم
 جمعة وحده انما صام النبي صلى الله عليه وسلم وورثان بكران
 كبره است يا مولد است برجر وكفا زندي واما انما صام
 بمكة **باب السابع** حديث عائشة رضي الله تعالى عنها
 حدثنا ابو حفص عمر بن علي بن عبد الله بن داود
 الراسطي عن قويد بن يزيد عن خالد بن معدان عن
 ربيعة الجريفي بضم الجيم ورفع الهمزة والسين المعجمة بعد
 وهو ربيعة بن عمر بن عائشة قالت كنت كنت عائشة رضي
 عنها قالت كان النبي صلى الله عليه وسلم يجزي صوم
 الاثنين والخميس اي يتوحي ويتحل في القاموس فقرأ
 وطلبها هو اجري كما بيوتني صلى الله عليه وسلم كقصة بيوتني صوم
 روزه روزه وبنج شنية وطلب وكو شمش ميكر وروى



صوم درین روز و زبر السجیل جلالة بر وجه کمال که اعمال عرض
 کرده بشود درین روز و زبر السجیل جلالة و بر رب العالمین چنانچه
 می آید در حدیثی که عنده است **الحديث الثامن** حدیث
 ابی هریرة حدیث شامه بن یحیی ثناب ابو عاصم عن محمد بن
 رفاعه بالقاء وباللؤلؤ والعین الملهمین کما یاء عن سبیل
 بن ابی صلح عن ابيه از بر خود یعنی ابی صلح عن ابی هریرة
 ان النبی صلی الله علیه وسلم قال تعرض الاعمال یوم الا
 والخمیس فاحب ان تعرض عملي وانا صائم الفاء السبینه
 السابق الا حق بدستی که نبی صلی الله علیه وسلم گفت که عرض
 اعمال کرده بشود در خدای تعالی در رب العالمین روز دوشنبه
 پنجشنبه پس دوست میدارم که عرض عمل من کرده شود در رب
 العالمین در خدای تعالی صائم باشم از خجالتی که در سبب
 نخری رسول خدای صلی الله علیه وسلم یوم یوم الثمین وین
 در مسلم واقع شده برقع الی عمل اللیل وقیل التار قبل اللیل
 سنا فاولا زعم انه شیخ ابن کثیر گفته که منافی نیست با حدیث عرض

تخصیص روز دوشنبه و پنجشنبه

اعمال الیادنا

اعمال الیاد و تمارکة بن عرض تفصیلت و ان عرض اجمالی
الحديث التاسع حدیث عایشة رضی الله تعالی عنها
 حدیث شامه بن غیلان ثنا ابو احمد زبیری ومعویریة
 بن هشام قال انما سفیان عن منصور عن حنیفة
 بفتح الحاء المعجمة وسکون الیاء الثنائة الثنائة وفتح
 الثاء الثلثة کذا فی جامع الاصول بن عبد الرحمن
 ابن ابی سیر مملولة وموحد ثنائة فمملولة کفلس
 عن عایشة قالت کنت عائشة کان النبی صلی الله علیه
 وسلم یصوم من الشهری من شهر قال لحم للعبد الذهوی
 السبت والاحد والاثنين ومن الشهر الاخر الثلث
 كالعلماء وقد جافق الباء وضمها وهو المنبت فی القاء
 والبراکا بالفتح وهو المنبت فی الرضی وهو دولة الحد
 والاربعاء کانبیا وقد جافق الباء وضمها والخمیس که بود
 نبی صلی الله علیه وسلم که روزه میداشت از نایبی روز شنبه و یکشنبه
 و دوشنبه و از نایبی دیگر روز یکشنبه و چهارشنبه و پنجشنبه



تفصیلاً
جمع ايام

ازین بینش تفصیلاً جمع ايام **الحديث العاشر**
ايضا حديث عائشة رضي الله عنها حدثنا ابو مصعب
المدني وفي بعض النسخ الذي اسمه عبد السلام بن
حفص عن مالك بن ابي ابي الضمر بالاضاءة المعجمة
عز بن سلمة بن عبد الرحمن عن عائشة قالت كفت
عائشة رضي الله عنها ما كان رسول الله صلى الله عليه وسلم
يصوم في شهر اكثر من صيامه في شعبان كنبو ذر
فدا صلى الله عليه وسلم كصام في شهر رمضان رسول
خدا صلى الله عليه وسلم في شعبان يعني صيام تطوع عليه
السلام در ماه شعبان اكثر بود از صيام تطوع او در غير ماه شعبان
للحديث الحادي عشر ايضا حديث عائشة رضي الله
عنها حدثنا محمود بن ابي داود ثنا شعيب بن عبد الله
تحقيق رشك كفت قال كفت يزيد الرشك سمعت
معاذة قالت قلت لعائشة رضي الله عنها اكان النبي
صلى الله عليه وسلم يصوم ثلاثة ايام من كل شهر كسنة

از معاذة كفت كفت معاذة را رضي الله عنها كباينوه صلى الله
كه روزه تطوع سيد شست سه روز از هر ماه قالك نعم كفت
عائشة كه آري قلت من ايداي من اي الشهر يعني من ايام
كان يصوم كفتم كه انك ام روز ما ماه صام مي بودي ايام
اول بي ايزا وسط با از آخر قالك كفت عائشة رضي الله عنها
كان لا يبالي من ايداي من اي بي واي اذا اضيفت الى
جمع معرف يكون السؤال عن تعيين بعض اجزائه كاي
الرجال جا ابي زيد ام خالد صام كه بود رسول خدا صلى
عليه وسلم كه باك نداشت از يك انا اول به روز روزه
دارد يا از اول وسط ماه سه روز يا آخر ماه سه روز يعني كاي
سه روز از اول شهر صام مي بودي و كاي اول وسط ماه سه روز
و كاي از آخر ماه سه روز حاصل انكه رسول خدا صلى الله عليه وسلم
موت طيب نداشت بر سه روز معين بلكه بر صوم سه روز از هر
كاي از اول ماه سيد شست و كاه اذا وسط و كاه از آخره قال
ابوعيسى يزيد الرشك بالكره هو بين يدي في زيد الصفي

شبكة
الألوكة
www.alukah.net

البصرى وهو ثقة كفت ابو عيسى كيزيد الرثك ان زيدا
 بسر الى زيد بنى بصري واوثقه است ومعه عليه روى
 عنه شعبه وعبيد الوارث بن سعيد وحماد بن زيد
 واسماعيل بن ابراهيم وغير احد من ائمة وهو يزيد القاسم
 ويقال للقاسم والرثك بلقعة اهل البصرة هي القاسا
 ورواية كرده است از يزيد رثك شعبه وعبيد الوارث بن سعيد
 وحماد بن زيد واسماعيل بن ابراهيم وغير انها وان زيدا رثك زيدا
 ان زيدا قاسم است وكنيته مى شد مراد او القاسم يعنى قاسم
 زيدا كفته مى شد و رثك بزبان اهل بصره يعنى قاسم است
 و كذا يعنى كنيه يعنى عزب و ميرى در كتاب حياه النبوا
 كفته كه رثك عزب است كونه آورده اند كه عزب پيش زيدا
 در آمد بود و يك روز در پيش همى باه و بناخت عزب است
 طول الحيه و كفته شده كه رثك حيه كفته را ميگويد و از ايراني
 آن ميگفتند كه حيه او بسيد و انبوه موسى بود و بعضى كفته كه
 رثك يعنى عزب است و اورا ايراني آن ميگفتند كه عزب است

لهي

كه كواخرو غيرت است جناحه بر جل عدل الهدى الثاني عشر
 ايضا حديث عاصم بن ربيع الله عنها حدثنا هرون
 بن يحيى الهادي يفتح الهاء وسكن اليم وبالمد المهملة
 منسوب الى القبيلة و يفتح الهاء واليم وبالمد المهملة
 منسوب الى البلد ثنا عبد كطلحة بن سليمان عن
 هشام عن عروة عن ابيه يعنى از عروه عن عاصم قالت
 كفت عاصم رضى الله عنها كان عاشورا بالمد على النبي
 و كذا يقصر ويما يصومه فريش في الجاهلية ك بورما
 روزى كه روزه ميده استند فريش يعنى اولاد بن نصر كنيته دران
 روز ايام جايدية يعنى پيش از بعثت رسول خدا صلى الله عليه وسلم
 وكان رسول الله صلى الله عليه وسلم يصومه و بورما
 خدا صلى الله عليه وسلم كه روزه ميده است دران روز فريش
 از هجرت جناحه فريش روزه ميده استند فلما قدم المدينة
 صامه وامر بصيامه پس سرگاه كه بمدينه آمد و باخت بود
 كه روزه ميده استند روزه ميده است دران روز و سرگاه كه بمدينه



بهیام آن روز بعضی مشرک گفته که قول و امر بصیام مشرکان
 با نیکه صوم عاشورا پیش از هجرت قطع بود و بعد هجرت فرض
 بشیخ این گفته که روز دهم شستن رسول خدای صلی الله علیه و آله
 بدلالة امر در روز عاشورا بوجی بود با ستواتر اخیر از احادیث و یهود
 و نیز گفته که سبب امر بصیام روز عاشورا آن بود که چون رسول
 صلی الله علیه و آله میدیدند آمد یهود را دید که روزه میداشتنند
 در روز عاشورا پس گفت مرید در آنکه چیست که روزه میداشتن
 در آن روز گفتند که این روز است بزرگ دور روایه صلوات
 که شجاعت داد بود خدا تعالی در آن روز موسی و بنی اسرائیل را از
 اعداء و غرق ساخت جل جلاله در آن روز فرعون و قوم او را کس
 موسی علیه السلام روزه میداشتن کراسد پس روزه سیدار
 بنا به بیت موسی علیه السلام پس گفت صلی الله علیه و آله که ما حق
 و اولی مستقیم از شما بوسی پس روزه داشت و اگر در وقت
 بصیام روز عاشورا اختلاف نیست در آنکه امر بصیام عاشورا با
 برای وجوب است یا برای نذیب اصحاب ائمه حنفیه بوجوب
 قاله

در این روز

و از شافعی و فقول مرویست اشهره قول و نذیب است
 بدانکه اختلاف است که عاشورا اسم یوم تاج است از آن
 یا اسم یوم عاشور و این قول شهره است و از ابن عباس
 مرویست که عاشورا نام روز نهم است از نهم و در آن است
 که عاشورا ما خود است ناعشر را و اول و عشر کعبه است روز
 است نزهت عرب را و اول در مذهب آورده العشر انکه عشر
 یک روز آب خورد و شربت روز خورد قال اذا دعی الابل
 ثمانية ایام ثم اودد و هاقی التاسع قالوا و ردناها عشر
 بکسر العین در صراح آورده بود که کعبه آب آبت دنوت آب
 در مسلم واقع است که این حساب است گفت فرسخی را که سوال کرده
 بودم از انصوم محرم اذ ارایت هلال الحرم ناعده
 و اصبح یوم التاسع صایما فقال له هکذا کما عهد صلی
 علیه و سلم یصوم قال نعم آورده اند که عاشورا در اصل
 یوم عاشور است چون اسمیه بردن علیه کرد استغنا شد از ذکر
 موصوف بر حسب اصل اصنافه یوم سوی لیلیا هفتیه است چنانکه



جمهور گفته با سواى اليه استفتيد چنانچه ابن عباس گفته فلما انزل
 رمضان كان رمضان من الفريضة وترك عائشة
 على صيغة الجوز لمن شاء صامه ومن شاء تركه من ركعتين
 صوم ماه رمضان فرض كست فريضة مخصوصه در صوم رمضان
 و صوم عاشورا ترك داده شد پس آنكه خواهد روزه عاشورا آورد
 و آنكه خواهد نذر در دين لاله است براى آنكه صوم يوم عاشورا است
 از رمضان فرض بود آورده اند كه چون سول خدا صلى الله عليه
 روز عاشورا صام شد گفتند كه اى رسول خداى اين روز
 كه بود در نمازى آنرا بزرگى ميبند گفت لمن بقيت الى قال
 لا صوم من التاسع رواه مسلم وفي رواية فاذا كان العاشر
 المقبل انشاء الله صمتنا اليوم التاسع فلم يات لنا
 المقبل حتى توفي صلى الله عليه وسلم وفي رواية لمن
 عشت لاصوم التاسع والعاشر الحديث الثالث عشر
 حديث عائشة رضى الله عنها حدثنا محمد بن بشير
 ثنا عبد الرحمن بن مهدي ثنا سفيان عن منصور عن

ابراهيم

ابراهيم الغنى عن علقمة بن حرجة بن عيسى بن عبد الله
 الغنى الكوفي قالت كنت علقمة سألت عائشة رضى
 الله عنها اكان رسول الله صلى الله عليه وسلم يحض
 من الايام شيئا كمال كروم عائشة رضى الله عنها كما يورد
 صلى الله عليه وسلم كخاص سكر و شربى از ايام ماه بصوم نطق و صلوة
 ناذة قالت كان عمله ديمه يكس اللال و سكنون اليها المشا
 التختانية و بفتح اليم و في آخرها هاء و در مذهب آورده
 الديمة باران شيار روزى اليم جمع شيخ ابن كفتة كه اصل
 يكس اللال و سكنون الواو و ذمة بود و او متعلقه ميا بجهت
 نسة ما قبل و در اصل لغت تغييره است از مظهر و اى بسكون
 و آرام يعنى از زهد و بوق و با و خالى بود كه گفت عائشة رضى الله عنها
 كه بود عمل سول خدا صلى الله عليه وسلم و ايم يعنى آنچه عمل سكر و شربى
 نماز و روزه و غير آن بر سبيل دوام سكر و شربى نطق و صلوة
 بيوى دون بوى و بى يقيد با و ل شب و اواسط و آخر آن حال
 آنكه جواب عائشة رضى الله عنها است يعنى كوياسايل شنبه بود كه



رسول صلی الله علیه وسلم سه روز از هر ماه صوم می بودی پس
 از عایشه که با بتخصیص میکردی بعضی ایام ماه را بصوم گفت
 عایشه که نمی بلکد رسول او دایمی بودی غیر مقید بومی درون بودی
 و غیر مقید باول ششم و با وسط و با آخر آن فحکان لایبال
 من ای ایام الشهر صوامها شیخ ابن حجر گفته که در کلام دوم
 سوال هست یکی از تخصیص بعضی ایام بصوم دوم از دواست
 یعنی چون تخصیص کردی بعضی ایام را بصوم پس ایام بران دواست
 درستی جوابی از سوال اول تخصیص است یعنی بعضی ایام تخصیص
 بصوم مانند شنبه و شنبه و از ثانی مبداءه پس قول عایشه
 کان عمله دیر جواب است از سوال ثانی که منشا او جواب است
 از سوال اول و یکم بطریق و بدو م علی العمل ما کان رسول
 الله صلی الله علیه وسلم بطریق و کلامی از شما طاقت دار
 برداوست چنانچه رسول صلی الله علیه وسلم طاقت دواست
 برده است یعنی کلامی از شما دواست تو اند کرد بر عمل مثل
 دواوست صلی الله علیه وسلم و تخصیص صحابه برای است که چون آن

با علمت و استنارة قلبی بیکت صحبت او عاقر بوده
 پس غیر ایشان عاجز **الحمد لله الرابع عشر** ایضا حدیث
 عائشة رضی الله عنها حدیثا هر دو بنسخی بنا عبید
 عن هشام بن عروة عن ابیه یعنی از عروه عن عایشه
 قالت گفت عائشة رضی الله عنها دخل علی رسول الله صلی
 الله علیه وسلم و عنیدی لمرأة کدره ابر من رسول خدا
 صلی الله علیه وسلم در آن حال که زدن زن بود فقال من هی
 پرس گفت رسول صلی الله علیه وسلم که کبیت ابن زن قلت
 فلامه لا تنام اللیل یکی فی لیلان و فلامه عن اعلام
 خاصه فیجران مجری المکی عنده کفتم که فلامه است کرد
 شب خواب نمیکند فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم
 علیکم من الاعمال ما تطیقون پس گفت صلی الله علیه وسلم
 که لازم کرد امید بر خود ما آنچه که در وسع طاقت شماست
 از اعمال بلا ضرر و ملامت خواه صلاوة بود و خواه صوم و غیر آن
 فراه لا عمل الله بفتح الهم وهو استنقال النبی علی النفس

باکون



وتغورها عنه بعد محبته في اليساوي للبلاد في لحي موت
 كثره مزاوله شي فوجبا لكللا ولا اعراض عنه حتى
 تملق بفتح الهم بركها است كما اعراض ميكنه جل وعلا ارشما
 تا اكره لول سيثويد در عمل يعني عمل كه باياله ميكنه خدايي تعالى
 از ان قبول ميكنه كه في لحيه عمل انش ط وسرور اجمل انكه حدي
 تعالى اعراض ميكنه ارشما فوجوا اعراض بال ونقصان ميكنه در نوا
 اعمال شما ما دامى كه بر نشا ط وسرور يا بشيد در عمل و چون
 نوزى دملالى در عمل واقع شود ترك عمل كند چه كه ار عبادت
 بجلال و فتور ميكنه معاملة خدايي بشما سبب معاملة است ارشما
 پس استناد ملول موسى من تعالى بر سين جبار است نوبت كفته
 كه سر سناد ملال موسى الله تعالى بطريق از و اوج و شكا كه است
 چنانچه در قول حق تعالى خرا سببه سببه سرورين است
 كه باوليه قلوب ان مشرجه نيكرد و وصل در قير ليه عمل است
 كه توحيد و اخراج قلب صادر كرد و در بعضى گفته كه معنى كلام است
 كه خدا است اعراض ميكنه خدايي تا اكمه اعراض كند ارغبا و انى

ان نوز

آن مغول بوديد بر من كسب عبادت شويده بر سرع و طاقت
 ناستى كندريد بلال و اعراض من اعراض ميكنه سيد جلاله از
 وكان احب ذلك بالرفع والنصب الى الاعمال الى رسول الله
 صلى الله عليه وسلم الذي يداوم عليه صاحبه
 و بود احب اعمال موسى رسول الله عليه وسلم ان عملى كه مداومت
 ميكنه بران صاحب آن اكثر الاعمال ان ايا اذ و شها
 اگر چه قليل بود كه عمل قليل و اى بهتر است از عمل كثير كه منقطع
 كرد و زيرا كه بدوام عمل فسيل طاعت و فكر و مراقبه و اخلاق
 و اقبال بر اسمايل جلاله دايمى مائده گفته شده و مناسب
 است كه اخذ نيت در باب اليبادنت ذكر ميگويى در باب
 الصوم جواب نيت كه چون دم بسيار مداومت بر صوم
 مى كند پس فكر اخذ نيت بجهت زجر انشان است از موجب
 در صوم و غير آن **الحديث الثامن عشر** حديث عائشه و
 ام سلمة حدثنا ابو هشام محمد بن يزيد الرقاعي بالكفر
 الكوفي ثنا ابن فضال عن الاعرش عن ابي صلح قال



گفت برسان رسالت و فی بعض النسخ عاشق و سلم
 ای العمل کان حب الی سوره الله صلی الله علیه وسلم
 که سوال کردم عاشق و سلم در این معنی است که کلام سَلِّمْ
 تراست وی رسول خدا صلی الله علیه وسلم قالنا کما دیم
 علیه و این قل لَا تَقْرَأُ عاشق و سلم که حسب اعمال
 رسول خدا صلی الله علیه وسلم علیست که بران بداد
 کرده است و اگر چه کم بایست که بدوام عمل نسیل طاعت
 و ذکر و مراقبه و اخلاص و انما فی الحديث السادس عشر
 حدیث عوف بن مالک حدیثنا محمد بن اسمعيل بن عبد
 بن صلح حدیثی معاویه بن صلح عن عمرو بن قیس
 انه سمع عاصم بن حمید قال سمعت عوف بن مالک
 الاشجعی یوحی ان کما شنیه عمرو بن قیس ما سمع بن عبد
 انما کنت کما شنیه عوف بن مالک اشجعی یقول
 که کسیت گفت مع رسول الله صلی الله علیه وسلم
 لیسلة فاستبان انی استعمل المسواک که بودم با رسول

خدا

خدای صلی الله علیه وسلم شی بس سواک کردیم تو صبا پنه
 وضو کردیم قام فیصلی پنه بزخم است بقصد آنکه نماز کند از
 نفقت معه پنه خواستم با وی حجه نثار واقعه کردیم
 فیکل بس نماز کرد و در قرآه فاستفتح البقرة بس آغاز
 کرد قرآه سوره بقره را یعنی در آن سوره قرآه سوره فلا یمن بآیه
 رحمته الاوقف فسألته پنه نسکد است بآیه رحمت مکر می
 است بس سوال بیکر رحمت را و لا یمن بآیه عذاب الا
 وقف ففعل فی و نسکد است آیه عذاب مکر می است
 پنه تا به جز است از عذاب و یکت نمود یک من العذاب
 و برین اشاره است با کلمه نسکد است برای قاری و عایه
 امور مذکور که چون بگذرد بآیه رحمت سوال رحمت کند و بگوید
 اللهم ارحمنی و چون بگذرد بآیه عذاب بانه جوبه از عذاب
 و بگوید نمود یک من عذاب هم رفو عطف علی استفتح
 پنه رکوع کرد و گفت رکعا بقدر قیامه پنه در تک
 در حالی که رکوع می کرد یعنی در تک کرد و رکوع بقدر قیامه پنه



ويقول في ركوعه وبكفت در ركوع خود سبحان ذی
 الجبروت والملكوت والكبرياء والعظمة ثم يقول
 ركوعه بترجمه كه در ابتدا ركوع خویش وبقول ذی بجز
 ذی كفت در سجود خویش سبحان ذی الجبروت والملكوت
 والكبرياء والعظمة ثم قال العجلان بترجمه خواند هر كس
 آل عمران ثم سورة سورة بترجمه خواند در ركعت سوم سوره
 سورة ويكره ركوع چهارم یعنی تا و ماده خواند بفعول مثل ذلك
 بگرد در ركعت ثانیة و ثالثه مثل آنكه كرده بودی در ركعت اولی از
 ركوع طویل و تسبیح مذکور وجود طویل و تسبیح مذکور و سوال
 چون آیه نزلت بمرسبندی وقف بگردی و بقوة از غدا
 چون آیه نزلت بمرسبندی وقف بگردی **باب**
 ملجاء فی قراة رسول الله صلى الله عليه وسلم ای فی
 کیفیت قراة رسول الله صلى الله عليه وسلم و فی بعض
 النسخ باب صفة قراة رسول الله صلى الله عليه وسلم
 و فی باب بیست و نهم **الحديث الاول** تحد

امامة

ام سلمة رضي الله عنها حدثنا قتيبة بن سعيد ثنا
 الليث عن ابن ابي مليحة عن يعقوب بن مهران انه
 سأل عن قراة رسول الله صلى الله عليه وسلم فاذا كلفه
 في المفاجاة يعني ام سلمة تنفت اي تصف قراة
 مفسرة مبينة واضحة من الفسر وهو الميكان حرفيا
 حرفا انك بترسمي يعقوب بن مهران سوال كرد ام سلمه را از قراة
 رسول خداي صلى الله عليه وسلم بن كتابه و ام سلمه و صفت كرد و قراة
 ساخت قراة را مفسرة و صريحة مفصلة بين الحروف و بين
 تحت كل قول بود یعنی كفت ام سلمه كانت قراة كذا ای مفسرة
 واضحة مفصلة بين الحروف یعنی قراة او صلى الله عليه وسلم
 مفسرة و مبين بودی و بر سبب احدی شنبه و تسبیح نشدی
 كه حرفا و قراة سجراتی و جدا جدا مردمی شنیدند و پرسیدند
 كه بفعول است یعنی خواند چیزی بترسمی صلى الله عليه وسلم سخنهای
 و او اكردی تریتل و نمین حرفا و ركعت ششمه كه ظاهر سابق
 بر و صفت فعلی و لا اله الا الله **الحديث الثاني** حديث السنن



بن مالك حدثنا محمد بن بشرنا وهب بن جرير بن حازم
 ثنا ابى عن قتادة قال كنت فنادوه قلت لانس بن مالك
 كيف كانت قراءة رسول الله صلى الله عليه وسلم قال
 مداي كانت قراءة فاست مدا وان عبارتها ان طول زمان
 صوت الفت يا ولسكن بايا كن بجزء كعبها آت وآن فو
 يا با كن در طبعي آورده كه حروف در سه است الفت و واو
 و با پس من بعد آتها حمزه بود حروف مذكوره بمد يا بد خواند شيخ
 الحكي كفته و سوننا اشباع الحرف الذي بمد الفت يا و واو
 من غير افراطي ذلك ككفتم من ان بن مالك را كه چگونه بود
 رسول خداي صلى الله عليه وسلم كفتش رضي الله عنه كه بود
 قراءة او خداوند بنى سبب خواند حرفي را كه از حروف مد است
 يعنى مكشيد الفت يا و يا با كفتين با انراط و في التجار
 عن عمر بن عاصم عن همام عن قتادة قال سئل انس
 بن مالك رضي الله عنه كيف كانت قراءة النبي صلى
 الله عليه وسلم فقال كانت مدا ثم قرأ اسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله

بسم الله ويمد بالرحمن ويمد بالرحيم بعضي كفته كذا
 نزع خافض اي بمد الحرف التي محل المد وبعضي كفته كذا
 برآه خبر كان بمد است اي كانت تراه مد يا مد يا مد يا
 يا و نسبت با تبا و في الذين معلوم شكه او از بن بدر صلى
 نزع في المد بين الثالث حد يشام سلمة رضي الله عنه اخذ
 علي بن يحيى بن يحيى بن سعيد الاموي وفي بعض النسخ
 ان يحيى بن سعيد الاموي عن ابن جريح عن ابن مليكة
 عن سلمة قال كنت اكتب ام سلمة رضي الله عنها كان النبي
 صلى الله عليه وسلم يقطع من التقطيع اي جعل الشيء
 قطعة قطعة قرأته يقول الحمد لله رب العالمين ثم يقف
 بيان لقوله يقطع قرأته ثم يقول الرحمن الرحيم ثم يقف
 وكان يقول مالك يوم الدين وفي بعض النسخ ملك
 يوم الدين كروني صلى الله عليه وسلم كفته فطحة بيكروا
 قراءة خود را يعنى وقف ميكردى بر فوا سئل اي يعنى ميكفت
 الحمد لله رب العالمين بستمى است بزم ميكفت الرحمن الرحيم



پنجمی است و همچنین در سایر آیات و بود که میخواند با کلمات
 الدین بحرف مدته ملک یوم الدین بهیستی بر غیر او گفته که و
 بر ورس آی می کرد اگر چه با بینه تعلق بود اما تا حالست
 شیخ حاج گفته که خدمت در وقت بر عالمین و رحیم با آنکه
 در وقت قطع صفت است از موصوف تعلیم رسول است
 برای آنکه صاحب قیاموس گفته که در وقت نبی صلی الله علیه و سلم
 بر رس کل آیه بصحت سیده است پس در وقت قول آنکه
 گفته که این روایت سیده در ضمنی نیست بلکه اسل غنیه
 و اصحاب آن نزدیک است که با این رضی نباشد که در وقت
 اختیاری بر کلامی بود که است نقل تمام باشد و وقف میان
 تابع و متوج من نیست بلکه قیچ چ که نبی صلی الله علیه و سلم اقص
 و آتم مردم بودی لحنه و بلاغته شیخ این گفته که آنچه فر گفته
 اند محمولست بر آنکه در وقت در آن موقع از نبی صلی الله علیه و سلم
 معلوم و منقول شده باشد و الا اتباع نبی صلی الله علیه و سلم
 افضل و اکمل است **الحديث الرابع** حدثت عائشة رضي

و حال آنکه در این مواضع
 وقف میکردند

عنها

۴۷

شبکه
 الایکاف

عنها حدثنا ثقفية بن سعيد ثنا الليث عن معاوية
 بن عبد الله بن أبي نيس قال سألت عائشة رضي
 عنها عن قراءة النبي صلى الله عليه وسلم كان يري
 أكان يسير بالقراءة أم يجهر في المغرب والليل
 أخفاه وأما يسيرها فزانية البيا فهو سهو يريدان اسلا
 تبعدي البيا که سوال کردم عائشه را سنی الله ما از فراد نبی
 صلی الله علیه و سلم که آیا با خفا فراد میگوید یا مجهر در خارج صلوة
 و در صلوة نافذ قالت گفت عائشه ربنی الله عنها کذا ذلك
 بالرفع قد كان يفعل رعبا اسرور عبا اجهر که سید بن برنی
 که بود که می کردی گاهی سر استخوانی و گاهی جهر این مردود
 جائز است شیخ این گفته که اختلاف کرده اند در فضیلت
 و در خارج صلوة و مختار است که آنچه او فر فر شیخ بود و از
 اید افضل است قلت الحمد لله الذي جعل السنة الامم سبعة
 لغتم که حمدم خدا را است بر نهمه سخته از الله جل جلاله و تکلیف
 که نمیرود ایند در اسرار قرآنه و جهر آن بعضی مشراخ گفته که

أدبى كاهي زهر قرأة غريش مطيب وملتذة سكر و
وكاهي از اخا و چون تكب ميشود خلاص سقايت خور
تأطو و عباوت بوي حاصل نيكرد **الحديث الخامس**
حديث اماني حدثنا محمد بن غيلان ثنا كعب بن
مسعر عن ابي العلاء العيادي هلال بن النخعي ثنا
المجهر والمحدثين الثمانيين عن يحيى بن جعد
ابن مسيرة بن ابي وهب الخزعي عن ام هاني قالت
كنت اسمع قرأة النبي صلى الله عليه وسلم بالليل وانا على
عرش في النهاية العرش كل ما يتظلمه وفي المغرب
ما هيال تقع عليه كنت ام تاني كره يوم كرهى شنيدم
كربى صلى الله عليه وسلم يخواتى وريشى از قرآن رجال كرهى
بر عرش خود ينى بر آنچه كرهى كرهى مى شود شرح ان كرهى
و كرهى سمع دليل است بر جواز قرأة و رسيب حتى كرهى
ناقله كرهى كرهى كرهى و رسلوة قرأة مبكرى
صلوة الحديث السادس حديث عبد الله بن مغفل

حدثنا

حدثنا محمد بن غيلان ابو داود في بعض النسخ ابان
عن شعيب عن معوية بن نرة قالت سمعت عبد
بن مغفل يقول كفت معوية بن نرة كرهى شنيدم عبد الله
مغفل ان كرهى رايته النبي صلى الله عليه وسلم
على ناقته كرهى شنيدم نبي صلى الله عليه وسلم بر ناقته عرش سوار
يوم الفتح وروى في كرهى وهو يقول انا فتحنا لك فتحا مبينا
ليغفر لك الله ما تقدم من ذنبك وما تأخر ورجل كرهى
يخواتى انا فتحنا لك فتحا مبينا قال كفت عبد الله بن مغفل
له يرس ان رسول خدا عليه السلام انا فتحنا لك فتحا مبينا ما اخر
سورة جاثية من فضى است ابن رواة قرأة سورة الفتح يوم الفتح
ورجع من التجميع في النهاية التجميع ترديد القرأة و منه
تجميع الاذان وقيل هو تقارب من وديا الحركات في
الصوت وهو اللاديهما ان قد كرهى عبد الله بن مغفل
تجميعه بمد الصوت في القرأة ورجوع كرهى شنيدم
ورواة مبكر دبان بن ابي اسحق كرهى كرهى كرهى كرهى كرهى



علی الله علیه وسلم بدصوت فصدا کرده بودی بجهت مردار شاهی
 که ماسل آید بدی بود بر رسول صلی الله علیه وسلم در روز فتح که
 در این غیر گفته که چون سوار بر فغانه بودی و فغانه و بر صلی الله علیه وسلم
 در حرکت آوردی پس ترجیح در صوت او بشدی قال
 كنت ثغیرة و قال معاوية بن قرة لولا ان یجمع الناس علی
 لآخذت ابي نضر عنت لکم فی ذلك الصوت و قال
 للشک اللحن بفتح اللام و سکون الحاء المهلهة و هو النقل
 و ترجیح الصوت و تحسین الصوت که اگر نشد اینها
 مردم برین هراینه شروع میکردم برای شما در آن صوت
 یا کففت اللحن بجا صوت و لحن عیار است از خوش کرده
 آورده و نیکو است **الحديث السابع** حدیث قتاد
 حدیث قتیبة بن سعید تناقح بن فیس الحدانی
 نسبة الی حدان کعثمان عن حسام بن مصعب کلیم
 و العاصم المهلهة المنقوحة و الکاف المشددة علی صفة
 الآله عن قتاده الحدیث مرسل قال قلت قتاده ما تعبت

و کف معونه بن زرقه

الله نبیا الاحسن الوجه حسن الصوت و كان یسکون
 الوجه حسن الصوت و كان لا یرجع و ایزد صنف در خبر
 این کتاب از انس چنین است که ما بعثت الله نبیا الاحسن الوجه
 حسن الصوت و کان یسکون وجهه و جسمه صوتا که
 نه بر آنکس بود اسباج حاله مسجونی را که که خوش روی خوش
 آواز بودی و بودی سماع حسن الوجه و حسن الصوت و بود
 که ترجیح نمیکردی در قراة و غیر آن از بن معلوم شد که در نزد مردم
 نبود پس بناقض لازم آمد بیان حدیثین جواب است
 ترجیح یسبی بود و این ترجیح بلا سبب **الحديث الثامن** حدیث
 ابن عباس رضی الله عنهما حدیث شاعید الرحمن بن عبد الرحمن
 انبایحی بن حسان شاعید الرحمن بن ابی الزناد عن
 عمر بن ابی عمرو عن عکرمه عن ابن عباس رضی
 عنه کان قراة النبی صلی الله علیه وسلم یجاء یسعد
 من فی الحجرة و هو سة البیت که بود قراة نبی صلی الله علیه وسلم
 بان نوع که سبامی شنید قراة و بر آنکه در حجره میبودی



يعني ورجو اني دار وبنى صلى الله عليه وسلم در دار وبيت نبوي
 فراه او بنوديه در كمال چهره و در كمال اخلاص تا بن بن
باب ماجاء في بقاء رسول الله صلى الله عليه
 وسلم ودينه ودينه **الحديث الاول** حديث
 عبد الله بن الشيخ جده ثنا سويد بن نصر اني سمعت
 بن المبارك عن حماد بن سلمة عن ثابت عن مطرف
 بالطاء وبنو الملهمة والفار على صيغة اسم الفاعل
 من الطريف ابو عبد الله البصري وهو ابن عبد
 بن الشيخ كجيب بن الحسين ولفظ المعجز عن ابيه از بن جرد
 بن عبد الله بن شيخ قال كنت عبد الله بن شيخ ايت رسول
 الله صلى الله عليه وسلم وهو يصلي وبعونه اذ بن البناء ^{المعجز}
 على تعبير وهو صوت الاعد والقدرة النهاية هو ان
 يغيث خوفه ويعلى بالبكاء وقيل حين من الخوف هو
 صوت البكاء وقيل صوت الغليان كما نزل المجل
 بكسر الهمزة وسكون الراء المهلة والحيم القدر من الحارة

والغاسر

والغاسر قيل كل قد ومن البكاء اي من اجله كما هم رسول
 خذوا صلوا الله عليه وسلم در ان حال كه نماز بخواند اي از شما
 آوازي و جوشي بود مانند آواز حويل يعني آوازي كه در جوش
 مي آيد از جمت بجا كه ماشي بود از كثرت خوف خداي و اجلا
 و اين دليل است بر كمال خوف و خشوع او لهذا كفت رسول
 صلى الله عليه وسلم اني لاعلمكم بالله واشدكم له خشية
 وكثرت لو تعلمون ما اعلم لضعكم قليلا وليكنتم كثيرا
 در اين دليل است بر آنكه صورت كه بر حرف شتم بنو بصلوة
 نيست رواه بخاري سمين است در رواه مسلم اخبرني
 كوالذي نفس محمد بيده لو رايت ما رايتنا لضعكم
 قليلا وليكنتم كثيرا قالوا وما رايت يا رسول الله قال
 رايت الجنة والنار **الحديث الثاني** حديث عبد الله
 بن مسعود رضي الله عنه حدثنا محمود بن غيلان ثنا
 معوية بن هشام ثنا سفيان بن عيينه عن ابراهيم
 عن عبيد بن يعقوب العين المهلة وكثير الباء الوحدة الثمانية



مکرمه عن عبد الله بن مسعود رضي الله عنه قال
 كنت عبد الله بن مسعود قال لي رسول الله صلى الله عليه
 وسلم اقرأ علي ما كنت رسول خدا صلی الله علیه و سلم مرا در آن
 حال بر منیز بودی که ای صحیحین که بخوان بر من فقلت یا رسول
 صلی الله علیه و سلم اقرأ علیک ای قرآن و علیک نزل
 بر کفتم که ای رسول خدای ای بر تو بخوانم قرآن را و حال آنکه قرآن بر تو نازل
 شده است یعنی تعجب کرد و عبد الله بن مسعود رضي الله عنه از
 رسول خدای صلی الله علیه و سلم از قراة قرآن تا انرا زود بشنود و سئله
 کرد و با آنکه قرآن بر رسول نازل گشته و مسح لدفی از قراة قرآن
 تعادل نداشتی بالذنی که از قراة قرآن من آمد که او را زود انفع
 وافر بودی یا تعجب کردی از آنکه رسول صلی الله علیه و سلم
 تلبس قراة از وی کردی تا امتحان کند صحت و جوده قراة او
 با آنکه ملازم صلی الله علیه و سلم در زکوة ای صحابه بودی قال گفت
 رسول خدای صلی الله علیه و سلم انی احب ان اسمعه من عبدي
 که بدستی که من دوست میدارم التی بر با که بشنوم قراة قرآن را

شاید که محبت آنماع برای آن بود که رسول صلی الله علیه و سلم
 ماع درستی از غیر خود یعنی بر سبیل سلوات الله علیه و سلم
 معتاد در این بود که عادت مجربست و برای آنکه قلب در استماع
 قرآن از دیگرى مغفل معانی تمحض و خالص میکرد یعنی متوجه نمیشود
 بصیانت و حفظ لفظ از نقصان و اولی که محض تدبر معانی متوجه
 و این الموع است در تفهم و تدبر فقرات سورة المشاهیر
 بلقت و جنبانک علی هولاء شهیدک فی الکشا
 المعق کیف تصنع هولاء الکفرة من الیهود و غیرهم
 اذا جئنا من کلامه بشهید بشهد علیهم بما فعلوا
 و هوینهم و فی الصحیحین حتی آتیت الی هذه الایة فکتبت
 اذا جئنا من کلامه بشهید و جنبانک علی هولاء شهیدک
 قال حسبک لان قال لقت الیه فاذا عیناه بر رفقان ای
 تکلیف حال الکفرة من الیهود و غیرهم اذا جئنا من کل
 امة بشهید علی فساد عقائد هم و قبح اعمالهم و جنبانک
 یا محمد شهید علی صدق هولاء الشهداء علیک عقیدتم

قال قلت عینی النبی صلی الله
 علیه و سلم من انما یضرب و نصر
 من الهولة و هو جریان المطر
 و اللعق بنر عترة من نور
 سورت را تا انکه رسیدم
 بقول عز وجل جنبانک علی هولاء
 شهیدام



گفت عبد الله بن مسعود رضی الله عنه که دیدم هر دو چشم مبارک حق
 صلی الله علیه و سلم که از آن اشک جاری بود پس نسبت به آن
 پرسیدم چرا است گفتند که یکبار رسول صلی الله علیه و سلم
 از فرط غم و غمزدگی بودی لقد جاءک رسول من
 انفسکم عزیز علیہ ما عنتم حریص و نیز گفته شد که یکبار
 صلی الله علیه و سلم بحال که محبت سرور و طوط بود که خطیب مستطاب
 بل حلاله و جنبایک علی سواد شهید اعظم و کرم کردید و قیل که
 سخته تذکره يوم قیامت و گفته حال بود که در آن روز ظهور خواهد
 بد آنکه در نسیب فراموش است استحباب سخن قرآنی و صلوات آن
 و بجا آید در فراد و استحباب طلب قرآنی از غیر ناز و بوسه
 ثابین ابلغ است در تفهم و تدبر و حل استماع قرآنی از مکان
 وقاری در مکان استعمل بود و جواز طلبی که اعلی است مرتبه
 و علم قرآنی را از آنکه اوین است و جواز مسامحه مقاری
 بقطع قرآنی چون امر حاضر شود و استحباب قرآنی در مجلس
 و عطف نصیحت و در غم بر منزه بود **الحديث الثالث**

عبد الله

عبد الله بن عمر بن العاص حدثنا قتيبة ثنا جابر بن عبد الله
 بن السائب بن محمد عن ابيه عن ابي عبد الله عن عبد
 عمر بن العاص قال كنت عبد الله بن عمر واكسفت الشمس
 اي عريت عن النور و ذهب نورها و ما على محمد رسول
الله صلی الله علیه و سلم که رفته بود نور آفتاب کلام الیومنا
 در روزی که ابراهیم و له نبی صلی الله علیه و سلم وفات یافته در زمان
 وجود نرفت و جبره نبی صلی الله علیه و سلم نظر بخاری چنین است
 کسفت الشمس علی النبی صلی الله علیه و سلم يوم مات
 ابراهیم فقال للناس کسفت الشمس لموت ابراهیم فقال
رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الشمس والقمر آياتان
 من آیات الله لا ینکسفان لموت احد ولا حیوة فاذنوا
 فضلی و ادعوا فقام **رسول الله صلی الله علیه و سلم**
 یصلی حتی یمیکداه بر کعبه و طمسه بن خواست رسول صلی
 الله علیه و سلم در خیال که خواست که نماز کسوف بگذارد پس غایب
 مشغول شد تا آنکه فریب نبود با این که رکوع گفته یعنی در آن رکوع



ثم رفع فلم يكلمه ان يرفع راسه بغير ركوع كروى في حديثه
 انه يروى انه سار مبارك خود يعني دراز کرد و در رکوع ثم رفع راسه
 بغير برداشت سر مبارک خود را از رکوع فلم يكلمه ان يسجد
 پس نزدیک بود که سجده کند یعنی دراز کرد و نوبت سجده
 فلم يكلمه ان يرفع راسه بغير سجده كروى في حديثه
 سر مبارک خود را از سجده یعنی دراز کرد و نوبت رفع راسه
 بغير برداشت از سجده سر مبارک خود فلم يكلمه ان يسجد
 بوده سجده دوم کند ثم يسجد بغير سجده كروى فلم يكلمه
 يرفع راسه پس نزدیک بود که بردارد سر مبارک خود را
 دوم سجده یعنی و يقول ربي الم بعد في الاعتناء
 وانا اعيهم ربي الم بعد في الاعتناء بهم وهم يستغفرون
 وحقن استغفرك بر قصد و شروع کرد که نفس بدو
 کند و گوید که ربي الم بعد في الاعتناء بنفس سيد سیدی و گویید
 و سئفتی که ربي الم بعد في الاعتناء بنفس سيد سیدی
 نازل کنی بر ایشان در حال که در میان ایشان باشم و ماکان الله

ليعلمهم

ليعلمهم و انت فيهم اي رسي با و عدة كروي مرا انك عدت
 نازل کنی بر ایشان حال آنکه ایشان طلب مغفرت می کنند و طلب
 مغفرة ميکنیم از تو و ماکان الله مع علمهم وهم يستغفرون
 پس امیدوارم که آنکه از عذاب خیر مبتلا گردانی و کسوف را
 دور سازی بدانکه در حدیث دلیل است بر حرمت رکوع چنانچه
 مذکور است و نزد ثانی دور کردن است و احادیث بر
 رکوع در بر سر و بر چهار و از دست شیخ این گفته که زیاده
 رکوع روایت محققان گفته اند که حسب تفاوت امتداد و تفاوت
 کسوف اختلاف در کیفیت رکوع در احادیث و نسبت ظاهرا
 صلی رکعتین انجلت الشمس ای انکسفت پس سر مبارک
 گذارد و در رکعت آفتاب نیکرفت و روشن شد فقام محمد لله
 و اتقی علیه پس برخاست پس حمد گفت خدا را و نماز
 بردی پس که مراد از حمد و ثنا خطبه کسوف بود که نزد فقهای
 حدیث و زود شافعی رحمهم الله است خلافاً لما لک و اعشیت
 ربهما الله ثم قال ان الشمس والقمر آيات من آيات الله



لا يحسبان الموت احد ولا يحويه ونعم اهل الجاهلية
 ان كسوف الشمس وخسوف القمر يوجب حدوث تغير
 في العلم من موت وضره نقص وضرها فاعلم النبي
 صلى الله عليه وسلم ان كل ذلك باطل وانما آيات من
 آيات فان انكسفا فاقرب عو الي ذكر الله تعالى اي الجا
 ولي ذكر الله تعالى واستعينوا به ليحرم عليكم من
 سرور عالم صلى الله عليه وسلم كآفات ما يتاب وداية وعلما
 آيات وعلامات باري بل وعلما كسر دور روشن كذا
 است نام مردم منتفع شوند با استمرار ولاه على قدرته واطهارا
 وخرسوت وكرت بيزاي موت حاسيت ويزاي حيات
 پنا كچه اهل جاهلية زعم برده انه كه كسوف شمس وخرسوف قمر
 حدوث تغير است در زمين از موت وضره نقص وخرسوف قمر
 تخويل عباد است از عذاب وابقاط آيات از نوم غفلت
 ومارسل بالآيات الاتحق يقا بس انكسفت شود آفات ونا
 بهتة نقصرات وخطيات شهابس التجا آرسوني كره العبي صلوة

وای برینت

وبان استقامت بگیرد تا بر شمار نزول رحمت کند شیخ این
 گفته که صلوة را ذکر برای آن نامید است که صلوة مشتمل است
 بذکر خدای عزوجل و فی رواة لابن داود و ابن ابی عمیر
 آیات بخوفنا الله بها عباده فاقان ایتها فصلوا
 الحديث الرابع حديث ابن عباس رضي الله عنهما
 محمود بن غيلان ثنا ابو احمد الزبيرى ثنا سفیان بن
 عطاء بن السائب عن عبيد بن عمير عن ابن عباس
 رضي الله عنهما قال قلت لابي عبد الله رضي الله عنهما اخذ رسول
 الله صلى الله عليه وسلم ابنة له تقضى من القضاء
 بمعنى الموت شيخ ابن كفة كذا استعمل استاجي
 در معنی مجازی یعنی اشرف بر موت که گرفت رسول خداي
 الله عليه وسلم وخرزرا که برای وی بود در حال که مردن بزرگ
 بود در غیر صحیح آورده واقع است که این وخرزربن بود که
 رسول خداست صلى الله عليه وسلم فاحضتها اي حملها
 في حضته بكسر الحاء الملهلة وسكون الصاد المعجمة للجنب



كذا في النهاية در تاج پستی آورده الاحتمان خبری در نقل کردن
 پس بدست او را در بطوی خویش گفت گرفت او را بجهل قی
 بین بدیه قنات و بی بین بدیه پس نهاد او را میان دو دست
 مبارک خود پس دور خال که میان دو دست او بودی یعنی حضور
 اوقات بافت و صلحت امین و فی بعض النسخ صلحت
 و بانگ بر آورد امین رضی الله عنها که و محله که و معتقد رسول خدا
 بود صلی الله علیه و سلم از نا ایدر خویش عبید الله بود او حاشا
 و ذایه و از جنبش رسول صلی الله علیه و سلم فقال لعقی البتی
 صلی الله علیه و سلم بر کف نبی صلی الله علیه و سلم انبکین
 عند رسول الله صلی الله علیه و سلم که از یه میکنی بصیاح
 نزد رسول خدا صلی الله علیه و سلم یعنی با و از نیست و هر چه
 مشغیر بخروج بود در شرفیت ممنوع است یعنی که برین بصیاح
 و عدول از عهدی سوی عهدی رسول الله صلی الله علیه و سلم برای
 آنست که این در بفرع ابلغ است فقالت الست
 اراک تبکی بر کف امین رضی الله عنها که ایامی پسند ترا

که ای مکنز

که بر میکنی بلکه بیستم یعنی تا بعت میکنم ترا و عقاد من است که
 آنچه تو میکنی حق است پس اجماع منع میکنی و این برای آن
 گفت که چون امین شک از هر دو چشم مبارک روان بود
 پس گمان برد که بکاروست اگر چه مفروق بصیاح بود قال
 گفت رسول خدا صلی الله علیه و سلم انی لست ابکی که بدستی
 امین که بر میکنم که بر علم و متنش یعنی که بستی که بصیاح و جرح بود
 و ضرب خند و شوق حسیب بود ممنوع است بلکه می که بر
 بصیاح و جانز یعنی جریان آب از چشم بی جرح و مانند آن
 انما هی رحمة که نیست بکار آنرا رحمت و رفته قلب که
 مخلوق کرده است آنرا الله جل جلاله در دل من بکلمات آنچه
 که مفروق بصیاح یا بضر خند یا شوق حسیب و یا مانند آن
 از افعال جاهلیه که بخروج مشغول و تا نیت میدا برای آنست که
 که بکار و تا ویل فطرات و مع است یا برای خبر الضمیر از او درین
 المرجع و الخیر فغایه الخیر اولی ان المؤمن یکمل خیر علی کل حال
 از علم مبنایه است برای بودن بکار او رحمت که برستی که موقوف کامل



سلبت بر امر خیر یعنی جز دنیا و آخرت در هر حال از احوال خواجه
 تنعم بود یعنی که سبب غفلت و غرور مردم است و خواه سبلی بود
 بیلیات که در سون سبب را در مردم را و در وی می خشد ایشان را
 از نوحه نجاب حق سبحانی و قال که او محنت را در این مرتبه
 حاصل آنکه میمون کمال در هر حال نوحه است نجاب حق سبحانی
 و محفوظ از امری شمر و غیر شمر و ان نفسه تنزع من بین
 جنبه وهو محمد **الله** تعالی که بدستی که نفس میمون کمال
 نشد میبود از میان دو جنبه و در خیال که وی هر خدای جل جلاله
 سبک بود هر حال الحمد لله علی کل حال و در زب غرور جل در مرتبه و
 ناقص نمیکرد و از آن کله نزارد بلکه پوسته را بر وی و شکر
الحديث الخامس حديث عائشة حدثنا محمد بن بشير
 ثنا عبد الرحمن بن مهدي ثنا سفیان بن عاصم بن عميد **الله**
 بن عسمر بن الخطاب رضي **الله** تعالی عنهما عن
 القاسم بن محمد وابو جبر **الله** الصديق رضي **الله** عنه
 عن عائشة رضي **الله** عنها ان سول **الله** صلى **الله** عليه و **الله**

نيل عثمان بن

نيل عثمان بن مطعون وهو بيت بيكي بفتح الميم وسكون
 الطاء المهمله كذا في جامع الاصول القزويني وهو بيت
 وهو بيكي وقال شك الراوي وعينه فقران بفتح الهمزة
 ويحذف ساكناتها على الميم بسم فاعله وفي بعض النسخ عيناً
 فقران في التاج الراءنة ربحن في الماضي اذ في وفيه
 لغة اخرى هراق للماء بفتح الهمزة هراقه والماء على هذه
 اللغة بدل من الهرة ولغة ايضا حكاها الجوهري آخرق
 الما يهراقه قاعلى انفعال ولغة اخرى هراق يهريق
 على وزن هفعل هفعل المفعلة والماء على هذا القول
 زيدت عن ضمير حركات ذهاب الحكة من نفس العين
 من ذهابها اصلا لان اصل اراق وراق وراق فكما
 لما قبلوا الحكة من العين فحركوا بها الفاء الساكنة وقلبو
 العين الفاء انما بدستى كما في قول غصالي المد عليه وم بوسه
 عثمان بن مطعون فرشي را که از اولين مهاجرين بودى و در ايشان
 اول فوت كردى و بدست حق بوستى در ان حال كه تيره بود



درین دلیل است بجزایر بوسه دادن بیت صالح در آن حال
که رسول خدا صلی الله علیه و سلم گریه میکردی بگفت و عثمان ^{رضی}
یعنی در آن حال که مرد و چشم مبارک وی اشک بر چشمت الحديث
الناس حدیث ابن مسعود بن مالك رضي الله عنه حدثنا
اسحق بن منصور بن ابي عامر سمع عبد الملك بن عمر
القبلي العدي بالعين المهملة والقاف كقول من
اليمين ثنا فليح بالعين المهملة وهو ابن سليمان عن هلال
بن علي بن اسامة العامري المدني عن ابن مالك قال
شهدنا ابيته لرسول الله صلى الله عليه وسلم هي ام كلثوم
رضي الله عنها كما ذكر الشيخ ابن حجر وبي زوجة عثمان
رضي الله تعالى عنه بعد وفات اختها رقية بنت رسول
الله صلى الله عليه وسلم ورسول الله صلى الله عليه وسلم
جالس على القبر فرأت عينيه تد مانان اي بيل
و معهما فت اسن بن مالك رضي الله عنه انه حضره يوم
كبراي رسول خدا بود صلی الله علیه و سلم یعنی حاضر شدیم بر مدفن

ام کلثوم

ام کلثوم دختر رسول صلی الله علیه و سلم در رسول صلی الله علیه و سلم
نشسته بود بر قبر وی پس بیدم هر دو چشم مبارک و بر آنکه در حال
که اشک از آنجا نازل بود و جاری تھا کہ پر گفتم رسول
خدا صلی الله علیه و سلم افسوسم که در حال بقا رضي الله عنه من القاد
بالقاف والراء المهملة والقاف على صيغة المبتدئ للفاعل
في الساج قارف فلان الخطيئة اي خالطها قارف
امر و نه اي جامعها که ايا در شمار و نسبت که بجا سمعت نکره
است بازن خویش رضي الله عنه این گفته که در قول رضي الله عنه
کتابه است از سبب منع قول عثمان زوج وی رضي الله عنه
در قبر آن که میباش که کرده بودی در آن شب با آن خویش
زوج وی ام کلثوم رضي الله عنه تا محضه بودی پس منع کرد
و بر این قول از نزول او در قبر آن عاتبه علیه رضي الله عنه قال ابو طلحة
انا كنت ابو طلحة من جملة من نكح ام و نام او زيد است
بن سهل انساني بن اسود بن هرام قال انزل فنزل في قبرها
گفت رسول خدا صلی الله علیه و سلم که فرود بیا در قبر او یعنی که



صلی الله علیه وسلم اورا بدخول بحبت عانة برس فرمود که
باب ماجاء في فراس رسول الله صلى الله
 علیه وسلم الفرائش بالكسر كل ما يبسط الفريش بضمين جمع
 درین باب دو حدیث **الحدیث الاول** حدیث عائشة
 رضي الله عنها حدثنا علي بن حجر بضم الحاء الملهة يسكن
 الجيم انا علي بن مسهر بالسین و بالراء المملتين عن
 هشام بن عروة عن ابيه بن زرارة عن عائشة قالت
 انما كان فراس رسول الله صلى الله عليه وسلم الذي
 ينام عليه من ادم بفتحين جمع ادم مثل اقمي وافق
 كذا في الصحاح او جمع ادمه بفتح الهمزة كذا في المهدب
 وهو الجلد اللين او الاحمر او مطلق الجلد كذا في القاموس
 وفي بعض النسخ ادم وجهه انه خير المتبدل الخ وفي
 هرون ادم بالهمزة طالع الفرائش وكان تامة كذا قيل
 حتى ليق له كفت ما دلته رضي الله عنها که بود فراس
 رسول نهی صلی الله علیه وسلم که بیان می فرمایدی در خانه دی

که از پوستها

که از پوستها که میان آنها پوست خزما بود پس جمله صفت
 ادم است فیل جمله صفة لمخزوف لا لادم لان جمع ولا نه لکان
 صفة لادم لان صفتی ان يكون الفراش مصنوعا من ادم نحو
 ذلك لادم ليف و ظاهره ان ليس لادم قبل الصنع خشو و انما يكون
 بعد ما صنع ذرات انتهى گفته شده که خشو ليف صفة فرسوف
 مخذوفت نه صفة ادم که ادم جمع است بر ستمه مخذوفه که
 بگونه بوی رایج شود و اگر صفة ادم بود بر اینه اقتضای کند
 این که فراسش او ساخته شده از ادمی که خشو او ليف بود
 و ظاهر آنست که برای ادم پیش از وضع خشوی نبود و فراسش
 نمی باشد الا بعد صنع شیخ این گفته که ادم بحسب لفظ مخذوف
 است اگر چه بحسب معنی جمع پس جمع ضمیر مذکر مفرد سوی ادم
 بحسب لفظ روا بود در قول اوله صفتی نظر است که فراسش
 نام نیز نیست که فراسش را بسط کرده می شود و فراسش کما بی
 از ادم بود و کما بی از غیر ادم و چون از ادم بود کما بی مخشو بود
 و کما بی غیر مخشوس بیان نمود عائشة بقول خود من ادم خشو ليف



فراش سلی الله علیه وسلم آدم محمود بود نه از سوراخ الحلیب
الثانی حدیث عایشه و حفصة حدثنا ابو الخطاب
 زیاد یسر ان البعیر وبالبناء المتناة المختاتمة وبالغلا
 العجر بن یحیی البصری ثنا عبد الله بن میمون انه سئل عن
 بن محمد عن ابيه انه سئل عن محمد بن محمد قال قلت لعمرو بن
 سلت عایشه ما كان فراش رسول الله صلى الله
 علیه وسلم في بيته من ابيك كما سأل في حديث عائشة راضی
 عنها ان يجلس في فراش رسول خدا صلى الله علیه وسلم در خانه تو
 قال قلت من ادم حشوة ليف كيسر اللام اي ليف الغزل
 لفت عائشة ان ادم كرميان ان پوست خرمای بود و سلت
 حفصة ما كان فراش رسول الله صلى الله علیه وسلم
 في بيته و سأل كده حفصة راضی الله عنها که خبر بود فرا
 رسول صلى الله علیه وسلم در خانه تو قال قلت منسحا كبر الميم و
 السبع المعلقة فراش من صوف در هندی آورده
 كبر الميم بلاس نغفیه تنگین كبر الثا التلثة الطائفة

والعق

والعق تعطفه نكتين اي عطفنا بصل منه طافات
 فينام عليه من النبي من ق التاج النبي من باب ضرب
 وروا كردن كفت حفصة كه فراش رسول خدا صلى الله علیه وسلم
 بلاس بودی كه دوده می ساختیم او را دوده ساختن یعنی مال
 می ساختیم و سبكر دانیم بعضی از بعضی نوبی كه حاصل می شد
 و طاق پس خراب سبكر و بزبان فلما كان ذات ليلة بالغ
 ان جعلت كان تامة وبالنسيان جعلت ناقصة و
 الضمير المستتر عائذ الى الوقت وعلى كل لفظ الذات معجم
 قلت لو نكتته اي عطفته بصيغة التكلم الواحد اربع
 نكتات وفي بعض النسخ اربع نكتات وبالبناء بمعنى من
 كما في قوله تعالى يشرب بها عباد الله يغفرون بها نجس
 اي منها كان اوطا له الذين من اوطا نرم شدن نوازش
 وغير آن بس مرکا كه متعفن نشی با هر كا بود رفت نشی لغتم كه
 اگر كرده ام بلاس چهار می باشد نرم تر برای نبی صلى الله علیه وسلم
 فكتنياه له اربع نكتات بس كرده اندیم بلاس با چهار ت



برای نبی صلی الله علیه و سلم تا بر فراش نرزم زنجوابه فلما أصبح
قال ما فرتموني الليلة بس ركاه كصبج كرو رسول خدا
صلی الله علیه و سلم گفت که چه چیز فرستش کرد، بود برای فرست
کننده کان دوران شب یعنی شبی که نشسته برای من قالیست
گفت حنفة قلنا هو فرستك لا انا ثقتنا وبارغ نقتنا
قلنا هو اطالك من الرطاب من ياب علم يعلم كفت
حنفة رضی الله عنهما که گفتیم که آن تراشش فرستش است لیکن
بدرستی که ما کرد اینده بودیم از اجها را که گفتیم که آن نرزم ترا
برای تو قال رد و مطاله الاولى فانه منعتني رطابه
صلاقي الليلة وفي نسخة منعتني والتدكير باعتبار العف
كفت نبی صلی الله علیه و سلم که کرد ایندی باس را سجاده آرد
یعنی کیفیتی که پیش ازین بودی که بدستی که شان نیست که
منع کرد مرا ز منی او نماز سجده را در آن شب **باب**
ملجاء فی مواضع رسول الله صلی الله علیه و سلم ای التذلل
والخشوع فی التاج التواضع فروغی نمودن شیخ ابن جریر

که التواضع

شیخ ابن جریر گفته که التواضع فروغی الانسان عن منقضي جابه
عن عدة الامه وروى لك ربن باسی یزید و مدیسات
الحديث الاول حدثني عمر بن الخطاب رضي الله تعالى
حدثنا احمد بن منيع و يعقوب بن عبد الرحمن الحضرمي
الحنافى و ابان بن المعتمر و ابان بن المشقة و غيره واحد
هر يك قالوا كفتنا اننا انما ثقتنا وبارغ نقتنا
وفي بعض النسخ اتينا عن الزهري عن عبيد الله عن عبد
بن عباس عن عمر بن الخطاب قال كفت عمر بهر حنفا
رضی الله عنهما قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
لا نظروني كما اطرت القصارى عيسى بن مريم من
الاطراء في التاج الاطراء ستودن الاطراء مجاوزة الحد
فالملاح والكذب فيه كفت رسول خدا صلی الله علیه و سلم
که تجاوز کند در مدح من از حد و دروغ نگوید در مدح من چنانچه
تجاوز کرده مضاری در مدح عیسی بن مریم صلوات الله علیها
و علیه از حد که بعضی ایشان گفته که عیسی خداست ان الله

شبهه
الألوكة
www.alukah.net

هو المسيح بن مريم وبعض ايشان گفته اند كه بر سر خداست
النصاري المسيح بن الله تعالى الله عما يقول الظالمون علوا
كثيرا انما اتعبد الله فقلوا عبد الله ورسوله كه بسم
مكربده خدايم يعني من از خدا بوديت خارج نيم بلكه مثل سا
عباد و مپس كو نميد كه او ميده خداي در رسول خداست و كوتاه
در حق من آن شكي كه منافي عبوديت بود چه كه من بگويم و او را
در هر جا هست و او قديم **الحديث الثاني** حديث انس بن مالك
رضي الله عنه ثنا علي بن حجر وفي بعض حديثنا اننا
سويد بن عبد العزيز بضم السين المهمله وفي بعضنا
عن حميد بن انس بن مالك ان امرأة كان في عطفها
نبي كما في رواية مسلم جاءت الى النبي صلى الله
وسلم فقالت ان لي بلك حاجة انك بمرستي كه نتي
سوي نبي صلى الله عليه وسلم كه در عقل و هي نقصاني بود پس گفت
كه بمرستي كه مرا سوي حاجتي است فقال اجلسي علي صيغة
امر المخاطب في اي طرف المديتة شدت اجلس اليك

عاصم الخ

علي صيغة التكلم الواحد مخروم بانه جواب لامر اي ان تجلس
في حين منها اجلس اتعبدك بر كفت رسول خداي صلى الله
وسلم كه نيشن در هر فرقي از اجزاي راه بدينه و در هر جا كه است
هي ششم يعني كه نيشن بر فرقي از راه بدينه كه بخوابي پس هي ششم
يا تو تا آنكه روان ميگوي حاجت ترا پس الي يعني مع يا آنكه هي ششم
در آن حال كه نوبت ميگوي سوي تو يعني سوي او حاجت تو پس بالوخلوت
كرد و شدت در هر فرقي از اجزاي طرق بدينه در غيبت و نيل است
بر چهار شستن در راه بجهت حاجتي و در اين تشبيه است بر آنكه لاچار
مرامير و حاكم را از استعجال در تحصيل اغراض ارباب حاجات
له سامع و ساهله برين باب نبايد كه **الحديث الثالث**
ايضا حديث انس بن مالك رضي الله عنه حدثنا علي
بن حجر انيا علي بن مسهر عن مسلم الا عن ابي بصير
عن انس بن مالك قال كنت اش بن ابي بصير اذ عنده
كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يعوق المريض كعب
رسول خداي صلى الله عليه وسلم كه عبادت هم را مسكودي خواضع



بودی خواهش رفت و خواهش غیر کبیر شیخ ابن کلمنته که این صلح
 از خوادای نفل کرد که عبادت مریض و دشمنان در شب استودت
 و در صیغ در روز حکمت آنست که مریض بظلاله لیل در دشمنان
 مضطر و حاجت می باشد و بطواله نماز و شریف پس عبادت ابر
 استراحتی از شربت رحمت حاصل میگردد و آورده ام
 که رسول صلی الله علیه و سلم چون بی عیادت بیماری میرفتی نزد
 وی می نشستی نزدیک تر او در حال وی می رسیدی و میگفتی
 که کیف نمیک و پیشه الجنازة و حاضر میشی چهار بار هر
 روز یکبار و سوار می شدی بر خر زرد اوقات کثیره
 و بحیب دعوة العید و فی روایة المملوک و قبول سکر کما
 و عزت بنده سوی طعام و غیر آن و گمان یوم بی شیطنة
 علی حمار مظلوم من الحظیم بیع الحمار العجیز و سکن الطاء
 الملهله ممان کردن بحیل من لیت علیه اکاف بکسر الحنق
 وهو الحمار کالسرج للقرن و ارجل البعین و بودنی صلی
 علیه و سلم در روزی که متوجه شد بوردی سوی نبی فریضه که فریب

میزان

مدینه است سوار بر خر زرد که ممدار او سنی بود از لیت نما
 و بر آن را کاف و بلانی بود از لیت آورده اند که نبی فریضه
 نزد یک مدینه می بود و میان ایشان و نبی صلی الله علیه و سلم
 عهدی و پمانی بود پس گفتند بعد دم اتراب و چون آن
 اله نه میت یافتند رسول خدای صلی الله علیه و سلم که حکم خدای
 بجانب ایشان متوجه شده بود تا حاضر و کند و ذراری آنها
 درین آرد با هر خدای حاضر کرده و ذراری آنها بیدار گشت
 و بعضی اگشت و بچشم فرستاد همه چهار صد و پنجاه مرد بودند
 یا زاوه الحدیث الرابع ایضا حدیث امن رضی الله عنه
 ثنا واصل بن عبد الاعلی الکوفی ثنا محمد بن فضیل عن
 الامامش عن امن بن مالک قال کفنت امن بن مالک
 کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یلحی الی خیر الشیخ
 و الاهالة بالکسر السنخه بالسین الملهلة والنون و
 الحاء العجیزه ککف و رطبه آورده الا انما آه برش الامالاة
 جمع شیخ ابن کلمنته السنه المتقنه الرج فی شرح الحنفی

شبکه
 الایکات
 www.alkaf.net

الاصابة بالنكس كلتي من الاذهان مما يوتدم به يعني
 از و غنها که نام خورشش بان کرده میشود و قيل الدسم
 المجاهدین چویش که بسته بود فی النهاية السخنة المتعین
 الريح یجیب بو رسول خدا صلی الله علیه وسلم که چون نزد می
 اورا سومان چو دنان خورشش از و غنها که بویش تغییر یافته
 پس اجابت و قبول این غنوه میکردی درین اشاره است
 بجل خوردن طعامی که بوی او تغییر یافته بود یعنی بد بوی شده باشد
 ولقد كانت له درع وفي بعض النسخ ولقد كان له
 لما ذكره الجوهري وعين من ان درع الحديد منكم
 وهو ثوب ودرع الرنة منكم عند يهودي فما وجد
 ما يفتكها حتى مات در تاج آورده الفاسک و الفساک
 ازا و کردن سبده بنجدامی که بدست می بود مرتبی را صلی الله
 وسلم نزد می نزد یهودی که نام او ابو جهم بود بطریق که بنام
 بیست صلح از طعام شیخ ابن کفنة که اول گرفته بودی
 خدای صلی الله علیه وسلم از یهودی است صلح بعد از صلح

کرفت

گرفت بر من غنایه صلی صلح زره نزد می کرد بود پس آنکه روایت
 عثمان کرده از حفظ آن افتاد پس یافت رسول صلی الله
 وسلم آن مندری که یهودی می دادی باز زره را از قیدی غنایه
 میکردی تا آنکه وفات یافت در خدیث اشاره است سوی
 ازین فرض از کافرو سوی آنکه یک نیست با آنکه فرض کبریه میرود
 و فرض در زره وی باشد لیکن این نیست داشته باشد که چون مال
 باید ادا فرض کند و دلیل است بزرگی بوش لیکن سنگی از اختیار
 وی بودی تا از اضطرار **الحديث الخامس** ايضا حديث
 انس بن مالك رضي الله عنه حدثنا محمد بن عبد الله
 ثنا ابو داود الحقرى منسوبا الى حقر بن مهران
 بينهما فامر وضع بالكوفة عن صفيان عن الربيع بن صبح
 كصديق عن زيد بن ابان عن انس بن مالك قال كنت
 ان بن مالك حج رسول الله صلى الله عليه وسلم على حبل
 بهلتيين اوليهما مقنحة وثانيهما ساكنة در منته
 آورده الرجل بالان اشترى باجملة الا انها شيخ ابن كفة حفر للحبل



كالسرج للقرن ردت بفتح الراء المهمله والثاء المشددة
 الثلثة خلق بالاء درم مذاب و رده الرث جابه يدو عليه
 تطيفه اي على الرسول او على الرجل درم مذاب و رده
 القطبة شيب پوش و في المذاب منها لعل كس لعل
 لا تساوي ربيعة در اسم كج لعل كدر رسول صلى الله عليه وسلم
 و رجال كسوار بود و بر بالان شتر كسند و من رده و بر بالان بار
 رسول صلى الله عليه وسلم شيب پوش با كليني بود كه مرورار شيبها
 رسل بود بطرف و كذا و دي كه بر آيه پيام درم بود يعني بهار
 قدر چهار درم بود فقال بس كذبت رسول خدا صلى الله عليه وسلم
 اللهم اجعله حجلا لاريا فيه ولا سمعة كقط
 الريا ما يعمل لرياء الناس والسمعة ما يعمل للسمع
 التان و بصيرت مشهور اي لار خدا يا كبر و ان حج مر اجي كه از رياء
 و سمعة غالي بود يعني حج محسوس كبر و ان كذبت رويت و سمع
 مردم يعني با مظهر روية مردم و سمع آنها در ان نشاء بلكه خدا
 يعني نضر و زاري كرده جائز لعل و علا و بنا هجت از رياء و سمع

اكال

اكال عباد و انان هر دو و سيمه مختصا و تدا للاد و رحمت تدك
 و نعت آقا اغني الشكر كما عن المشرك من عمل عملا
 فيه غيري فانما منه بري هو الذي اشرك حجة الاسلام
 الغني ان عليا عت الاخرة انيب و الاقلا **الطه**
 اي صاحب بيت الله حد ثنا عبد الله بن عبد الرحمن
 شاعقان ثنا حماد بن سلمة عن حميد عن ابن بن
 مالك قال كفت ابن بكلم يكن شخص لحي الهم
 من رسول الله صلى الله عليه وسلم كنبه مسح
 ترسوي صحابه از رسول خدا صلى الله عليه وسلم قال كفت ان
 و كانوا اذا راوه لم يقروا بما يعملون من كراهية لئلا
 كه و حال كبر بودند ايشان با اين اجية كه مقتضى مرتبة اجلال و
 است و قيام از دست كه چون سبند رسول خدا صلى الله
 و سلم استاده نمي شدند بجز بقره تقويم او باي خبري كه سبند استند
 و مستقر بودند ايشان از كراهية او قيام را تو استند و
 عليهم و سقايا لبعض حقوقه لمقتبة عليهم كفته انه لان هو كرا



بسیار بود که موجب رنغ رخسار و شادمانی است بدانکه
مادر نام علی بن حسن که مصدر ریه بود و کتبیک که موصوله و کتبیک که موصوله
الحديث السابع حدیث امیر المومنین حسن بن علی بن
ابیطالب حدیث شافعیان بن وکیع شافعی بن عبد
الرحمن العجلی حدیثی در بیان منی تمیم من و ولد ابی هاله
زوج حدیجه کنی علی صیغه الجرح من الثالث فی الجرح
وفی بعض النسخ من التکسیه اباعبدالله عن ابی لابی
هاله عن الحسن بن علی رضی الله عنه آنکه حدیث کردم
مردی از منی تمیم است پس من منی تمیم صفت رجل است از فرزندان
ابن ماله که زوج حدیجه بود پیش از رسول صلی الله علیه و سلم که کنیه
کرد همیشه او را ابی عمیر است یعنی کنیه او اباعبدالله است
بود و نام او نیز برین قرار پسری که برای ابی ماله بود بوسط و نام او
همه پسر است که خال حسن رضی الله عنه بود از حسن بن علی رضی الله
عنه قال سالت خالی هند بن ابی هاله و کان وصافا
عن حلیه النبی صلی الله علیه و سلم و انا اشتی ان

یصف لی منها شیئا فقال کنت سن بن علی رضی الله عنهما
که پرسیدم خال خود را یعنی هند پسر ابی ماله بود او کتبیک است
المدینه و الکشف از حلیه بنی ماله علیه السلام یعنی پسر ابی ماله
حلیه بنی بود و کشف و بیان صورت منی مکه در منی ماله که
منشی بودم و خواهرش را شتم آنک بیان کنده من منی از حلیه بنی
صلی الله علیه و سلم پس گفت هند کانت رسول الله صلی الله
علیه و سلم فخر امیها ابتلا لوجهه تلالو القدر لیله
البدل که بود رسول خدا صلی الله علیه و سلم عظیم و عظیم در دنیا
و پنهانی مردم که می درخشید روی مبارک او همچو درخشیدن ماه
در شب بدر یعنی شب چهارم فذکر الحدیث بطوله
پس فرمود است حدیث را در از منی آن قال الحسن یکنهنا
الحسین و صافا کنت حسن که پس پرسیدم و پنهان کردم
حلیه از حسین چند کادتم حدیثه پس از حدیث و بیان کردم
حسین رضی الله عنه فوجدته قد سبقنی الیه فساله عما
سالت عنه پس یافتم حسین را که پرسیدم سفت کرد بود در



حسب توی سوال جلید و صورتی جد بزرگ و در خود صلی الله علیه و سلم
 از حال خود یعنی از دست پهن سوال کرده بود حسین از همه لذایح
 که من اورا سوال کرده بودم از آن یعنی از جمله مبارک و وجودت
 قد سالا ابا عن مدخله وعن محضه وشکله و فی نسخة
 ابی و باقیم حسین رضی الله عنه را که بدستی سوال کرده بود پدر
 یعنی علی کرم الله وجهه از احوال نبویه صلی الله علیه و سلم که اندر خانه
 داشتی و از احوال نبویه صلی الله علیه و سلم که بیرون خانه داشتی و در
 یعنی از حسن بهینه و صورت فلم یذبح منه شتی من کفنه
 بود حسین هیچ شتی از سوال یعنی حسین از همه احوال نبویه صلی الله
 سوال کردی از پدر خود یا نکند داشته بود علی هیچ شتی از آنچه که
 سوال کرده بود از حسین از علی یعنی از همه سؤالا و بدشتر جواب
 و اونی قال الحسن کفنت حسین رضی الله عنه فقالت ابی
 عن و حقه رسول الله صلی الله علیه و سلم که پس سوال
 پدر خود را از در آمدن رسول خدا صلی الله علیه و سلم بخانه خویش
 یعنی از احوالی که رسول خدا صلی الله علیه و سلم اندر خانه داشتی

فقال بر کفنت علی رضی الله عنه کانت انا اوی بالبد و المقص
 المصنوعه من الجنه و حله ثلثة اجزاء که بود در سوال حدیث
 صلی الله علیه و سلم که چون بر حویج بگردی و می آید سوی منزل مبارک
 خویش بخیزی سب حفت زمان در آمدن خود را بیه جزئی از
 دارقات بفا در آمدن خویش منزل سه جز بگردانیدی جزئی
 لله عز و جل بدلا لبعض من اکل اکلان العطف بعد الربط
 و بدلا لکل اکلان العطف مفدا ما علی الربط و جزئی لا
 عطف علی بدلا لبعض بعض من بدلا لکل جزئی لنفسه جزئی
 برای خدا میگردد انیدی یعنی در آن جز مشغول عبادت و طاعت
 و منفرد در آلا اجل جلاله می بودی و جزئی خاصه برای اهل خویش
 یعنی برای معاشرت و اختلاط با اهل خویش مقرر میگردد که با اهل
 حسن سلوک داشتی استلذات انصاف عشق عاشره منزه ستادی
 تا با وی بازی کنند چون عاشره منزه شیدی آب و غیر آن از طرفی
 دادندی پس آنرا می گفتی و می نهادی در پهن مبارک بر موضع دهنت
 عاشره و می نوشیدی و در حوضه عاشره منزه می سودی و بوس میدادی



درین حال که سامی بودی و جزئی برای ذات فریض یعنی بجهت اکل زبده
 و نوم خرد مغز می سانشی تم جزا اجز و بینه و بین الناس فرغ
 ای الرسول صلی الله علیه و سلم و فی بعض النسخ غیره علی صیغه
 المضارع ذلک ای ذلک الخیر الذی ینبیه و ینور الناس
 بالخاصة ای بالذی یخص ینبیه و ینور علی العامة ستر
 تجزئی سباحت آن جزئی با که خاصه برای نفس خود و سباحت
 بیان خود و بیان مردم پس و سبک در رسول علیه السلام آن جزئی
 که بیان و زیان مردم بودی سبب جماعتی که نجات رسول
 مختص بودند بر جاتر عامه یعنی احکام برای جماعت مخصوصه میکنند و بابت
 امر سبک روی که جماعت مردم عام فواید و بنیه برسانند و لا بد خیر
 عنهم شیامی الاذخار بالذال المهملة او بالذال المعجمة و بالفاء
 المعجمة و بالراء المهملة اصله یدخر قلبت التاء ذال المعجمة
 فصارت یدخر بالذال المهملة و بالذال المعجمة تم قلبت التاء
 المعجمة مهملة فصارت یدخر و قلبتین قاعدت الدال فی
 الدال و هذا هو الاكثر و قلبت التاء بالذال المهملة فصارت

یدخر بالذال المعجمة و الدال المهملة تم قلبت الدال المهملة
 بالذال المعجمة فصارت یدخر و قلبتین قاعدت الدال فی
 الدال و هذا هو الاكثر کذا ذکر ابن حجر و کما منید است و ینبیه
 نمی ساخت از خاصه و عامه یعنی از همه مردم پس شی از این که ایشان
 سوی وی محتاج می بودند و خاصه بود مرایشان از ایشان میگردی
 و کان من سیدته ای عادت و فی المغرب السيرة الطریقه و لهذا
 فی جزاء الامه ایتار اهل الفضل باذنه و بود از غاوه و غیره
 نبی در جزاء ای یعنی در جزئی که بجهت تکمیل آن که در اندکی و مغز سباحت
 بر کنیزان اهل فضل یعنی اهل صلاح و اهل علم و شرف یا اهل فضل
 و از فرقی در حاجت یعنی باذن خویش حاصل آنکه عادت رسول
 صلی الله علیه و سلم آن بود که اهل علم و صلاح و شرف را می بر کنیزان
 دستور می میداد یعنی ایشان را بدهد آنکه بیست مبارک و بیست غنا
 کلمات و ینبیه یعنی درین مقدم سید او ایشان را بر غیر ایشان با می بر کرد
 خداوند برید حاجت را باذن و دستور می عرض حاجت و تقدم در
 سماع حاجت و صفه علی قدر فضلهم فی الدین و بود از غاوه



بی در آن جزیره شست بجزی که نرود او بودی از امور مصلح و خبر
 و آخره بر قدر فضل ایشان در دین از صلاح و شرف نیز احسان
 و انبیا ان که کم نمائید ایتکم با بر قدر فضل و مزید حاجت
 در دین و دنیا هم در و الحاجة و منهم و فالحاجین و منهم
 و فالحولج الفاعل فیصل ما جمله او لیس یعنی اهل فضل ای بعض
 اصحاب خداوند یک حاجت بودی و بعضی ایشان خداوند و حاجت
 و بعضی ایشان خداوند و حاجت نیستا غل غل هم نه التاج الشا
 خویشتن استغول کردن و و یستعلمون من الشغل بالفیض من باب
منع فالتاج الشغل شغل کردن فیما یصلحهم و لامة
بالنصب عطف علی الضم المصوب فی یصلحهم فیصل عطف
العام علی الخاص من منسلمات بیان لما فی قوله فیما یصلحهم
ای سوالم ایاه عتہ ای عما یصلحهم و فی بعض النسخ عنهم
ای عن احوالهم و اخبارهم بالذی ینبغی لهم مضاف الی
ای اخبار و ایاهم او الی الفاعل ای اخبارهم ایاه صلی علیہ
وسلم و فی بعض النسخ و اخبارهم بالذی ینبغی لهم من الامور

اللائقة

اللائقة بهم و یا احوالهم من سبک و اذی خود را استغول یعنی ای اخبار
 و من البعد و سبک و اذی استغول خود بقدر حاجت ایشان از
 و آخری در آنچه که با صلاح می آورد و دور است می ساخت ایشان
 و از استغول ایشان چیزی را که سه فایده آن کرده بودند از رسول
 خدای صلی الله علیه و سلم سوی ایشان از جهت سوال ایشان از
 از آنچه مصلح ایشان است و از جهت اختیار بی ایشان یا اخبار ایشان
 نبی را صلی الله علیه و سلم با آنچه که لائق و سهرا و ارفاق بود در ایشان
 و یقول لهم و یکنون من اخبارهم بعد انک انما و سید او ایشان را حکام
 لانه و انما لیسلیغ الشاهد الغائب که بر سانه انکه حاجت
 از شما نرود من کمون انما فی را که مناسب انداز بقیه انکه و یبلغ فی
 حاجه من لا یستطیع ابلاغها من ابلاغ و هو بر ادق
 التبلیغ ای و یقول لهم ایضا البلیغ فی حاجه من لا یستطیع
 ابلاغها الی بعد کرض و بعد او غیرها و میکت مراد از
 بعد او و یا ینبغی لهم که بر سانه اخبار حاجت کسی که در روز
 ساند حاجت خود سوی من بعد از آن عرض با بعد سافت بیان



و این ناشی است از حسن اخلاق و کمال تواضع و فروتنی و سستی و سستی
 بر آن خرد فانه ای المشان من بلغ و فی نسخه الیخ سلطانا
 حاجه من لا یستطیع ابلاغها ای بای ثابت الله قد صدیرم
 العقیقه بس هرستی که نشان نسبت آنکه برساند سلطانز یعنی
 والی ملک حاجه کسی زنی با وی زوی که ندارد است طاعت و قدرت
 رساندن حاجت خویش من بعد زنی ثابت میگرداند خدای تعالی
 هر دو قدم و برادر روز قیامت یعنی قدم او در آن روز بگذرد
 نخواهد آمد بر سر او یعنی چون کت داد آن کس دو قدم را در
 رساندن حاجت نیست جز او داده خواهد شد و بر این صفت
 کامله نامه برای قدیمین یعنی نیات قدیمین آن بر سر او و لایق که
 عندک الاذک و ذکر کرده نیست زودنی صلی الله علیه و سلم در آن
 وقتی که گرداننده بودی او را برای مردم مگر آن حاجت نه بود
 نیز تا قدم با آنکه ذکر کرده نیست زودنی صلی الله علیه و سلم مگر آنچه
 که در آن اصلاح ایشان می بودی یعنی امور مسلمین ایشان مذکور
 همیشه منسده مانند غیبت و غیر آن پس حصر است غیبت

و لا یقبل

و لا یقبل من احد غیره و قبول نکردی رسول خدا صلی الله علیه و سلم
 از احدی غیر ما محتاج الیه یعنی راضی نمیشودی که بزرگتر منجاری الیه
 در ادای حاجت را ندانم از روی طلب الما و الکلامه مثل زائر
 و قبول می در آمد بر بیت رسول صلی الله علیه و سلم درین حال
 طالب حاجتها می خودی بودند و لا یقبلون الا عن ذوات
 ای ذوق ما بعینش به ارواحهم تعالی یعنی بفعل من الذوق
 و یقع علی المصدوق الا من یقال ذقت الشئ ذوقه و ذوقا
 و ذوقا و ما ذقت ذوقا ای شیا شیخ ابن ائمه که ذوق
 عبارتست از تطعمم حسنی و این غالب بود و معنی از تطعمم و ادب
 درین دایم وجد نیستند از رسول صلی الله علیه و سلم مگر بعد از
 چیزی که بآن ارواح ایشان نگاهداری میکردی و تا زودنی است از آن
 و ادب که تطعمم آن می گردید پس علم با ارواح ایشان غیر تطعمم و ادب
 بود که بدان ایشان بآن زنده و تازه میکردی و میخواست
 دله ای هداة للناس یعنی علی الخیر و هم بر آنند از زودنی رسول
 صلی الله علیه و سلم درین حال که و لایق و هداة می بودند برای مردم



یعنی بر خیر است و عمل لهذا گفت رسول صلی الله علیه و سلم احسانی
 کا بخیرم یا بهیم اندیم قال اکسین یعنی رسول صلی الله علیه و سلم
 فصاحت عن محضه کیف کان یضع قید بر سر آن که
 بر خور یعنی علی رضی الله عنه از زمان خروج و زمان بقا صلی
 علیه و سلم بر آن که چگونه بود که میگرددی و روان مان یعنی سر آن که
 از کیفیت صبح او در زمان و حال خروج وی از بیت بقا در آن
 آن که میگردد و در حال دشت در حال خروج از خانه مبارک خود
قال گفت علی رضی الله عنه کان رسول الله صلی الله علیه
و سلم یخزن لسانه بلخا و لسان البعین من باضیر
و ضریای یحفظ خزانة المالا و اخرتته کتفه الا یفایعین
 که بود رسول خدا صلی الله علیه و سلم که نگاه میداشت زبان مبارک
 خود از تکلم در همه امور کرد و با بعضی زبان مبارک خود محفوظ میداشت
 از تکلم بجا ایستنی و مصروف میکردی در تکلم یا یعنی با مقتصد
 و نافع مینوی و یا دینوی تکلم بودی و یولعهم من التالیف بقا
 الفت بین الشیخین تا یفانقا لقا یعنی بودنی صلی الله علیه و سلم

که بگردان

که میگردد از مردم را الفت گرفته یا خود واقبال کند بر نفس خویش
 بالکلیه یعنی بجز خلق او مردم یادی الفت میگرفته و بر واقبال
 میگردد که بچکانی بالکلیه میان او و میان دم مرتفع می شد یا الفت
 میدادی میان دم مجدی که میگردد آید ایشان را نفس واحد و پیوسته
 بعضی میان ایشان باقی می ماندی و لایق بعم من المتقیر بقا
 نفس یقیر بقوا و فقارا اذ افر و ذهب و ملاقی نیست ایشان را
 یعنی و سلوگی که سبب شود برای فقرت و اعراض ایشان از او
 صلی الله علیه و سلم بجهت غفروفت و حلم قال الله تعالی و لکن
فذا غلیظ القلب لا تقصوا من حولک فاعف عنهم
و استغفر لهم و نسا و دم فی الامر و حکم کریم کل قوم من
الاکلام و بزکی سید و شریف دریس و افضل هر قوم را دنیا
و سیادت سببا و یولید من الغالیة و میگردد از بزرگ هر قوم
 والی بر ایشان و این ناشی بود از تمام حسن نظم و نظم تدریس او که
 قوم او بر کبر خویش را مطیع تر میباشند و یحذ و الناس
 من الخلد بالحق الممهلة و اللذال المعجز و الراء الممهلة تعقی الاقفا



وهو متعدد من باب علم اذن التخدير بمعنى التخوف في التلج
 برهیزیدن و بهر شد و گامی داشت خود را از ناسرودی برینتر
 از مردم بامی ترساید مردم را از عذاب و عتاب خدا علیهم السلام
 می بخشد از ایشان را طاعت او و بجز ترس منعم من عنایت
 بطوری عمل احد بکسر الواو من باب ضرب من الطی ۲۲
 التاج الطی نور دیدن منه و فی بعض النسخ من هم و همی الظ
 و افراد الضعیف علی تالی الناس بالانسان من الاحتراس فی التلج
 الاحتراس غیبتن را از چیزی بجا داشتن بشتره بکسر الباء صد
 العبوس و لاخلقه و گامی داشت خود را از اختلاط با ایشان
 مودی بود سوی غوطه یسیت و جلالت او از دلهای ایشان
 نه منطلق بلکه احتراست میگردد از غیر آنکه در چید بر احدی از ایشان طاعت
 و پیشانست روی مبارک و خلق خود و بقیعلا صحابه من لفقند
 در تابع به معنی آورده التقند و جستن کم شده و بجهت صحاب خود را
 یعنی کسی که گامی داشت از صحابی وی و سیال الناس عافی الناس
 و سوال میگردد مردم را از آنچه واقع می شد در این دم یعنی سنگنا

الغنی

و حسن احوال مردم میگردد و بحسن الحسن و یقینه و یقین
 القبح من التقویة و تحسین مکرر حسن را یعنی نسبت میگردد
 سوی فعل حسن و در خود می رود فعل فعل حسن را و تقویة سید
 و اعتبار میگردد حسن را و ضعف میگردد قبح را یعنی از هر که
 واقع می شد و فاعل او را ندانست میموردی اگر چه صا در همت
 از عظیم القدر که عظمت او رفت تا سل نزودی ستمبر و منظور
 بنودی و یوهیه و فی نسخة بالنون من الوهن و از نظر
 و اعتبار از امری انداختی درین ارشاد است از رسول صلی الله علیه
 و سلم با کابرانه خویش از حکام و علما و صلحا معتدلا امر
 غیر مختلف منصوب علی الذخیر کان و مرفوع علی الخیر
 مبتدا صد و ف بود او و معتدلا امر بعین در جمع افعال و
 اقوال بر سمیت شووا و اعند ال سیوزة مختلف و مضطرب
 یعنی محظوظ بود از آنکه از نوسا در کرد و امور شایسته اول
 والا و اثر که منشا این خفت عقل و سفاهت است و
 آنکه کامل است ازین منزله و میری است لا یغفل حاجة ان



يعقلوا ويملوا من الملل وفي بعض النسخ او يعلوا كل اولئك
 والزويد العين الحجج والفا على وقت يطلب غافل في بود
 از ان اموري که در ان صلاح و خیریت مردم بودی از نذکیر وار
 و تعلیم ایشان از خبرس آنکه مباردا غافل شود از استناد و
 از اقوال و افعال احوال از نبی صلی الله علیه و سلم با ملول کردند از
 مجلس وی و متفرق شوند و فی بعض النسخ او یعلو من المیل
 ای یعلوا و یبتغوا و اعند کل حال عند عتاد کسحاب
 بالعين والدال المهماتین و مشتاة فوقانیة مستامقدا
 الخبر العدة بقم العين ای الاستعداد و فی شرح الخفی
 هو ما اعد الرجل عن السلاح والدواب و آلة الحرب
 و در مذاب و روه العدة زکار العتاد ما بعد اللوم
 من الالات ای هر حال ای نزو او چیزی بود که آماده است
 بودی او را برای آن از صلح و مناسب آن که بسبب و بان
 میر سیدی یعنی رسول صلی الله علیه و سلم استعداد بودی برای
 تمام انواع عبادات از جهاد و غیر آن که موید و متوقف بودی

من عند الله

من عند الله لا يقصر عن الحق من التقصير او من القصر
 من باب نصر لغة يتركه و از حق و باز منی یا نه یعنی تا جز نمودی از
 قامت حق و بر جمع احوال بنا و ن و سستی نمی کردی تا آنکه بکن با
 حق یعنی خود میر سیدند و می ستانیدند و لایحای و نه و بجا و ز
 نمی کردی حق یا یعنی حق را ترک نمیدادی و از رویی که شستی و ملازم
 حق بودی پس زیاده از حق بکنی فی الذین یلونه من الناس
 خیار هم من اولی یعنی القرب آنانی که نزدیک وی بوده بجهت
 کتاب نوایه و نشر آنها از مردم بسترین ایشانند و درین
 بر آنکه برای عالم اولی است که بگرداند آنانی را که بوی فریب
 بتر اصحاب خویش افضلهم عند اعمهم نصیحة تیر عن
 التقصیل الی فاعله و اصل النصیحة فی اللغة الخلو فی فضل
 مردم نزد نبی صلی الله علیه و سلم آن بودی که اگر در اشمل ایشان
 از روی نصیحت و نفع برای مسلمانان خیر الناس من یفیع التا
 اعظمهم عند منزلة احسنهم مواساة و راجع بوجهی آورد
 المراساة کسی را در چیزی سنج خویش داشتن فی النیابة المراساة



المشركه اما هم في المعاش والرزق وموافقة الاولى
 معجزة والثانية محصلة در تاج بهی آورده در هموز الف الموز
 المعاونة بزرگین ایشان نزد نبی صلی الله علیه و آله و سلم
 آن بودی که بیکو تری ایشان است از وی مشارکت مساوات
 در نفس مال مساوات در معاش و رزق و از وی معاونت در
 امور نفسی و احوالی ایضا با ما جبران کردن و نیز در عقل الف
 در تاج بهی آورده الموازه کسی را پذیرای کردن من الموز در
 بزرگواران را عمل مثل طهر و من الاشیا المثل و من الذ
 و جمود اذ را و الموز بهو الذي بوارز و نجل عیة حامل من الاثقال
 یعنی اعظم ایشان نزد وی از وی منزله احسن ایشان است
 از وی حمل ثقل و سوزن همت اگر کسی گوید که خرج صلی الله علیه و آله
 نیز تقسیم است به جزیری برای ذات جلع علامتی وقت آن
 صلوة و تعلیم علوم و جزیری برای نفس خود چون ضروری که
 که من نفس او را داعی است و جزیری برای مردم یعنی سعی در علاج
 ایشان بر وجه تفیض اینست بمداخل چه باشد جواب است

که می

که صحابه سوال نمود بحاله خروج میباشند پس در این است محتاج
 الیه نیست جواب دیگر آنست که آنکه اندر خانه می باشد بخیال
 و خارج خویش مشغول می باشد در اکثر زمان پس بیان نمود
 که رسول صلی الله علیه و آله و سلم میفرمودی قال کففت حسن منی
 الله تعالی عنه فسالت عن محله که پس سوال کردم چه خبر
 از احوال نبی صلی الله علیه و آله و سلم در آن مقام شدن او با مردم و این
 از پیش ذکر خص است بعد اعم فقال بر کففت علی منی الله
 كان رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يقوم ولا
 يجلس الا على ذكر وفي نسخة ذكر الله که بود رسول خدا
 صلی الله علیه و آله و سلم که ایستاده نمیشدی و نمی نشستی مگر بذكر
 خدای یعنی بحاله قیام و بحاله جلوس خدای بحاله زیاد
 میکردی و لذا انت همی الخ يقوم جالس حيث ینفهی به
 المجلس بقالا تمیت الیه الخیر فانت همی و تائبی ای
 بله کذا ذکر الجوهري المجلس کس اللام موضع الجلوس
 والمجلس بفتح اللام المصدر کذا ذکر الجوهري والرواية



با کس چون برسد بقومی نشست بگفتی که میرسد
بر رسول صلی الله علیه و سلم جای نشستن یعنی نشست بگفتی
خالی هر جا که می بینی در بیدار نشینند اشقی شرف مکان بالکین
و این کرم اخلاق و مزینه تواضع او بودی و یا می بینی که
وامر و حکم میکردی غیر خود را بآن که نشینند هر جا که بگفتی
باید یعنی چون مجلس برود در جای خالی بنشینند هر جا که بگفتی
باید صدر نشینی را طالب نباشد و مردم را از اراده هب که در
اعراض است از رعناست نفس و اغراض فاسده که سنی است
از کبر و نزاع بعلی کل جلسانه در مذهب آورد و مجلس
نشینان الجلسان جمع بضمیه الباء دخلت علی المفعول
الثانی بعلی و یصح ان یکن المفعول الثانی له محذوف
زان یکن بضمیه صفة ای شیا بقدر رضیه افق
الضمیر لان کل اذا اضيفت الی جمع و لد علی ان المراد
کل فرد ففرد ذلك الجمع و مباد و رسول خدا صلی الله علیه و سلم
هر فرد از هم نشینان خود حفظ او را یعنی مبادی هر یک تمام نشینان

خود آنچه لائق و مناسب اومی بودی از طلاقه و چه و کرا
یا سید او نبی را بر یک از جلسای خویش بقدر نصیب وی که
بجانب علی وزن و تعلم جلیسه ان احلا کرم علیه کما
نمی برد و کسب ظاهر هم نشین رسول صلی الله علیه و سلم آنکه از
زانشان خود بزرگتر است بر رسول صلی الله علیه و سلم از نشینان
و یعنی از کمال خلق و حسن معاشرت او کما نبی بر وی هر یک
از هم نشینان و آنکه از نزدیک ترین دم است سوی رسول
صلی الله علیه و سلم که از کمال شرف و لطف او غافل میشد
از لطف صلی الله علیه و سلم که بغیر وی میکردی بجای که کما
نبی بر وی آنکه احدی بزرگتر است نزد آن از وی من جالس
و فی نسخة من جالس او فواوضه فی حاجة و تراج پستی
المجاوسه رسم نشینی کردن و المقاضیه کاری با کسی و فی
لها به المقاضیه المساوات و المصاراة صابرة ای غلبه
فی الصبر و تراج پستی آورده المصاراة با کسی بصبر نزد کردن
نبی بصبر کاری کردن آنکه هم نشینی میکردی بر رسول تعالی



صلی الله علیه وسلم یا آنکه مفاوضه و معامله میکردی یا وی
آنکه میراندکاری یا با آن در حاجتی و مهمی غلبه نمیدی او را در صبر
بر آنچه از او صادر میشد و پیش از او برنجو استی در قطع سخن از او
تسکیدی بلکه در کماله با او میدی و می شنیدی حاجت و پرا
و هیچ شئی نمیکفتی تا آنکه تمام میبخت مفاوضه کلام خود را من
جالس النبي صلی الله علیه وسلم صابن النبي صلی الله
علیه وسلم حتی قام ثم یقوم صلی الله علیه وسلم فافضه
لا یقول شیاً حتی تم کلامه حتی یکن هو المصرف تا آنکه
بگشت از رسول صلی الله علیه وسلم بقیام یا با تمام کلام و من
ساله حاجت لم یرده الا بها و یعیس و من القول الیس
یا الضم یقیض العسر و المیسور و ضل العسر و آتاکه سوال
بکرو رسول صلی الله علیه وسلم حاجتی و نیاز می رود نمیکدی او را
مگر با آن حاجت اگر میسور بودی نزد وی یا میسور یعنی بقول
رسول اگر میسور می بودی آنکه خاطر او تسلی و راضی میشد
و این از حال سخاوت و مروت و جفا او بودی قد و سع انما

بالکسر

بالکسر بسطه و خلفه برستی که فراخ شده و در گرفتند بود
بمه مردم را طایفه و بخلق او پس هر یک بگرد او راضی میبودی
علم ایشان با آنکه وی از حق تجاوز نمیکند فصار لهم بها یا بکشت
پر مرایشان را در شفقت و رحمت بلکه بزرگتر از هر که غایب شخت
در سعی است در صلاح ظاهری و در رسول صلی الله علیه وسلم سبکی
در صلاح ظاهری و باطنی و صارا عند فی الحق سوالی
مستقین و گشته همه مردم نزد او در حق برابر پس نزدیک حق
و دور از حق نزد وی در قبول حق برابر بودند که گویا از وی چیزی
در جوع نمیکردند بوی کبر برای حق بر من مثل در سمر و در مجلس وی در قبول
حق برابر بودی و در مجلس او می آمدی کبر برای حق مجلس
علم و فی نسخه حلم و جفا و صبر و امانه مجلس رسول
صلی الله علیه وسلم مجلس آتاکه سبب بر امور بودی از علم و جفا
عظیم و صبر بر جفا و امانه یعنی رسول صلی الله علیه وسلم شرف
می بودی و در مجلس خود پیش تکمیل نوره نظیره و غلبه که استقامت علم
از رسول میکردند و تحمل می شد در جفا عظیم و صبر بر جفا و امانه

شبکه
الألوکة
www.alukah.net

پس مکن بود مراد صدی از یاد حق و نقصان بر آنچه و از آنچه که در مجلس
 می شنیدند قال الله تعالی ویزکیم وبعلم الکتاب والحکمة
 چنانکه بود در مجلس او فیکر جل جلاله در غیب فیما عنده و زبیب
 از طاعت استقام و بعلم حکام و سنی و اسرار ظاهری و باطنی
 لاینفک فیها الاصولات علی صیغة الجملی و در تاج بهی آورد
 الرق برودش تن و بلند شدن لاینکه کرده بی نشد در مجلس رسول
 صلی الله علیه و سلم آرزو ما را زیرا که بود در مقام حضرت
 و تادیب و اطاعت می شنیدم در پیش آمدن کویا که بر سر پای
 ایشان طبری بودی یا بها الذین متوالا نفعوا اصواتکم
 فوق صوت النبی و لا یؤین علی صیغة الجملی من باد
 نصر من لابن فیه الحرم بجهتین او بضم الحار و نفع
 الواو الملهتین جمع حرمة در مذهب آورده حرمة
 آرزو می شکون الحرم جمع و می یا یصان و یحفظ عن الضح
 در تاج آورده الحیمة ما یحل انتها که در تاج بهی آورده الا
 متم کردن و ستم اندیش لائون قدر اعظم ای لایه کن بقیه کما

یصان

یصان مجلسه عن فرشت اقول ای العیض من النون ذکر کرده
 و مجلس رسول صلی الله علیه و سلم در مهتاب بیخ و شکوهها بعیب که
 مجلس او از اقوال قتیبه مصون و ما مورق بودی یعنی عیب ضامن
 کرده نیست هر چهار در مجلس شریف وی و لا تنقی علی صیغة
 الجملی من النون بالنون و التاء المثلثة من باب طلب
 در تاج بهی آورده التوشکاکا کردن خیر فلست ایه ای زلایة
 و دشکارا کرده نمیشد زانها مجلس او را صلی الله علیه و سلم یعنی
 اگر واقع میشد از احدی در مجلس شریف صلی الله علیه و سلم امری
 نامناسب و ناملام در مجلس خبری ذکر و اشکارا کرده نیست
 بلکه مستوری بود و مقادیر این خیر لکان المقدر ای کما
 مستعد این ارجحاً مقدمه علی عامله ای بقفاصلون مستأن
 بوده اما مجلس رسول صلی الله علیه و سلم مستأنق مستطاب در شان
 نمود که هیچ احدی از ایشان خود را نیز از دیگری نمی دیدی که
 اجل بودی از روی علم و اقدم از روی صحبت بقفاصلون فیه
 بالقوی و فی بعض النسخ یقرا اقرون بدله بقفاصلون

ای مقاصد تعلیم



الدواب وما دون الركبة من الانسان وجمع كراع
واكراع لقبيل ولد دعيت على صيغ الجمل عليه وفي
بعض النسخ اليه شيخ ابن كفته اى الى كراع كما وقع في نسخة
لاحيث كنت رسول الله صلى الله عليه وسلم له كراهية فرساذ
من شدى سوي من باجه هرايه قبول بيكرم وكره انده من شدم
سوي باجه هرايه اجابت بيكرم كم مقصود از قبول هرايه اجابت
دعوت بلجوي داعي واستواري محبت است نه حفظ
وبرود دعوت لغرت وعداوت پيدا ميكرود درين باره
باستجاب قبول هرايه واجابت دعوت اگر چه دعواته بشي
حقير وقليل بود **المحدث التاسع** حديث جابر بن عبد
حدثنا محمد بن بشار ثنا عبد الرحمن ثنا سفيان عن
بن المنكدر عن جابر بن عبد الله الانصاري
رضي الله تعالى عنه قال كنت جابر بن عبد الله جاني رسول
الله صلى الله عليه وسلم ليس براكب بغل ولا برذون
كبسر البيا وسكون الراء المهلهه وفتح الدال المجره وسكون الراء

بسمووم

بناؤ

فأخوه بون كغزو من البرذون الدابة قال الكسائي الاخي
من البراذين برذون كذا ذكر الجوهري در معذب آورده البرذون
اسمي پارسي البرازين جمع فعلى الاول من قبل تعنت العالم على اناس
في الصراح برذون بالكره وفتح الذال استور ونوعى از اسپان
في المذب البرذون الرسيك من الخيل امير رسول خداي صلى الله عليه
وراهي كالمسور ليرود بر استر ونه برود اي معني رسول صلى الله عليه وسلم
چاهه آدمي واين از كمال تواضع او بود صلى الله عليه وسلم يا امير رسول
صلى الله عليه وسلم وراي كالمسور نود بر استر ونه بر استر كالمسور
له برهركي را كسب يا شيخ ابن كفته البرذون هو العجمي وهو اصبر من
العربي والعربي اسرع منه **المحدث العاشر** حديث ابن
بن عبد الله بن سلام حدثنا عبيد الله بن عبد الرحمن
ابن ابي نعيم مصغر كحيل ثنا يحيى بن ابي حنيم ثنا ابقا
ويمثلث كبيد ر العطار الكوفي قال كنت بجي سمعت يرسف
بن عبد الله بن سلام يخفف اللام كاشنديم از يونس
بسمووم



يوسف واقعد في السجن بفتح الحاء المهمله وكسرها ويسكن
 الجيم وبالراء المهمله في المغرب ورجل الانسان بالفتح والكسر
 وهو ما دون ابطه الى الكعبه درمذهب آورده الحسن كسره المهمله
 ويسكن الضاد المحجره فزودته الزير بفتح السين الحرف القمه الحجر بالكسر بين
 يدك من يدك بالفتح فرج الرجل والمره وحكى انه بهذا المعنى
 وهو ما دون الابطه الى الكعبه واته روى هنا يها والمصدق
 الذي هو المنع بالفتح لا غير ومسح على يميني انك كفت يوسف
 لانه لم يرد من رسول خدای صلی الله علیه وسلم يوسف ونشأ من
 فزودته قبل مبارک خویش و بسود و بگردانید دست مبارک بر من
 و درین فصل رسول صلی الله علیه وسلم کمال خلق و عظیم رحمت و تواضع
 و لطیف است در حدیث اناره است با آنکه کسی که تقصدی بود
 مراد از آنست که پیران یاران و در انام مندر نام نیکو نگار دارد
 و اسما را بنیاد از اسما شده است و در حجر خود بنشاند و بر سر وی دست بگذارد
الحديث الحادي عشر حدیث انس بن مالک حدیثنا
 الحق بن منصور ثنا ابود ثنار الیربع وهو ان صحیح ثنایید

الزقاني

الزقاني بفتح الزاء المهمله وبخفصه لثاقف وبالفتح عن
 انس بن مالك بن النضر صلی الله علیه وسلم حج على حبل
 اى راکیا علیه درمذهب آورده الرجل بالان شتر با جمله آهنا
 الازل و الرجال جمع نسیث و درمذهب آورده الرث جابه بر
 و قطیفة درمذهب آورده القطیفة شیب پوش القطف و القطف
 جمع که برستی که نبی صلی الله علیه وسلم حج قصد کرده بود درین
 که سوار بودی بر بالان کشته و بر کلمه ریش و در بار شیب پوش
 یعنی بر بالان کلمه ریش و در بودی و بعضی گفته که رسول صلی الله علیه وسلم
 کلمه بودی یا شیب پوش گنایری روی جمع لامعناه نظن
 و معتلو ما معناه نعلم و نعتقد چنان قطیفة که بودیم که معنی
 پنداشتم بنیاد از اعتبار چهار درم با اعتقاد و کریم بهای او را
 مقدار چهار درم یعنی رسول خدا صلی الله علیه وسلم از بدینت منوره
 بیضد حج مروی که فزودیک ذو الخلیفة بر شتری در شد که
 بالان او کشته بود و بر بالای بالان قطیفة بود که بهای آن چهار درم
 آورده اند که این مشافاة ندر و حدیث انس بن مالک که در اول کتاب



که شست و علیه تطیقه استادی اریزو درم که این بر سبیل ظن
و تخمین است و آن بر سبیل تحقیق و بعضی محدثین گفته اند که هر دو حد
این سخن است بر تقدیر واقعه آورده اند که بعد و واقعه غزات
واقع است که رسول صلی الله علیه و سلم با اتفاق علمای یک بار حج کرده
بودی قضا استقرت به و احلته هی من الایام الی غیر القوی
على الاستقار والاحمال الذکر ولا ینتی فیہ سوا والها
فہما لبیا الغر کذا فی لہنایة والباقی بہ اللابیة ورمہ
آورده الراحلة شتر مسافر الرواحل مع قال لبیل بحجة
لا معة فیہا بضم السین المہللة ولا یرا من التلیة
ای اقامة علی اجایتک بعد اقامة من الی بالکاف اقام
والاصل البیت علی حد متک البای بعد البای ای
اقتت علیہا اقامة بعد اقامة پس هر گاه که استوی در است
شد راحله رسول صلی الله علیه و سلم یعنی هر گاه که شتر است و در آن
که با پس و متصل شد بر رسول صلی الله علیه و سلم یعنی هر گاه که شتر است
در رسول صلی الله علیه و سلم یعنی سوار گشت و شتر آورد

گفت

گفت که بر پیام نخبه است و طاعت تو در آن حال که استلب بجز
ویرا در آن نیست یعنی از ملاحظه سماع و دید مردم نایست بلکه
فما لکما لو یجہ احدہما **الحديث الثاني عشر** ایضا حد
انسن بن مالک حدثنا الخنی بن منصور ثنا عبد اللہ
ثنا عمر بن ثابت البیانی بضم الباء الموحدة و عاصم الاحول
عن انسن بن مالک ان رجلا خیا طاد عار رسول الله
صلی الله علیه و سلم فغریب من التقرب له و فی نسخة لہ
ترید علیہ دبا بالمد وقد یقصر و کان یحب البایا کہ برینا
که مروی در زری خواند رسول خدا صلی الله علیه و سلم برای طعام سوزید
ساخت سوزی صلی الله علیه و سلم شنبلیله که بر آن که وز بود و حال
آنکه بدست می بود رسول خدا صلی الله علیه و سلم دوست میداد
ناخورش که در وی منحة فکان یحب البایا و کان صلی
علیہ وسلم یاخذ البایا قال ثابت گفتم ثابت فصحبت
انسانا یقول فاصنع علی صیحة الجولی طعام قدر من
القدرة من با ضرب صفة طعام علی ان یضع فیہ



الا صنع على صفة المجهول پس شنیدم اش را که میگفت که
 پس ساخته شد برای من پس طعامی که فادری بودم بر آن گذاشتم
 و نماند و در آن طعام که در آن گذاشتم طعام یعنی خوراک
 طعامی مخلوط که در آن گذاشتم می شد بجهت اتباع نبی صلی الله علیه و سلم
 درین اشاره است که محبت جنسی که رسول صلی الله علیه و سلم
 آفرید است میدم منی مستحب است **الطهارة الثالثة عشر**
 حدثت عامته رضي الله عنها حدثت عن محمد بن اسمعيل
 الامام البخاري ثنا عبد الله بن صالح ثنا معاوية
 بن صالح روى في نسخة ثنى عن يحيى بن سعيد عن عمار
 كطلة قالت كنت غزوة في العاشة ما ذا كان يهل
 رسول الله صلى الله عليه وسلم في بيته كقصة من مرام
 المؤمنين ما يشبهه رضي الله عنه كما في خبره ان رسول الله
 صلى الله عليه وسلم رزقناه فزئيل قالت كنت ام المؤمنين عائشة
 رضي الله عنها ما كان يشتر من البشر يقلى بويه يا لفا من
 الفضل العربي ورتاج آورده الفل وحب اي بلعظ وبيتش

ما فيه من القل وحموه وجيل شانه الحاء الملهمة من باد طيب
 ورتاج هتقی آورده الحلب ووشین وخدم نفسه بالمنا
 المعجزة من باب فضل نبي که بود رسول خدای صلی الله علیه و سلم
 بشری از بشر تا یعنی بود یکی از اولاد آدم که پیغمبر و وی نوشید و سیر
 میکرد در بازار تا لیکن بزرگی داد و بود ویرا رسول جلال بوی و نبوة
 و معجزات و رسالت قلا انما انما بشر مثلکم بوحی الی که می چینی
 یا نه خود را یعنی آنچه که در جای مبارک اومی بود از پیش ما نماند آن
 لغت شده است که پیش میدان مبارک وی از نشیادی و پیغمبر
 که گفته خود را و خدمت میکردی و ذات خود را یعنی بر اعضای
 مبارک خویش آب خود میریزت و خود می شست و غیر آن
باب ما جاء في خلق رسول الله صلى الله عليه وسلم
 عليه وسلم بضم الحاء المعجزة فسكون او ضم مرادف
 شيخ ابن كنفه که خلق خلقه خازن معجزة عبادة است از بهات
 و صور که مذکور است بصر و بصر از قوی و سیمایا که بصیرت در آن است
 پس خلق ملکه نفسانی است که پیدا میکند از نو نغان جملة و در آن



سرور با خلق انسان بهتر از خلق است بیخ تا بجز که برای صورت
 ظاهر اوست و درین باب پانزده حدیث الحديث الاول
 حدیث زید بن ثابت حدیثنا عباس بن محمد لدوری
 يقع الدلائل كبر الازاهل من وبالباء المشددة ثنا
 عبد الله بن يزيد المقرئ بضم الميم وكسب الازاهل من الباء
 المشددة ثلث بن سعد ثنا ابو عثمان الوليد بن ابي
 الوليد وفي نسخة ثنا عن سليمان بن خازجة عن خازجة
 بن زيد بن ثابت لانصاري المدني قال كعت خازجة
 وحل نقر اسم جمع يقع على الثلثة الى العشرة لا واحد له
 من لفظه در مذهب آورده است که نقر عبارة است از کزو
 مردم از سه تا ده علی زید بن ثابت که در آنکه گوئی بر زید
 پس ثابت فقالوا الحمد ثنا على صيغة الامر من القلت
 قرآن یعنی آورده الیه حدیث حدیث کردن احادیث عن رسول
الله صلى الله عليه وسلم که حدیث کبر ما را حدیثها از
 رسول الله علیه وسلم قال ما ذا احدثكم كعت زید بن ثابت

پس گفته زید بن ثابت

که بود

که چه حدیث کنیم شما را شیخ این گفته که استینا در برای
 یعنی طعن آنست که کرده و آنچه بر زید بن ثابت طلب کرده بود
 از زید بن ثابت اعطاه باحوال رسول صلی الله علیه وسلم پس ثبوت
 کرده زید ازین طلب که هیچ اندی را ممکن نیست اعطاه باحوال
 رسول صلی الله علیه وسلم که کالات صلی الله علیه وسلم غیر شایسته
 بلکه ممکن نیست اعطاه بعضی احوال او بنیست التیفة و الکمال کنت
 حیاة حکماکان اذا نزل علیه الوحي بعث الي تکلیفه که بودم
 مسایه رسول صلی الله علیه وسلم یعنی خانه من زید و یک بود نماز
 علیه الصلوة و السلام پس بود این نشان که چون فرود می آمد بر زمین
 رسول صلی الله علیه وسلم بسلام بر او از الهی پس میفرستاد کس سوی من
 پس بخندست و می بفرستم و می نوشتم را ز برای نبی صلی الله علیه وسلم
 پس از خبری و اعطاه باحوال رسول است صلی الله علیه وسلم ازین
 معلوم شد که زید بن ثابت از جمله کاتبان وحی بود و یکی از
 گفته است که صحف را جمع کرده بودند با برانی که عمر رضی الله
 در خلافت ایشان و یکی از ان از بود که خلا حفظ کرده بودند قرآن را



در عهد رسول خدا صلی الله علیه و سلم ابی بن کعب و زید بن ثابت
و معاذ بن جبل و زید بن روایتی و ابوالدرداء روایتی محاسبی
گفته که منهور مردم است که جامع قرآن امیر المؤمنین عثمان
رضی الله عنه است و چنین نیست بلکه امیر المؤمنین مردم با برود
بر قرآنیست و پیش ازین مصاحف بر جودت سبیه بود که قرآن
با آنها منزل گشته و جامع جمله قرآت صدیق و عمر بودی رضی الله
عنهما فکنا اذا ذکرنا الله تبارک و تعالی ذکرها معنای بودیم که چون ذکر میکرد
دینار را ذکر میکرد رسول علیه السلام و دینار با ما درین اشاره است
بجوار تخت کبریا صحابئیش در مباهات و اذا ذکرنا الاخر
ذکرها معنای بودیم که ذکر میکنیم آنرا ذکر میکنیم رسول علیه السلام
آنرا را با ما و اذا ذکرنا الطعام ذکر معنای بودیم که ذکر میکنیم
طعام را ذکر میکنیم رسول علیه السلام طعام را با ما درین حدیث دلیل
بر حسن خلق نبی علیه الصلوة و السلام و معاشرت او با صحابئیش
رضی الله عنهم اجمعین و درین اشاره است بآنکه نبود در اصحاب
و بهشت در ذکر امری از امور دنیا و مجلس شریف و حاصل آنکه در

ابن ابی

ابن ابی انور یا نبی علیه الصلوة و السلام با آن کمال فطرت و غیره و جلال
شرف می بودی از غایت حسن خلق و تقوی و تقویت کفایت
احدکم بالرفع ای احدکم لایه و بالانصب عن النبي صلی
الله علیه و سلم من محمد بن یحیی بن ابراهیم بن ابراهیم بن ابراهیم
صلی الله علیه و سلم **الحديث الثاني** حدیث عمرو بن العاص
حدیثنا ان حاکم بن موسی ثنا یونس بن بکر عن محمد بن
اسحق عن زیاد بن ابی زیاد عن محمد بن کعب القرظی بضم
القاف و یفتح الاء المهملة و کسر الطاء المعجم و بالیا المشددة
عن عمرو بن العاص بن و الاء السهمی کتبه عمرو بن العاص
رضی الله عنه کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یقبل
من الاقبال صد الاقبال و یراجع بهن و آووه الاقبال و ی
ذکر کسی کردن یعنی روی بخیزی آوردن نعل انبیل علیه بوجهی ^{جهه}
و حدیثه علی اثر الفقم شیخ ابن کثیر استعمل الاء
فیدلکنا قلیله و الاکثر شریفا الفقم بذلک من التالف و یراجع
بهن و آووه التالف و ان یرست آوردن و هو مسم بهن شریف



یعنی خوی گرفتن یا چیزی که بود رسول خدای صلی الله علیه و سلم که پیش
 بروی مبارک و چندی خوش پیش برترین قوم تا دل ایشان بقبول
 و موافقت آرد و زیاده کرد و زینت ایشان در اسلام
 خدوس اشرف قوم که دل و پیر بسیار بدست می آورد و رعیت را در
 در اسلام بسیار میداد پس تیا لقم جمله استنباطیه است اما ما
 یقول فلک قال یا لقم و تیرم راجع است سوی اشتر که در کتب معت
 جمع است یا سوی قوم فکان یقبل وجهه و حدیثه علی
 حتی ظننت انی خیر القوم پس بود رسول صلی الله علیه و سلم
 که پیش می آمد بروی مبارک و حدیث خود برین تا آنکه گمان برود
 که بدین گمان بهترین قوم مشطن اوان بود که بصحبت شریف
 نبی صلی الله علیه و سلم نوور آمده بود یعنی تو مسلم بود و از خوی مبارک
 صلی الله علیه و سلم در حالت واقف نبودی پس باقیال رسول علیه
 السلام گمان بود که بهترین قوم فقلت یا رسول الله انا خیر ام فی
 پس گفت که ای رسول خدای من تیرم قوم یا ابوکر فقال ابو بکر گفت
 رسول علیه الصلوة و السلام که ابوکر تیرم قوم است فقلت یا رسول

الله انا خیر ام عمر پس گفت که ای رسول خدای من تیرم یا عمر
 فقال عمر پس گفت رسول که تیرم بهتر است فقلت یا رسول
 الله انا خیر ام عثمان فقال عثمان پس گفت که ای رسول
 من تیرم یا عثمان پس گفت رسول خدای صلی الله علیه و سلم که عثمان
 بهتر است فلما سالت رسول الله صلی الله علیه و سلم
 فصدقتی و فی بعض المنصف صدقتی پس مرکه که سوال کردیم
 رسول خدا را صلی الله علیه و سلم پس جواب داد سوال ما را بجا
 حق در است شیخ ابرج گفته که آمدن فادرج ابلا شانه
 چنانچه بعضی آمده بخوبان تصریح کرده و آنکه گفته که فادرج است
 یا جواب لما سالت رسول الله صلی الله علیه و سلم فقلت یا رسول
 فایر شرح بعضی آمده بخود اقف مطلع ناکشته فلو ددت انی
 لم اکن سالت من الودای المحیة و راجع بهی آورده الود
 والوفا و بالکسر المود و دست و راجع بهی فقلت و ددت الود
 و الود الحیة من یاب علم عطف علی صدقتی پس هر ایست
 داشتیم این را که بدستی که کماست کی سوال نکردیم رسول را



از خیرت خود و این دو اوست که برای آن بود که پیش از رسول
 گمان برده که اقبال نبی صلی الله علیه و سلم بیان بوی مبارک
 و بوی منت خویش بسبب خیرت اوست از قوم پس چون آن
 را از خیرت خود که من بهترم یا صدیق اکبر و پیغمبرین و رسول خدا
 جواب داد بخلاف ظن او ظاهر شد سر او را که اقبال صلی
 علیه و سلم بر آنی لفت بودی و زیادتی اقبال پی پس مذمت
 و شتمندگی کشید **الحديث الثالث** حدیثی است از
 مالک حدیثی است فی بن سعید ثنا جعفر بن سلیمان
 الضعیفی بضم الصاد المجهول و یفتح الباء الموحدة و یکسر العین
 المهملة عن ثابت عن انس بن مالک قال قلت لانس
 بن مالک رضی الله عنه خدمت من باب نصر رسول
الله صلی الله علیه و سلم عشر سنین و دوی یا سکون
 و لاماته من الفقه و دایه مسلم تسع سنین فاقال
 لی ان بضم المهن و کسر الفاء المشددة اسم فعل للتغیر
 ما التارة فقط بضم الطاء المشددة مع فتح القاف فیها

و یفتح

و یفتح القاف و سکون الطاء و کسر هاء مع التشدید
 و عدمه و هی لتکید فی الماضی و ما قال الشی صفت
 لم صفته و لالشی ترکته لم ترکته که مذمت کرده
 بودم رسول خدا صلی الله علیه و سلم ده سال پس نکنت برای
 ات هرگز و این آوازی است که چون انسان این آواز میکند
 میگوید که متغیر است و نکنت برای بسخ شتی که کرده بودم
 آنرا که برای چه کردی آنرا و نکنت برای بسخ شتی که ترک کرده
 آنرا که چرا ترک آن کردی درین میان کمال خلق و عظم حلم رسول
 صلی الله علیه و سلم آورده اند که عدم اعتراض نبی صلی الله علیه و سلم
 در آن اموری بود که بخدمت و آداب تعلق داشتی و در آن اموری
 که بخلاف شرعیه متعلق بود که ترک اعتراض بران روا نباشد
 درین باب خصیبت تمام است برای انس که درین خبر سبب
 نشد و بود اموری که در آن مخالفت بحسب شرع بود که رسول
 صلی الله علیه و سلم بر آن تجاسیری که مخالفت شرعی می بود سکوت
 نمیکردی و کان رسول الله صلی الله علیه و سلم من احسن

نسخة
 الألوكة
 www.alukah.net

الناس خلقا و بود رسول خدا صلی الله علیه و سلم از تکوین مردم
 از روی خلق شیخ این گفته که بودن نبی صلی الله علیه و سلم
 از احسان ناس از روی خلق منافاة ندارد بلکه حسن مردم بود از روی
 خلق خباثی اگر کسی زید فضل من علماء البلد که منافات ندارد با آنکه
 افضل ایشان بود بدانکه قول او دوگان من حسن الناس تعمیم است
 بعد تخصیص از سابقا بذات خویش یعنی حسن خلق و علم رسول صلی
 الله علیه و سلم مخصوص با آن نبود بلکه عام بود و لا مستثبت
 من باب علم و نصر در تاج مہر معنی آورده و المن سودن در الما
 است و است و الثا بقیل و یفعل خرافة بالحق
 المہجہ و تشدید از المہجہ هو مرکب من حری و غیر و کذا
 ذکر این المہجہ و فی شرح الحنفی الحرف اسم دایه ثم می التوب
 المخذ من ویرا خرافة و لا حری ای الابر بسم الطبع خرفی
 التوب المخذ منه حری و لا شیئا کان الین من کف
 رسول الله صلی الله علیه و سلم و منووم ببح جاہ کہ
 شد از نظر و غیر آن یعنی سوف و نه سودم ببح جاہ کہ گفته

از بیم ایم

از بیم شرم مطبوع و نه سووم ببح شمی که بود نرم تر از کف رسول
 صلی الله علیه و سلم یعنی ببح بجز نرم تر نبود از پنجه دست او نرم
 رسول خدا صلی الله علیه و سلم بلکه پنجه دست او نرم تر بودی و لا
 شمت یکس الیم الاول علی المشهور یعنی زفتا و محکم
 عن ابی حمیدة و ابن السکیت و الجوهری مکاف کثیر الیم
 و سکن السین المہلثة مشک و لا عطر اکبر العین المہلثة
 و سکن الطاء المہلثة وهو الطیب مطلقا من قبیل عطف
 نفی العام علی نفی الخاص یعنی بوی خوشش کان اطیب من عرف
 بفتح العین و ال و بالفتاف و فی بعض اللغ عرفت بفتح العین
 و سکن الراء و بالفاء وهو الراجح الطیب رسول الله صلی الله
 علیه و سلم و نه بوییدم ببح مشک و نه بوییدم ببح بری خوش
 له بودی خوشبوتر از خوی رسول صلی الله علیه و سلم یعنی خوی او خوشتر
 بود در قول او و لا عطر التمیم است بعد تخصیص گفته اند که خوشبوی
 عرف رسول صلی الله علیه و سلم از تقاضات الهی بود که جل جلاله او
 این نرمی داده و یا این استعمال طیب که اوقات مبارکی ساقطه



بجهت ملاقات ملاک و مجاست با سلمان **الحديث الرابع**
 ايضا حديث انس بن مالك حدثنا قتيبة بن سعيد
 واحمد بن عبد الله هو الضيق والمفق واحد يعني بحسب معنی
 متحد قالوا كمنته قتيبة واحمد ثنا حماد بن زيد عن عاصم
 بن سليمان وسكون اللحم العلوي هو ابن قيس عن انس
 بن مالك عن رسول الله صلى الله عليه وسلم انه كان عليه
 سجدة وكان به اثر صفرة انما برر ستمى كمنه زرد رسول خدا
 صلى الله عليه وسلم مردي و بود باوي نشانه زردی معنی بود
 باوي یعنی از غشوی که در آن اثر زعفران بود قال
 كفت انس رضي الله عنه وكان رسول الله صلى الله عليه
 وسلم لا يكاد يواجد من المواجعتي المقابلة ورنج يعني او
 المقابلة وى زردی کردن احد بنق كرهه بفتح الاء
 من باب علم يعلم فلما قام قال للقوم لو قلتم له بدع هذه
 الصفرة كلمة للشرط والظن احمد وفي كان احسن والمفق
 و بود رسول خدا صلى الله عليه وسلم که فریب نبود با شکره و با روی مسکون

احمد بن

حدی ابی بنی که و سوار و در ستمین میباشند و در این سر کما بهیجا
 گفت مرقوم را که اگر میخواستید مرا و را که بگذارید این نزد می آید
 احسن بود یا گفت مرقوم را که آرزو دارم گفتن شما را برای او
 که این عزت بگذارد شیخ آن گفته ظاهر است که این اثر
 حضرت حرام نبود و الا تا غیر مسکون دی رسول صلی الله علیه
 و آله از آنکه تا مخالفت مجلس در شش خنقی آورده که لایکا بود
 محمود است بر اکثر حال سوال صلی الله علیه وسلم یعنی اکثر حال
 داشتی و کما می ضد این پس منافاة ندارد و لایکا و بواجب آن
 آنچه روایت از حمید بن عبد بن العاص که گفت را می سوال
 صلی الله علیه وسلم علی ثوبین معصومین فقال ان هذه من ثياب الکف
 قال تبسما و فی رواية قلت اعلمها فقال بل ارفقا **الحديث**
الخامس حديث عائشة حدثنا محمد بن بشار ثنا
 محمد بن جعفر ثنا شعبة عن ابی اسحق عن ابی عبد الله
 الخدری بفتح الخیم والداد المهملة نسبة الوجدان بفتح
 الجیم وكسر اللاد المهملة اسم قبيلة واسم عبد بن عبد



ونام او خند بود نام پدر او نیز عبد بن عاصم آنها قائلند
 لم يكن رسول الله صلى الله عليه وسلم فاحشا او ذافحشا
 ولا مستحشا اي متكلفا بالمحش در تاج بهي آورده المحش
 الذي يتكلم الفحش ويحده ولا يحجابا بالصاد المهلة وبالخا
 المعية وفي بعض النسخ تخا بالسيب اضطرابا لصوت الحفا
 في الاسواق در تاج بهي آورده الحش بانك كردن در اعلام الفحش
 آورده محش بالهاء المجرى من علم صاح كفت عاصم رضی الله عنه
 که بود رسول الله صلى الله عليه وسلم خداوند فحش بطبع و تکلف بود
 اقوال و زوار فعال شيخ ابن كفته که استعمال فحش در قول کثرت
 در هذب الاسباب آورده الفحش فحش کوی و بود رسول خدا
 متفحش یعنی نبود تکلف و فحش و قاصد فحش حاصل اگر رسول خدا
 خداوند فحش نبود طبعاً و نه تکلفاً و نبود معنای یعنی لبه اواز
 نیکو در باره را باید که معصوم از الاصحاب نفی اصل محش است
 نه نفی مبالغة یا محض و مبالغة نفی است نه نفی مبالغة یا محض و مبالغة
 من انما له و ما ربك بظلام للعبيد ولا يجزي بكسر العين مثاري

بالسنة

بالسنة السنية در تاج بهي آورده الجزا يا او است و ادون
 و جزا مفيد او مقابله يدى بهي يعنى اگر شخصی باوى يدى مكرى
 نيكو دانيد بدل و عوض يدى وى و لكن يعنى و يصفى من الصغ
 من ياب منع يمنع در تاج بهي آورده العفو جرم از كسى كذا شتر
 و بعدى عن الصغ اعراض كردن از كسى يا از جزى و ذاكذا شتر
 جرم و ليكن از جرم او ميگردد شتر در باطن در و ميگردانيد از و
 بظاهر مجرب است مثال قول عز وجل فاعف عنهم واصفح ان
 الله يحب المحسنين و منه الصغ في صفة الله تعالى
 وهو العفو عن ذنوب العباد المرض عن عقوبتهم
الطريف السادس ايضا حديث عاصم حدثنا
 هرون بن اسحق الهذلي ثنا عبد بسكون الباء الكو
 عن هشام بن عروة كقطة وفي نسخة ثنا معجب
 بن طارث عن ابيه اذ روى عن ابيه عن عاصم
 قالت كفت عاصم رضی الله عنه ما ضرب رسول الله
 صلى الله عليه وسلم يدي شيئا قط الا ان يحاهدي



سبیل الله گفته زود بود رسول خدای صلی الله علیه و سلم هیچ شیئی را
مبارک خود هرگز نشنید این گفته که مراد از شیئی آدمی است که رسول
صلی الله علیه و سلم بسیار اوقات زود بود بدست مبارک خویش
مربک خود را که آنکه جهاد میکردی در راه خدای می زدی بدست
مبارک خویش شیخ این گفته که از رسول خدای صلی الله علیه و سلم
ضرب در جهاد بدست مبارک واقع شده بود که ابی خنیس
در جنگ احد کشته بود و لهذا استثنای کرد بقول الان بجا بد
وقیل اشقی الناس من قتل نبیا و قتله نبی آورده اند که مراد
از جفا بدختر ابی قحافة است فقط بلکه عام حدود و تعاقب نیز در
است و لا ضرب خادم و لا امرأة و زود بود هیچ شیئی
ز شیخ زنی را شیخ این گفته که این فقی اگر چه مستخرج بود در
سابق که عالم و مال است لیکن بزرگ شخصیت کرد از جهت استقامت
بشان هر دو کثرت وقوع ضرب بر دو للحديث السابع
ابن ابي عمير عن عائشة حدثنا احمد بن عبد الصمي
ثنا فضيل بن عياض عن منصور عن الزهري عن عروة

عنا

عن ابيه عن عائشة قالت كنت عارضة رضي الله عنها ما
رايت رسول الله صلى الله عليه وسلم مستقرا في
در تاج بهیمنی آورده است شمار و او بستن من مظلمة بکس
اللهم الظلم و در من ذب الله آورده است مظلمة بکس
گفته است مظلمة بفتح الهم و اللام من مصدر و کلمة اللام او منها ما
ظلمها و قط شیخ این گفته است منسوب علی الاول منقول
و علی الثاني منقول و ظلم تعدی منقولین کافی القاموس مع
یفتیک من محارم الله تعالی شیخ در تاج بهیمنی آورده است
و است که شکایت قافا الشکر من محارم الله تعالی شیخ
کان من اسد هم یذو ذلک غضبا که نه استم رسول خدا
صلی الله علیه و سلم یا نه هم صلی الله علیه و سلم را انعام کرده که بر او
شد با از چیزی که گرفته شده است او را و بستم که ظلم
کرده شده است معنی چیست هم رسول صلی الله علیه و سلم
ظلم کردنی یا ظلم کرده شده است رسول از چیزی که گرفته شده
است از او و ظلم مرگنا و ای که شکسته نمی شد شیخ از آنچه عام کرده



است از امدت افعال بر ما و خویش چون شکسته می شد شی از آنجمله که
مراضع حضرت خداست می بود محنت ترین ایشان از آنجا که
یعنی بجهت آنجا که از روی خشم یعنی انتقام میگرفتند از آنکه مرگ
شکست تمام خدای بی بدی و منکریتی انتقام بر این ذات
شریف خرد و ما خیر بین الامرین الاحتیاط اینها
مالم یکن ما تمایض المیم والشاء المثلثة ای اما کما وقع
فی دویة الصبحین او موضع اتم و تخیر داده نشد رسول را
صلی الله علیه و سلم میان و امر که که خستیا کرد و بر کزده است
از مرد و امر مردم ما و امری که نبود امیر بر او یا ما و امری که نبود
بزه یعنی دوست میداشت که قتل میسر و از حق او امری که بود
حرام یا کفر و دیگر آنکه قولی که یکن ما نام و موضع استناست
که تخیر از خدای یا از مسلمانان باشد که تخیر از حق تعالی و از ایشان
کرد و و امری که عتد الشیخ و ابو و بنای تخیر کرد و انید السبل و علا
رسول را صلی الله علیه و سلم میان قتل کفار و اخذ جزیه پس اخذ جزیه
اختیار کردی که امیر است در حضرتی که در آن دو تمهت است

عفت

خست عفت اختیار نمودی و در مجامده و اقتصاد و اقتصاد در
و اگر تخیر از کفار و مسافرتین بود پس در موضع استناست
الهدی الثامن ایضا حدیث عایشه حدیث
ابن ابی عمیر شافعیان عن محمد بن المنکدر عن عمرو بن
عایشه قال قلت کتبت عایشه رتی الله عننا استاذن
من الایستیدان و استوری فراسن رجل هو عیدنه بن
حصین الفزازی کنا قال لا تروی و غیره و فی دویة ان
عزمت علی رسول الله **صلی الله علیه و سلم** و اناعند
که دستور در آمدن است مردی یعنی بنیینه بن حصین زود
و جزمین نوبل بود اجماع و اتمس صحاب و امر از کفره شده و او
مسلمان نبود اگر چه اسلام ظاهر کرده بود رسول خدای صلی
علیه و سلم در آن حال من نزد رسول بودم صلی الله علیه و سلم
فقال یس کفت رسول خدای صلی الله علیه و سلم بلس ان العترة
اولم العتیرین شک را و است و در او اخباری چنین است
لایس اول العترة و بس بن العترة غیر شک ثم اذن که



له قالان له القول من الالامة يعني نرم کردن که به است
قبیله یار در قبیله یعنی آزد که از آن قبیله است بدست شیخ
کننه اصنافه ابن یالغ موسی قبیله سحر اصنافه الخ است
در قول یالغ العریب ستر دستوری در اسرار او را داد
پس نرم سار او گفت یا و کوی یعنی با وی تکلم کردی برقی
وز می بخت تا لطف وی قوم او سلام آرند که او رسیدن
فلما خرج قلت یا رسول الله قلت ما قلت ثم لنت
له القول پس هر گاه که بر آید آن مرد گفت که ای رسول خدا گفتی
که گفتی در غیبت او یعنی ندانستی وی کردی در غیبت بهتر نرم کردی
یا وی گفتا موسی تکلم و گفت که کردی با وی در حضور آن برقی
و ندانستی که وی قتال بر گفت رسول خدا در جواب طارش با شما
یا عامشته ان من شئ الناس من تکره الناس او و دعه
الناس مثل الردی یقال و دعه الشئ بدعه اذا تکره
انقا، فحشده بالضم ای تسبیح کلامه و شرود فی بعض الایام
انقا دشمن که ای طارش بدستی که کسی که بگذارد او را مردم بدست

ساز و زس از شر و بکوی وی آن از بند ترین دم است حال آنکه
عدم ندانستی او در حضور بختی تالت و تان بودی در غیبت
بخته طهار حال او تا منقره و فریفته نکرد با آن و محرز شود از شر او آنکه
باطن ویرانید اند و محاطا و بخوابید غیبت با آن سبب و بصلیت
پس اگر در حضور ای گفتیم آنرا که در غیبت وی گفته بودم هر ایزد میگفت
هر از زس شرف و نفع کلام من پس میگفتم از زس زین مردم
الحديث التاسع حدیث علی بن ابی طالب حدیثا قیفا
بن و کعب بن اشجع بن عمر بن عبد الرحمن الجعفی کس العین
المهله و سکون الجیم و کسر اللهم و الیاء المشددة فی حال
من بنی یقیم من و لیا فی هالة رفیع خدیجه یکنی اباعلی
علی صیغه المجهول نفوت لرجل عن ابن لابی هالة عن
الحسن بن علی رضی الله عنهما قال کتبت عن علی رضی الله عنه
قال الحسن بن علی سالت ابی عن سیره فی المغرب
الطریقه و المذهب و جمعها سیر و مذهب آورده است
روى السیر مع رسول الله صلی الله علیه و سلم فی طس



جمع علیس که گفت حسین بن علی رضی الله عنهما که سوال کردم چه خود در
 یعنی علی از طرفی دروش رسول خدا صلی الله علیه و سلم در غی صحاب
 و هم نشانی من فقال برکت علی رضی الله عنه کان رسول
 صلی الله علیه و سلم و ام البشر بالکسر هو جلالة الوجه
 و نباشته که بود رسول خدا صلی الله علیه و سلم همیشه کساده و خوش
 روی سهل الخلق بضم الخاء البعجة و در مذاب آورده سهل
 در زمین نرم و بود آن در نرم خوی یعنی نبود خلق رسول صلی الله
 علیه و سلم سخت و غیر نفا و او بکده آن در نرم و مطیع وی بود
 یا نبود خلق رسول صلی الله علیه و سلم درشت که هم نشین وی
 بآن ستادی کرده و این معنی تمام سب است این لطایف
 بود نرم طبیعت یعنی مطیع و متقا و قلیل اختلاف بود با خلق
 در امور مبارک لیس لفظ صفة مشبهة در مذاب آورده
 لفظ درشت نبود رسول خدای صلی الله علیه و سلم درشت لوی
 و بر خوی و لا غلیظ و نبود سخت طبع و دل شیخ ابن کثیر که
 لیس لفظ و لا غلیظ برای آکیده و مبالغه است در مدح و الا لیس لفظ

درسته شده از سهل الخلق و لا صحاب و نبود وجه الصوت یعنی
 آواز بلند نمیکرد در بازار و لا حاش و نبود خداوند بخش و اقبال
 و اتعال طبعاً و تکلفاً یعنی بیکوی و دیگر کردار نبود و لا عیب
 بالعين المهله و نبود عیب کسند بنی در چشم یعنی روی
 الشیخان انه صلی الله علیه و سلم ساغاب ذواقا
 قط و لا عاب طعاما قط ان شغی اكله و لا انکره
 و لا مشاح اسم فاعل من المقابلة من الشغ فیها و اشد
 الجمل و قیل الجمل مع المرض و رواج بهیج آورده است خوابا کس
 بجزئی تمیلی کردن و نبود بخیل و حریص و لا ملاح و نبود بسیار
 کسند و لا مزاج و نبود بسیار مزاج کسند شیخ ابن کثیر که
 بقول لا اندماج و لا مزاج یعنی مبالغه است و بمغنیات لیه نفی
 صل فعل تغافل عما لا یشتهی من العاقل و هو اداة العقل
 مع عدم العقله و رواج آورده التغافل غفلت نمودن بی
 سیمو غفلت و اعراض از فعلی که نمیجوستی یعنی از فعلی که نمی بایستی
 صدور او از فاعل در زمان شیخ که می بایستی سوال از آن با عدم غفلت



و لا یونس منه من لا یبایس و تراجمی آورده الی بایس بویسند
 و الما فی بایس و اس یعنی کروا سید غیر از نو میدان خیزی
 استهای آن نداشتی در غایت بوی نیکردی یعنی امیدواران از آن
 نو مید نیکردی با طهارت عدم اشتها و عدم رغبت بآن و لایحیی
 فیہ بالجیم من الاجابت و فی بعض النسخ بطهار المعجزة
 کیسب من الحیة و اجابة نیکردی در مالایستی یعنی اگر رغبت
 کرده میشد رسول اصلی علیه السلام در مالایستی اجابت آن
 در آن نیکردی که نو دم او را اتباع غیر می و لعین اتبعته اهل ایم
 من بعد ما جاءک من العلم انک اذ المن الظلمین قد ترک
 نفسه من نائل المرء کجدا الجید الی باطل و الاکنار
 بالشاء الثلث طلب الکثیر و بالوحدة جعل الشی کبیر
 بالباطل و ما لا یعیبه ای لایمده بدستی که منع کرده بود
 خود از رسم غیر از جلال باطل و جاد لهم باللی هی احسن
 و از حسن کثیر زمال و سخوان یا از گرداندن ذات خود را با دیگرانی
 را بهر دور از ترک باطل و از مالایسم و لا یعیبه و ترک الناس

من ثلث و منع کرد مردم را از اموری سه با لطف و چه
 ممکن است که گردانده است ای بن هر را نیز از اموری که منع کرده
 نفس خود را از آن یکسخت ترک نفسه من ستة پس هر
 تخصیص کرده سه اول ای با ترک نفسه و این سه را با ترک آن
 شیخ ابرج گفته که وجه تخصیص است که قصد از ترک این سه
 مردم و شفقت است بر ایشان و قصد ترک سه اول آن
 ذات مبارک است پس بیان کرد این سه را بنوی که همان
 سابق است تقیاً پس گفت کان لا یندم احداً بود
 رسول خدای صلی الله علیه و سلم که مذمت نیکردی پس ای
 با حق و لایعیبه و لایعیبه و لایعیبه و لایعیبه که مستحق آن
 نبود شیخ ابرج گفته که ذم و عیب از الفاظ مترادف است
 پس لایعیبه تاکید لایزم است و بعضی فرق کرده که ذم یا
 اختیاری محض است و عیب نیز افعال اختیاری و این صحیح
 است زیرا که ذم نفی صریح است که با اختیاری مخصوص است
 بعضی گفته که عیب نیز اختیاری مخصوص بلکه عام است و بعضی



فرق کرده که در هر مورد مخصوص است و غیر بنیبت شیخ این
 گفته که این فن محض حکم است و لا یطلب عوائده بی حکم
 مایستی منه اذا ظهر و طلب و جست نمیکرد امور باطنه
 احدی را که بنیجاه اطلاع مردم بر آن یعنی بنیجاه که مردم بر آن گمانی
 باینه قال الله تعالی ولا تجسسوا ولا یکتلم الا فیما جا
 نوا به من الرجا المذموم یعنی التوقع و حکم نمیکردی که در خبری
 که توقع داشته نواب آرزو بداند الا فیما علم انه نیاید علمت
 چه که رجاء نواب بود بلیق است که بر خدای آئینه احدی
 نیست و لذا حکم اطرف من الاطراف و هو ان یقبل بصره
 الی بصره و یسکت در تاج پستی آورده الاطراف خاموش بود
 و چشم در پیش افکندن جلسا و کاغذ علی و سهم الطین
 و چون حکم میکرد اصحاب بسم نشینان او خاموش مسوده
 چشم فرو می کردند که گویا بر سر ما اینان عنایت تجیه سکوت
 سکوت ایشان چه طریقی افتد و نبی نشیند بیه احدی الا بر خاست
 و آرام گزیده و این گنایت است از بودن جلسا رسول صلی الله

و سلم

و سلم به حکم حکم دی بنیابت سکوت و سکوت را از بودن
 ایشان بد هوش از بیست و ایهت و جی و جلالت و عظمت
 رساله او که کلام او محض وحی بود و اصل اینست که اصحاب
 سلیمان علیه الصلوٰة و السلام فرمود میگردند چنانچه خود را چون
 میکردی بر اسرار ایشان من غان ما یرسلان علیها الصلوٰة و السلام
 و حکم نمیکردند از نهیابت او بلکه حکم می کردند بر سید ایشان از پیش
 برای قومی که سکوت می کشد از نهیابت کان علی و سهم
 الطین یا از بودن ایشان در مکان عیبت و سرور و رحمت
 و لذت و حکام وی که چون میگردند و حاصل بنمونه از وی علماء
 و حکم و شرایع و ایصال اینست که چون حکم میگردند
 می افتد و می نشیند تا چینه از سر وی گنای پس آرام میگردد و لذت
 می یابد و سر را نمی جنباند تا شغف نگردد و از سر وی پروانه اسکت
 حکم او لا یتنازعونک عنک الهدایت پس چون خاموش
 میشدی رسول علیه الصلوٰة و السلام اصحاب وی در حکم و کلام
 می درآمدند چنانچه طریق است و متنازع و خصومت بلکیر



در حدیثی و گفتاری سبک و نه یعنی در مجلس او در سخن معان حکم میگردد
که درین خاطر مشورتش بیکر و در بیکه چون کی حکم میگردد و دیگر حکم
بسیروی و می شنیدنی آنچه میگفت و فی نسخه لا یشارون چون
و من حکم عندك انصتوا لله من الانصات ای الاستماع و
السکوت و یقصدی بنفسه و بالله حق یفرغ و کسی که حکم
و کوبانی میگردد نزد رسول صلی الله علیه و سلم و دیگر آن خاموشی بود
دری شنیده کلام ویرا تا آنکه فارغ می شد از حکم حدیثیم عند
حدیث اولهم حدیث شد ایشان نزد رسول صلی الله علیه و سلم
مانده حدیث اول افضل ایشان است یعنی چنانچه گوش می نهاد
و سبک کردی و متوجه می شدی بحدیث افضل ایشان همچنان
بحدیث هر یک ایشان گوش میدادستی و حامل حدیثی میشدی
و متوجه میگشتی چه که مقدم در حکم در مجلس شریف و نبود
غالباً الا اکابر و اعظم صحابه رضی الله تعالی عنهم با حدیث همه
ایشان نزد او سبک میشد اول ایشان است و در عدم ملال
صحابه و در سکوت تا هنگام فراغ یعنی کلام هر یک گوش میکردی

لست

و ملول میشدی یا آنکه عادت جابرست ملا آن رئیس از کلام
و بعد هم اصفا چون کلام نزد او بسیار میبود در پیشیه نشسته
بلخ است با آنکه اکثر حدیث ایشان نزد او و حدیث اوست
بود و حکمتی که مراد آن است که حدیث همه ایشان نزد نبی صلی
علیه و سلم حدیث است پس ایشان میبود و حدیث یعنی چون حدیث
میگردید یکی از ایشان او را مردم دیگر حدیث کلام وی افتان میگردد
یضحک مما یضحکون مته و یغیب مما یتغیبون مته
خند و میگردی نبی صلی الله علیه و سلم از چیزی که ایشان از او خند
میگردند و شگفتی می شد بی از چیزی که ایشان از آن شگفتی
یعنی رسول صلی الله علیه و سلم در سخا و تعجب تابع صحابه بودی
درین آیه است کمال هوایه و حسن خلق ایشان و یصبر
للفریب علی الجفوة بالفتح ای الحفا و الغلظة و سوء
الادب منقطع و مسالته و صبر میگردد برای غریب
برحقا و بر سو ادب و درستی که صادر می شد از او در کوبانی
و سوال و حق آنکان مخففة من الثقله اصحاب السجدة



تا آنکه بودند اصحاب بنی صلی الله علیه و سلم که بر آن سینه کشیده
 عزت یا بجهت تقاوه سوی مجلس شریف صلی الله علیه و سلم یعنی
 آمده اصحاب با عزت با مجلس شریف و تا استقاده بکینه چیز
 که استقاوه او نمی توانستند کرد و غیبت ایشان را که صحابه را از
 بیت و جلالت او خائف میادید می بودند که بدیگری سوال
 نمی توانستند کرد و عزت با پلا حظه و بی هوش از و خضرت می پرستید
 و برداشت جناب و درشتی و بی ادبی که از ایشان صادر میشد میکرد
 و جواب میدادی پس بوسیله عزت با اصحاب و تحصیل علوم
 از خدمت سرور عالم صلی الله علیه و سلم میکردند و بعضی گفته
 که اصحاب خواطر عزت با و دلنمای ایشان را بجا نیت خود می کشیدند
 چون بد میکردند کمال عنایت رسول صلی الله علیه و سلم که بر ایشان
 بود و برداشت جناب و بی ادبی که از ایشان صادر میشد و بقول
 اذ اراهم طالب حاجه یطلبها فارقدوه من الاغیاد
 فی الاعطاء و الامانة و سکت که چون بپند طالب
 و همچو بد حاجت خود را پس بد میداد و حاجت وی یعنی حاجت

که آن

که آن محتاج است عطا و اعانه کنیده او را و لا یقبل الشار
 الا من مکافی در تاریخ بهی آورده مکافات و لکن کسی بر کرد
 اد مکافات کردن و وصل مکافات لغت و الموارنة و قبول
 نمیکردی بنا بر آن کسی که نشاء میکردی او را بجا بپاسان وی کسی که
 نشاء او میکردی آن حسان می قبول نمیکردی یعنی چون مراد می
 نشست میکردی پس مکافات می نمودی بنا بر این سخن که نشاء
 بمرض قبول می افتاد و چون پیش از انعام نشاء میکردی مقبول نمی
 این انباری گفته که این غلط است چه پیش از انعام در خدمت
 بنی صلی الله علیه و سلم خالی نیست که الله تعالی بجهت کرد و
 بجا فدا ناسر رحمة لهم و ما از ملک الارضه للعالمین شرح
 گفته که معنی حدیث آنست که قبول نمیکردی نشاء آن کسی که در
 روح او مضر نمی بودی چنانچه نصاری در روح عیسی افراط کردند
 و در مضر با قبول میکردی نشاء از فردی که بحقیقت اسلام متحقق کرده
 یعنی از مسلم و از منافقان قبول نمیکردی قبولی با فاهم
 ما لیس ذلای بهم حاصل آنکه روح مضر یعنی آنکه مجاوزت



از حد و صف که دست مسکوت بگری که انصاف نیز بدان متفق
 و مجال است و بدیع مفسر در شأن یعنی آنکه وصف نمیکرد رسول
 با آنچه که لائق دست او را بودی از ما رفته الله و بدیع
 مشهور بودی و لا یقطع علی احد حدیثه حتی یخون بالجمیم
 فالله المجرم من الجوان و من الجحیم و فی نسخة بال الملهة
 من الجور و المیل عن الحق فیقطع به بھی او قیام دینی بر
 رسول صلی الله علیه و سلم بر احدی حدیث خود را یا حدیث احدی
 تا آنکه تجاوز میکند از حد و طول نمیکردند و بر ابا از حق یعنی
 از حکم خود را منتهی نمیکردی یا منتهی نمیکردی تا حکم احدی تا منتهی
 که تجاوز می شد در حکم از حد یا از حق پس من میگرد رسول
 صلی الله علیه و سلم حدیث را یعنی بقولی که مشتمل می بودی
 بر کلام یا فیصل قیام از مجلس یعنی از مجلس میخواستی **الحديث**
العاشر حدیث جابر حدیث تا محمد بن بشیر و شاعر عبد
 الرحمان بن مهدی تا سفیان عن محمد بن المنکدر
 قال کنت من المنکدر سمعت رسول الله صلی الله علیه

شیا

شیا فقط فقال الا که شنبه م جابر بن عبد الله را که می گفت
 که سوال کرده است رسول خدا را صلی الله علیه و سلم شری را بر که
 پس گفته یعنی غیب سوال شری را گفتی بلکه اب حل مطلوب
 سیدادی یا بقول حسن جاب میگفتی بین این حدیث من است
 من ساله حاجه لم یرده الیه و ابویسور من القول شیخ
 این گفته که رسول علیه السلام نطق را نمیکردی بلکه اگر زودی مطلوب
 سالن بودی میدادی و الا سکوت میکردی **المحدث الطائفة**
 حدیث ابن عباس حدیث تا عبد الله بن عمر بن بکر لعین
 الملهة ابو القاسم القرظی المکی تا ابراهیم بن سعد عن
 ابن شهاب عن عیبه **بن عبد الله بن عتیبة بن**
مسعود عن ابن عباس قال کنت ابن عباس من صفی الله عنده
 رسول الله صلی الله علیه و سلم الجود الناس بالخیر
 من الجود وهو اعطأ ما ینبغی لمن ینبغی در تاج بهی آورده
 الجود سخاوت کردن نیال بخود بمال ای بخیر بود ویرفته و الجود
 اکرم که بود رسول خدا صلی الله علیه و سلم سخی تر من دم به غیر



که نزد وی می بود چه که او بر سخاوت و بطبع و مجبول بودی
 و از قنایات باقیات صالحات مستغنی و الباقیات الخیات
 خیر عند ربک یعنی عاود نداشتی که اتفاق اوئی گفته و اعلی را
 ادخار سازد بلکه اعلی و بهتر بذل میکردی و کان اجود بالرفع
 فی الاصح الا شهر علی حدیثی ما یكون الامیر قائما کذا کذا
 البحر علی لواءه مبتدا خبر فی رمضان و کلمه کان فيها ضمیر انت
 و الجملة خبر فله و لدی بالتصیب علی انه خبر کان ما یكون
 فی شهر رمضان کلمة مصدریة و الوقت مقدمای و کان
 اجود اوقات و وقت گفته فی رمضان و کان رسول
 صلی علیه و سلم اجود وقت گفته فی شهر رمضان و یخون
 ان یكون للوقت کما فی ما دام ای کان رسول الله صلی علیه و سلم
 اجود ما دام یكون ای اجود وقت گفته فی شهر رمضان حتی
 ینسلخ ایتم و تراجم یعنی آورده الا سئلخ بیرون آمدن جنزی از غری
 و کلمه شتر باه و بود نشان این یعنی اجود اوقات او وقت بود
 او در ماه رمضان پس سنا و اجود سوی اوقات بسبب مجاز است

تمام

کافی

کافی قولنا نهاره صام و لیلته قائم با بود رسول خدای صلی علیه و سلم
 جود وقت بودن او در ماه رمضان تا آنکه ماه رمضان تمام شد
 و میکند شت حاصل آنکه کمال اجود او در تمام ماه رمضان بود عبا
 خدا برای آنکه تقضیل خدای تعالی در ماه رمضان پیش است یعنی
 خدای تعالی انا صمت میکند در ماه رمضان چیزی که در غیر آن انا صمت
 بریشان نیست و رسول صلی علیه و سلم بر آنکه بدی متابعت
 خدای عزوجل و رزق بنده های او و هر منخلق با خلق الله تعالی و برای
 آنکه بر بنده های خدای تعالی انا صمت نم میکردی که خدای جل و علا در ماه
 رمضان بصلی علیه و سلم عطا فرمودی شکر الله تعالی علی
 عطاه فیما تبه جبرئیل فی عرض علیه القرآن کلمة تبارکی
 تعلیل انت یعنی سبب اجودیه او در ماه رمضان آمدن جبرئیل
 بودی نزد وی در هر شبی از ماه رمضان پس عرض میکردی رسول
 صلی علیه و سلم بر جبرئیل قرآن را یعنی بخواندی بر هر سئل قرآن
 چنانچه در صحیحین و نعمت کان جبرئیل یلقاه کلاسیلة
 فی رمضان یعنی عرض علیه البقی صلی علیه و سلم



القرآن در روایت که فراتر ازین نایب قرآنی است
 که رسول خدا صلی الله علیه و سلم آنرا خوانده بود بر جبرئیل دو بار
 در سال وفات با آنکه عرض میکرد جبرئیل بر رسول علیه السلام فراتر
 و در روایتی ده نوبت که باره قرآن سه و در عالم عرض میکرد و فرمود
 جبرئیل می شنید و باره جبرئیل می خواند و مقرر عالم می شنید فاذا لقیت
 جبرئیل کان رسولاً **صلی الله علیه و سلم** اجد بالخیبر
 من اریح المسئلة بفتح السين ای المطلقة متعلق باجد
 لتضمنه معنی اسرع و در تاج سنی آورده الاطلاق را ماکرون
 از نبت در روان کردن کسی را چیزی بر حق چون ملائک نیست رسول
 صلی الله علیه و سلم جبرئیل علیه الصلوة و السلام می بود رسول خدا
 صلی الله علیه و سلم می توبه بهتر از با وی که روان و بیشتر است
 و من البته ان رسول الریح میباشات یعنی شجره رسول
 صلی الله علیه و سلم شجره در عباد و در نوم نفع و سرعت که چنانچه
 باه بیشتر با سرعت تمام به جای رسد همچون نفع مقرر عالم با تم
 سرعت بهر حدی میرسد حاصل آنکه تقضی را در اول اجد رسول

اجود در

بر جود مردم پس تقضی من و اجد رسول در رمضان که می
 بر جود رسول که در غیر رمضان می بود در حدیث اشارت به
 یا آنکه اکثر جود در ماه رمضان مذکور است و محبت است روی
 الشیخان عن ابن کان احسن الناس و اشجع الناس و
 اجد الناس شیخ ارجح گفته که سبب اجدیه رسول خدا
 آنست که ذات او اشرف ذوات و فراتر از او احدی از
 و آنکه چنین بود فعل او حسن افعال و خلق او احسن اخلاق می باشد
 و اجد مردم بود **الحديث الثاني** شرح حدیث انس بن مالک
 حدثنا فیکیه بن سعید ثنا جعفر بن سلیمان عن
 ثابت عن انس بن مالک قال کنت ايسر غنبي اذ غنيت
 رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یدخر شیئا لغد که بود
 رسول خدای صلی الله علیه و سلم که نمیکرد انیدی هیچ شیئی را
 برای فردا شیخ ارجح گفته که برای ذات خویش ذخیره نمیکردی
 و اما برای عیال خویش قوت یکساله او غاری ساختی لیکن در
 تجاری از این مروی است ما اصبی عند آل محمد صلح بر



واصلح حب وان عندك فتع شوق يا اكره اكره انا
 او خا بگردي يا در انا مل حال نيكردى فان الاذخار كان
 فتح خبير آورده انكه اگر چه قوت يك له او خا بگردي بگردي
 اصيات و مما جان پيش از مضمي سال فرج ميشد **المديش**
الثالث عشر حديث عن الخطاب رضى الله عنه
 حدثنا هرون بن موسى بن ابي علقمة المدني وبن
 نسخة الفروي المدني مشهور الى فراوة جده ثنا ابي
 موسى عن هشام بن سعد عن زيد بن اسلم عن ابيه
 يعني اسلم عن عمر بن الخطاب ان رجلا جاء الى رسول الله
 صلى الله عليه وسلم فسأله ان يعطيه بدرستي كه مردى
 سوى رسول خداى صلى الله عليه وسلم بس سوال كرده رسول خدا را
 انكه به او را چه خبرى فقال النبي صلى الله عليه وسلم ما عندك
 شئى ولكن اتبع على هذا ما سمعت به من ابيك خذ من فانما
 جاء في مبي قصيدته بس كفت نبى صلى الله عليه وسلم كه نزن
 پيترى موجود است وليكن بخرا آنچه میخواهى بمقابل منى كه ادا او بفر

من است

من است بس چون نمى آيد بپوشن من شئى ادا من بان خورا
 كره فقال عمر يا رسول الله انى قبيل القنات است بدرست
 كلكى باقل است من حيث المعنى و الاظا هر قلت بود خند
 اعطيت بهما كلفك الله ما لا تقدر عليه تغليلا لا ابتغاد
 من قوله قد اعطيت بهما اي ديت ما عليك في حقه فلا
 دينا عليك لان الله تعالى ما كلفك ما لا تقدر عليه كفت
 عمر رضى الله عنه كه بدرستي كه داوى بس ادا او كرى آنچه بفر
 تو بود از قول سيد يعنى قول تو ما عندى شئى كه قول سيد بفر
 اعطا است بس اين كلفا بگردي خود دين بگره كه خداى تعالى
 مكلف ساخته است ترا با لا يقدر عليه بايد رستى كه داوى او را
 چه خبرى پيش از من بس بان كلفا بگردي بعضى شراخ گفته كه معنى
 است كه بدرستي كه بوى داوى رسول از او كرده اندى براى او
 دين در دمه خريش بس من سوالى ان معنى بعد ان سجدت كن
 فكن النبي صلى الله عليه وسلم قوله عن من سؤا روست
 نبى صلى الله عليه وسلم قول عمر رضى الله عنه را براى آن كه در دن الترام



فتوط وحرمان سائل است تا آنکه درین خلاف شرح است
فقال رجل من الانصار يا رسول الله اتفقوا لا تحق
من ذى العرش اقل الاى فضل ورتاج همى آورده لافعال
اذك كرون ودر ویش شدن قتبسم رسول الله صلى الله
عليه وسلم و عرف في وجهه البشر بكسر الباء الموحدة
وفي نسخة و عرف للبشر في وجهه لقول الانصارى
وفي نسخة بقول الانصارى ثم قال لهذا امرت لاجلها
عن ابن كنف مردعى زانصار كما اى رسول خداى صلى الله عليه وسلم
از خداوند عرش از نيك بگو اذ و انكش من علان فاضتر
و در ویش پس شادان و فرخندان من رسول الله عليه وسلم
و تبسم کرده و شباخته دیده شده در روى مبارك و تا آنكه
و فرخندگى بقول انصارى است كه گفت كه بالفان و عدم غوف
انما قلل اسررم با آنچه كه گفت **الحديث الرابع عشر** حدث
الربيع بنت معوية بن خلف احد ثن اعلى بن حجر ثن اشريك
عن عبيد الله بن محمد بن عقيلا عن الربيع بنت معوية بن عقيلا

قالت

قالت كنت بين مع ايت النبي صلى الله عليه وسلم بقتل
بكسر القاف ورمذب آورده الفاع ملقن ميوه من رطب
و آخر كاد لجمع حجر و بكسر الجيم ورمذب آورده الجرو
بجر سباع و خيزر خور و غيب بضم الاء المعجزة سكنون
العين المعجزة و بالباء الموحدة جمع ان غيب من الرغب بفتح
الراء و الغين المعجزة ورمذب آورده الرغب موى خور و
فاعطاني ملاكته حلياً بضم الحاء المهملة و كسر اللام
و بالياء المشددة جمع حلية بكسر الحاء المهملة ورمذب آورده
الحلية زيور الحلى جمع و ذهباً و في نسخة او ذهباً كما قدم في
بطعنى از خزانة تر و خيا را خور و خداوند موهبهاى خور و پس و ادرا
زيور باطلا آنچه كه در برى كفت مبارك او در آمد **الحديث الخامس**
حدثت عاتبة حدثت اعلى بن حشم بفتح الحاء المعجزة
و بسكنون الشين المعجزة و بفتح الاء المهملة و غير واحد قائل
ثناعيسى بن يونس عن هشام بن عمرو عن ابيه يعقوب
عروة عن عاتبة رضى الله عنها ان النبي صلى الله عليه وسلم



مبارت است از جهت طل و زوال تغییر از پنج وقت طل
که ذکر ابن الجوزی روایت بخاری بصاح او صاعین او و اویدین
و در حدیثی است بعضی گفته که عبارتست از دو طل و بعضی
گفته که طل و ثلث طل و حکم اهله و سخن گفت رسول خدای
صلی الله علیه و سلم با اهل یثرب یعنی نجوم سید او در تحف ابرو
فوضعی است من سخن ابرو بفتح الحاء المعجم کذا فی المذهب
پس تخفیف کرده از ایل طیبیه از اخراج وی یعنی از وطنیه که رسول او را
مقرر کرده و گفته که اعطی من کسبک کلوم کذا و کذا به آنکه
عاده اهل عرب است آنکه در بلادمان خود بخرج می آید و هرگز در
خود بهر روز چیزی بر این سخن میگرداند و میگفتند که هر روز از
خود این مقدار بمانده و باقی برای است از این پیشه میگفته که خراج او
در میان بود که صلح با رسول علیه الصلوة و السلام از
کرده این گفته آن خراج مساعیان از آن امران بوضع من صاع
و آن خطه مساعیان فی اخزی نشد اصع جنانچه می آید و در حدیث ابن
مقاله این گفتار ما ندانیم به الحماة او ان من امثله

و باجم

و باجم الحماة کلمة او للشک و کنت رسول علیه الصلوة
و السلام که بدستی که افضل چیزی که نداری میکنی شما با آن
است باید رستی که از این خبر در ای شما حجامت است
شیخ ابن کفنه که خطاب با اهل حجاز است که خون ایشان
و مال ترسوی ظاهر به بنام ایشان مجرب حرارت خارجی بر
فاحی جلد حاصل میشود بخلاف فصد و مسام به بنامی ایشان
است و قوی آنهاست که حجامت در ایشان از فصد تا فیه
و در حجامت خطر کم و بعضی گفته که این منسوب است با اهل مدینه که ایشان
مداومت دارند با اکل خرما و از آن هم غلیظ منولد می گردد پس
افضل است حجامت کسانی است که دموی مزاج اند و ایشان
شمین چنین است جز تا دم و تیم به الحماة من غیر شک کذا
و در این خبر آورده اند که فرق میان آن من فضل و آن من مثل
که آن افضل است از فضیلت فصد است که آن من مثل
شیخ ابن کفنه که نواب است که بیان بر این فرموده
و مشک که فیه لفظ است نه معنی یعنی فرق لفظی است نه معنوی



آورده اند که نجاست مستحب است برای ابدان و کسی که قوه
 فصد ندارد و نجاست او بی است در بلا و خار و از فصد دل
 ضای صلی الله علیه و سلم نجاست پاک کرده **الحديث الثاني**
 حدیث علی رضی الله عنه حدیثنا عمر بن علی بن ابی طالب
 ثنا در سقا کحرا بن عمر عن عبد الاحلی عن ابی حمیلة
 بالجیم عن علی رضی الله عنه ان النبی صلی علیه و سلم
 اجم و امر فی فاعطیت الحجام اجن که برستی نبی صلی الله
 و سلم نجاست نود و اندر که در با عطار اجرة وی پس از حجام را
 مزد او نبی در مساج که آنرا بن حجر آورده اند که آنجا نبی صبح است
 در ابابا عطار اجرة نجاست حدیث انس که کتبت امر نبی
 صلی الله علیه و سلم با عطار دو صاع بر وجه نعام بود بر و جده
الحديث الثالث حدیث ابن عباس حدیثنا هرون بن
 اسحق الحدادی ثنا عبدک عن سفیان الثوری عن جابر
 عن الشعبي هو علم بن سرحیل عن ابن عباس رضی الله
 عنهما قال کففت ابن عباس رضی الله عنهما ان النبی

صلی الله علیه و سلم اجم فی الاخذین در مذهب آورده
 الاخذ رک نجاست در بنای آورده الاخذین تان
 فی باخی الغن و بین الکفین و اعطى الحجام اجرة و کان
 حرما لم يعطه من کلام ابن عباس او کلام المصنف
 که برستی نبی صلی الله علیه و سلم نجاست کرده بود در روز
 که روز و بنای کردن است در مذهب نجاست و بیان
 در شانه و در او حجام را مژگان و اگر می بود عطا اجرة حجام
 بوده می بنیادی شیخ این گفته درین است بدانکه حرام
 کرده است کسب حجام مطلقا زیرا که حرام کرده است برای
 مردی از او فقط که گفته نیست در حرام بیان و لذت و بنویس
 و لا يجوز للسید ان یطعم عبده ما حرم علیه من ضره
 ابن عباس نیز بیست چیز است که حرام است از رسول صلی الله
 و سلم کسب الحجام خبیث و فنیست بر آنکه دلیل نیست
 بر حرامی که جمع مکن است با آنکه حرام است اتفاق حریر ذات
 خمرش در است اتفاق او بر زمین و در ابابا عطار گفته



انکه حجامت بر اطفال نافع است با مراض سرد و کوشش
 و چشم و دندان و بینی و در خیر است که حجامت در سر نافع است
 بملوک و جنام و بر صرع و غاس و صداع و وجع سر و زین
 این سینه گفته که انکه دم او غلیظ است بعد حجامت از حجامت
 بر بیز نماید و غیره گفته که بر سبب سبب حجامت مکرر است
 که صورت مراض زود است با صورت سدا یعنی کزنگی
 بینی از رسول صلی الله علیه و سلم مرویست که گفت حجامت علی
 الرقیق و او علی الشیح و **الحديث الرابع** حدیث ابن عمر
 حدیث هارون بر اخی شناعبده عن ابی لیلی عن یاق
 عن ابن عمر ان النبی صلی الله علیه و سلم دعا حجاما فحججه
 و سأله ان یحجک فقال ثلاثه اصبع بالمد اصبع
 یقع المذرة و سکنه الضاد و ضم الواو و قلت الضمة الی
 الصاد و ایدیات الواو هن ثم قلت الی الحان الصاد فیا
 الفاقصا اصع فوضع عنده صاعا و اعطاه لجره کدری
 فی صلی الله علیه و سلم طلبیده بود حجام را برای حجامت یعنی ابو طیب که داد

ابن عمر

این حجر حجامت کرد حجامت زول اصلی الله علیه و سلم بر سینه
 و حجامت بر این نوبت گفت حجامت که سه صاع است بر کم کرد
 از خر و دی یک صاع و او او را مروی در صاع **الحديث**
الخامس حدیث انس بن مالک حدیثنا عبد القدوس
 بن محمد القطار البصری شاعر و بن عاصم فنهام و حیر
 بن حارث بلطی الملهة قال اننا فتاده عن انس بن مالک
 قال اننا من بن مالک رسی له منة کان رسول الله
 صلی الله علیه و سلم یحجته فی الاخذین و انکاه کل کسر
 الهاء مابین الکتفین و منهدب آورده انکاه کل صاع و
 انکوه کل جمع که بود رسول خدا صلی الله علیه و سلم که حجامت
 میکردی و در و ترک از او جانب کزین در موضع حجامت
 در میان دو شانه و کان یحکم لسبع عشرة و شبع عین
 و احدی و عشرین بود رسول خدا صلی الله علیه و سلم که حجامت
 میکردی و منهدب که بود رسول خدا صلی الله علیه و سلم که حجامت
 و روی المصافحه انه صلی الله علیه و سلم قال ان حجامت



تختبر فيه يوم سابع عشرة او تاسع عشرة او واحد
وعشرين واخرج ابن ابي عمير وغيره من اراء المجامعة
فليقترب سبعة عشر او تسعة عشر او واحدا وعشرين
لا يتبع باحدكم الدم فيقتله واول ما ورد في سننه من
اجتمعت لسبعة عشر او تسعة عشر او واحد وعشرين كان
شفا من كل داء يعرض له انما هو اذ كل داء كان وارثا
كسبب وتليخون استبدلكم اختار اوقات مذكرة
براي آمنت كه خون است سبب سبب سبب سبب
اوقات السنة ابن سينا گفته و بر جراستما الحجامه
لا في اول الشهر لان الاخلال لا يكون قد حركت وحمات
ولا في آخره لانهما يكون قد نقصت بل في وسطه
تكون الاخلال حاجه بالفة في تزيد ما فاك
الجلال عن جرب قلت احمد بن الحجامه في في من
الايام قال تدجى في الاربعاء والسبت وروى عن
الحسين بن حسان انه سأل ابا عبد الله عن الحجامه

اي يوم

اي يوم يمكن فالايوم السبت روم الاربعاء وروى من
اجتمعت يوم الاربعاء ويوم السبت فاصابه يارض
يرص فلا يلون لانيته وفعل الجلاله عن احمد انه سئل
عن النور والحجامه يوم الاربعاء فكمها و قال بلغني
عن رجل انه تورد اجتمعت فاصابه البرص وكانه تفاوت
بالحديث وعن ياقان ابن عمر رضي الله عنهما قال له تد
تتبع في الدم فابغى حجاما ولا يكون صيبا ولا شحا كبيرا
فاني سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول الحجامه
تزيد الحافظ حفظا والمعاقل عقلا فاجتمعت على اسم الله
ولا تختمو الخيس والحجر والسبت والاحد واجتمعت الاثنين
وما كان من جذام ولا برص الا في يوم الاربعاء وروى
ابو اردعن ابو بكره انه كان يكن الحجامه يوم
الثلاثا شيخ ابن كثره وقد ظهر من مجموع هذا الحاد
ان افضل الايام للحجامه يوم الاثنين اذا وافقه يوم
السابع عشر او التاسع عشر او الحادي والعشرون واما



يوم الثلاثاء فاختلقت الرواية فيه ذكرها الجوارح وورد في
 الشريعة ومن السنة والحجامة وانها نافعة من كل داء
 وهي على الريق اشفع وانفع وعلى الشيع داو ضرر في
 بستان الفقيه ابي الليث رحمه الله ويستحب ان لا يخرج في
 ايام الصيف في سنة الحروكة لك في ايام الشتاء في سنة
 البر وخير ايامه الربيع وخير ايامه من الشهر اذا اخذ
 من النقصان بعد نصف الشهر قبل ان يتسقى الى الخريف
 ويكون في اول الشهر وفي الحاق وفيه ايضا وخير ايامه يوم
 الاحد والاشترين والثلاثاء في الشريعة وفي الحد يث
 الحجامة يوم الاحد شفا في بستان الفقيه ابي الليث
 رحمه الله يكون الحجامة يوم السبت والاربعاء فان تعذر
 ذلك فاصابه وبعج فلا يلوم من انقسه روي عن النبي
 صلى الله عليه وسلم انه قال من احجم يوم الاربعاء
 السبت فاصابه وبعج فلا يلوم من انقسه في الشريعة في
 حديث آخر الحجامة في الراس شفا من سبع الجنون والحمام

والبرص

والبرص والنعاس ووجع الفرس وظلمة العين الصدا
 في بستان الفقيه ابي الليث رحمه الله ويقال للحجامة
 الكفوف نافعة وتكر في فحرة القفار يقال يورث ^{لبنان}
 وفيه ايضا واذا حجم الرجل افاض لا ينبغي ان ياكل
 اثره ملحافاته يخاف منه الفرح والجرب يستحب
 على اثره الخلل ليسكن مائه ثم يجوس شيئا من الدقة ويتناول
 شيئا من الحلاوة ان قدر عليه ولا ينبغي ان ياكل في
 يومه ذلك لبنا اوربا او يخز ذلك ويقبل في شرب
 الماء في يومه ذلك في الشريعة يستحب الغسل بعد الحجامة
الحديث السادس ايضا حد يث اس بن مالك حد
 يحيى بن منصور ثنا عبد الرزاق عن معمر بن اس بن
 مالك ان رسول الله صلى عليه وسلم احجم وهو محرم
 عليل على ظهر القدم بفتح اللامين كجاء في النهاية ملل
 بوزن جمل موضع يد من مكة والمدينة على سبعة عشر ميلا
 من المدينة كبر استي رسول خدا صلى الله عليه وسلم حجت



ورجل حال كميرم لودر موضع على بيستيت قدم مبارك
 ابن كفته كه درين صفت و بلاد است بر جواز حمايت بر ابي
 بر تقدير كى است سماج بازاله شعر ميخته و الا حرام است كبريتا
 ضرورت و صفت را ليكن خذير و حبيب شود و قد رخص عامة
 العلماء في الحجامه للحرم من غير ان يقطع شعر اذ ان قطع
 فعليه دم و بعضي گفته كه اين قول است بر آنكه رسول صلى الله عليه
 معذ و برودي **باب** ما جاء في احكام رسول الله
 صلى الله عليه وسلم درين باب و حديث **الحديث الاول**
 حديث جبير بن مطعم حدثنا سعيد بن عبد الرحمن
 المخزومي الخار الجعفي وغير واحد قالوا سفيان عن
 الزهري عن محمد بن جبير بن مطعم عن ابيه يعني ابي جبير
 قال كنت جبير قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان
 لي اسما كه كفت رسول خداي صلى الله عليه وسلم كه بديستي
 نامها است و در تقديم خيرا شمار است بانه زيود را يي بسج
 تا انبيا عليهم السلام اسما كثيره فزني صلى الله عليه وسلم
 اسما يدر فزني

اسما وى محمد است بدانكه در عهد سماي عليه الصلوة و السلام
 اسما منست بعضي گفته اند كه هر است و بعضي گفته كه نو و نه نام
 در مورد سب الله نيز آورده و حديث في كتاب احكام القرآن
 للقاضي ابو بكر بن العزيمي قال بعض الصوفية لله بقله
 الفاسم و النبي صلى الله عليه وسلم الفاسم و نيز اسما
 در آنكه رسول عليه الصلوة و السلام نويست است با نيز نويست
 انما محمد من سب الله است و نه ام هو اسم مفعول من الجند
 اي ذات كثر خصاله المحمدي و كثر الجمله منه تعالى اذن
 الملائكة و الرسل علم مفعول من اسم مفعول يعني نبينا
 كثر خصاله المحمدي اي سماه به جلد عبد المطلب
 بالهام من الله تعالى كذا ذكر ابن الجوزي مذهب آورده
 محمد بن يعقوب بن سفيان و نام جبير است صلى الله عليه وسلم در تاريخ
 يه في آورده التعيد مبالغة الجند و مراد سب الله نيز آورده
 قال السهيلي عن مفعول من الصفة فالجند في اللغة
 هو الذي يحد جندا بعد حمد كما ان المكرم من الكرم



بعدهم فكذلك المدهج يعني رسول خدا صلی الله علیه وسلم
مخبرنا میبدهست برای آنکه فضائل عمیده بسیار داشته باشد برای
آنکه خدای جل جلاله ستایش او بسیار کرده و با لغات غایب الکمال
و سچین ملائکه و انبیا و ائمه سابقه و انا احمد عمل کمال
از قائل بود که علم و برکت استایش گفته ترم نعم احمد الحامد است
لریه و اجل من حمد و معه لوله الحمد يوم القيمة لیتیم کلام
الحل و چون حدیث و محمد شد و کمال که از مفعول بود که شهر
یعنی من ستایش کرده است و مستود ترم نعم احمد الحمد
و افضل من حمد یعنی رسول خدای صلی الله علیه وسلم اجل همدان است
و افضل محمودان این نسبت گفته که احمد یعنی مفعول است
یعنی حق الناس و اهلیم ان محمد پس احمد و محمد محمد است
بکسب حق لکن حق میان و دوست که سال بعد در محمد کسب
و کتبه است و در احمد کسب افضل صفت و کیفیت بدانکه احمد اسم
اوست بزبان موسی و یسعی و میشی رسول یاتی میبدهست
احمد احمد قاضی عباس گفته که رسول علیه السلام احمد نام و

پیش از آن

پیش از آنکه تسبیح احمد در کتب بعد واقع است و همیشه
قرآن و انا الماسحی الذی یحیی الله فی الکفر و من یؤمنه
ام یعنی من آن کسم که خدای تعالی ناپدید می سازد بوسطت
تبلیغ من کفر از آنکه و بدیده و سب از بلا و غرب و غیر آن کلمه
له صلی الله علیه وسلم و روحان یبلغه ملک الله و لم یح الکفر
یا حمد من الخلق ما یحیی النبی صلی الله علیه وسلم یا آنکه بل
سب کرده اند من کفر او و غایت سب از ذم بر کفر بجهت لیتیمه علی الدین
کلمه در سب آورد که حاجی برای آن گفته است که از غرض
سب و مضمون سازد سیات تا بیان او را یعنی آنکه بوی
کر وید و قول اللذین کفر و ان ینفق ایض لیم ما تلسف
درین اشاره است بطور ذم می بر سب را و بیان لیتیمه علی الدین
کلمه و بکثره فتوح بلا و با آنکه نسبت می سوی رسول صلی الله
وسلم از قبیل مجاز است و با آنکه راه است آوردن تمیز کلام
در صله که چون موصول می شود از ضمیر مستکم علی المعنی کافی قول علی
رضی الله عنه انا الذی سمیتنی ابراهیم و الاطراف من بودی



له به و منتهى كفت وانا العاقب الذي يحشر الناس على
 قدامي تخفيفا ليا على الاضداد و تشديدا ما على المتكسفة
 وفي رواية على عتقى و هو حاشش بمعنى من ان كسم كمنه كروه
 مردم را بر قدم من عتقى تا مسئل نخواهد بود بان من و ساجن
 ايشان بسج نبى اول نبى بعدى يا آنكه مشر كروه ميشود مردم را
 بران كفتيه كه من پسش خوارم بود و ايشان عتب يا آنكه در مشه
 مشر كروه ميشود مردم را بر عتب من انا اول من يمشق
 عنه القبر فيحشر الناس على اثره وانا العاقب فى النهاية
 العاقب هو الذي يخلف من كان قبله فى الخمر و منه
 عقب الرجل لولده و العاقب لذي ليس بعقبه بنى يا
 و عاقب ان كسى ميت كه بعد او بسج نبى ميت بس او خمر
 انبياست در مذهب آورده العاقب بارى بن نيمبران
 يعنى محمد مصطفى صلى الله عليه و سلم بدانكه حاجى و حاشش تخفيف ذات
 باكه جل علاست و اطلاق حاجى و حاشش بر رسول صلى الله عليه
 و سلم مجاز است شبيه سب است باسم سب الحاشش **التالى**

حديث

حديث عن ابي بصير حدثنا محمد بن طريف الكوفي بالغا
 والراء المهملتين ثنا ابو بكر بن عباس بالمشه و بالعبير
 المهمله كعباس عن عاصم عن ابى الاسدى انه سقى بن
 مسئلة الكوفي تا يحي مشهور اولك رسول الله صلى الله عليه
 وسلم ولم يرد عن حذيفة رضى الله عنه بالحاء المهمله
 و بالذال المعجمة قال كفت حذيفة رضى الله عنه لقيت النبى
 صلى الله عليه وسلم فى بعض طريق المدينة كه سبدم نيا
 صلى الله عليه وسلم در جزى از راه مدينة فقال انا محمد وانا احمد
 وانا بنى الرحمة و بنى التوبة وانا المقفى على صيغة اسم الفاعل
 من تقاه تبعه كذا قيل و الصحيح على صيغة اسم المفعول
 اى جعله الانبياء فى عقبيهم و سبوا عليه وانا الحاشش
 و بنى الملاحم جمع ملح يفتح اليم و سكون اللام و يفتح الحاء
 و يفتح اليم اسم للحرب و القتال و مذهب آورده للميرزا
 الملاسم جمع كه من محمد ابو يعنى محمود مرة بعد مرة و من احمد
 عا داتم برابى رب خود و من مخمر تراحم كه حاصل است كرت



وی صلی الله علیه وسلم میان اتمه او فالف بین قلبی و رحمت
 بینیم یا غیرم از رحمت خدای تعالی بر عباد و یا منین سلیم
 خدای که مبعوث کرده است مرا بر حجتی که امر انصحت است
 و در دنیا چنانچه با هم سابقه و ما ارسلناک الی القوم
 لیا مراد بر حجتی است یعنی من نبی بن ام و پیشتر بر حجتی برای آن
 کرد که در دین او صریح و مستقی نیست دنیا و لا تحمل علینا امرک
 حمله علی الذین من قبلنا و غیر توبه ام یعنی خبر داد عباد خدای بول
 توبه انما التوبه علی الله للذین عملوا السوء بجهالة ثم یترجون
 فاولک یتوب الله علیهم و من آخر انبیاء ام و من عاشم
 یعنی حشر کرده میشود مردم را در روز حشر بر حسب من و غیر حشر
 و قتال و حروب با هم نامیده شد بجهت شکیاک مردم
 در حروب چو شکیاک تا به با نانو آورده اند که لم یجا بهدی دانسته
 ما جا به صلی الله علیه وسلم و امتد کیف رسم یقاتلون الکفار فی
 اقطار الارض علی عقاب الایمان یعنی یقاتلون الاعور الی حال و من
 تمیز من الیهود الکثیرین غیر ما شیخ ارجح گفته که انصارین

با وجود اسماء و دیگر برای آنست که اسماء مذکور با هم
 معلوم بود که در کتب ایشان بطور است حدیثا یعنی بن
 منصور ثنا النضر بن شیبلی بضم المثلثة و یقع الیم و بالیا
 المثناة القناتینة ثنا احمد بن سلمة عن عاصم عن زر
 بکسر الزاء المعجم و بالراء المشهولة المشددة عن حفص یف
 عن النبی صلی الله علیه وسلم یخبر بمعناه حدیثی که ما نذکره
 ابی بکراست بحسب معنی یعنی بحسب معنی تقدیم است که بحسب لفظ
 متعارف هکذا قال احمد بن سلمة عن عاصم عن زر
 عن حفص یف بیا ن هکذا یعنی ما بن محمد سیحید کتبه
 و کتبت عن ابی و ابی اهل حجاز کتبت ابو بکر بن عباس در کتبه
 العباد آورده که رسول علیه السلام نود و نه نام در روز
 محمد احمد حامد محمود عاقب فاتح خاتم
 حاشر ماح ذاع سراج مبشر بتبیر نذیر رسول
 بی هاد مهتد مهدی خلیل ولی نصیر صفی
 طه یس منزل مدثر حبيب کلم مصطفی مرتضی



مختار مصداق فام حجة بيان حافظ شهيد
 عادل حكيم نور مبین برهان مذكر امين واعظ
 صاحب ناطق صادق كفي مدني ابي عوفي هاشمي
 قرشي عزيز مضري حريص رؤف رحيم جواد عفي
 كريم علم طيب مهيب خطيب فصيح سيد طاهر
 مطهر امام ابي مثنى بار شفاء متوسط سابق مقصد
 حق متين اول الامر ظاهر باطن رحمة شافع منفع
 محلا من راه حلیم قریب شكور رقیب مجتبی صید
 محفی منیب در هوا منیب المدینه آورده که از کعبه اختیار
 مرویست که اسم نبی صلی الله علیه و سلم نزد اهل بیت
 عبد الکرم است و نزد اهل بار عبد الیمین و نزد اهل عیش
 عبد الحمید و نزد سایر اولاد کعبه الحمید و نزد انبیا عبد الوهاب
 و نزد شیاطین عبد القهار و نزد جن عبد الرحیم و در جبال
 عبد الحائق و در غریب عبد القادر و در بحر عبد الهمیم و در صفا
 عبد القدوس و نزد هورام عبد القیاس و نزد و حوش

عبدالرزاق

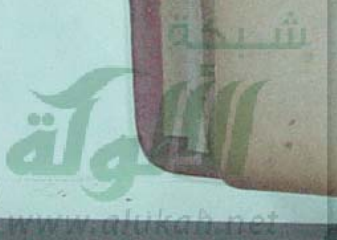
عبد الرزاق و نزد سبع عبد السلام و نزد بهام عبد المؤمن
 و نزد طيور عبد الغفار و نزد عنای عز وجل عبد ولس و نزد
 سرمنان محمد صلی الله علیه و سلم باب ماجاء
 فی عیش رسول الله صلی الله علیه و سلم معنی عیش
 در باب ماجاء فی عیش رسول الله صلی الله علیه و سلم به آنکه
 درین باب اسوری آورده که در باب بالا نبود پس تکرار
 محض بر آید و نیز میتوان گفت که درین باب است با کعبه
 عیش نسبت به باب بنی نعیم نام مجری هم دارد و
 چنانچه باب بنی نعیم نام مجری درین باب مذکور است
الحديث الاول - حديث النعمان بن بشير حدثنا
 قتيبة بن سعيد ثنا ابو الاحوص الخا والصاد المملتين
 عن ممالك بن حريث بفتح الخا وسكون الراء المملتين
 قال قلت سماك بن حرب سمعت النعمان بن بشير يقول
 ان شديدا نمان بن بشير اني كنت السم في طعام وشرا
 ما ستم به ان ما قبله اي شي شتمه منها تنا و لعمري السم



تسعين في طعام وشراب مقدار الماكول للطعوم
الذي نشأ منه من التوسعة والافراط كما انما يستيد ^{طعام}
وشرابا ^{بشيء} يعني بر مقدار كما يخبرنا من طعام وشراب
تناول يكتد ما حصل انما ايا يستيد منم وشراب
ان مقدار كما يخبرنا من توسعة وافراط وخصوه ويزن كلام
تفريع وروج است لهذا عقاب ان آدوده قول خود را که تقدرا
که که ذکر این ^{الحج} لقد رايت بئذكم صلى الله عليه وسلم
وما يجد من الدق ما يملأ بطنه بخي است که هر اینه
بدرستی که دیده بودم بنی شمار اصلي الله عليه وسلم در آن حال
کبکی بافت چیزی را که پر می ساخت شکم مبارک او را از هر هاردی
وختک بعدم اتفاقش بدینا و باقیهاست که با صفت
بنی صلی الله علیه وسلم سومی مخاطبان غیبت را در آن ایام
سوی تمامت و امر اضرتناح و تیا مناع الدنيا قليل
والآخر خیر من اتقى یعنی طریقه بنی صلی الله علیه وسلم
لازم با بر گرفت الحديث الثاني حديث عائشة حدثنا

هرودن

هرودن بن اعين وفي نسخة الهادي بسكون الهم متاعبك
يفتح العين الملهة ويسكون الياء الموحدة عن هشام بن
عروة كقطة عن ابيه يعني از عروة عن عائشة قالت
كفت انه رضي الله عنها ان كنا نحفظه من المقتله الى انه
ال محمد منصوب بيقين اعني وقيل منصوب على خبر
كنا وهو بعيد ويجوز ان يكون مراد على انه بدل من ضمير
الفاعل ملكت شهر اخير كنا ما نستوفدنا حلة حالبة
وقيل اخير بعد خبر كانه بيان للتحليل الاول ويجوز ان يكون
صفة شهر والرابطة محذوفة ورتاج يعني آدوده الاستفنا
الابقا وبعني افروختن نش که بدرستی بودم یعنی مال محمد که
درنگ می کردیم که درین حال که می افروختیم نش برای
طبخ چیزی ان هو الا القوم الملاء هذه الجملة استنباطية ^{ان}
ثانية وفي نسخة تقديم الما على التروفي نسخة الاسود ان
شاع في كلاب العرب الترة والماء كما شاع في القرب الحية
يعني بس جود غذا ایشان نمودند ای ایشان که هر ما و آب ^{بک}



بزنکی عیش آل محمد صلی الله علیه و سلم که این ستاره هم نیکو عیش
صلی الله علیه و سلم روی الشیخان عن عائشة انها كانت تقول
لعروة والله یا ابنی احق انکما لتظرا الاله لایتم الهلاک
ثم الهلاک ثلاثة اهلته فی شهرین وما اوقد فی ابيات
رسول الله صلی الله علیه و سلم تا قال قلت یا خالة فما کان
یعیشکم قالت لا سواد الا انه کان رسول الله صلی الله
علیه و سلم من الباقها فسقیناه **الحديث الثالث** حدث
ابی طلحة حدثننا عبد الله بن فی زیاد القطری فی یوم القبا
والطالملة تناسیرنا سهل بن سلم العدوی عن
یزید بن ابی منصور عن ابي طلحة زید بن سلم ال
قال کنت اری علی بن ابي طالب من الشکر والشکایة والشکایة
والذکریة فکثر کردن ما یبدن الی رسول الله صلی الله علیه
و سلم الی ان کثر کرم سوی رسول خدای صلی الله علیه و سلم کسکایا
و دفعت ای کشفنا ثاینا عن بطوننا عن حجر بن عسک
به لا شتما ما قبله یا عاده الجاری عن حجر بن عسک و نه علیها

ارصفة

سورۃ الاحزاب

وصفة لمصد ومحمد وفاي كسفا صا د ا عن حجر بن عسک
جامهای خود نازشهای خود را یعنی از سنگی سنگی که برای هر یک
از ناسنگی سنگی بود که ناسنگی ناسنگی سنگی ناسنگی سنگی
تقد و شکایان بنجران است فرغ رسول الله صلی الله علیه و سلم
عن بطنه عن حجر بن عسک بن در ساحت رسول خدای صلی الله علیه
بیا نه خود را از شکم مبارک خویش از شکم که بست بود و شکم
سبار که خود مجرب سهوله حرکت آورده اند که عاده عرب با اهل
با اهل مدینه آنست که عوج نهایی این عالمی میبود سنگها
کامی بسته تا رده های ایشان مسترخی کردند و حرکت ایشان
کران نیات بر عین انفرادیست سده حج سنگی و کبر استند
تا شکم و پشت حکم کرده و حرکت بسیار آن نرسد و سینه
من سغب حشاره و طوی سخت الحارة کشفنا مترف
قال ابو عسیب هذا حدیث عن یس من حدیث ابی طلحة
لانعرفه لامر هذا لوجه کنت ابو یسی که انجیزت نرسد
وان آنست که بر و ایاز او می سده بود از عاده ان شایه از رجال نقل

شبكة
www.dukab.net

وسمند یعنی از مردانی که مثل در روایت ایشان قبول است بجهت عدل
 و ضبط از حدیثی که نمی شناسیم حدیث غریب مکرر ازین
 یعنی غریب است این حدیث ناشی است از طریق ابی طلحه نه از سایر طرق
 بدانکه غریب منقسم است به غریب متناو و استناد و آن است
 که بروایت این حدیث یکی مفرد بود از آنکه حفظ و ضبط کرده مشهور شد
 او را و غریب متناو اما متناهی چنانچه حدیثی که متن او معروف است
 از جماعه صحابه و مفرد بود یکی از روایه بر او از صحابی دیگر که در آن خلاصه
 الطیبی حاصل آنکه غریب المتن و الاستناد آن حدیثی است که مفرد
 بروایت متن و یکی باطن متن که یک صحابی آن را روایت کرده و از روی
 دو صحیبین غریب الاستناد فقط یعنی لا متناهی حدیثی است که
 متن او معروف است از جماعه صحابه و یکی از روایه مفرد بود بروایت آن
 از صحابی دیگر پس این حدیث من جمیع غریب است و من جمیع غریب
 و نیز ابو الوجه الذی یقول ابی البرزخی غریب من هذا الوجه آورده اند که
 حدیث غریب المتن فقط ای الاستناد یا فیه مشهور است بطریق
 مشهور و خود حدیث مفرد با این معنی که از منقول است که گفته روایت کنند

یعنی

و معنی قوله و دفعتا عن بعضنا عن محمد بن حمران حدیث
 بشد فی بطنه الحجر من الجهد یضم الجیم و فتحه بمعنی
 وقیل بالضم الوسع والطاقه و بالفتح المسقة والضعف
 الذی به من الجوع كالفسید للجهد و معنی قوله ابی طلحه
 که در دفعتا عن بعضنا آه اینست که بود یکی ازینان که می
 در شکم غزین سنبلت شفت و ضعف که با او بود از کرب
 حاصل آنکه مرکب از آن یکسان است که می شفت تا
 و شکم محکم و قوی کرد و در حرکت آسان نمود **الحديث الرابع**
 حدیث ابو هریرة حدیثنا محمد بن اسمعيل هو البخاری
 ثنا آدم بن ابی ایاس یا یکنس ثنا شیبان كعظشان ابو
 ثنا عبد الملك بن عمير كرجيل عن ابی سلمة بن عبد الرحمن
 عن ابی هريرة قال كنت ابو هريرة رضی الله عنه خرج النبي
 صلى الله عليه وسلم في ساعة لا يخرج فيها ولا يلقاه
 فيها احد که بر آمده بود نبی صلی الله علیه و سلم در ساعتی که نمی بر آمد
 در آن ساعت یعنی بخلاف عاده در آن ساعت بر آمد و ملاقی می گشت

عنه



اورا احدی در آن غم بحسب ما دره قاتا د بور بکر
 پس آمد نزد وی ابو بکر فقال ماجاء بك لينا للتعبية
 يا ابا بکر پس گفتند رسول خدا صلی الله علیه و سلم که درین وقت
 چرا آمدی و که آمدی آورد ترا ای ابو بکر درین ساعت فقال بئس
 ابو بکر حجت لقی علی صیغرة المتکلم رسول الله صلی الله
 علیه و سلم وانظر لی وجهه و التسليم علیه بالنص
 علی انه مفعول به لفعول مقدر و ای آوردت التسليم ارضی
 انه مفعول مطلق ای و اسلم التسليم که برآمد درین حال که خاتم
 که طاقات گنیم به پیغمبر رسول خدا صلی الله علیه و سلم و تکلم در وقت
 مبارک که وقتی شود و سلام بکنیم بر رسول علیه الصلوة و السلام
 قبل آنست که رسول علیه الصلوة و السلام پیوسته در آنست که
 ابو بکر رضی الله عنه طالب ملاقات اوست پس برآمد در آن
 محلات غایت و ابو بکر بظاہر گشت بخبر و لایق که رسول علیه السلام
 درین وقت برآمد بهت برای او تا مسطوشش محصل کرد پس آمد نزد
 رسول علیه الصلوة و السلام فلم یلبث ان جاءه یحتمل ان یکنی

نام صبرا

فاعله ضمیر است و ارجعنا الی البقی صلی الله علیه و سلم
 اولی ابی بکر رضی الله عنه و یحتمل ان یکنی ان جاءه
 پس در آنست که نزد نبی صلی الله علیه و سلم درین حال که نزد او ابو بکر
 یا گشت مکرر و ابو بکر نزد نبی علیه الصلوة و السلام تا آنکه عمر یعنی
 عنه آمد یعنی گشت دور آنست که در روزان نسیل مکر بود نبی صلی
 الله علیه و سلم در آن حال که نزد او ابو بکر بود باور آنست که ابو بکر
 نزد نبی صلی الله علیه و سلم که عمر آمد با آنکه گشت زمان بسیار
 تا آنکه عمر آمد با آنکه گشت مکرر و آمدن عمر یعنی آنست که اولی گشت آنست
 فقال ماجاء بك یا عمر پس گفت رسول علیه الصلوة و السلام
 که چه خبر آورد ترا ای عمر درین ساعت فقال الجوع یا رسول الله گفت
 عمر که آوردم اگر سنگی ای رسول خدا صلی الله علیه و سلم و آرام شود و نظری
 روی مبارک تو چنانچه من اهل مصر استی خاطر میکردم در زمان تو
 صلوات الله علی منسیما و علیه نظر سوری او فقال رسول الله
 صلی الله علیه و سلم و انما قد وجدت بغض ذلک پس گفت
 رسول خدا صلی الله علیه و سلم حال آنست که برستی که منسیما



ورتو بعض مخرج فاطمقا ال منزل في الهيم بفتح الهاء
 وسكون المشاة القمانية وقع المثناة بن التيات بفتح
 المشاة القمانية وقد يد المشاة القمانية المكسورة
 الانتصاري قيل هو قضي اعي وانا هو خليف الانتصار
 شذني عليه الصلوة والسلام وابو بكر وعمر بنى اللههما سوى
 منزل في الهيم بفتح الهاء ودرعت دليل است بر جوارز
 كسي که در مرتبه عالی تر است با اصحاب زین که چون بخان بسته
 سوی خانه دوست که چون موسر بود بی دعوت و بی اعلام
 وكان رجلا كثير الغل والنشا وفي نسخة كثير الغل والشجر
 والشايع شاة ورمذ بادوده الشاة كوشه زرو ماويه
 بود ولم يكن له خادم جمع خادم فلم يجدوه ربه ابو الهيم
 الغل والشايعي زرا بن سيار وشت و بنود مراد راجع متاد
 پس نيافته ابو الهيم را بنماه فقال الامر انه ابن صاحبك
 پس گفتند مرزن او را که گياست شوهر تو فقال انطلق
 يستغيب لنا الما در تاج بهي آورده الاستغاب فوسل ان

آب و دیگر جزا و آب غرض کشیدن پس گفت آن زن که
 است تا بار و برای آب شیرین فلم یلبثوا ان جارا ابو الهيم
 بقره بزعیها بالزا المعج والعبن المهلة وبالبا الموحدة
 من الرعب من باب ففتح بفتح ورتاج بهی آورده الرعب فز
 فوضعها بس درنگ نکرده و نظر نکشیده تا آنکه آمد ابو الهيم
 منزل خوش بشکی که دفع میکردی بر میداشتی اورا زکرا نی
 درین اشیا بنیت که خدمت منی مرا بل بخت خود را و توبه عواج
 ایشان منامروت نیت بلکه مال نلق و نوا نعمت پس نهاد
 مشک ثم جاء بلقنم النبي صلى الله عليه وسلم ويعتدي من
 القعدة ورتاج بهی آورده القعدة كسي الكفر كمن فداي قبا
 بابيه طامه پس که بجایست بنی صلی الله علیه و آله درین مال
 معانف کردی و در بر کزنی بر سپیدی بنی صلی الله علیه و آله
 فذاک ابی دانی ثم انطلق بهم الی الحدیقه بستر و ان
 ایثار سوی باغ و نختان و بیسط لهم بساطا پس کسره
 برای ایشان و روان ثم انطلق الی الخلة بستر و ان شری



حرمانها بقدر كبر القاف ويسكن الموتى عذابي
 خوشتره حرمان ششج ابرج گفته كه خوشتره است از ششج
 نخل كه دروغ و غرور و غرمان و غرمان بود و در صفتش بر نهادن
 پیش ایشان فقال النبي صلى الله عليه وسلم افلا تنقبت
 لثام من رطبه و عطف على مقد راى سر عمت فلا تنقبت
 در تاج هفتی آورده استغنى بر كزیدن پیش نبی صلی الله علیه و آله
 ایاشتهای كروی پیش بر كزیدی و جدشانی برای از حرمان
 یعنی صید را از زوی منفرد و جدا كروی فقال يا رسول الله
 افادت ان تخاروا و تخيروا و اشك الراى ااصله
 تخیر خذت احدى التابین در تاج هفتی آورده الا حسیما
 و التخمیر كزیدن من رطبه و عطف كزیدن لا ینتداه الغایة
 كذا فكل من لم یكنتم ابو الیثم كذا ای رسول خدا برستی كه
 نحو استم بر كزیدن شما از حرمان و غرور آن یعنی آوردم بجان
 شاید كه شما را از غرمت و میل هر دو با فاكلم و استر و با
 من ذلک الما بر غرور و غرمان و خوشتره از آن عذابی

آورده

آورده بود ابو الیثم فقال النبي صلى الله عليه وسلم
 هذا والذي نفسي بيده من النعم الذي يتساءلون
 عنه يوم القيمة ظلل يار و وطب طيب و ما يار و بدلين
 پر كفت نبی صلی الله علیه و آله كه این یعنی آنچه كه پیش نا آورده
 استم آن و انبیت كه ذات من در دست او است
 از نغم و آسایش است كه بر سبب همین بود از آن در روز قیامت
 یعنی از سایه در دو طرفه تریا كزیده و خوشتره است
 سلم چنین است فقال اشعور و فانا اوصلي الله عليه وسلم
 لابي بكر و عمر رضي الله عنهما والذي نفسي بين لسالت
 عن هذا النعم يوم القيمة اخرجكم من بيوتكم المجمع ثم لم
 و رجوع حتى اصابكم هذا النعم ششج این گفته كه درین
 دلیل است بر حوازی سیدی و حدیثی كه در دست می فاردا
 بر سیری مستقر قبول است یا بر ما دست بر آن كه مستقر
 قلب است قاضی برضای و گفته در تفسیر قول صلوات الله علیهم
 یوسد عن النعمیم كه مراد از سوال نعم در روز قیامت سوال

عنه يوم القيمة

نسخة
 الایة
 www.alukah.net

از بنام شکر آن چنانچه می باشد نزدی گفته که سوال از نعیم در روز
 نه سوال است بر وجه توجیح و محاسبه بلکه بر وجه تقدیر و تقسیم
 و اعلام امتنان است و وجه عدم ذکر بصر آن است که نه بزرگ
 بود و نه قلیل از بصر فاطمه ابوالهثیم لیصنع لهم طعاما
 پس رفت و در شان ابوالهثیم باب نرود و بیز برای ایشان
 طعامی شیخ این گفته که از حدیث معلوم شد که رطب است
 نیت بلکه ناکه است لهذا شافعی گفته که درین دلیل است
 بر آنکه رطب است نیت بلکه ناکه است لیکن در عرف عام نزدیک
 فقال النبي صلى الله عليه وسلم لا تدجن كنانا فدراي
 ولو في المستقبل بان يكون حاملا لكن رواية مسلم اياك
 والحبيب بن كنفه بنى صلى الله عليه وسلم له فخرج من ابي اخطأ
 شير يعني آنچه شير دارد است اگر چه در زمان مستقبل و بالفعل خانه
 و نهی از رنج شير در جهت شفقت است بر اهل آن تا بلبل
 شتر شود با آنکه ابقاؤه في مقصود این حاصل شود و بفتح لهم
 عناقا كسحاب در مذهب آورده عناق بفتح العين المهد

اشتراده و بزماده شیخ این گفته که عناق عبارت است
 از بزاده چهار ماهه و وجد یا شک الرادي در مذهب آورده
 الجدی بفتح الجیم بزغله شیخ این گفته که جدی عبارت است از
 بز که یکساله باشد فاتا هم بها فاکلی پس فرج کرد برای آن
 بزاده و جیب را به یاز که یکسال نرود آمد ابوالهثیم ایشان را
 نیاخ ریشش گوشت عناق و جدی پس خوردند فقال النبي
 صلى الله عليه وسلم هل لك خادم بن كنفه بنى صلى الله عليه وسلم
 له اياما من ايامه منى است حامل برین حال است که دیده بود
 بنی صلى الله عليه وسلم درین حال که خود خدمت خانه خود میکرد
 قال لا كفت ابوالهثیم که فی درین دلیل است بر آنکه بهمان
 که احسان کند بهمان گفته بعد تمامه اكل قال فاذا اتانا سوي
 يفتح السير المهد و سكون المياه الموحدة فاشنا بن عمر
 كفت بنى صلى الله عليه وسلم له كيا ما ابرده پس با بوزار بنی
 زده با خالق النبي صلى الله عليه وسلم بر اسین ليس
 ثالث بس آمده بنی صلى الله عليه وسلم بر سر بنی احدی



رسول الله صلى الله عليه وسلم بن جبراد ابوالمسيتم بن
 بكفته رسول خدای صلی الله علیه وسلم یعنی در سینه صده معروفه
 نقالت مرانه ما انت بالغ ما قال فيه النبي صلى الله
 الا لا تعرفه بل كنت من ابوالبيتم که نیستی رسته
 ویکه آرزو خیزی که گفته است آن چیز را در آن آن بنی صلی
 علیه وسلم مکرانکه انا و کنی اورا یعنی مراد بنی صلی الله علیه وسلم
 از معروفه متن دست پس اشغال امر بنی صلی الله علیه وسلم
 باستیضا معروف بر تقدیری بخامی آمد که اورا از او کنی و الایه
 قال هو عتیق کنت ابوالبیتم که چون کجاست پس او از او
 در تقدیر بر قول مرانه اعلام است باکنه وی سبب است در متن
 و الدال علی البر فقال النبي صلى الله عليه وسلم ان الله لم یبعث
 نبیا الا خلیفة الاوله بطانان قاضی صفا وی در تقدیر آورده
 که بطانان یعنی راجع است وهو الذي يعرفه الرجل المراد نقد
 یله در هند سبب آورده الولیجه دست نالین بطانان دست
 نالین دست سبب است بن جبراد ابوالمسیتم بنی را معنی الله علیه وسلم

مقاله ان

بساله زن خموش من گفت بنی صلی الله علیه وسلم که بدستی که
 ندای چل حاله معبوت نشانه است بر سنجی و نه هیچ خلیفه
 فضلا عن سنجی که در این حال که مراد او از او آن که مطلع است بر
 احوال او و دستار او است بطانان نامن یا المعروف
 و تمیله عن المنکر کنی در او از او آن را از او آن است که امر
 بنی و خلیفه را بنی نیک او بار میبارد او از او آن بنی بود بطانان
 لانالو خبیا الامت الاوله در تاج مهنی آورده الالو تقصیر کردن
 تقصیر نمیکند در افسا و سال و قاضی صفا وی آورده الالو تقصیر
 و اصله ان یعنی بالجرف ثم عدی الی المتقولین قولهم لا اله الا الله
 علی تقصیر مهنی المتع اوله تقصیر در هند آورده اشغال تباهی
 در تقصیر مهنی مظهر است که اشغال مهنی نشا و است در از او
 است که منع نمیکند و باز نمیدارد او از او آن و من یوق
 بطانان السی و بفتح السین المملة فقد و فی من الوق والوق
 نگاه داشتن و عدی الی المتقولین در تاج مهنی آورده السور السور
 و السوریه و السوریه که در دستار الشی از او فی السوریه



مصدر و در سوره فتح قاضی میفادی المفتح علی بن ابی
البدا بر او ذمه و المضموم جری مجری است و آنکه نگاه داشته می شود
او را از اصابه در از دادن بدین برستی که نگاه داشته می شود
او را از فتنه و بوی و بی و در حدیث اشعار است بی روح زوجه
انی الهیتم که او بطایفه می بود برای انی الهیتم حاصل آنکه رسول علیه
و السلام در حدیث اشاره کرده با آنکه ای یوسفم نزل تو دوست
خالص است که ترا به ایته دولات کرده بچو رفت آورد اند
که در آن گفتار با آن طایفه تسویه بر عدم منع فاد و در وصف
بطایفه خیر با معروف و حتی از منکر است ره است آنکه در خلافت
از بطایفه است که فایست یکسکه سکوت از مناد و در بطایفه خیر
بجز حدیث بران شیخ ابی کفتره که او به بطایفه خیر ملک است
در بطایفه بشر شیطان چنانچه در حدیث و غیرت ما منکم
من احل الا وقد وكل بالقریة من الحی و قرینة من الملائكة
قالوا ایالت یا رسول الله قال و یا ای الا ان الله اعاننی علیه
فاسلم فلما بر فی الایخیر بر حدیث بر موم است که انما سلوا

علیم

علیم برین حکم داخل اند و شاید که حدیث بر موم بود که برای
تبی صلی الله علیه و سلم نیز بطایفه است از انفس بود لکن خدای تعالی
او را عاصم بود بی المعصوم من عسیر الله کذا ذکر ان بجز
و در حدیث دیگر و حضرت مامن آدمی الا قلبه بیدان
فی احد سما الملك و فی الاخر الشیطان به آنکه اد بخله بجز
معنی لغوی است یعنی آنکه بجای کسی است و او **الحدیث الخامس**
حدیث بن ابی وقاص حدیثا عن ابن اسمعيل بن محالدین
سمعت حدیثی ابی یحیی اسمعيل عن بیان بن یحیی حدیثی
عن قیس بن ابی حازم بالجماع المملة قال ان المجمع قال کف
قیس سمعت بن ابی وقاص اصعبه مالک یقول کسبتک
معد بن ابی وقاص کسبتک فی لولده جلا هراق و ما یغی
بسیلا الله بفتح الهاء و کسبها من اذنة فالها نالها و فیها لفة
اخری هراق الما هرق بفتح الهاء قالها جینة بن لادن الکعب
المعزة که بدستی سن هر اینه اول مردی ام که رنجیده بود و زن در را
ندک که شکسته بود سزنگر که بکلمه شتر حانچه روا کرده است

شبهه
اللوکة
www.alukah.net

ابن سنی که صحابه رضی الله عنهم در اندامی اسلام بیادست و ما
 بنامانی سکر و نه که در دریا که بهما میفرستد و نماز میکند و روزی آنجا
 در دره کوه که بخار منقول بودند و شرکان نمودار شدند و غایب
 و زبان ملاحت کشود سعد بن ابی وقاص از جماعه صحابه حضرت
 از جماعه مشرکان بلکه شتر زد و سر آنها شکست و چون
 شد که ذکر ابن ابی و در جلدی بسببهم به سبیل الله
 و بدستی که بنی آیه اول مردی که که انداخته بود نیز در راه احد
 در سر عبیده بن لاریت که بود سعد بن ابی وقاص یا شصت نفر
 مهاجران و از انصار بیان ایشان کس نمودی و امیر ایشان عبیده
 بن لاریت بن عبید الله بود و بنی علی الله علیه و سلم برای او علم
 لشکر سفید بسته بوده اول که تجیه که سلام فرستید بقول
 الله اهل سیران بود و حاصل آن سطح من آنکشته یعنی علم دار
 عبیده بهیست فقال ابی سفیان بن حرب که سر در بود و
 مشرکان پس در میان آنها قتال مشهور واقع شد و بر یکدیگر تیر
 انداختند سعد بن ابی وقاص از لشکر اسلام نظر منصور اول

بیر انداخت

بتر انداخت بجانب مشرکان که ذکر فی الموهب لفقدهای
 اخرفه العصابة یکسر لعین در مذهب آورده العصابة
 کرده مردم و کله سببان مرغان شیخ ابن کفنه العصب
 الجماعه من الناس و الطیر و الخشب که فی الصحاح و فی ان کرس
 الجماعه من العشرة الی الی یومین من اصحاب محمد صلی الله علیه و سلم
 ما ناکل الا ورق النخیر و الحبله بضم الحاء المهملة و سکون
 الموحدة و در مذهب آورده الحبله باعضاه و نیز در مذهب آورده
 العصابة درختان خار آورده الواحده شیخ ابن کفنه الحبله بضم
 المهملة و سکون الباء الموحدة غیر السیریه اللویا و قبل من العصابة
 نجد است که هر اینه بدرستی که میدیدم خود را درین حال که
 میکردم در جماعتی از اصحاب عبید علیه الصلوة و السلام در حال که
 نیز خودم که بر یک درخت و میوه درخت خار آورده حتی ان احدنا
 لیضع کما تضع الثیاقه و البعیرة لیکبکی انما هر استه غلط است
 چنانچه غلط است که گویند و شتر و این در سر به خط بود که
 صلی الله علیه و سلم در سنه ششم از هجرت ابو عبیده بن جراح را



امیر سبید مردان از تمام جوانان و انصار ساخته بطرف
 قبیله نیشابور فرستاد و امیر المومنان عمر رضی الله عنه از آن
 جابر بن عبد الله القاضی رضی الله عنهما مسکویه که سن از اهل آن
 خرد بودم و پسر علی المدینه و سلم انجان ما برای او دادند
 از نیشابور بیرون فرستیم و در راه زانو تمام شد ابو سعید و علم کرد
 که اهل مسکوار و او خاصه خود مانع مسکوار از نیشابور
 که از او رو عا می مضبوط کرد اند و هر روز اندک اندک بر سر مسکوار
 آخر الامر بر تیره رسید که هر یک را پیش از خزان میر سبیدی جابری
 که می کشید چون کودکان آبی بر آن می کشیدم و بنشیند سبیدی
 بعد آن خط و تکی در شکم بر تیره رسید که مسلمانان بویسانای خویش
 برک از درخت می افشاندند و بآب ترک میکردند و می خوردند و جابری
 بنهای ایشان مانند آب شتر شده و در کوشته های دهن و کوه
 و فلان کشته از جابری میخواست که گفت در آن جابری در بار
 مای میبارد و با افتاده بود بر مثال کوه خورد و این غیر سبیدی
 فریب جابری که از آن میخوردند تمام شد انکار ابو سعید

کرد و وضع از اصحاب

کرد و وضع از اصحاب آن می کشیدند بر ضرب کردند
 در از زمین اهل شکر بود بر شتر بالان در آمدند برین
 بدین ملقاتش هر جهت میدیدند که در او صحبت ای صادر
 نیواند قبیله یغزونی ۲ الدین با عین الله الهمله و بالان
 الحجة و بالان الله الهمله و فی نسخة حذف و فی نسخة فی الحجة
 تغزنی ای بی در تاج بهی آورد و فی الحذف تغزنی علی السلام
 ای یوقفی التغزنی فی کلام العرب التوفیق علی الفرض
 و الاحکام و قیل بود بی و یعلم فی الصلوة اتقی و اصل التغزنی
 المنع و اللد و لهذا فی التادیب اللدی هو دورن الحد
 تغزنی که منع الجانی عن اربعا و الذب و کشته نوب
 له و انفس میکردانند در تعلیم می کردند درین معنی بر فرائض و احکام
 درین پیش از آن کشته که معنی کلام است که بوسه هر تعلیم
 میکنند و عیب برین مباحی می سازند و در اول ناز بر او در آن صلوة
 است و نسیم صلوة برین ای است که صلوة اصل دعا و صلوة
 لقد خبت فاذا ای خسرت من الخيبة در تاج بهی آورد



الخبيثة بي هره مائة دن و اما ميدش دن وصل علي من الصلاة
 در تاج يعني آورد الضلال نصاب و شدن بخدايي كه هراسته بي هره نام
 و اما ميدش دم وزيات كردم درين بنجام يعني در سخاوتي كه اخلاص
 مرا توفيق و تعليم ايشان و صانع شده در اركان است عمل من
 حاصل انكس از اصحاب رسول خدايم و بان نماز كنيد از دم و از ان
 نماز امر خود پس ايشان را كس كه من ان تراش و عيب كند و آنچه
 كه در حق من ميگويد خلاف واقع است **الحديث السادس**
 حديث خالد بن عمير وثوبان بن الرقاد حدثنا محمد بن بشير
 ثنا صفوان بن يحيى الزهري ابو محمد البصري ثنا عمرو بن
 عيسى ابو نعامة العدوي قال كنت عن عمر بن عيسى سمعت
 خالد بن عمير وثوبان بن الرقاد يفتخرا بالهجرة الي القادسية
 بالهجرة المهلهة والبقاف والبدال المهلهة العدوي البصري
 قالوا كمنتم خالد بن عمير وثوبان بن عمار بن الخطاب
 بالهجرة بالبصرة والعين المهلهة والبقاف الفوقانية والبدال
 كصحة بن غرقان يفتخرون بكلمان كه يفتخرون بعمير وثوبان

عنه بن غرقان

بن غرقان يعني الهجرة وقالوا لطلق انت ومن معك حق
 اذ كنتم في اتقى ارض العرب وادنى بلاد ما مضى العجم وكنتم
 عمر بن خطاب يعني الهجرة كبرون وادنى ما كنتم ارض كثره
 كباست يفتخروا يعني كبرون وادنى ما كنتم ارض كثره
 به بلاد من عجم يعني هاتاه الطلاق وكنتم مني من عرب و
 زين عجم فاقبلوا قوله الهجرة من الابدان حتى اذا كانوا المريد
 بكسر الهم وسكون الراء المهلهة فنعى اليها المرحلة مكسبر
 محل حبس الابرار و به سي مريد بالبصرة وفي القاب من الحبس من
 ريد اقام وجسه وهو الموضع الذي يجلس فيه الابل
 ارجع فيه الرطب حتى يجف ورمهذب آوره المريد كماله
 زنا كوكب كمنتم وادنى ما كنتم ارض كثره وادنى ما كنتم
 آوره المريدان كباست بالبصرة و موضع حبس المريد و لهذا
 الكذان بفتح الكاف و تشديد الالف الهجره كسان و صبار
 حقا حقه يعني كمانهم كذا كذا بن الحجر ورمهذب آوره
 الكذان سبك كسبي حون كلون بوديس متويعه سبك سبك



دروی آوردن غشیه و آنکه باوی بود سوی موضع که ما مور بود از غشیه
 رینی انداخته تا آنکه چون رسیدند میر به بصره یعنی بجای که در آن کو
 و شتران مردم می نشستند و مجوس می بود یا نشسته اندگان
 یعنی سنگها نرم و سست که سینه بود که با که کلاهها است و در آن
 بعضی نشخ شمال مکتوب است الكندان البصره حجارة رخوة سفت
 الالباص فقال اما هذه كفتند بعضی بعضی که بعضی است
 هذه البصره در مذهب آورده البصره يقع النبا و سكن البصارة
 سنگ است که با سفیدی زرد و بهما حیت البصره شیخ
 ابن کتبه البصره لغة الحجارة الرخوة جوارب اذنه که این بصره است
 یعنی بعضی ایشان بعضی با سوال کرده ازین است که این بصره است
 بعضی ایشان بعضی بقول یده البصره شیخ ابن کتبه که است
 بده اول سوی ارض است یعنی اسم بده الارض سنکار و
 حتی اذا بلغوا حیاة البصاة و البصاة و البصاة المشاة الخانیة
 الحدیث البصره الصغیر کسیر الخیم و قد تقع در مذهب آورده
 درین المصوب پس سیر کرده تا آنکه رسیدند برابر بل خود

فقالوا

فقالوا هبنا انتم من کفتند در این خود که درین جا ما سیریم
 با قانه و نزول بیت محافظه را عدا فنزلوا پس فرود آمدند و درین
 موضع فدا کرم الحدیث بطله پس ذکر کرده ناله و غمیزند
 بدرازی وی پس درین اطلاق بعیت برافون و در وی نشسته
 فذکرونی نشسته فدا کرم ای مدین بنی افریقه حدیث است انهم لما
 نزلوا السجد و امن بعضی الدهاقین من اهل اخورستان
 فجاءوا الله فراضعه و فلة رجال لکان بعد ثلث بایه
 رجل و نفصوا العمد و قاتلو هزمهم و نجا البصره یعنی
 و لشکر از چون فرود آمدند بدو استند از بعضی هفتایان
 از اهل خورستان پس آمدند نزد غشیه و ضعف قلبه مردان از آن
 نمودند و با غشیه سید مردود و غشیه و مشیت و مینا آوردند
 پس نمیشد و از غشیه ایشان را و بیه تنگتر و شیخ شهاب الدین
 آمدن حرکت که ابویسی ختمه حدیث ذکر کرد که تصور شد
 از ذکر حدیث کلام غشیه است که درود لانه است بر فله بعضی
 رسول خدای صلی الله علیه و سلم که مناسب این باب است



پس فرست که بیره بمضود برسد آورده اند که بسیار
 رضی الله عنه عتیبه را با اطلاق بشکری این موضع آن بوده بود
 الفاس مدو از هر که در بود بشکر و مال بخت عنه
 پس عرضی الله عنه فرست که پیش از آمدن بشکر ببرد عتیبه
 با عسکر خویش مضود آن موضع کند و آمدن آن بشکر نبرد قاک
 کنت راوی و فی نسخة قال بصیفة الثنية فقال عتیبه
بن عذران لقد ابنتی علی صیفة المتکلم وانی لسان سبعه
مع رسول الله صلی الله علیه وسلم ما لنا طعام الا ورق
التیج حتی نفرحت ای صارت ذافح بالقم والقح و فی
نسخة حتی فرحت علی صیفة المعلوم من باب علم و فی
نسخة فرحت علی صیفة الجهری من باب منع اشتد اقنا
جمع شدق و در حدیث آورده شدق کلمه الشان الثلثه
و هم الامشدق و الشدوق جمع بر کفت عتیبه بن عذرا
و بعد از آن که هر اینه بدینستنی که میدیدم عذرا در حال آنکه بدینستنی
هر اینه کی بودم از گفت با رسول ضلای صلی الله علیه و سلم شیخ

این کوفته

حج گفته که عتیبه نفس خود را سب کرد انیکه سسته را سب
 پس اول رسول ضلای صلی الله علیه و سلم ششش کس بود چون
 بعد ایشان آمد سب که کشت بود برای طعام مکرر که درخت
 تا آنکه کشت کوششهای بهر بل خداوند درش و ایضا لقطت
 من الالقطات و رجاج بهی آوره و الاثقا و بر جیدن بره بضم
 الیه الموحن و سکون الالهة و بال المهلة و مهندب
 آورده البرده کلیم خورد پس کفرتم و جیدم از زمین کلیم خورد شیخ
 این گفته البرده اسم المخطئه یعنی کلمه بزرگ که مخطئه است
 نفسمه تا باین اربین سعد بن سمیت کردم برده را بیان خود
 و بیان سعد و فی نسخة و بن سمیه نبی سمیت کردم برده بیان خود
 و بیان بقیه سبیه تا من ان و اللک السبعة احل الا وهو
 میوه مصر من الامصار پس نیست هیچ احدی از آن از بهشت
 که با خیال که هر یک زبان را و ای شهر بزرگ است از شهر
 و سنجیون لاهل بعد نامن التجیب و رجاج برقی آورده
 تجویب و التجویب از نمودن و زود است کرمی آید زمان را



بعده ما درین اخبار هست با کما امر بعد ایشان مثل ایشان در عهد
 و دیانت و اعراض از دنیا در پیمانت نخواهند بود بلکه بر خلق
 قیصر رحمت دنیا خواهد بود **الحديث السابع** حدیث شریف
 حدیثنا عبد الله بن محمد بن عبد الرحمن شافع بن ابراهیم الخزاز
 المصنفین کوفی بن اسم ابو حاتم البصری شافع بن سلمة بن
 ثابت عن ابي اسحق الرضی الله عنه قال رسول الله صلى الله عليه
 وسلم لقد حقت ماض مجهول من الاخافت ورتاج بهقی آورده
 الاخافه ترسایدان فی الله ای فی دیند و مایهتاف احد
 که گفت رسول خدا صلی الله علیه و سلم که قسم خدا هست که هر
 بدیستی که ترسایدند شده است بدید از مردم در اطهار و در
 نقالی و حال که ترسایدند شود هیچ احدی را غیر از من مثل
 ترسایدن من بجانم امر در ترسایدن کفار در اطهار و در خدای
 که مراد است بید درین آیه که بکس از ترسایدن نخواهد
 ولقد اذیت فی الله من الایذاء ورتاج بهقی آورده الاذیاء
 هر از روی کسی او میاروی احدی را نه بدیستی که از او

شده ام

شده ام در راه خدا سقایی الهی درین او حال که از او داده
 میشود احدی را جز من یعنی بجانم امر در ترسایدن کفار که
 آن قدر از ترسایدن رسیده اند که بکس را آفت از ترسایدن
 ولقد انت علی ثلثین من بین لیلته و یوم تکید الشقی
 ای ثلثون و ما و لیلته متوالیات و متواترات لا یستقص
 شی من الزمان مالی و لبلال اطعام حمله حالیه یا کله ذی
 من حیوان او آدمی الا شی بولیده ورتاج بهقی آورده الموار
 پوشیدن بطلبلال و بجزای که سرانیده که بدیستی آمده بود
 بی شبانه روزی در پی در پی حال که بود برای من و برای بلال
 طماوی که میخورد او را خداوند جگر از حیوان یا آدمی که چیزی که بی
 او را بغل بلال یعنی بلال بزرگتری از مردم پنهان می آورد تا بعدی
 از او بگیرند و این کتاب است از غایب تقدیران در دنیا بود که بی
 صلی الله علیه و سلم از کفر از من دیا او بلال بود و خواست
 سو رفیق نبود **الحديث الثامن** حدیث شریف بن مالک
 حدیثنا عبد الله بن عبد الرحمن شافع بن ابراهیم الخزاز
 بن محمد بن عبد الرحمن شافع بن سلمة بن



ابان يقع الطرفة واليا المرحمة بن زيد العطار شافعا
 عن ابن بن مالك بن المني صلى الله عليه وسلم لم يجمع عند
 غدا يقع الغيب المحجة والتمرة المدودة ولا عشا يقع
 العين للفقلة وبالتمرة المدودة ايضا من حين وحسب
 الاعلى ضعف يقع الضاد المحجة ويقابن كقرن الكرم
 كرمي سبل الله عليه وسلم جمع شرب زودوي آنچه که خورد و مشهور در
 و نه چندی بود زودوي آنچه که خورد و مشهور وقت شام الزمان ومان
 کورشت کير بسيارى همانان قال عبد الله قال بعضهم
 هو كرمه الايدي كرمه عليه اسد كرمه اذ بعض علماء لغت
 كرمه كرمه عبارة است از بسيارى دستا بر طعام يعنى مذهب
 با همانان مجزوي دور قال اشاره است با كرمه بعض علماء لغت
 معنى كرمه يعنى بوزيد و قرآننا بجز و صحاح مسطور است قال
 الخليل الضعف كرمه الايدي على الطعام وقال ابو زيد
 الضعف الضيف والسفة وقال الفراء الضقف الحاف
 الحديث التاسع حديث عبد الرحمن بن عوف حدثنا

عبد بن محمد

عبد بن محمد بن محمد بن اسمعيل بن ابى عبد الله كرميل
 ثنا ابن ابى ذئب وفي نسخة انا عن مسلم بن عبد بن
 فوف بن ياسر الهذلي قال كرمه نزل كان عبد الرحمن بن
 عوف لنا جليسا كرمه عبد الرحمن بن عوف باي مثنى
 وكان نعم الجليس اي كان مقلدا في حق نعم الجليس هو
 ربه و عبد الرحمن بن عوف كرمه شدم است در شان او نعم
 الجليس يعنى بوديك مثنى وانه انقلب بنا ذات يوم
 اليار للتعدية و يمتثل ان يكون بمعنى مع درناج بهنى آورد
 الا انقلب كرمه بن و بدرستى كرمه عبد الرحمن بن عوف كرمه
 روزى كرمه بوديم سوئى آن يا كرمه كرمه با ما روزى سوئى خانه
 حتى اذا دخلنا بيته تا انك چون در آيدم سخا عبد الرحمن و دخل
 دوراه عبد الرحمن سخا خوش در خلوتگاه فاعشقل بن غسل كرمه
 كرمه بنين استنى و بكل طعام بدون غسل صا سز بودى
 ثم خرج بيته برآه و اذينا بصحفة يقع الضاد الممهلة
 ويسكن لها الممهلة على صيغة الجمن لسان الاتان در هذا

سوى خانه خود



آورده نسخه کتاب الصحاف جمع مباحث و حکم و اوروشیم
 بکاسه که در آن نان کوشت بود فلما وضعت بیکو عبدالرحمن
 بن برکاه که نهاده شده کاسه بگریست عبدالرحمن فقلت له
 یا ابا محمد کینه عبدالرحمن یا بیکبیک بن کفتم عمر عبدالرحمن یا
 که ای ابا محمد کدام جز نرا در کبره آورده قال گفت عبدالرحمن صلیک
 رسول الله صلی الله علیه وسلم ولم یشتبع هو واهل بینه
 من خبیث الشعیر که وفات یافت رسول خدای صلی الله علیه
 وسلم در خیال کسیر شده بود رسول خدای صلی الله علیه وسلم
 ز اهل بیت و از زمان خود خانه خود یا دو روزی در بنی قلدان
 علی صیغه الجمل اخرا تا ای یقینا ما هو خیر لنا بیکان نیز
 خود را را که باقی و نگذاشته شده ایم برای چیزی که آن بهتر است
 برای ما یعنی تا سرسوت را برای امری بهتر نیست زیرا که خوف
 داریم از عاقبت خود را بجز تو سعه که حال رسول صلی الله علیه وسلم
 سگی عیشت بود تا بنگام وفات و حال آنکه اختلاف حال و
 در این بهتر نیست بلکه بهتر و کاملتر این احوال آن است که رسول

صلی الله

صلی الله علیه وسلم داشت لهذا کان عمرو غیره یخافون ان یرکب
 بهما عجلت له طیباً فی الحیوة الدنیا **باب**
 ساجا فی سن رسول الله صلی الله علیه وسلم کبیر السیرت
 فی الصحاح السن و احده الاسنان و قد یعبیر بالسن عن
 العمرای فی عمر رسول الله صلی الله علیه وسلم درین باب
 حدیث **الحدیث الاول** حدیث ابن عباس حدیث
 ابن عباس احمد بن منیع ثنا یحیی بن عباد بن یحیی الملقب
 شاکر بن ابی اسحق الکی ثنا عمر بن دینار الکی ابو محمد
 الاثم عن ابن عباس قال قلت لابی اسحق بنی الله منک
 النبی صلی الله علیه وسلم بمکه ثلث عشرة یوماً الیه
 صفة ثلث عشرة یوماً لعلی الیوم فیها و فی نسخة
 بعد ما یوحی الیه و بالمدينة عشرة اوتی علی صیفة الجمل
 رهو این ثلث و سیستین سنة که در تک واقعه کرده بود
 نبی صلی الله علیه وسلم در مکه سیرده حال که وحی کرده باشد
 سری و در آن یعنی بعد بخت و وحی مجرب مدتهاست او



سال بود بر او آب جمع در روایتی ده سال چنانچه که نیست
 در حدیث اول از این سال اول در روایتی با نوزده سال در
 واقعات کرده بود در بر نوزده سال بعد هجرت و این تقاب
 و وفات یافت در سن شصت و سه پس بر او ایام هجرت
 رسول علیه الصلوة والسلام شصت و سه سال بود و در
 این سن بر آن لک که در اول باب که شصت سال
 در روایت این عباس شصت و پنج اصل آنکه شصت سال
 شریف رسول علیه الصلوة والسلام شصت رسید باقیات
 روایت و در احادیث اختلاف است آورده اند که که را که در
 آن می باشد که آب تکم دارد فیما بین الک فضل منوع له
 از اصعب در تاریخ هجرت آورده اند که از متفق یعنی کسبت
 شیرستان **الحديث الثاني** حدیث معاویه حدیث
 محمد بن بشیر شامی بن جعفر عن شعبه عن ابي جعفر
 عن ابي سعيد بن ابي وقاص النهري المدني عن جریر
 بن حازم وهو المراد اذا اطلق كذا قيل عن معاوية انه

جمع خطب آنکه بدستی که بر شصت معاویه با در آن
 که خطبه میخواند قال گفت معاویه مات رسول الله
 علیه وسلم وهو ابن ثلاث وستين که نوزده سال
 صلی الله علیه وسلم و در خیال که عمر شصت و شصت و
 سال بود و او یکی و عمر کن لک یعنی ابو بکر و عمر رضی الله عنهما
 نیز همان سن فوت کرده اند آورده اند که ابو بکر رضی الله عنه
 با اتفاق بعد شصت و سه سال فوت شد و در قدر عمر عمر
 رضی الله عنه چهار روایت دیگر است بروایتی چجاه و سه و بر روایت
 چجاه و هشت و بروایتی چجاه و شش و بروایتی چجاه و یک
 واضح روایتی بن است و اما ابن ثلاث وستين است و بن
 توقع دارم که در سن شصت و سه وفات یابم شصت
 و سه سال ام لیکن وفات یافت در سن بعضی گفته
 که عمر او هفتاد و هشت بود و بعضی گفته که هشتاد و شش که
 فی جامع الاصول حدیثنا حسین بن مهدی البصری ثنا
 عبدالرزاق عن ابن جریر مصنف عن النهري عن عمره



عن عائشة ان النبي صلى الله عليه وسلم مات وهو
ابن ثلاث وستين سنة كما يروى عن النبي صلى الله عليه وسلم
وفات يافت در حال که عمر شریف او شصت و سه سال
بود **المحدث الثالث** حدثنا ابن عباس حدثنا احمد
بن ميمون ويعقوب بن ابراهيم الدودي بفتح الدال والراء
المملتين وبالقاف قالوا كذا انه احمد بن ميمون ويعقوب
ثنا اسمعيل بن علي اسم امه وكان يكنى هذه
النسبة كما ذكر ابن حجر عن خالد الحذاء بفتح الحاء المهدلة
وبالذال المعجمة المشددة حدثني عمارة قيل هو وصوايه
عمار بفتح العين وتشد يد الميم مولى بني هاشم قال سمعت
ابن عباس يقول توفي علي صيغة الجول رسول الله صلى الله
عليه وسلم وهو ابن خمس وستين كفت عمارة تشد
ابن عباس انك لم يكنك كقوت شده است رسول خدا صلى
عليه وسلم دوران حال که عمر شریف او شصت و سه سال
حدثنا محمد بن بشار ومحمد بن ايان بفتح الهمزة قالوا

كفتنه

كفتنه محمد بن بشار ومحمد بن ايان ثنا معاذ بن هشام حدثنا
ابي يعقوب هشام عن قتاده عن الحسن بن الحسن البصري عن
دعقل بفتح الدال المهدلة وسكون العين المعجمة وبفتح الفاء
بن حنظله بفتح الحاء المهدلة وسكون النون وبفتح الطاء
المعجمة كذا حدثنا النبي صلى الله عليه وسلم قبض وهو ابن
خمس وستين سنة كما يروى عن النبي صلى الله عليه وسلم قبض في
شهر ربيع مبارك واما دوران حال که عمر شریف او شصت
و سه سال بود قال ابو عيسى ودعقل لا تعرف له سما عا
من النبي صلى الله عليه وسلم وكان في زمن النبي صلى
الله عليه وسلم رجلا اى محمدا اشيا كنت ابراهيم
مسندت كتاب كد قل نيشا نيم مراد استخيه في النبي صلى
الله عليه وسلم يعني كما ان معاشه اهل جديتم بعد انم فعل ابن
الزبي صلى الله عليه وسلم استماع حديثي كذا باشه ولكن در زمان
نبي صلى الله عليه وسلم مروى بود **المحدث الرابع** حدثنا
بن مالك حدثنا اسحق بن موسى الانصاري ثنا معن



ثنا مالك بن انس عن ربيعة بن عبد الرحمن عن انس
 بن مالك انه سمعه يقول كان رسول الله صلى الله
 عليه وسلم ليس بالطويل البائن ولا بالقصير ولا بالابيض
 الامهق ولا بالادم ولا بالجعد الققط ولا بالسبط الا في يوم
 رسول خدای صلی الله علیه وسلم بسیار دراز و نه کوتاه و نه کزیم
 البیاض مانند کلبه پیر البیاض بود و نه بسیار کزیم کون فرمود
 مبارک از نگاه زنگنه و نه موی مبارک او فرمود شسته یعنی را
 افتاد و بعثت الله تعالی علی اس اربعین سنه کبر بود
 در آن خدای لی عجیبه طبع و چه بیت گرانان سیزده سال افتاد
 بمکه عشر سنه یعنی آنرا کرده بود و در که ده سال و بالله
 عشر سنه و آنرا کرده بود بدین طبعه نیز ده سال و آن
 الله تعالی علی اس مستین سنه و ليس في واسه
 و طبعه عشر و در سعه و بیضا و میرانه بود رسول
 الامم و السلام انجل جلاله سیر شصت سال در حال
 که در شهر و پیش مبارک و بیست موی سفید خود انجیث

در اول

در اول باب که شدت لیکن در اول است ابو عبید بن جریج
 را اجناسی حدیثنا قتیبه بن سعید عن مالك بن انس
 عن ربيعة بن ابی عبد الرحمن عن انس بن مالك نحوه
 حدیثی مانند حدیث اسحق بن عیسی بن جریج معنی محمد است در لفظ
 نیز تفریق نیست مگر در دو توفی که در حدیث قتیبه بقیه است
 حدیث ابو ابی اسحاق ماجا فی وفات رسول الله
 صلی الله علیه وسلم فی القاموس الوفات الموت
 من و فی بالتخفيف بمعنى تم اجله او من وفی فلانا اعطا
 حقه ای اعطاه الله حقه من الجبوة در باب چهارده
 حدیث الحدیث الاولی حدیث انس بن مالك حدیث
 ابن عمار بن الحسین بن حرث و قتیبه بن سعید عن
 قالوا کنتند حرث و عقیبه و غیر ایشان سلفیان بن
 عیسیة عن الزهري عن انس بن مالك قال قلت
 انس بن مالك یعنی سه عنده آخر نظر نظرهای رسول
 صلی الله علیه وسلم الضمیر للنظر فهو مفعول مطلق كما



في قولهم عبد الله اظنه مطلق لان الضمير المنصوب مفعول
 مطلق واندر ارجع الى الظن وهو مبتدأ وخبر ما يستفاد
 من قوله كشف الستارة يوم الاثنين او لغير نظري الي
 هذا الذي ذكر وهو انه كشف الى آخر الستارة بالكمس
 السترة بالضم يعني برده وهو يوم الاثنين فقطت الى
 وجهه كانه ورقة مصحف فيه ثلث لغات ضم الميم
 وكسرها ونحتها والاولان مشهوران كما قال النوري
 شيخ ابن كثة والاشبه هما وقال بعضهم بل كسر الشاذ كالفتح
 كما في نظري من نظر كردم نظر كردني سوي رسول خدائي صلي
 عليه وسلم نظري بود سوي روي مبارك صلي الله عليه وسلم
 ومان قال دور ساخته بود برده اندر حجة عاشم من كرتيم
 سوي روي مبارك صلي الله عليه وسلم كه گوياروي مبارك
 صلي الله عليه وسلم كانه مصحف بود در بياض و صفا و
 وحسن جمال بارع و در ابتدا و هداية والناس خلف ان
 و حال انكه مردم افتدا کرده بودند پس ابو كرد نماز بركم تي عليه

من نظري الى وجه
 حين كشف الستارة

والسلام

والسلام كما ذكر ان فاشا الى الناس ان ايقوا
 كروني عليه الصلوة والسلام سوي مردم بيست مبارك خرد
 وكنت كما بيست و پراي ايشيد و مضطرب نشود و قول
 ان انيوا تقير بيست مرخصه را كه متضمن است ان با قول
 فاشا از معني قول يعني كفت براي مردم كه ان انيوا كه قريب
 له مردم مضطرب نشود از جاست روح عليه الصلوة والسلام
 تا نماز گزارد با ايشان و ابو بكر يامهم يعني در ان حال كه ابو بكر با
 ايشان بودي و مردم عجب و افتدا کرده بودند نماز كسي
 حكم عالي نبى عليه الصلوة والسلام و الفى السجف كجس السبين
 المهلة وسكون الجيم و مذهب آورده السجف برده و توفى
 على صيغة المجهول و در باج آورده يقال توفى فلان و توفى اذا
 فن قال توفى فعناه و قبض واحض ومن قال توفى فعناه توفى
 اجله واستوفى اكله و عمر من آخر ذلك اليوم و انما
 برده را بر در حجة عاشم و كرتيم شده روح مبارك و عليه
 والسلام در روز و شنبه بعضي شراي كفته كه هديتي كه در جامع



الاصول واقع است که ماتت يوم الاثنين عشي من ربيع الاول
 محمول است بر حقیقه امر و قول است بر اشراق و اطلاع مردم بر
 پس ساقایه بر جامع الاصول قول است لازم نیاید و بعضی گفته در وقوع
 منافاة که قول جامع الاصول بر استیجابی سکر است موت محمول
 و قول است بر القطع بجوده بالکتابه و این مخالف است روایت صحیح است
 این که مراد نقل کرده آورده اند که روز وفات و روز ولادت
 و روز بعثت در روز پنجشنبه از یک روز و روز وفات در مدینه روز دوشنبه
 بود و در تاریخ ولادت اختلاف است که دویم ماه ربيع الاول
 یا هشتم یا دهم بدانکه جمهور را بر این است بر آنکه وفات رسول
 خدا صلی الله علیه و سلم در روز دهم ماه ربيع الاول است بعضی
 اقول واقع است که وفات رسول خدا صلی الله علیه و سلم
 دویم ماه ربيع الاول بود و جمعی از محدثین این را ترجیح داده و در
 جمهور اشکال کرده که اجماع است بر آنکه رسول خدا صلی الله علیه و سلم
 در سنده عاشره روز جمعه و وقت به وفات کرده بودی درین
 نوبت الحج روز نهمین میشود پس صحیح نبود که وفات رسول صلی الله علیه و سلم

والسلام روزه و سینه بسته دوازدهم ماه ربيع الاول
 ذی الحج و محرم و سنه سی روز باشد یا بیست و نوبت یا بیست و یک
 و بعضی بیست و نه جواب آنست که غزه ذی الحج است
 مطهر است نزد اهل مکة روز نهمین بود و نزد اهل مدینه روز جمعه
 و در وفات عرقه روز جمعه بود و بر اهل مکة چون حج
 بیدینه کرد طبق روایت اهل مدینه تاریخ معتبر نبود و مشهور غزیه است
 هر یک سی روز بود پس اول ربيع الاول در روز نهمین سفر گشت
 و روز دوشنبه دوازدهم ماه ربيع الاول منقض شد در جامع الاصول
 آورده که در استیجابی مرض موت بنی صلی الله علیه و سلم صدراع
 ام المومنین عاشره رضى الله عنها غار نشد بنه صدراع شده که
 در خانه ام المومنین میبوده رضى الله عنها بنه سنوری خواست
 از او نواج مطهره که در بیماری در خانه ام المومنین عاشره رضى الله عنها
 عیاشا قرار و آرام گیرد و در اینجا بیماری را کتب پس از آن مطهره
 اینجا جمع میشدند و حضرت عیاشه فرمود که این اما عدا یعنی من
 فردا اینجا خواهم بود و شدت مرض او دوازده روز بود



روز چهارشنبه که روز دوشنبه با هفتاد و پنج سال روح اقدس
 مقبول شد در سنه یازدهم الهجرة یعنی گفته که تاریخ روز
 او دویم ماه ربیع الاول بود و بقی گفته که روز دهم ماه ربیع
 و اکثر ارباب بر این روایت جامع الاصول بروایت
 و توفی من آن روز است و بقی گفته که روز دهم توفیق که
الحمد لله الثاني حدیث عایشة حدثنا حمید بن سعید
 البصری ثنا سلیم بن احضر الخار و بالصادی البجعتین
 البصری عن ابن محبت عن عوف بن اسمعيل **ع**
 ابراهيم عن الاسود بن زيد عن عائشة قالت كنت
 رضی الله عنها كنت مسئلة النبي صلى الله عليه وسلم
 على صفة القاع الذي كنت جعلت ظهر النبي صلى الله
 وسلم مسند الوصل روى در تاج بهی آورده الاستناد
 بهشت کس با بجا و اگر اشتن او علی صیغة المكان که بود
 استناد گفته و ظهر بنی صلی الله علیه و سلم سوی سینه خود یعنی
 بهشت مبارک رسول علیه الصلوة و السلام سوی سینه خویش

ادبیه

که از آن بودم که سینه من کجی کردی با کشته بود سینه من
 رسول خدا صلی الله علیه و سلم و قالت شك الراوي
 الحجري يقع لها المهلة وكسها وسكن الجيم و روي
 الحجازي شيخ ابن كنفرة في الخبر بالفتح و كسها بحضن كسها المهلة
 و هو ما دون الاصل الى الكشح و روي في
 المهلة فزوزا زيزيل الاضن من جمع انكثت ام المؤمنين
 رضی الله عنها التي تجرى یعنی که از آن بودم بنی صلی الله علیه و سلم
 تا زیزیل که تکبیر که او زیزیل بن بودی برین اصل است
 استناد و زوج زیزیل فدا عا بطست شيخ ابن كنفرة
 طس ابدلت احدى سینه تا الخنز فزوزا عتبه الخنز و النصفين
 در روي آورده و طست و الطس و الطسة طست الطساة
 و الطسة و الطوس و الطساس جمع ليجو لقيمة ثم بال
 قات بر طلبه طست تا بول کنه در آن که آنکه کبر خیر
 و لیل است بر آنکه تا ما بیت طست که بدل سین است
 این گفته بهتر بول کرد پس نوت شد درین اصل است بر جواز



بول کردن در طست اگر چه بجنور زود باشد **الحديث الثالث**
 ايضا حديث عائشة **حدثنا** ثقيبة بنت اللبث عن ابي
 هارون عن موسى بن سرجس كجعفر مبهلات وجم عن
 القائم بن محمد عن عائشة انها قالت راي رسول الله
 صلى الله عليه وسلم وهو بالموت وعند فتح فيه ماء
 وهو يدخل في الفم ثم يخرج وجهه بالما ثم يقول
 اللهم اعني على منكرات الموت وراق اعني على منكرات
 شك الراوي انك بريستي كنت عائشة رضي الله عنها كديوم
 رسول خدا را صلى الله عليه وسلم در آن حال که مشغول بود بکرات
 و شد آن موت و نزه او که آب بود که دست مبارک
 خود در کاس می در آورد پتیر روی مبارک خود را آن آب
 بنه سلیفت اللهم اعني على منكرات الموت وراق اعني على منكرات
 و منكرات موت بدانکه هر دو از منكرات موت امور است
 مخالف شرح که واقع میشود در حال کشته شدن موت عبادا
 مهتمایمی یا می کن بر آن حال موت که از من امور مخالف شرح

بوقع نماید جهری گفته سكرات الموت شتره منكرات
 که با هر یکی برین بر تختی می مرکز یعنی مرکز برین سكرات کردن
الحديث الرابع ايضا حديث عائشة **حدثنا** الحسن
 بن صباح البزاز بفتح الواو و تشديد الهمزة المجرى وبالهمزة
 ثمانية على صيغة الفاعل من التفضيل بن ابي عبد الله
 الحسن بن العلامة بن ابي عمير يعني زعلا عن ابن عمر عن عائشة
 قالت كنت عائشة رضي الله عنها لا اغبط من باب ضرب
 وعلم من الغبطة وهي شتاء وان يكون لك مثل من غططه
 ويديوم عليك كحاله در تاج بهی آورد و الغبطة نعمت کسرا
 بزوان بودن که از و جهری برود بخلاف الحمد احدا
 بعون موت بعد الذي راي من شدة موت رسول الله
 صلى الله عليه وسلم كغواهمش و استند می بر وجه احدی با
 و زعی موت یعنی طلب و آرزو نیکم سانی مرکز را که چون باشد
 لاحق شود بعد آنکه و بدمش ت موت رسول خدای صلی الله
 وسلم قال ابو عيسى كنت ابو عيسى مستف كتاب سالت



اباد و عه بان الهجرة المضمومة والبراء الساكنة والعين
 المنقحة المملتين که رسیدم اباد و عمر را نقلت له من عبد
 الرحمن بن العلاء هذا لما للتفسير يعني كقوله ما اباد و عمر را که
 عبد الرحمن بن العلاء که این است درین لاله است برقه و عبد
 بن علقا قال كفت اباد و عه هو عبد الرحمن بن العلاء بن
 الجراح جميعين بطيم الاطسا ساكنة که آن عبد الرحمن بن علقا
 عبد الرحمن است که نام جدا و الجراح است **الحديث الخامس**
 ايضا حديث عاسنة حدثنا ابو كريب محمد بن العلاء
 ثنا ابرعوية عن عبد الرحمن بن ابي بكر هو ابن المليكي عن
 ابن ابي مليكة التيمي المدني عن عاسنة رضي الله عنها قال
 لما قبض رسول الله صلى الله عليه وسلم اختلفوا في دفنه
 كفت عاسنة رضي الله عنها که مرگاه که قبض کرده شد روح مبارک
 رسول خدا را صلى الله عليه وسلم مختلف شدند اصحاب در دفن رسول
 خداي صلى الله عليه وسلم يعني در کدام جا و بر او دفن کرده شود بعضي
 گفتند که در مسجد رسول دفن کرده شود و بعضي گفته که در بقیع

بني كورستان

يعني كورستان است به نيزه و بعضي گفتند که در مکه و بعضي
 که نزد پسرش را با سيم فقال ابو بكر سمعت من رسول
الله صلى الله عليه وسلم شيئا ما نسيته پر كفت ابو بكر رضي الله
 عنه که شديدهم از رسول خداي صلى الله عليه وسلم شيئا فراموش
 نکرده ام قال كفت ابو بكر رضي الله عنه ما قبض الله نبيا الا في
 الموضع الذي يجي ان يدفن فيه كدفن كورستان است
 روح پسر مکه در جايي که دوست سیدار و خداي جل جلاله با
 صلى الله عليه وسلم آنکه دفن کرده شود في ادران موضع ادفن
 في موضع فراتسه و دفن كورستان رسول خدا را صلى الله عليه وسلم
 در جاي فراتس را يعني در جايي که زير فراش مبارک است
 له بران فوت شده شيخ ابن كعبه که در حديث اشكال
 بقتل موسى عليه الصلوة والسلام م يوسف را صلوات الله على
 وعليه از مصر نقل كورستان که دفن آيد او است جواب آنست که
 محبت يوسف م دفن خوش را بمصر مست بود بوجهی که نقل كورستان
 وی را سوی آبا آن يعني محبت يوسف م دفن در مصر مودت و مودت



بود و او ای که تا قبل از آن نبوده بود و بر تقدیر وجود تا قبل
داشت که از نصر نقل نقلین کند و در آن آنجا است و او ای که
قبول است و در محلی است که بعضی روایت آنجا است و او ای که
بر امتناع نقل و الهت مذکور **الحديث السادس** حدیث این
عباس و عاصم حدیث این بنی بنار و عباس العزیز
منسوب الی العنبر بن یحیی بن مرثی و سوار بن عید **الله**
کصیر و غیر واحد قالوا کنته ایشان اخیر تا و فی نسخة
ثناجیحی بن سعید عن سقیان التوزی عن موسی بن ابی
عاصم الهادی بسکون الیم عن عید **الله** بن عید **الله**
عز بن عباس و عاصم ان ابی ابریکر قبل النبی صلی
الله علیه و سلم من القبیل بعد ما مات که برستی ابی ابریکر
رضی الله عنه بوسه و او پیشانی مبارک رسول خدا را صلی الله علیه و آله
یا میان دو چشم او بعد موت رسول علیه الصلوة و السلام
سجاری غیره سچمن روایت کرده اند و روایت احمد است که آن
من قبل رس **الله** فخر فخر قبل جبهه ثم قال و انبیا ثم رفع **الله**

فخر فخر

فخر فخر و قبل جبهه ثم قال و انبیا ثم رفع **الله**
جبهه و قال یا خلیله **الحديث السابع** حدیث عاصم
حدیثنا نصر بسکون الصاد المهله بن علی الجهمی فی
فی جهمی تا مریم بن عبد العزیز العطار عن ابی عمیر
الجوفی کبطن و الحون بطون من الازد عن زید بن یسین
بالبا الموحدة و الالف بعد ها قالوا الموحدة الساکنه
المفترجه فالنون المضمیة فالواو الساکنه فالهمزة عن عاصم
ان ابی ابریکر **رضی الله** عنها دخل علی النبی صلی **الله** علیه و آله
بعده و فاته مرویست از عاصم که برستی که ابی ابریکر رضی الله
در راه بر نبی صلی الله علیه و سلم بعد وفات نبی صلی الله علیه و سلم
فوضع یدیه بین عینیه پس نهاد بر چو میان دو چشم
سبارک او در فی شرفه و وضع یدیه علی ساعده و نهاد
خبر بر و ساق رو دست مبارک او و قال الطنیا و اصفیا
یا خلیله و کفتم ابی ابریکر رضی الله عنه که و انبیا و اصفیا و
درین دلیل است بر عزت مسیت و مذکور است و اوصاف



کمان گشت که این کلمات از ابو بکر رضی الله عنه صا در شد با
بی رفع صوت در نوح و جرع شیخ اجماع گفته که اصل و اینها و
الت در آفران بلخی گشت بجهت مذی تا صوت ممتد شود **الحديث**
الثامن حدیث از حدیثنا بشیر بن هلال الصوفی
البصری ثنا جعفر بن سلیمان عن ثابت عن ابي
مالك قال كنت ارضي ابا بکر رضي الله عنه لما كان يوم
الذي دخل فيه رسول الله صلى الله عليه وسلم المدينة
اضاءت مهتاب كل نبي فلما كان اليوم الذي مات فيه
اطلم مهتاب كل نبي كه هرگاه که بختن و موجود است آن روز
که در آمده بود در آن رسول صلی الله علیه و سلم در مدینه روشن گشت
پیشا رسول علیه الصلوة و السلام در آن روز هر چیزی از آن
که نور محیط مدینه است اما طامت گشت که اضواءت هموسین
و این سخن نبی بود که گشت که اضواءت هموسین گشت
الکمال نسج و نشاء و تمیل که کلام ممول بود بسیار نبی
در عالم هستا قیاس نبی که در بینه در روز دخول صلی الله علیه

و صلح معاش و سعاد

کلیه کلام

پس سرکار که موجود شد آنروز که فوت شد و بود در آن روز
تاریک گشت هر چیزی از آنجا که در آن روز بلا همه تطلبت
احاطه نام کرد بینه و ما نقصنا ایدینا عن القرآن من
النقص من باب نص نصص و در آن بیستی آورد و لظن غیثا
الواو حالیه و حال آنکه غیثا در بودیم دستهای خود را از خاک
و انالقی دفته صلی الله علیه و سلم هذه الواو حالیه
ایضا و حال آنکه بدستی بهر این در وقت رسول صلی الله علیه و سلم
بودیم و بر این شماره است بر بیان آنکه اظلام بلا همه واقع شد
حتی آنکه تا قلوبنا علی صیغرة المتکلم مع الغیر لما ضو غایة
للأظلم تاریک گشت تا آنکه نبی با بنیم در دلهای خود اصفا
در وقت راکه بود در دلهای ما مسکنم جنوة وی بحیث العظمن
و می و فقه ایداد غلیه و انوار است از قبل نبی صلی الله علیه و سلم
یعنی خود وفات در دلهای ما غیر واقع شد **الحديث التاسع**
حدیث عابثة حدیثنا محمد بن حاتم بلحا الممعد و کعب
النساء المشاة القوامة ثنا عامر بن صلح عن هشام



بن عروة عن ابیه یعنی از عروة عن عامرته قالت کنت
 رضی الله عنهما قوما رسول الله صلی الله علیه وسلم علی صیفة
 الجحش یوم الاثنين کفر فی کروهت روح مبارک رسول
 صلی الله علیه وسلم روز دوشنبه و روز دوم بریح الاول بحکم استند
 شیخی الحدیث العاشی حدیث جعفر بن محمد عن ابیه تنا محمد
 بن ابی عمرنا سفیان بن عیینة بالیامین لمن تابت الحقا
 عن جعفر الصادق بن محمد عن ابیه از پدر خود محمد بن علی بن
 رضی الله عنه از پدرش مرسل است قال کنت محمدا قبض رسول
 صلی الله علیه وسلم یوم الاثنين کفر فی کروهت روح مبارک
 رسول خدا را علی الله علیه وسلم روز دوشنبه نمکت ذلك
 الیوم ولیلة التلثاء و فی بعض النسخ بعد قوله لیلۃ التلثاء
 و یوم التلثاء و فی بعض النسخ ولیلة التلثاء و یوم التلثاء
 برکت در آنست که روزانه بدن مبارک رسول خدای صلی الله علیه و
 بظاہر روز دوشنبه و شب دوشنبه و روز سه شنبه و دوشنبه
 اللیل و دوشنبه کرده شد بدن مبارک شب چهارشنبه این قول
 صحیح است

ابن

و بعضی گفته که شب دوشنبه و شب سه شنبه و بعضی گفته که روز سه شنبه
 باید در هفت کشتک نیست در آنجا شب و در آنجا شب و در آنجا
 سبت شاید که در آنجا شب و در آنجا شب و در آنجا شب
 آن است که بوقوع این مصیبت عظیمه نامه منظر استیم مبارک
 واقع شده که آنرا اجساد و بلا روح و غول که بعضی ایشان از نظر ظاهر
 و بعضی ایشان در هوش گشته که از آن می بویست به کلام است
 که از نجوم اعداد تو رسم خوف شد پس عقین امر خلافت بجهت دفع
 توتم مشغول گشته و شاید که دفع آن مخالفت و نزاع بود در میان
 ایشان در مدفن و کفن و غسل رسول علیه الصلوة و السلام و قال
 سفیان و کنت سفیان و قال عین که سبب آن را بگوید
 محمد بن علی و کنت نیز محمد بن علی یعنی محمد باقر صبیح صحت المساج
 من آخر اللیل جمع مساجد بالکمر و در عهد آرد التسمات
 یکبر لیم ترشه المساجی جمع سبب آن کفته المساجی جمع سبب
 که آنرا یکبر لیم در عهد آرد و در آنجا پای رویه الایمان
 گشته و می شد آرد پای رده با آهنگی در آن شب ازین معلوم است



كروان من مبارک در آخر شب بروی الحديث الحاروی عشر حید
عبدالرحمن بن عوف حدیث ثقیبیه بن سعید ثنا عبد
الغزیز بن محمد عن شریک بن عبد الله بن ابی قحیس عن ابی
بن عبد الرحمن بن عوف قال کنت عبد الرحمن بن عوف
توفی علی صیفة الجبل رسول الله صلی الله علیه وسلم یوم الا
ودفن یوم الثلثاء که قبض کرد شد روح مبارک سوار خدا
صلی الله علیه وسلم روز دوشنبه و دفن کرد شد آن برین مبارک
روز سه شنبه قال ابو عیسی هذا حدیث عربی کنت
ابو عیسی که این حدیث غریب است و مشهور است که دفن در
آخر شب چهارشنبه واقع شد و توفیق ممکن است با کله غریب
که در بود در تجزیه و کفین بنی آخر روز شنبه و فارغ شد در
سفر چهارشنبه الحديث الثاني عشر حدیث سالم بن عبید
حدیث ثقیبیه بن علی الجهمی ثنا عبد الله بن اودوی بنیفة
انا و بنیفة ایما قال کنت عبد الله بن اودوی ثنا سلمة بن
یضم التوت و بالیاء المرحلة و الیاء المثناة الفتانیة مصغر

الاصحی

الاصحی ابو یوسف اس کون و فی بنیفة ثنا سلمة بدون قال
اخبرنا علی صیفة الجبل عن یحیی بن صفیر بن یحیی عن یحیی بن
بن شریفة بن یحیی و معمر بن کثیر عن سالم بن عبید و کانت
له صحبة و بود در ابو اصحی بن یحیی بن اصبغ بن علی بن عبد الله بن وهب بن
اهل الصفة قال کنت سالم بن عبید اعلم علی صیفة الجبل
من الاغلاء در زنج بنی اوده الاغلاء بهوش شد آن علی رسول
الله صلی الله علیه وسلم فی مرضه فاذا فاق که بهوش غایب
بر رسول خدا صلی الله علیه وسلم در بیماریش بهوش شد و شفقت
و فویر جفنا پس بهوش آمد درین دلیل است بخواران ابراهیم
فقالت بن کنت بنی علی الصلوة والسلام حضرت الصلوة
ای حضرت گفت که با معاشر است و نیت سلوة یعنی ای وقت
سلوة عشاء اخیر شده است که قبل فقالوا نعم کنت شدة
عائز ان مجلس شرف که ای بنی وقت سلوة عشاء اخیر شده است
فقال مر و ابلا لا یلیقون من التاذین و الا یذکر بن کنت
رسول علیه الصلوة والسلام که بقا سید بلال ابی اذ جانب من



ببلال کوبید که اذان شد عشا کوبید و مرد و ابابکر فلیصل
للناس ان قال بالناس مثل الراوي و یفرسید ابابکر را یعنی
یعنی از جانب من یا ابابکر کوبید که نماز گذارد و برای مردم نماز
یعنی امامت کند مردم را هم اعنی علیه فافاق بستر پیشی
غله کرد بضعفت و فرمود عشا بر رسول خدا صلی علیه الصلوة والسلام
پس بپوش آمد فقال مرد و ابالافلیق فون بر کت غی علیه الصلوة
والسلام که کوبید از طرف من بلال کوبید و مرد و ابابکر
فلیصل بالناس و کوبید از جانب من بانی کوبید مردم نماز
بخواد فقالت عاتسه ان ابی رجل اسيف فعیل عمیق فاعل
من لاسف و هو شد الحزن و البکار اذا قام ذلك المقام
بحی و فی تخفیر یکی فلا یستطیع قتل امرت غین للفق او
للمشرط و الحزاء و ضای کمان حسا بر کت فادیه یعنی
موتنا که مردستی که بوزن مردیست حزن و رفیق القلوب که حزن
می استند بتمام خود که بر می آید بضعف ان ذات شریف تو در آن
مقام پس استطاعت قیام در آن مقام ندارد پس یعنی در مردم که کوبید را

زمانی

فرمای که بمقام تو یا ایستد قالتم اعنی علیه فافاق کت
سالم بن عبید بستر باز بهوشی فالیست بر علیه الصلوة والسلام
پس بپوش آمد فقال بر کت علیه الصلوة والسلام مرد
بلال افلیق فون که کوبید از قبل من بلال که اذان کوبید
ابابکر فلیصل بالناس و کوبید بانی که از قبل من کوبید مردم
نماز گذارد فافکن صلوات اصحاب یوسف شک
الراوی الصواب اصحاب جمع صلوات جمع صلوات بر برستی
که شما آن زمانید که مصاحبان یوسف بودند علی نبینا
و علیه الصلوة والسلام یعنی شما مثل آن زمانید در خدای و
انها خلاف ما فی الباطن اصحاب الکریم در صورت جمع است
لیکن مراد بانی علی نبینا است چنانچه مراد از صلوات اصحاب زین العابدین
و جبرئیل است که زین العابدین بود جماعه زمانه و ظاهر کرده
مراد ایشان را تعظیم و اکرام ایشان بصیفت و مراد وی امری که کوبید
که نظر کنند بر یوسف صلوة الله علی نبینا و علیه و ملاخط کنند
بمالک و زمانه در محبت و عشق یوسف او را معذور در ارتد پس



پس حسین است عاشق رضی الله عنهما که در دنیا بود که در حبس
است از بند من آنست که او مردیست اسیر در قیام ^{القلب}
لبنی توانمست و انداز کرده بجا هر سفته یا زانکه میرات در
مردان او مردی دیگر بودی که مردم رضامند نخواهند بود
درین که رضی الله عنه میقام نبی علیه الصلوة و السلام باشد
و نسبت شام بوی خواهد کرد و در وایتی است که ابو بکر صدیق
رضی الله عنه عایشه را فرمود که خدمت سرور عالم گوید که
خدمت است عمر القصب یا بی با مردم نماز گذارد عاشق
رضی الله عنهما نزد من عالم عرض کرد سینه عالم سماج اید
بر گفت عایشه که گفته را لقمه که تو عرض اینجی محمد مصطفی
این که ابو بکر صدیق علیه السلام میقام بود در انداز آنکه او اسیر
در قیام القلب است پس سرور عالمی که میقام تو باست در
نماز بخواند حضرت رضی الله عنهما عیاشی علی ان سرور عرض
کرد رسول صلی الله علیه و سلم گفت انکن لاتقن صحاب
یوسف مروا یا بیک ان یصلی بالناس بر گفت حضرت عایشه

که هرگز

که هرگز تسبیح از تو بخیری در محلی پس که خاطر من بر صلی الله
از من رخیا بیدی و آورده ساختن فاکه گویم بر عید فامر
بلا فاذا من پس هرگز در شد بلال یا باذان صلوة غشا خیره
پس او ان گفت و امر این یکی فصلی بالناس را بر کرده شد
ابو بکر را که مردم نماز گذارد و هند نماز گذارد ان عمر ان ^{الله}
صلی الله علیه و سلم وجد جنت بنه برستی که رسول خدای
صلی الله علیه و سلم روزی دیگر وقت ظهر بافت نخه و سبک بود
خوش حال انظر الی من اتکی علیه علی صیغرة التکم الوا ^{حله}
جاءت بريرة معتقة عایشه تو و حرا اخرنا کما علیهما
علی صیغرة الماخو العلم بر گفت رسول علیه الصلوة و السلام
که نظر کنی سوی کسی که نیاید عیاشی و کیم بودی برای بر آمدن پس
بريرة معتقة عایشه رضی الله عنهما و دردی دیگر پس نمبه و اعنای کرد
بر ان دو مسجو عیاشی و انکار بر خصایح این گفته که آن مرد
دیگر نویز بود بضم نون و سبکونی او و با موحده کما وقع
فی روایة انه فرج بمن بريرة ذویة قتلاراه ابو بکر ذهب

في طفق لينكص كبر الكاف ويقمها والصاد المهملة لرباع
 بيني آوره النكوص والتكص والنكصان كستن اي لينا عز
 ويرجع فادى اليه ان يتيت مكانه بس مر كاهه كديم رسول خدا
 ابو بكر رضي الله عنه مشهوره او قصه ذكره كمتاخره بس شود واصل
 عليه الصلوة والسلام لانم كردو بس اشارة كردني عليه الصلوة
 والسلام سوي ابي بكر رضي الله عنه كه بجاي خود تيت باشه حتى
 قضى ابو بكر رضي الله عنه صلواته معطوف على محمد و
 دا عليه ما قبله اي قتلت بس ثابتانه بكان خوش تا آنكه
 ابو بكر رضي الله عنه از نماز فارغ شد شيخ ابن كفته كه ظاهر است
 كه رسول صلى الله عليه وسلم با ابو بكر افتد اكرود اودي و در بعض اوقات
 واقف شده كان ابو بكر رضي الله عنه يصلي قائما وكان رسول
 الله صلى الله عليه وسلم يصلي قاعدا يقتدي ابي بكر رضي
 عنه بصلوة رسول الله صلى الله عليه وسلم والناس يقتد
 بصلوة ابي بكر وهو رواية الشيخين شيخ ارجح كفته وفيه
 كتابي لعلي بن ابي امام ومأموم وفي رواية لهما انه كان يسمع

الناس

الناس تكبيره صلى الله عليه وسلم فيكون ابو بكر مقتديا به
 از بن معلوم شد كه معني اقتدا مردم با بن بكر رضي الله عنه است
 كه ابو بكر مشهوره رسول بود صلى الله عليه وسلم يعني ابو بكر رضي الله عنه
 اقتدا كرده بودند برسول صلى الله عليه وسلم ابو بكر مي شتابيد
 تكبيره بني عليه الصلوة والسلام كه بوسطه تكبيره و ارباب افعال هر كاه
 پيغمبر صلى الله عليه وسلم مردم وقوف مي اينست و در روايت است
 كه چون مودن با تخففت از وقت نماز كاسي داو عبدا الله
 بن ربيعة زهره بن سببر و راعلم بود ادي نسبه مود كه كوي م
 تا نماز كراهت عليه السلام بن ربيعة مرون آمد و بمر رسيد و كفت
 يا مردم نماز كراهت رعبه بن ربيعة كفت و نماز مي كند را با مردم قرا
 بيه مي خواند مسجد عالم يصلي الله عليه وسلم در حجره خويش ازان
 قرات عمر شيد سيد عالم كفت كه اين آواز عمر شيد است
 آري فرمود يا بن الله ذلك والمؤمنون سر از رقيه خانه
 مرون كردو سر مودني في بايه كه ابو بكر با مردم نماز كراهت
 شد و با عبدا بن ربيعة كفت كه حضرت زانفر مود به



لیکن چون ابوبکر اسباب دین می افروختم ترا گفتم که مردم غار کذا را که
از حاضران جز او دیگری مستحق امامت نبود عمر گفت من تراستم
که چنین است پس امام سیدم ثم ان رسول الله صلى الله عليه
و سلم قبض یعنی بر سرستی که رسول صلی الله علیه و سلم
قبض کرده شد روح مبارک ویرا و ابوبکر حاضر نبود که باذن
رسول صلی الله علیه و سلم رفته بود سوی زوجه خیرش فقال عیسی
والله لا اسمع احدا يذكر ان رسول الله صلى الله عليه و سلم
قبض الا ضربه بسيفي هكذا بر گفت عمر که بخدا ای که نمی شنوا
هیچ احد را که بگوید که بر سرستی که رسول خدای صلی الله علیه و سلم
قبض کرده شده است روح مبارک او را و روح حالی که در حال
که میزند او را شمشیر خود که این است و این برای استیوار که حقون
نمودند او که رسول صلی الله علیه و سلم وفات یافته است
که استغراق و تو جه تمام حق در شده باشد یا برای تو گفته
یعنی گفته بر او شود و عالم بر نظام مجامع و مکان الناس امیدون
و حال که مردم عربی می بود یعنی تقلم کتب کرده بودند و نظره

البان

الشیان بر گشت بود تا فرما سوختی فیه اثباتا بر این عطف ایم
از معلومات ایشان لم یکن قیوم یعنی فیله که نبود در ایشان
پیش از سرور عالم تا بدانند که نبی صلی الله علیه و سلم خواهد مرد
یعنی سبب علم موت نبی در اثبات کتب اثبات است باشد
کیفیه موت ایشان و مرگ استی سقی بود پس چگونه
که استی که نبی صلی الله علیه و سلم حالت موت است فامسك
الناس بس استناد مردم به سبب عمر یعنی الله عزه با علم
موت نبی صلی الله علیه و سلم از گفتن خبر موت رسول صلی الله علیه و سلم
قالوا یا سالم انطلق الی صاحب رسول الله صلى الله عليه
و سلم گفتند مردم سالم را که ای سالم برو سوی صاحب رسول
خدا صلی الله علیه و سلم و رو که ایشان ابوبکر را صاحب است
اینی که دلیل ظاهر است بر شهادت او در این اثبات بود
صاحبه که قال الله تعالی اذ یقول لصاحبه لا تحزن فادعیه
یحوان و یطیب و افا نیت با بکر و هو فی المسجد بر آمد
ابوبکر را و بر حال در مسجد محله خورش فایتت ابوبکر و هشتا



بفتح نكسر كفتت پس آدم اورا درین حال که گریه میکرد و در آن حال
 که به پوشش و تحیر بودم فلما را فی بس برگاه که دیدم ایا کبر
 فقاری و فی بعض النسخه وقال لی قبض رسول الله صلی الله
 علیه وسلم بر کفتم ابو بکر مرا که ایا قبض کرده است
 روح رسول خدا بر اصرای من علیه وسلم قلت ان عمر یقول
 لا اسمع احدا یندکر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم
 قبض الا ضربته بسیفی لهذا کفتم که بدستی که عمر میگوید
 که نمی شنوم هیچ احدی که ذکر کند و بگوید که بدستی که رسول خدا
 صلی الله علیه وسلم قبض کرده است روح مبارک او را
 در هیچ حالی کرد در خیال که نیز هم او ز شمشیر خود که این است
 و در روایتی است که ایا کبر علام خود را فرستاد و بودی تا بیاید
 نیز رسول خدا را پس آمد و گفت که از مردم شنیدم که میگویند
 که محمد صلی الله علیه وسلم فوت کرد پس علی القزور ابو بکر سوار شد
 و گفت و الحمد لله انقطاع نهره پس آمد بگریه فقال لی انطلق
 بر کفتم ابو بکر مرا که روان شو تا ناطقت معه بس روان

با ابوبکر

با ابوبکر نجاشی هو والناس تدحقوا علی رسول الله صلی الله
 علیه وسلم در تاج بهی آوده و الحث کرد بر کرده در کفتم
 و کرد خیزی در آمدن و فی نسخه ندد خلوا پس آمد ابو بکر در خیال
 که مردم کرده بودند و در آن بود بر برون اخباری صلی الله علیه وسلم
 فقال یا ایها الناس و فی نسخه فقال یا ایها الناس فرجوا لی
 در تاج بهی آوده الافراج راه و او ادرن بر کفتم ابو بکر منی
 که ای مردم راه و هر یک را فاج فرجوا لی پس او دانه مرانی کرد
 نجاشی کب علیه و مسه تبا انه فیدنا صلته پس آمد
 ابو بکر تا آنکه امانت رسول خدا صلی الله علیه وسلم و مس کرد او را
 یعنی دهن خود نهاد و بوسه داد پیشانی مبارک او را بر کفتم
 و اقبیاه و بر دشت سیم خود را پس گریه کرد بستر بود و او پیشانی
 مبارک را پس گفت و اصفیاه و بر دشت سر خود را پس گریه کرد
 بستر بوسه داد پیشانی مبارک او را و گریه کرده و گفت یا ایست
 و امی طبت حیا و میتا که قبل فقال انک میت و انهم
 میتون بر کفتم ابو بکر مرا که میت انهم میتون که بدستی که



مرده و بدستی که اینها مرده اند نم قالوا اینست گفته مردم یا صاحب
 رسول الله اقص رسول الله صلى عليه وسلم که ای صاحب
 رسول خدا صلی الله علیه و سلم که ای اقص کرده شده است شرح
 مبارک سول خدای صلی الله علیه و سلم قال نعم گفت صاحب که آری
 فعلوا ان قد صدق بس و گفته مردم که بدستی که ابو بکر صدیق
 در اخبار نبوت رسول علیه الصلوة والسلام از استهلال بی بی
 مذکوره و بایه و ما محمد الا رسول قد خلت من قبله الارسال باجلیت
 من قبلک الخلد اقا بن است فم الخالدون آورده اند که ابو بکر صدیق
 غیبه این آیه خوانده آنجا برین رسول برآمد مردم همه عمر را گذران
 و بانی که صدیق توجه نمودند صدیق خطبه خواند شریف حمد و ثناء حق تعالی
 در روز و در صراطی صلی الله علیه و سلم و گفت من کان بعبد محمد
 فان محمد قد مات و من کان بعبد الله فان الله حی للبعث و الایة
 و ما محمد الا رسول قد خلت من قبله الارسال الایة انک بیت و اسم
 منیون قرآن عمر گوید که بانی من بزرگتر و بزرگترم و گوید که من این آیه
 نشنیده بودم و همه مردم آن دو آیه از ابو بکر صدیق یاد کردند

در حدیث

و سخن از این عمر گوید که گویا بر روی پرده بود که بواسطه خطبه ای
 برداشته شد پس الی مدینه و اصحاب رسول صلی الله علیه و سلم در آن
 نهادند و گفتند که انا سوادنا البیهة راجعون قالوا یا صاحب
 رسول الله صلى الله علیه و سلم گفته مردم که ای رسول
 صلی الله علیه و سلم که ای ابا نازخنا ز بسکه داریم بر رسول خدای صلی
 علیه و سلم قال نعم گفت صاحب که آری بعضی شرح گفته که
 کلمات در وجه رسول ایشان است که تو هم برده که ابا استغفار
 محتاج نیست لکنه مغفور اصحاب در جواب گفت که حکام
 شریفیت با مخصوص نیست بلکه صلی الله علیه و سلم با ما مشارک
 در احکام قالوا و کيف گفته مردم که چگونه است قال دخل
 قوم فیکبرون و یدعون و یصلون ثم یخرجون گفت صاحب
 که در آیه قومی پس کبیر گویند و دعا کنند برای نبی صلی الله علیه و سلم
 پشتر آید و نماز بخوانند بر نبی صلی الله علیه و سلم پشتر آید ثم یدخل
 قوم فیکبرون و یدعون و یصلون پس در آید قومی پس
 گویند و دعا کنند بر همه برای نبی صلی الله علیه و سلم و نماز خوانند بر نبی



صلی الله علیه و سلم شیخ این گفته که درین اشاره است بوجوب
 تکبیر و دعا و صلوة الهی و شافی ارکان است حتی بیخلاف
 تا آنکه در آیه مردم بهای تو خاویا صاحب رسول الله ایست
 رسول الله صلی الله علیه و سلم گفتند مردم که ای صاحب
 رسول خدای صلی الله علیه و سلم که ایستاده بود رسول خدا را
 ایستاده و سلم قال نعم گفتند صاحب رسول خدای صلی الله علیه و سلم
 که ایستاده و قال این گفته که کدام جای قال فی المكان الذي فیض الله
 فی روحه فان لم یقین روحه الا فی مکان طیب
 گفتند صاحب رسول که در حق گفته شود رسول خدا را در آن مکانی که
 فیض کرده است بسجده جلالت روح و بی او را در آن مکان که برین
 که خدای عزوجل فیض کرده است روح او را که در مکانی یک
 در خوش و پاک شیخ این گفته که درین اشاره است بوجوب
 و دعا و صلوة است لکن گفته بود ابو بکر برین بقول عیسی که
 سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم ما هلك فی قط الا
 بدفت حیث یقین روحه گفت علی رضی الله عنه و انما
 صفا

محبت و تعلیقات قد صدق بی درسته مردم در بدین
 صاحب سابق است و فی نسخه آمده عم امر من ان یقین الله
 بنویسید بتر فرمود ایشان را که عمل و بند او را بر سران حدیث یعنی
 صحابه سنی می پس عمل و او را با حسن و قلی فیض و تم که فرود
 بر تپاس بود و دست برین بنیاد و حال بعضی معنی سر و علا صلی
 علیه و سلم آورده اند که این نیست کارمانی غل منکره تا کار
 از برون خانه گفتند که در اصل نه میباید که ظاهر و ظاهر است
 محتاج فیض نیست هر چند تغصن کردند که میند را بنامتند عیسی
 شنیدند که دیگر می گفت که عمل بر هید که آن پس بود و حق
 در موهب اللدینه آورده که در دست از این عیسی که کار
 تکلیفین و تجمیر رسول خدای صلی الله علیه و سلم فراموش دانند در روز
 سعه شسته پس سنا و تدبیر مبارک در ابر بر در خانه و بی با
 از مردم فوجی بعد فوجی در آمدند و برین صلی الله علیه و سلم نماز خواندند
 تنها تنها چون مردان از نماز فارغ گشته پس زمان در آمدند و نماز
 دانند چون اینها فارغ شده نماز خواندند در آمدند تا آنکه احدی



در نماز جناب زین العابدین علیه السلام فرمود فرادوی نماز سبکتر
که مردی است از علی بن ابی طالب رضی الله عنه که گفت لایحیوم احدکم
علیه لانه امامکم حال حیوة و حال ممات که امامت نکند هیچ احدی از
برخی یعنی امام نشود و هیچ یکی از شما در نماز بخاره پیغمبر صلی
علیه و آله و سلم امام شما بحال حیات و حال ممات و در روز
واقع است که سر در طایفه الصلوة و السلام وصیت کرده بود
که تنها تنها نماز بخاره من که اندیند بی امام و در روایتی واقع است که
اول ملائکه نماز بخاره خوانند و فرج بعد فرج پست بر این است
مردم دیگر فرج بعد فرج پست از فرج پست است نبی صلی الله علیه و سلم
به آنکه اختلاف واقع شد و آنکه حضرت در جای غسل هند یا تا
سوی دیگر که پست سازند و غسل در هند پس حق تعالی بر ایشان
مستولی کرد چنانکه در قتها سید نهادند آنجا شخصی از زانویه
آوازی بر آورد که برهنه نکند رسول خدا را صلی الله علیه و سلم در بر
و بر او غسل دهد چون دانستند که گویند غیبی است بر خواستند
و غسل مشغول شدند عیاس فرمود که در این سازید و در غسل

سرور عالم فرزندان ششم و گندگوشه در نیامدی و حاضر
دور روایتی نوشت که از پدرش انصار فریاد بر آوردند که ای ابا
مانندی آن خیر تو و حق قرابت و خدنگاری با همه را معلوم
و صدق و اخلاص دور اسلام بر همه کشوت و واضح باید که یک
کس از تا پیش شما نباشد تا ما را شسته فی حاصل شود و از دست
نعمه رسول صلی الله علیه و سلم محروم نمانیم و در روایتی است
که اوس بن خنیلی انصاری گفت که ای علی سوگند می دهم تا آنکه
که اجابت دهی مرا تا در آیم امیر و اذن داد تا در آنجا در آن
پنج مدخل نماز شست و در روایتی است که دی از چاه سعد بن ابی
آسی می کشید می آورد و این است غسل سید اهد و اجماع المباح
یستاد و در آن و مجتهدان بوده مناجان در آن حال که یکدیگر
مشورت میکردند در آن خلافت فقاوی پس گفتند مناجان
ای کبریا انظر بنا الی اخرنا من الانصار که در آن شو با ما
سوی برادران از انصارند خلم معانی هذا الامر و عمل
کردانیم و در آیم اینها را با خود و برین امر یعنی در آن خلافت فقا



الانصار منا امير منكم امير بن كفتند انصارك انما قران
روايت واز شما زمان و اقبال عن الخطاب رضي
الله عنهما من له مثل هذه الثلث تاني اثنين انما الا
الغار ان يقول لصاحبه لا تحزن ان الله معنا من كنت
مؤتيا برضي الله عنه برامى انصارك كيت مرورا مثل
سب خير من ثاني اثنين ودم انما في الغار يوم ان الله معنا
يعني نيت جيكس مرورا ان سوا امر بود پس تنه نام بخاري
است من هما كيت آن و كذا نكوردن آية يعني بهتر است
صلى الله عليه وسلم و ابو بكر صدق رضي الله عنه در صومع محمدا و
كراجم ان السلام است بر نيك مراد از صاحب در آيه كذا ابو بكر
رضي الله عنه لهذا كيت كيت صحبت است باجماع كراجم
قال كيت لم يتم بسط يده فبايعه بئر كسرة و كذا كراجم
عمر رضي الله عنه درست خود را پس مهيت كرد ابو بكر را رضي الله
عنه بايعه الناس بوجه حسنة وفي نسخة جميلة بعجته
فيلان الله تا كيد و مهيت كراجم ابو بكر را مردم سبتي نيك خوش

بني

يعني بايشانست و فرجت و با كراه سب الفجار دليل بقا
و حيا صل الله على سابعوت از نهم و ان نشد آورد و ان كذا امير المؤمنين
ابو بكر صدق رضي الله عنه تسليله بل بيت بجا آورد و كفت كذا
مهم على و بنجره كذا كذا كذا و علم انما فلقن ارد و خود با كراجم
مهاجران و انصار بصلطه بنى ساعده رفت تا مر خلافت فرار
سحايه انجا جمع شده رضي الله عنهم و بعد مشاورة و مشاورة
راي اصيان برخلاف ابى بكر رضي الله عنه مسنة كفت
و با وى مبايعت كذا **الحديث الثالث عشر** حديث انش
بن مالك حدثنا نصر بن علي شنا عبدالله بن الزبير
شيخ باهلي متسبي الى بنى الباهل يعني عبدالله بن الزبير
مقتدى و خواجه است مشهور بقبيلة بل قديم ابي مسن
بصري شنا سب الشيا في بضم الباء الموحدة و بالهون
الثانية مكسورة عن انس بن مالك قال كفت انس
بن مالك رضي الله عنه لما و كذا رسول الله صلى الله
عليه وسلم من كرب الموت كفتس اي شدته و خفته



بیان مقام علی البین ما رجلا من باب نعشیم من الیم
ما غشیتم که هرگاه که بابت رسول خدای صلی الله علیه و سلم
چیز را که بابت از شدت و غم که فطالت قاطعه و اگر باه
پس گفت قاطره صلی الله علیه و سلم که در کبابه فقال لا نبی صلی الله
علیه و سلم لا یرت علی سبک بکسر الکاف بعد الیم
پس گفت نبی صلی الله علیه و سلم که نیست هیچ شدة و عزت
برید تو لید امروز که این عزت و سختی در عالم فانی است بجز
علامه جمالی و معتقدانی که لازمه حیوة ربی انما نیست در کون
استحال است سوی عالم اعزوی و علوی که در این حیرت و جونی
و حیرت اصلا نیست بلکه تلذذ است بجز برای که در این
است آنما که صلی الله علیه و سلم بر تو صلا عین رات و لاد
سمعت و لا خطر علی قلب بشر و کرب و لند و اشدت و عالم
و صلوة و حج و امت و العباد و وز المی و دردی نخواهد بود آنه
ندخص من ابیک بکسر الکاف ما لیس تبارک مت
احدا الوفاة بتدال است انما بیان و یوم القیمة منصوب

منزع حافظ ای الیوم القیمة بر کسی که حاضر است بر روز و
چیزی نزدیک که نیست بعد جل جلاله از ان مان و بنا به
هیچ احدی بلکه همه را آن مستلی بگرداند یعنی موت تا روز قیامت
و کتمیل که یوم القیمة منصوب بود بنا بر این فرقی یعنی در روز قیامت
که روز قیامت هر احد روز قیامت است و است حاصل آنکه متصو
صلی الله علیه و سلم تسلیم غا طرافه است یعنی بعد از آنکه
نیست عزت و تم بعد امروز و آنچه که امروز پیش در پیوست
یعنی موت امر نیست مقرر که بهر احد خواهد بود رسید با دنیا
و سایر بار و روز قیامت کل نفس ذائقة الموت پس ناید که
تخلین و اندر کلین شوی بلکه بقیام رضا و تسلیم آرام بگیر
از این عبادت بر منی الله علیه و سلم است که گفت که در روز
وفات آن خیر عالم حق جل و علا ملک الموت را امر کرد که
بر زمین بر روز حسیب من محمد صلی الله علیه و سلم و بر بر ستر
از آنکه بی و سئوری وی بران در آن تو مقض روح وی بی
اذن او کنی پس ملک الموت با هزاران هزار ملک از انواع



خویش همه بر اسبان ایمن سوار و جانهای منسوج بدر و با قوت
 پوشیده و بی رخا آن سرور عالم آمدند و بدست ایشان
 از پروردگار عالمیان فیاض ارواح بیرون خانه بر صورت اعراض
 با ستاد و گفت السلام علیکم یا اهل بیت النبوة و معدن
 اللسآ آذن میدیدار که در آیم رحمة خدای بر شما باد
 فاطمه زهرا رضی الله عنها بها لیتن پیغمبر صلی الله علیه وسلم
 بودی جواب داد که پیغمبر بحال خویش مشغول است اکنون
 ملاقات پیغمبر نیست با او که از آن طلید چنانکه همان جواسنید
 بار سه بوم با و از لیل طلیعه چنانکه هر کس که در آن خانه بودنی از
 آن آواز بر خود بلرزید حضرت بیوش آمد و چندان مبارک
 بگشاد و رسید که چست صورت حال بعضی اشرف اقدس
 فرمود که ای فاطمه با عفتی که با که خطیبه میگردی و سخن بگویی گفت
 اعدو رسول الله صلی الله علیه وسلم که این ملک الموت است شکسته
 لغات و قاتل کرده و کشته هوات و ذوق جماعات و بیه
 کشته روحیات و قسم کرده استند بین و نبات فاطمه چون

شهرها

ابا سخن

این سخن یسینه گفت در ابتدا عزیمت الهیة حضرت و
 فاطمه را گرفت و او را بستند لیکن خود منم کرد و چندی حرف
 برسم تمام و زمانی نیک خوانا که گفتند که مگر روح نامی دارد
 که همیشه مغایرت کردی فاطمه سر پیش برد و گفت یا ایها
 بیج جوایب شنیدم پس گفت جان من خدای تو یاد کنی کن و چندی گو
 آن همه عالم چشم بگشاد و گفت ای دختر من که بکن که عاقل است
 بر جان تو میکشید و بدست مبارک اشک از چهره فاطمه پاک کرد
 و او را دل داری و بی نارت داد و گفت ای فاطمه ایها او را در مغایرت
 من صبری که هست و زبانی و باوی گفت که چون روحم تفسیر
 بگو افسه و انا الیه رجوع بعد از آن چشم مبارک برسم نهاد
 گفت و اگر سب ایاه حضرت فرمود که هیچ کس از مذود بعد از
 پیدر تو نیست گفت که چون آن وقت که روی داد مران
 اهل بیت بخانه آمدند و در میان زنان مردان بستند و از کار
 خانه آوازی شنیدند و گویند را نمیدانند که سبکست السلام علیکم
 اهل البیت و رحمة الله وبرکاته کل نفس فانیة الموت و اما ترون



اجركم ايدم البتة يدريد كه بر بصيت انز و خدای تن کی ساید
و هر ذوق شده را تلخی است پس بخدا و ذوق بایستد و با و
باز کردید و جزع منما مید که بختیست مصیبت زده کسی است که
نواب محروم باشد و السلام علیکم در حق الله و بر کانه علی مرتضی
از سر که پس می آید که این کلامیست که بود استندنی فرمود
خبر بود که تیرنه را سائید الحديث الرابع عشر حدیث
ابن عباس رضی الله عنهما حدیث ابو الخطاب ابی الطاهر
الستددة زیاد کیم ان البصری بن یحیی البصری و فی
عنه یسکن الصادق علیه السلام قال لا کفتم ذنبا و لضرنا
عینا و به بن ارق الحقیقی قال کفتم عبد ربه سمعت حدیث
ابا حمی سماک بن الیلد الحنفی ابو ریحان یحیی مصغر کشفتم
جد خود را یعنی آنچه را در خود که نام او سماک است که برین معلوم
بسر دایه شد است الله سمع بن عباس که حدیث میکردی که
شنیدن این را یعنی اسمها میداد که حدیث میکردی
ان الله سمع رسول الله صلی الله علیه و سلم انک شنید رسول

نارا

رسول خدا را صلی الله علیه و سلم بقول که بگفت رسول خدا صلی
علیه و سلم من كان له فطران تشبه فطر بالوا الممحرکه
كالفاطر اسم فاعل من يتقدم القوم ليعدهم اسباب
القول في منزله والمراد في الحديث الاول الصغیر الذي ماتت
قبلا والذفانه يتقدمه و سببها له منزلة الجنة كما يتقدم
فطرا لفاطره الى المنزلة فيعد ما يحتاجون اليه من اموال
الله سبب الجنة کسی که بود فرزند او و اولاد غیر از او من بن کسی
که در فرزند سینه او پیش از وی مرده اند فرزند او و اولاد غیر از او
سبب آن در فرزند سینه است که گویند آنها سبب سانه برای
ابو بن فرزند و برهمن است برین مع لوازم آن چون فطران است
فقال له عاصم بن کثیف عاصم یعنی اسمها بر بنی رسول
الله علیه و سلم من كان له فطر من امتك كرس که می باشد
مراد ایک ولد صغیر از آن تو حال او بگفت قال و من كان
له فطر معطوف علی من كان له فطران یا من فطره ای
فانجزات و الا سوله الواقعة من قضاها و المعقوف فقلت



بسم الله صل على سبب السوا عند فضل الله سبحانه على
بجسود الفطر بولد واحد ولين لاوله له في ونعم الفطرات
كفت نبى صلى الله عليه وسلم انه كان يكلم ولد صغيره او بطن ازوي مرد
سید را در او را بعد از جمل جلاله همیشه ای توفیق داد و شد از جمل
ند ای جمل جلاله در خجرات و اسو له که بوقعه خویش و قسمت نبی ع
قالت فم یکن له فطر من امتک کفت عاتر رضی الله عنها
که پس کنی که نباشد مرا و را ولد صغيره که پیش از زوی مرده بود از
است تو حال بی هست قال فانما فطر لامتی لن یصابوا
بمثلی کفت نبی علیه الصلوة والسلام که پس مرتبه فطر ام برای
خود که قبول کرده اند و عوه هر اسوی حق که سرگشته می شود بیعتی
و نیز سیدان صبیبتی مثل صبیبت من نبی مصیبت و قاة
من خنت زین سار صبیبت است برایشان پس قول الضی
عده است برای فطر لامتی لهذا خواند فطره صبیبتی است ما ما
علی من شتم به احمد ان لا یتیم مدال زمان عوالیا
صلیت علی صلاب لوانها صلبت علی الامم صرین ایالی

الخام

نکاحی که زیارت پدر بزرگوار خود آمد و فیضی از خاک کور آن
برداشت و بر چشمان خود نهاد و گریه کرد شیخ آن گفته که در
مسلم اذا اراد الله خیرا ففیض فیها قبلما یفعله لها
فطرا و سلفا بین یدیه و اذا اراد الله هکما فامه عذبا
و ینها حیفا هکما و هو یظن فاقرب علیه هکما حیفا
کنون و عصوا من **باب** ما جا فی زیارت
رسول الله صلی الله علیه و سلم بمصد یعنی المودت
ای الخلف من المال ای ما جا فی بیان انه لا یتیم لایرث
مورث انقلبت و ان بالاکسار ما قبلها و یرث ای
حدیث است **الحديث الاول** حدیث عمربن الحارث
ثنا احمد بن منیع ثنا حسین بن محمد ثنا اسیر عن
ابو اسحق عن عمربن الحارث اخی جوی یقام المومنین فی
عمتها اذوه اند که هر چه در دفتر حدیث بن ابی هر بود که رسول خدا
صلی الله علیه و سلم با وی می کرد در غزوه مربع پس ترسیدند
و در یه و بر رسول خدا که هر چه در میان آنها در سنده بود



در تحت تصرف این رسم خود پس افتاد و در دست ثابت
بن قیس بن شماس یعنی بجنده وی آمد پس در امکان سنا
پس آمد ثابت نزد رسول صلی الله علیه و سلم و در ادای برکنانیت
از رسول خدای صلی الله علیه و سلم بر بقیه نکاح خود در آورد و مهر وی
عشق او کرد انبیا که صحابه مرابن الحارث را صحیحی بود با رسول
خدای صلی الله علیه و سلم یعنی از جمله صحابه بود رضی الله عنهم جمعین
قال کفایت باو جریر رضی الله عنه ما ترک رسول الله صلی
علیه و سلم الا سلاحه یکس السین المرحله و بعلته و صل
که نگذاشته بود رسول خدای صلی الله علیه و سلم پیش کسی که را
بناک خود از زینة و شمشیر و زرد و خود و دستر ماوه سفید
که سوار می ناصه او بود شمشیر این گفته نام او دلیل بود و زین
فدک با زمین بنی القریه جعلها صدقة القمیر للجمیع کذا فی
الملائین کون السلاح و البیضة میراثا کذا فی کله که روایتی بود
رسول خدای صلی الله علیه و سلم بهنگام خود خویش بر ما را و
در راه خدای عزوجل شمشیر این گفته که حمزه صافی است و الله

بها می

با همای هر یک مبارک خویش و استه غایب تر که شسته بود
که حکمت در سلوک راه می زعفران مذکور است از نیاب چون در
بیت آن باشد که نسبت مذکور است از حجی آن محض بود و اختیار
نه شسته لیکن بعضی اهل سیر فکر کرده اند که رسول خدای شستر
بسیار که شسته بود و در او را می شستند تا در بود که حوالی در بین
می چیدند و شمشیر آنها می بست در عالم هر شب می آوردند و شست
زینا و در آنست که هر شب شمشیر آنها می آوردند هم اضافه آنست
روی نبی شاره است با نکه نفع او عام بود که بیاید از بغیر مسلمانان
بیرسید اللدین الشافی حدیث ابی هریرة شامی
المثنی ثنا ابوالید شامی بن احمد بن سلمة عن محمد بن عمر عن
ابی سلمة عن ابی هریرة قال کفایت ابو هریرة رضی الله عنه
جاءت فاطمة الی ابی بکر رضی الله عنهما که فاطمة زهرا
رضی الله عنهما پیش او بر کصدق رضی الله عنه فقالت من
بر شک بر کفایت فاطمة رضی الله عنه که کفایت که در شرفی نزد
یعنی ارش ترا که خواهی کردت فقال اهل بی و ولدی بر کفایت



صدیق رضی الله عنه که کرده و خاندان من فرزندان من فقالت
مالی ارادت بی بر گفت قاطره یعنی الله عننا که چیست برای
که ارادت می شویم بدو و در این شیخ این گفته که قاطره این سوال
برای آن کرده که ششماه بود از ابوبکر رضی الله عنه که از رسول ارادت
برده می شود پس آنکه استلال کند بر صدیق کبریا تا که ارادت رسول
شود و ارادت از رسول بر و قیاس علی علیه که اصل عدم خصوصیت
است فقال ابوبکر رضی الله عنه بر گفت ابوبکر رضی الله
سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم لا نورث بسكون
الواو وفتح الراء وحكى نورث على صيغة المعلوم اى لا يترك
ملا اميرنا لحد قال المضرب وهو خطا لفاية من الاثر
يعنى يرثه داون و میراث که شدن که ذاقی الحاج قبل اصله
لا بدت متناحق من واستتر ضمير الحكم في الفعل فاق
الفعل عن لفظ الغائب الا الحكم كانه قد قال تعالى نزع و
که سنجیدم رسول خدا را صلی الله علیه و سلم که میگفت که میراث
واده نشود از ما یعنی از اینها بلکه ظاهر اینست که انجیدت لفظاً

رضی الله

صلى الله عننا سبعة وست نيران استلال گفته بر ما
رسول صلی الله علیه و سلم بغیاس و کنی احوال یقال حال الرجل
یعولم اذا قام بما یحتاجه الیه من قوت و کسوة و غیرهما
و تراج یعنی آوردن العیاله و العول کسی در عیال خویش داشتن
من کان رسول الله صلى الله عليه وسلم یعوله و انفق
على صیغة المتکلم من الانفاق یعنی نفقه کردن علی من کان رسول
الله صلى الله عليه وسلم ینفق علیه و لیکن من در عیال فرز
بگیرم کسی که بود رسول صلی الله علیه و سلم که بیعال خویش و بر این
و نفقه میکنم بر کسی که بود رسول صلی الله علیه و سلم که نفقه میکردی
یعنی بر پایی می شوم بر اینسانندن بحتاج الیه از قوت و کسوت
سوی کسی که رسول صلی الله علیه و سلم بوی میرسانیدی و نفقه می کنم
بر آن آنچه رسول نفقه می کردی آورده اند که حکمت در عدم ایراد
اینجا علیهم الصلوٰة والسلام است که اگر در اثنان از ایشان ارادت
ببروند تو هم همیشه که ایشان بدینار غیب بوده و برای و رتبه
خود دنیا جمع میکردن من متوهم هلاک میشد و مردم از ایشان نفرت می گرفتند



یا آنکه بعضی در نه تنی سورت ایشان میگردد و بنس ملاک همیشه در نه آنکه
از بعضی آیات برت بی ثابت می کرد و نمیب ای من لذتک و لیا
برختی و برت من آل یعقوب و درت سلیمان و او در پس مجول
برارت معنوی یعنی علم و نبوة و برارت مالی چنانچه وارد است العلماء
و رتة اله انی لم یورثوا وینار و درهما و اما او رتو العلم من اخذة
اخذ بجزء وافر **الحديث الثالث** حدیثی است از حضرت العقیلی
شامحمد بن الشی شایحی بن کثیر العنیری ابو عنسان
بفتح العين المجر و بالسین المهملة المشددة ثنا شعبة
عن عمرو بن من بضم المیم و بفتح الراء المشددة عن ابی
العقیری بفتح الموحدة و المتناة و بینهما معجزة و صحیح الترمذی
ضم المتناة ایضا شیخ ابن کثیرة بالحاء المطلة منسوب الی العمرة
و حسن الشی و هم سعید بن عمران ان العیاس و علیا
جاء الی عمر یقیمان من الاختصام من الخصومة و هی
المتانعة و هذا الامر وقع فی ایام خلافة عمر که بدستنی
عیاس و علی رضی الله عنهما آمده بودند سوی عمر رضی الله عنه درین حال

که باید کرد

که باید کرد خصومة و میانه و در ما اما الله علی رسول میگوید و نیز قول
کل واحد منهما صاحبه انت کذا انت کذا که سبقت
هر یک ازین دو برای دیگری که تو چنینی تو چنینی یعنی تو سستی و
بستی برین که رسول صلی الله علیه و سلم و مانند این از آنچه که عثمان
میان خود ما گفت و گوئی میکند در رد حجت دیگری که من سستی از تو
این لیکن ششم و سبب در میان نبود که ذکر این بفرماید عمر
لطلحة و العویس و عبد الرحمن بن عوف و سعدی سعد
بن ابی وقاص نشدتم بالله من نصر نصر من النشد
در تاج سبقتی آورده است که کند بر او ان بر سبقت عمر برای طلحة
و زهره و عبد الرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص که قسم میدام
شمار اینجندای که آسمان و زمین را و او دقترة او قام بهت استعجم
رسوله **صلى الله عليه وسلم** یقول لكل ما لى صدقة
کلمة کلها هبتا یقید العموم فی المضاف الی فی افراد مالک
النبی الواحد لافى افراد الانبیا لکن المضاف الی عام ایضا
لقول النبى **صلى الله عليه وسلم** یقول عن معاش الانبیا لا یورث



ما تركناه فهو صدقة الاما اطعمه بضم على صيغة المعلوم
 الماضي وفي نسخة ما اطعمه وفي اخرى المفعول بضم اطعمه
 كرايا شينه ابر رسول خدا صلى الله عليه وسلم لم يكففت
 حال نبي يعني سرور و مال از بهر فردي سنده است با جزئي
 كعلمه و او بود ابد بل جلالة آقا براي نبي بحيث نفقه نشا و منته
 عامل انا لان رث علي صيغة المجرول وهو المشهور فهو من
 الورث والارث وروي علي صيغة المعلوم فهو من الارث
 كبر رستي كرسول صلى الله عليه وسلم يكففت كارت كرفتمني
 از با جزئي كه هر چه بر من ماز صدقه است بر كفتند كه اللهم
 نعم و اين جواب تذكر است و در حديث مالك بن اوس كرمي
 آيد و في الحديث قصة و در حديث قصه است در از كه مسلم
 آرا ببط کرده است و در صحيح خريش الحديث الرابع حديث
 عائشة حدثنا محمد بن المنقر ثنا صفوان بن يحيى
 اسامة بن زيد عن الزهري عن عائشة ان رسول الله
 صلى الله عليه وسلم قال كبر رستي كرسول خدا صلى الله عليه وسلم

كفت

كفت لان رث علي صيغة المجرول ما تركناه موصولة والعايد
 في الصلة محذوف اي تركناه فمصدقة خير ما هو جملة
 استينافية وهو انه اذا لم يورثنا فنعلم بما خلفتوه
 فلجاب بقوله ما تركناه وفي رواية ما تركناه صدقة بآب
 وهو بيتان و زوران الصدقة في هذه الرواية مرفوعة
 ايضا بديل قوله رسول الله صلى الله عليه وسلم الواقع في
 هذا الحديث ما تركناه صدقة فيلروي بالنصب في هذه
 الرواية على انها مفعول للخير المحذوف اي الذي تركناه
 مبدأ و ل صدقة كذا ذكر ابن حجر الظاهر ان صدقة
 على انها كذا كارت برده نشود از مال كذا كبر مسكين
 پس آن سنده است الحديث الخامس حديث في هريث
 ثنا محمد بن بشير ثنا عبد الرحمن بن مهدي ثنا سفيان
 عثمان بن الزناد و كبر ان العجوة بالثون عن ابي العيص
 الممثلة و بالجيم عن ابي هريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم
 قال كفت نبي صلى الله عليه وسلم لا تقسم من التسم وفي نسخة



لا تقسم من الاقسام وما عجزت وثنى بتاراي ما يكون من
الذهب لادن مما اي يكون من الفضة كسنت كنت در
يعني كنه صلاحية در نه من اره اگر ممکن می بودی با این خود ما دنیا را بر آبی
از طلا بود در می یعنی آنچه از نقره بود شیخ آن گفته که در تفسیر
و در تم فیه است بر آنکه تا فوق در تم و تا نیز اولی است که ستمت
و این حکم عام است همه اینها حسن بصیری رضی الله عنه قابل است
باخصاص نبی علیه الصلوة والسلام ما تکت بعد نفقة سنایی
و مونة عاملی فو صدقه که آنچه که است تمام بعد نفقة از و اج خود
و بعد مؤثنه عامل خود پس آن صدقه است سفیان بن عینه گفته که
از و اج نبی صلی الله علیه و سلم و حکم معذات است که نجات
است همیشه لهذا نفقة ایقانی من بود و بعضی گفته که عدده مراتب
نیست که نبی صلی الله علیه و سلم و سایر انبیا علیهم الصلوة والسلام
زنده اند با حسا و در قبر خود را و مراده از عامل طایفه است که بعد از
بود و بعضی گفته که اگر قایم است بر صدقات و بعضی گفته که هر
مسلمانان که اونی محقق است حامل است علیه الصلوة و السلام

و نایب است

و نایب است و را می نویسی آورده اند که رسول صلی الله علیه و سلم
بر اهل توشین اتفاق میکردی از صفایا خود یعنی از اموال بنی النضیر
و فدک و بقیه را نصف میکردی و میدادی بسلامان **الحمد لله**
حدیث مالک بن اوس بن الحدثان ثنا الحسن بن علی اللؤلؤ
کصیار ابوعلی ثنا اشیر بن عمر بن الحكم قال كنت بشر سمعت
مالک بن اشیر کنت نایب مالک بن اشیر عن الزهري
يقض الزاء المجرای تا قلا عنه عن مالک بن اوس بن الحدثان
يقض الماهل بن و المثلثة ابو سعید اللدنی قال كنت
بن اوس دخلت علی عمر که در آمد بر عمر رضی الله عنه فلدخل
عليه عبد الرحمن بن عوف و طلحة و سعد بن و ابراهیم
عبد الرحمن بن عوف و طلحة و سعد بن ابی قحاص و جابر بن
العباس بن جحشان و آدع علی عباس رضی الله عنها و بن جلال
که بنا عزمت و میا جنته تا هم دیگر میکردند و ما قاله الله علی رسوله
از اموال بنی النضیر و فدک که هر کدام دعوی و ثابت آن میکردند
فقال لهم عمر کنت بر این اصحاب تذکره بن عمر رضی الله عنه



انشدكم بالذي باذته تقوم السماء والارض كترسم سيدهم
 شمارا مجداني که بار او و قدره و حکم او آسمان و زمین بر بار او
 است و من اياته ان تقوم السماء والارض بامرہ انقلبت
 ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لا نورث ما ترکنا
 صدقة وفي نسخة هو صدقة که ایا سیدانیدش که سیدی
 که رسوا خا می صلی الله علیه و سلم گفته بود که در ثبوت برده نشود از ما که
 آنچه پس خود بیکه ازیم پس آن صدقه است فقالوا اللهم نعم کفت
 که ای بار خدایا ای سیدی ما و فی الطلح فی قصة طویلہ و در حدیث
 قصیه است در آن است که طلب کرد فاطمه رضی الله عنها
 رسول خدای صلی الله علیه و سلم از اموال هندک و بنی النضیر غیر آن
 و ابو بکر رضی الله عنه قبول نکرد و حدیث لا نورث بستر علی بن عباس
 طلب کرد و رضی الله عنها و ابو بکر ایا کردی پس طلب کرد از عمر رضی
 عنه و ایا کرد حدیث مذکور و این قصیه تفصیل مذکور است در صورتی
 بدانکه این قصیه نشان صلال ناقصان و نشان ترویج رخصه است از طریق
الحديث الطبع حدیث عایشه حدیثنا محمد بن بشیر

شاه عبدالرحمن

شاه عبدالرحمن بن مهدی شاه سیفان عن عاصم بن
 محمد لله بالبا الموحدة المقوحة الخنانية وبالبدل واللا
 المقوحتين كد حرجة عن زين جيبش بالزل المعجزة
 وبالمن المقوحة لمهله و الجار المهله المقومة بالباء
 الموحدة مصغر عن عایشه قالت ما ترك رسول الله
 صلى الله عليه وسلم دينار ولا درهما ولا شاة ولا بعیر
 کونت عایشه رضی الله عنها که نگفته بود رسول خدای صلی الله علیه
 و سلم دینار بر او نه در می و نه کوفتندی و نه شتری و نه شمشیر
 که مرا و از شاة و بویگر است که گفته بودی رسول خدای صلی الله علیه
 آنها را برای رعی و ساج و دو اجن و الفاج و مطیبا آورده اند که در
 علیه الصلوة و السلام شتر بسیار داشتی در ملک و نیست یافته
 بودی که در تو اجن و بینه می خریدی و شیر آنها را در هر شب می آوردی
 و نه شنت که شند بشیر و ارد و نه است بر شیر و بعضی شانت
 که این کلام مسافاة ندارد و حدیثی خبره که می تواند بود که پیش از قاف
 متبر علم صلی الله علیه و سلم این حیوانات در ملک وی بوده باشد



وبنجام باری ما پیش از آن است که در روایت قال
 واثق فی العید والامة کثرت زجرین جیش ابانوسی
 ازین عوالت که نکست درج در عید وایه یعنی که ایما گفته است
 ولا خیرا ولا ائمة فی شجرة والشک فی العید والائمة **باب**
ما جاء فی رویة رسول الله صلی الله علیه وسلم فی المنام
 ورویه بکدوة المنام والنوم خواب ودرین شب شش حدیث
ست الحدیث الاول حدیث عبد الله ثنا محمد بن بشار
 ثنا عبد الرحمن بن حمدي ثنا حفيان عن ابي يعقوب عن ابي
 الاخص عن عبد الله عن النبي صلی الله علیه وسلم فی
 منحة عن رسول الله صلی الله علیه وسلم قال کنت نبی
 سلی الله علیه وسلم من رانی فی المنام فقد رانی فان الشیطان
 لا یتمثل فی دراج یعنی آرزو و تمثل بر مثال چیزی است آن که
 می بیند مباحجاب هر صورتی پس بدستی که می بیند مثال روح
 که شیطان مثال روح من بشو ازت که کجوبه این صورت مثال
 روح غیرت فی ندایه نسلم و القاری من رانی فی المنام

فیبرانی

مستبرانی فی البقعة او کما عا برانی فی البقعة لا یتمثل
 الشیطان بی بقیع القات صدانوم ابن بطال گفته که مراد از
 فیبرانی فی البقعة تصدین و سخته آن روایت در بسیاری درین
 نه آنکه خواب دید او در آخره که تمام امرت وی در آخره او را خواب
 دید خواب در خواب مرادیده باشد و خواب نه پس معنی کلام
 که فیصدق الروایا فی البقعة پس او من اهل عصر رسول انهم پس معنی
 ابن است که من رانی فی المنام ولم یکن هاجر رزقة الله الحیوة
 ودرینت فی البقعة یعنی سوی سول سلی الله علیه وسلم و می کرده
 اسد جل جلاله با نیکه آنکه می بیند بی ملائکله روزگاری و مهاجرت
 نکرو با او روزی خواب دید او را اسد جل جلاله و عیبت و دیدن او را
 پس این دلیل است بر آنکه زود است که مهاجرت میکند رانی آن نبی
 او می بیند او را شیخ ابن گفته که مراد است که خواب دید او را
 در آخره که نعمت روید او با وی بگیند در آخره عطا خواب
 و شخص نیست برای نبی صلی الله علیه وسلم در دنیا خواب یعنی
 کس در آخره در بقیع خوابند دید خواب در نوم او را دیده با



در خواندن این مواضع است بمثل این در مواضع بسیار
آورده که معنی قول خدا را آتی فی القیظ است که اگر سید بر سر
هر ایزد مطابق است که در مواضع دیگر در سوره و در
حق چنانچه است در و نه در نوم حق و نسیل که آنکه مراد از غیر فی
فی القیظه کرم رانی بود بر ویه نامه در آخرت بقریب یا ستم
بعلم در بر زمانه کن بعضی گفته که معنی اینست که زود است که
مراد آیه که رسول علیه الصلوة والسلام درشت که اگر ممکن بود خدا که
محکم است از این سبب یعنی آمده که چون دید رسول خدا سر
الصلوة والسلام بخوابد بر او بر بعضی ایهاست مومنان شبیه
که میباید بود و حاله وی پس بر آورد آیه رسول علیه الصلوة والسلام
پس دید سوره نبی الصلوة علیه و سلم و سوره خود ندید تا این
گفته که معنی حدیث اینست که آنکه من پس با علیه الصلوة والسلام
پس تحقیق می بیند حق با یعنی آنکه دید رسول خدا را بصورتی معجزه
روی که در زمین حیوانات درشت پس با علیه الصلوة والسلام
بر صورتی که خدا صوره معجزه او است پس رو با تا وی است

در مواضعی فرمودی گفته که این صعب است بلکه صحیح است
که حقیقت او را دیده است خواه بر صورت معروضه دیده باشد
و خواه غیر آن شیخ الاسلام حافظ گفته که کلام فاضل صاحب ما
اینست تا آنکه نثار کرد که مراد او است که غنچه در هر دو حال نبی آورده است
لیکن بحالت اولی در بیان تغییر نیست و بحالت ثانیه تغییر بخلاف
بعضی علما گفته اند که آنکه او را شیخ می بیند پس در تفسیر او در
صلوات و آنکه او را بان می بیند پس در بقایه نیک است
و آنکه او را استیسم می بیند پس اینست است بدنه و در با حق
بر صورتی که می بیند از آن گفته که صحیح است آنکه می بیند آدمی را در
و اعتقاد میکند که او رسول خدای است علیه الصلوة والسلام
پس برستی که نبی را دیده است علیه الصلوة والسلام بر صورتی که
باشند و این معقول است که رویتا و در هر حال باطل است و
اشعات بلکه حق است غزالی گفته که آنکه می بیند رسول او را شام نمی
حقیقت شخصی او که موعود است بر رفته بدین ملک مثال او می بیند و این
مثال روح مبارک است که مژدن است از صورت و شکل و محل

بودت و نیز گفته که نسبت معنی خدا را فی آنکه برستی که بوده
 جسم عین الملکه است که مثال مرادیده است که این که است
 که هر سید باین آن معنی که در ذات نیست سوی آن که مراد
 پس شکل مری و روح اوست و در تحقیق شخصی او و سچان
 رویتش تعالی بجای نوزم که ذات جل و علائق است از شکل و صورت
 در طبیی آورده که معنی حدیث است که آنکه می بیند او در خواب
 به صفتی پس گوید آنکه رو با حق بوده است زیرا ظل پانچ است
 شرط و فراموش این معنی است که دلالت می کند بر مایه در کما
 ای من را فی فخر ای صفتی و ذاتی بعضی گفته که آنکه می بیند رسول
 خدا را بر حال هیئت او پس این دلیل است بر صلاح و کمال حاد
 بیننده و بر طرا و بر اعدا و آنکه تمیز الحال می بیند پس دلیل
 بر سوی حال بنده در نماوی صوفیه آورده که عدم مثل شیخ
 بینی با شخص نسبت بلکه متمثل میشود بجمع اینها و ملائکه و من و غیر
 و نجوم مقید و ابراطر و کعبه **الحديث الثاني** حدیث ابی هریر
 ثنا محمد بن بشیر و محمد بن متقی قالوا گفتند هر دو ثنا محمد

رجوع

قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من طلق في المنام فقد
 رآني فان الشيطان لا يمشي لي وفي نسخة لا يمشي لي
 كفت رسول خدا صلی الله علیه و سلم که آنکه می بیند را خواب است
 برستی که می بیند را که برستی که شیطان از من نمی تواند
 قال ابی مقول عامر که گفت در من بنی کلبت فحدثت به
 ابن عباس که حدیث کردم بحدیث ابی هریره ابن عباس ما فقلت
 فحدثت فذکر الحسن بن علی بن کفتم که برستی که بوده ام
 بنی اصلی الله علیه و سلم پس از کردم صورت من بن علی صلی الله علیه
 فقلت نشسته به من التثنية یعنی نامه کردن پس کفتم این
 عباس را که نامه کردم رسول اصلی الله علیه و سلم بمن بن علی صلی
 عنها فقال ابن عباس انه كان يثنيه من الاشياء یعنی



عليه وسلم ما بين صدره الى الاربعين والحسين اشبه النبي صلى
الله عليه وسلم لانه كان اسفل من ذلك **الحديث الرابع**
حديث يزيد بن قاري عن ابي عبد الله محمد بن بشير ثنا ابي
عدي ومحمد بن جعفر قالوا لقتله هرو وشناعون بن جميله بايام
كقبيله عن زيد القاري وكان يكتب للمصاحف وورد
كم في نشت مصحفا درين تاريخت باگه وي برکت ان عمل صالح
ديه بودان رويان بزرگ قال گفتم زید فارسی را سئال النبي صلى
الله عليه وسلم في المنام زعم ان عباس رضي الله عنهما
وفي نسخة في زعم بن عباس يفتح اوراق العجوة ويوم في را
بما لي الله عليه وسلم در خواب در روزگار بن عباس رضي الله عنهما تقابلت
لان عباس لي رايت رسول الله صلى الله عليه وسلم في
المنام النعم بن كنفان بن عباس رضي الله عنهما كما روي في سنن و يوم رسول

صدرا

من راني في المنام فقد راني فان الشيطان لا يقدر
اوقالا لا يشيدني مثل الراوي **در تاريخ هفتي آورد** النعم
صورت شاد و چهره صورت كرون با خود و صورت بن
و پشت به مانند كل كرون و بعدى بالاكه انكهي بنمدره انجواب
بن برستی كمي بنمدره كمي بنمدره كمي بنمدره كمي بنمدره كمي بنمدره
بنمدره كرون و صورت وي بنمدره و مانند او تو مانند شاد
قتبه وفي نسخة ابن سعيد ثنا خلف بن خليفة يفتح
العجوة ويقع الدم عن ابي مالك لا ينحى عن ابيه ان يذوقه
عن طارق بن شيم قال كفت طارق بن شيم قال رسول
الله صلى الله عليه وسلم من راني في المنام فقد راني
ككفت رسول خدای صلى الله عليه وسلم انكهي بنمدره انجواب
بن برستی كمي بنمدره كمي بنمدره كمي بنمدره كمي بنمدره كمي بنمدره
بنمدره كرون و صورت وي بنمدره و مانند او تو مانند شاد

۱۴



و ابوالک کتبه وی بطریق ابن اشیم از جمله اصحاب نبی است
صلی الله علیه وسلم و قد روی عن النبی صلی الله علیه وسلم
احادیث و بدستی که روایت کرده است طارقی بن اشیم از نبی
صلی الله علیه وسلم مدینه و سمعت علی بن حجر یضم الحاء للمهملة
و سکون الجیم و فی نسخة قال و سمعت یقول کفتم ابوی
که شنیدم علی بن حجر که میگفت قال خلف بن خلیفه رأیت
عمر بن حرث صاحب النبی صلی الله علیه وسلم و اتانا
علاء صحیحاً که گفت خلف بن خلیفه که دیدم عمرو بن حرث را که یار
نبی بود صلی الله علیه وسلم درین حال که من پسری خرد سال بودم پس
شد که علی بن حجر و قتیبه بن حید از منجه تا بعین بودند و ابویسی ترمذی
مصنف کتاب که از هر دو را بدست از منجه تا بعین بودی

کفتم

کفتم ابن عباس رضی الله عنهما که بدستی که رسول خراجی صلی الله علیه
و آله وسلم میگفت که بدستی که شیطان نوازا میخورد این که بدست
من شود پس آنکه می بیند او خواب پس بدستی که می بیند او خواب
هر که نتواند از کفتم اینست که کفتم هذا الرجل الذي رأيت في النوم
يفتح العين المهملة من البعث يعني صفت كرون في النهاية
الغفت و صفا الشق بما هو فيه من حسن فلا يقال في
القيمة الا ان يتكلم متكلم فيقول لغت سوع و
الوصف يقال في الحسن والفتح كما ان تروان که وصفت کنی
این در که دیده او را در خواب قال لغت لغت لك رجلا
گفت برتبه فارسی که آری یعنی می توانم که در وقت خواب بر آنی
که دیده ام او را در خواب رجلا بین الرجلین جمعه و سمع
فی نسخة رجل مرفوع علی انه خبر مبتدأ محذوف و فانی



Handwritten text in Arabic script at the top of the page, including the name 'Kafur' (كافور) and other illegible words.

Handwritten text in Arabic script, possibly a title or a specific reference, located in the upper middle section of the page.

Main body of handwritten text in Arabic script, appearing as a list or a series of entries, covering most of the lower half of the page.

